



بررسی انتقادی نضرت‌های ملی - تاریخی ایران

# شعوبه

نایب‌السیما ایرانی

تألیف

دکتر محمد رضا افشاری

بررسی انتقادی نهضت‌های ملی - تاریخی ایران

(۱)

# شعوبیه

## ناسیونالیسم ایرانی

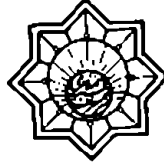


نوشته

محمودرضا افتخارزاده



جمهوری اسلامی ایران  
وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی  
سازمان اسرار فرهنگی



## دفتر نشر معارف اسلامی

بررسی انتقادی نهضت‌های ملی - تاریخی ایران

(۱)

شعوبیه

ناسیونالیسم ایرانی

---

تألیف: دکتر محمود رضا افتخارزاده

ناشر: دفتر نشر معارف اسلامی

ایران: قم، صندوق پستی ۵۷۳-۳۷۱۸۵

حروفچینی: سجّاد / لیتوگرافی: حمید. ۷۴۱۰۱۱

چاپ: اول، چاپخانه کاج / تیراژ: ۳۰۰۰ جلد / تاریخ نشر ۱۳۷۶

۴۲۸ صفحه / قیمت: با جلد شمیز ۲۱۰۰۰ ریال، مجلد ۲۵۰۰۰ ریال

تلفن مرکز پخش: تهران - ۳۶۷۴۰۰ - ۳۵۰۳۹۴

---

\* کلیه حقوق در انحصار مؤلف است.

\* این نسخه مشروط بر عدم فیلمبرداری و تکثیر فروخته شد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



# بُحْرانِ هویّت

- جهان بینی ایرانی.
- هویت ایرانی.
- ملیت ایرانی.
- فرهنگ ایرانی.
- اشرافیت ایرانی.
- اسلام و ایران.
- ناسیونالیسم ایرانی.
- تبرئه اسلام از زندان اتهام.

## اشاره؛<sup>۱</sup>

آنچه در اواخر دهه شصت و اوائل دهه هفتاد پیرامون دین و ایدئولوژی در عرصه مطبوعات با گشودن دو جبهه تهاجمی و تدافعی روی داد، بیشتر به یک جنگ زرگری شبیه بود تا یک بحث معرفتی، و پیدا بود که مهاجمان و مدافعان، موضوع دعوا را در نیافته و هر دو دسته گوئی از تحریر محل نزاع عاجز بودند تا آنجا که در این هیاهو یقه حقیقت به جای واقعیت گرفته می شد و بیرحمانه پایمال می گردید. آیا این ناتوانی با وجود بداهت موضوع، ناشی از فقر فلسفی کلامی، تاریخی بود؟ یا حاصل انفعال و سرخوردگی؟ و احتمالاً به همین دلیل برخی این هیاهو را مغتنم شمرده و با تجاهل به انتقام از پیشینه عقیدتی سیاسی خویش پرداخته نعل وارونه می زدند. با این همه این وضعیت قابل درک است و بخشی از بحرانهای روانی پس از حادثه محسوب می شود و روان شناسی نهضتها چنین انفعالی را تائید و از آن خبر می دهد. مفهوم روانی این واکنش این است: حال که

---

۱- این مقاله در پاسخ به «ایدئولوژیک شدن سنت» نوشته آقای دکتر داریوش شایگان مندرج در مجله کیان، خرداد ۷۳ نوشته شد که دست اندرکاران آن مجله محترم از چاپ آن خودداری کردند.

چنین شده؛ من نبودم تو بودی، ما نبودیم شما بودید! یعنی تبرئه خویش از زندان اتهام زمان و تاریخ!

حال آنکه طرح موضوع به آن گونه، نه از روی تقیه که به حق از سر فهم! یعنی که «واقعیت» مصداق عینی «مکتب» است و «مکتب» و «ولایت» یعنی «ایدئولوژی» و ایدئولوژی هم یعنی «ایدئولوژی آلمانی»! از همین رو تمام اشارات و کنایات مورد استناد نقد، همه به «واقعیت» اشاره داشت و در تحلیل و تحریر آن به «ایدئولوژی مارکسیستی» ارجاع می‌شد! درست مانند آن یکی که در آغاز دهه پیشین و دقیقاً از سر انفعال در نقد از «ولایت»، ریشه «امامت» را می‌زد و معتقد بود که هر روشنفکری امام عصر خویش است و از این بابت خرسند بود! بنابراین تمام این هیاهو ریشه روحی-روانی داشت و متأثر و متوجه دوران نقاهت بود و طبعاً نمی‌توانست مبنائی متین داشته باشد. و گرنه در اشاره به گذشته: کیست که آگاهانه و عالمانه در متن و بطن حوادث بوده و نداند که در حوزه ادبیات کلامی-سیاسی اسلام، با وجود وزش طوفان سرخ و سیاه چپ و چپ‌زدگی که فضا را سخت تیره و تار کرده و خواه‌ناخواه هوا را برای همه آلوده ساخته و رقابتی نابخردانه ایجاد کرده بود، کاربرد واژه ایدئولوژی از سوی مسلمانان صادق و مخلص مجازی بود و جغرافیای آن از مبدا تا معاد را با همه جانمایه‌های معنوی-عرفانی و احکام عبادی و مرزهای عقیدتی-اخلاقی شامل می‌شد یعنی همان عقیدت اسلامی. و البته این در صورتی است که امروز هنوز بر این باور باشیم که دیانت و سیاست اسلامی یکی است و اسلام به عنوان یک دین جامع و مانع و جهانی پاسخگوی نیازهای دنیا و آخرت و ضامن سعادت بشریت است.

در گذشته نیز تلاش بر این بود تا در برابر ایدئولوژی چپ، وجه دنیوی دین با تکیه بر ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی اسلام تفسیر شود، هر چند که در این تفسیر اشتباهاتی وجود داشت. و گرنه ایدئولوژی به معنای مورد نظر ناقدان،

پوشالی تر از آن است که با دین برابری و یا هم‌وردی کند تا گفته شود که خیر! «دین فربه‌تر از ایدئولوژی» است. طرح چنین شعاری، خود نشانه ناشیگری و بیگانگی با موضوع است.

در این میان آنچه در این اواخر حداقل از روی عقبیده و باور گفته شد ترجمه دو بخش نخست فصل پنجم کتاب «انقلاب دینی چیست» نوشته آقای دکتر داریوش شایگان با عنوان «ایدئولوژیک شدن سنت» بود. سخنانی که از سر صدق به قلم آمده بود و دقیقاً و صرفاً به همین دلیل ارزش مطالعه و تأمل و نقد و نظر داشت.

در صداقت نویسنده همین بس که پیشینه و پسینه یا صدر و ذیل کلامش یکی است و در این گفتار به طرح اندیشه و باوری پرداخته که سالها پیش از آن سخن گفته و این نشان می‌دهد که وی دچار دگردیسی و انفعال معمول نشده و کتاب اخیر او تکرار و تأکید حرفهای «آسیا در برابر غرب» است که در سال ۱۳۵۶ خورشیدی چاپ شد، پیش از آن نیز مبانی و عناصر آن را در «ادیان و مکتبهای فلسفی هند» و سپس تصاویری از این اندیشه را در کتاب «القباء» خواننده و دیده بودیم.

«آسیا در برابر غرب» از یک سو مرثیه‌ای است عارفانه در سوگ فرهنگ و تمدن شرق و کانونهای معنوی آن، و از دیگر سو پیش‌بینی حوادث چنددهه آخر سده بیستم میلادی است و گویا راه چاره‌ای در برابر سیل ویرانگر تمدن فاوستی و ملحد غرب!

چنین پیداست که نویسنده اندیشمندی است بی‌افاده و گمنام که سخنانی صادقانه برای گفتن دارد و اگر در گذشته مخاطبی نداشته، گویا اینک در قلمرو روانی حادثه، مخاطبانی یافته و به همین دلیل کتاب «انقلاب دینی چیست» را نوشته است. گمنام به این معنا که به تعبیر او در قلمرو انسانهای توده‌ای که عوامل و ابزار موتاسیون و قیام توده‌ای بودند، ناشناخته است، و گرنه در جمع همگان و همفکران و مریدان و شاگردان خویش، نام‌آور و بلندآوازه و در جغرافیای اندیشه



معاصر نشانی بس برجسته و معرّف جهان‌بینی ایرانی است. در تلقی او ادیان عموماً پدیده‌های فراتاریخی و ضد‌دنیوی هستند، اسلام مولّد انقلاب نیست و نمی‌تواند باشد، چه اصولاً انقلاب محصول حرام ایدئولوژی است و ایدئولوژی خود فرزند حرام دورانِ روشنفکری غرب، بنابراین چنین حرامیان نامقدّس و صد در صد دنیوی و تاریخی چگونه توانند در ساحت مقدّس شرق جای گیرند. برای انقلابی کردن اسلام باید آن را ایدئولوژیک کرد و چنین اقدامی به معنای مسخ اسلام و دنیوی ساختن آن است و نتیجه چنین اقدامی همین است که می‌بینیم.

صرف نظر از نگاه به واقعیت، این تلقی از دین، بخشی از یک جهان‌بینی است که برای فهم آن باید جغرافیای اندیشه‌اش را شناخت، اندیشه‌ای که در مجموع از یک سو معرّف نوعی جهان‌بینی ایرانی است و از دیگر سو تفسیری است عارفانه از جهان‌بینی اسلام ایرانی که ترسیم هندسی و شرح آن چنین است:

در قاعده این هرم بینش اساطیری نهفته که در دل آن خاطره قومی جای دارد، وجوه جانبی آن را امانت اسلام، جمال حق و حریم و حیا پوشانده و در رأسش انسان رند قرار دارد و تمام ابعاد و اضلاع و فضای درونی و بیرونی این هرم را هاله‌ای از اضطراب و نگرانی فراگرفته که می‌توان آن را نمودی از بحران هویت نامید.

● در بینش اساطیری، چیست و کیست که اسطوره نباشد! اسطوره روح و روان انسان و جوهر و ذات و معنای آفرینش است؛ حقیقتی که در زبان ادیان و ادبیات جهان از کهن‌ترین دوران غارنشینی تا طلوع دوران تاریخی و عصر تمدن ساری و جاری است، نیروئی نهفته و خفته در کنه ذات پدیده‌ها که هر از گاهی سر برمی‌آورد و بر زبان و روان و روح و احساس ما و پدیده‌ها جاری می‌شود؛ ضمیر خودآگاه دیروز و ناخودآگاه امروز ما است. اسطوره چگونگی پیدایش جهان را توضیح می‌دهد که چگونه عالم هست شده است. اساطیر با آغاز پیدایش عالم سر و کار

دارند لذا به وقایعی اشاره می‌کنند که در زمانِ ازلی تحقق می‌یابند، نقطهٔ مرکزی هستی را دایرهٔ سحرآمیز صورتِ ازلی تشکیل می‌دهد، هر اسطوره‌ای تجلّی الهی با وحی مُنزل و حقایقِ مافوق انسانی نیز هست، اسطوره حامل اعمالِ اساطیری خدایان و افعالِ قهرمانانِ دورانِ آغازِ آفرینش است و انسان با تکرار و تقلید اعمالِ خدایان و قهرمانان از زمان دنیوی خود رهائی یافته به زمان ملکوتی می‌پیوندد. اسطوره علیّی است زیرا به حقایقِ عالم اعتبار می‌بخشد یعنی کارش بُنِ بخشیدن و پی‌افکندن و بنیاد نهادن است و بطور کلی اصلِ علیّت در بینش اساطیری همان نقش را دارد که قانون علیّت در جهان فیزیک.

در بینش اساطیری شناخت بی‌واسطه و حضوری مستتر است و دانشی است بغایت مرموز و سحرآمیز، چرا که بین افکار، اشیاء و تصاویر نوعی همدمی سحرآمیز نهفته است، کار این نیروی نهفته، همان صورت بخشی و طرح‌اندازی است. بینش اساطیری در فضائی اثیری غوطه‌ور و معلق است در این فضا است که قوهٔ متخیله به صورت‌پذیری و طرح‌اندازی مشغول است. این فضا، فضای تخیل و عرصه بازتابی خیالِ مطلق است. در همین فضا است که «نومن» یا «نیستی آفریننده» تمثّل می‌یابد و صور نوعی ظاهر می‌شوند.

بینش اساطیری ازلی و لایتناهی و عاری از مرز است و در آن هیچ چیز ثابت و پایدار نیست و اصالت بالذات ندارد؛ ازلی بودن زمان متضمن اصالت است نه ماهیتِ اشیاء، یعنی این بُعد اساطیری حقایق است که به جهان و رفتار انسانها اصالت و اعتبار می‌بخشد. زمان اساطیری زمان ازلی است و زمان ازلی آغاز همهٔ وقایع مهم. این مراسم آیینی است که زمان اساطیری را باز می‌آفریند.

زمان اساطیری ایرانی کرانمند است یعنی دوازده هزار سال در طی چهار دورهٔ سه هزار ساله که اینک ما در دورهٔ سه هزار ساله دوم بسر می‌بریم که دورهٔ حملهٔ اهریمن است و آغاز آمیختگی و آلودگی آفرینشِ اهورائی. مکان اساطیری ایرانی

«خورنه» است که تمام حوادث اساطیری در آن رخ می‌دهند و این مرکز کانون خلاق مکان و مانند هر فضای اساطیری هم محیط است و هم محیط.

در بینش اساطیری انسان عالم صغیر است و دارای صور وجود خود که از آنها مدام مایه می‌گیرد و به آنها رجعت می‌کند. ارتباط انسان با مبداء عالم ارتباط طنینی است که هزاران بار تقویت شده است. احیای اسطوره در انسان نوعی استغراق در درون خویش است؛ استغراقی که او را به سوی نطفه زنده وجودیش رهنمون باشد. ولی حصول این استغراق درونی، خود مبنی بر فعل بن‌بخشی اساطیری است. نخستین واکنش انسان در قبال تجلی «نومن» یا موجود ماوراء طبیعی که جلال و شکوه خداوندی، اراده الهی و نیروی فعاله خداوندی است، احساس عبودیت در برابر ربوبیت حق و تجلی غیب است و سپس احساس حیرت و غربت که از راز و سرّ هراس‌انگیز ناشی می‌شود، و از همین احساس عمیق است که ادیان پدید می‌آیند. انسان سرانجام پس از برخورد با نومن، موجودی اساطیری می‌شود و در چنین وضعی است که آن پرسش بزرگ ازلی مطرح می‌شود و بحران هویت آغاز می‌گردد: کی کیست؟ و پاسخ کهن شرقی است که می‌گوید: تو همانی، آتمان!<sup>۱</sup>

● **خاطره قومی؛ خاطره ازلی و خاطره جمعی، خانه وجود هر قوم محسوب می‌شود، یعنی خاطره‌ای که «ساختهای ذهنی و کلیت سازنده نظام فرهنگی را همواره حفظ می‌کند.»** خاطره قومی در دل بینش اساطیری می‌روید و همچون رودی است که از چشمه‌سار اساطیر جاری می‌شود و بدین سان آغاز و انجامش یکی است. در این میان اگر رود از چشمه فاصله گیرد و انقطاعی حاصل آید این به معنای

۱- به اختصار بسیار و برداشت از: الفبا / ۵ - ۸۳ - ۱ + ۱۰۹/۶ - ۱۰۱ + ادیان / ۱ - ۴۱ - ۴۳، ۲۴۸ - ۲۵۱، ۳۸۹، ۳۹۸ - ۴۰۰، ۴۰۳. خورنه یا ایران‌ویج: ادیان / ۱ - ۹۶ + الفبا / ۵ - ۲۴ - ۵۵ خیال / ۶۵۷ - ۶۵۸ - ۶۹۰، ۶۹۱، ۷۷۴. جهان شناسی / ۸۰ - ۸۲. ذهن جهانی / ۳۸۹، ۳۹۸. مکان / ۵۱۹ - ۵۲۲، قوه متخیله / ۱۴، ۶۴ + ۹۵، ۱۰۳، ۱۵۷، ۲۳۱، ۲۶۰، ۳۲۹، ۳۹۲، ۳۹۵، ۴۰۵، ۴۹۴، ۷۷۴، ۸۰۳، ۸۱۳، ۸۴۸، ۸۴۹، ۸۵۴ + آسیا / ۱۷۳ - ۲۲۳.

گسستگی نیست. خاطره قومی با ازلی گردآورنده همه بوده‌ها و نمودهاست. خاطرات ازلی اقوام به مثابه رودهایی هستند که از آبشخور ازلی مایه می‌گیرند و هر یک به سوی دریا روانه می‌شود و ارتباط خود را با وجود تنوع صور و خصائص قومی با مبداء حفظ می‌کند. هر قومی و هر انسانی به فراخور اصالت خود و نسبت وفاداریش به خاطره قومی و ازلی از فیض مبداء جهش اولی بهره‌مند است. از این رو پدیده نوظهور بیگانه و غربی ناسیونالیسم هیچ ارتباطی با این جهان‌بینی ندارد.<sup>۱</sup>

● امانت اسلام، امانت چیزی جز میراث کهن نیست که فضای شکفتن آن

خاطره قومی است و اسلام امانتی است که به همه اقوامی که از فیض وجودش بهره می‌برند و در کمال بخشیدنش همت می‌گذارند اهداء شده است، در اسلام خاطره ازلی همان امانت است. برای مسلمان این خاطره حامل و حافظ امانتی است که روز ازل به انسان سپرده شد و برای تجدید همین عهد و میثاق ازلی است که اولیاء و انبیاء ظاهر می‌شوند و دایره نبوت را پدید می‌آورند؛ دایره‌ای که از آدم تا محمد، تاریخ مقدس اسلام را تشکیل می‌دهد. اگر فرهنگ اسلام به روایت سامی اساطیری نیست اما فرهنگ اسلام ایرانی با توجه به مفهوم اعم اسطوره که به معنای طرح افکنی و تفکر حضوری است جنبه اساطیری دارد؛ چه میراث ایران باستان به ایران اسلامی منتقل شد و در قالب تشیع زمینه‌ای مناسب برای رشد و شکفتگی یافت. این واقعیت را در تلقی ایرانی از تشیع و مبانی آن به روشنی می‌توان دید: «ظهور مهدی موعود زمان اساطیری را می‌رساند» و فاجعه کربلا اگر در روایت سامی آن کاملاً رئال و تاریخی است ولی به روایت ایرانی و نگاه اساطیری آن، نه تاریخی است و نه یادبود یک اتفاق تاریخی! «آنچه به فاجعه کربلا نیرو می‌دهد بعد ازلی آن

۱- نقل و برداشت از: الفبا/۵-۸۳ - ۷۷ مقایسه شود؛ همان ۱۰۴/۶ - ۱۰۵ - آسیا ۶۷، ۶۸، ۷۳، ۷۴، ۸۷.

۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲.

۲۶۲. مقایسه کنید: بنهای ذهنی/۱۶۱-۲۴.

است، گوئی این اتفاق یک بار برای همیشه روی داده است. مراسم سوگواری، ناشی از این فاجعه ازلی است و ایجاد چنان حالی می‌کند که فقط یک واقعه اساطیری می‌تواند القا کند. بنابراین: ایران از چراغ امانت آسیایی در اسلام پاسداری کرده و حافظ خاطرۀ قومی و ازلی خویش است. حال: «ناسیونالیست‌های جدید کشور ما که منکر اسلام و این جنبه از تاریخ ایران هستند و به سبب انزجار از هر آنچه اسلامی است دست به سوی ایران باستان دراز می‌کنند و به نوعی اسطوره‌زدگی دچار می‌شوند به این نکته توجه ندارند که انکار اسلام انکار چهارده قرن تمدن و تفکر ایرانی است. ایران، بر خلاف نظر این ناسیونالیست‌ها اسلام را پذیرفت و به آل محمد عشق ورزید و در تکمیل و تلطیف فرهنگ اسلامی از تمام امکانات نبوغ قومی خود مدد گرفت: قواعد زبان عرب را پی‌ریزی کرد، بهترین تفسیرهای عرفانی را بر قرآن نوشت، فره ایزدی ایمان خود را همچون هاله‌ای فروزان گرد سر ائمه اطهار بست، عشق به آخرت و معاد را که یکی از معتقدات شاخص روح ایرانی بود، در رستاخیز دوباره مهدی موعود باز یافت. انکار این همه کوشش، تکذیب همت غول‌آسای نیاکان ماست که نبوغ خود را در قالب تفکر اسلامی به حد اعلای بروز دادند و چشمه فیض اهورائی را به مشکوۀ انوار نبوت پیوستند. انکار این همت، حکم این را دارد که ما آخرین حلقه زنجیر میراث ایرانی را نادیده بگیریم و کورکورانه به حلقه نخستین که نسبت به آن بیگانه‌ایم، دل ببندیم، غافل از اینکه آنچه از آغاز تاریخ این تفکر متجلی شده در همین زنجیره تسلسل نهفته است و خاطرۀ قومی ایران، فضای شکوفاننده‌ای است که همه گنجینه‌های روح ایرانی را از آغاز تا به امروز در بطن خود گرد آورده و ایثار فرزندان باوفای خود کرده است. ارتباط با این فضا یعنی ارتباط با روح ایران و این روح نیز خواه‌ناخواه در قالب تفکر اسلامی شکفت و هنوز هم منشأ اثر است زیرا ایران در اصل امانتدار حقیقت محمدی یعنی چراغ عرفان در اسلام بود و به همین علت است که ایران عشق به آل محمد و

آخرین ظهور آخروی آن را که مهدی موعود باشد، بر همه چیز مقدم دانست.<sup>۱</sup>

● جمال حق تجلی خاطرۀ قومی و نبوغ انسان در عرصۀ هنر، ادبیات و عرفان، هنری که: الگوها و شکلها و صور دیرینه در همشکلی دیدی نمایان می‌شوند که نه فقط تجلیاتِ ظاهری و نمودهایِ عینی بلکه در جوهر خود تجدید حیات می‌کنند. و این به معنای وفاداری به خاطرۀ قومی و احیایِ گنجینه‌های آن است.

تجلی این خاطره در عرصه‌های یاد شده گذشته را به حال و حال را به آینده و همه را در افق بی‌زمانی لحظه شکوفا می‌کند. مثلاً گنبد آبی مسجد ایرانی آستانه ورود به عرصۀ خیال مطلق است.<sup>۲</sup>

● حریم و حیا؛ جوهرۀ سازنده آداب آسیائی است؛ حریم مرز ایجاد می‌کند و حیا از آشکار ساختن و نمایش و برخوردهای تند می‌پرهیزد. حریم حافظِ تمامیت حقیقت آدمی فرد و سایر افراد است و شهوات را به عواطف، خواستها را به تمنا و توقعات را به تفاهم تبدیل می‌کند و هماهنگی و تعادل ایجاد می‌نماید و نیروهای ویرانگر دنیای ناآگاه انسان را تلطیف می‌کند. در جامعه‌ای که حریم واقعی باشد حیا نیز هست. و حریم و حیا در جامعه‌ای وجود دارد که تفکر، تذکر باشد و آیین، شیوۀ زندگی. هرگاه گردونۀ سازنده این کُل از هم بپاشد، همه چیز دگرگون می‌گردد و از جمله آداب و آنگاه است که امور همه در معرض تردید قرار می‌گیرند.<sup>۳</sup>

● انسان رند حاصل این جهان‌بینی است. رند مفهومی است یغایت ایرانی و پرابهام و ساخته و پرداخته روح ایرانی. انسانی برآمده از این جهان‌بینی با این خصوصیات که حامل روح پیچیده ایرانی است و مترنم این شعار ایرانی با بینش عارفانه و حافظانه که «این نیز بگذرد». و این نه به معنای دم‌غنیمتی «خیام» و

۱- نقل به اختصار بسیار و برداشت از: ادیان ۲/ ۵۹۸ - ۵۹۹، مقایسه کبیر: الفبا ۱/ ۲۹ - ۱ + الفبا ۶/ ۱۰۴.

+ آسیا ۷۴، ۷۵، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۰.

۲- آسیا ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۸۲، ۲۸۳.

۳- آسیا ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۰.

مصلحت‌اندیشی «سعدی» و سقوط آن به فرصت‌طلبی تاریخی، بلکه رندی به مصداق حافظ که چکیده هزاران تجربه قوم ایرانی را در خود دارد که در هیچ تعریفی خلاصه نمی‌شود. انسان رندی که هم عاشق است و هم عارف و هم نظرباز و هم قائم به قیامت و خلاصه از هر چه تعلقات دنیوی است بدورا در اسلام «انسان کامل» جامع کمالات انسانیت مظهر حقیقت محمدی و عارف بالله است یعنی کسی که به فناي حق فانی گشته و به بقای او باقی است. در تفکر ایرانی هم «رند خراباتی» همین ارج والا را دارد.

بینش عارفانه می‌تواند بجای اینکه به صورت منفی «این نیز بگذرد» جلوه کند، رنگ تحریک‌آمیز به خود بگیرد و چه بسا به صورت قیام مذهبی جلوه کند و این همان روح آخرت‌نگری و قیام مذهبی است که ریشه‌هایش به مذاهب قبل از اسلام می‌رسد و معرف روح مبارز ایرانیان است. انتظار آخرت کشیدن و خود را قائم به قیامت دانستن و انقلاب زمینی را وجهی از رستاخیز اخروی پنداشتن، از صفات شاخص این دید است که از زرتشت، مزدک و مانی گرفته تا اسماعیلیه و باب، پیوستگی رشته بینش آخرت‌نگری قوم ایرانی را تشکیل می‌دهد... رفتار رند در جامعه به سه گونه تواند بود: یا کتمان می‌کند و هویت خود را آشکار نمی‌کند و روش «این نیز بگذرد» رند را اختیار می‌کند، یا رفتار تحریک‌آمیزی پیشه می‌سازد و می‌کوشد چراغ مرده دل را به شمع آفتاب حقیقت بی‌فروزد و سرنوشت خویش را که رسوایی و ننگ‌کمترین عارضه آن است به جان و دل می‌خرد، یا آنکه از تحریک نیز قدمی فراتر می‌نهد و به رسالت خود مؤمن می‌شود و خود را قائم به قیامت می‌داند و انقلاب دنیوی را مبدل به رستاخیز اخروی می‌گرداند و آسرارِ نهران را هویدا می‌کند. نتیجه اولی سازش و نرمش است و نتیجه دومی ننگ و رسوایی و بدنامی است و نتیجه سومی شهادت است که تاریخ مذهبی ایران شاهد بسیاری از آنها بوده است. خلاصه اینکه رند حاوی همه این صفات متناقض است و آنچه هوش ایرانی

نامیده می‌شود تجلی همین صفات متضاد رند است خارج از بینش عارفانه خود.<sup>۱</sup>



در آغاز باید گفت: برآستی کدام ایرانی روشن‌روان است که با این جهان‌بینی احساس خویشاوندی نکند و در میان اندیشمندان معاصر صرفاً ایرانی (از پوردادود تا آریامنش و...) کدام اندیشمند است که تاکنون چنین عارفانه و عالمانه، ترسیمی جامع و جاندار و روشن از صور خیال در جهان‌بینی ایرانی ارائه کرده باشد؟ در این تردیدی نیست که این روان‌روشن و خیال‌بلند و مواج از صافی اسلام گذشته و در عرفان اسلامی ایران شکل گرفته و گوئی با اندیشهٔ ایرانی منهای اسلام بیگانه است. آنچه در شأن و شایسته جهان‌بینی ایرانی است پرهیز از دنیویات و پرواز در آسمان خیال است اما ملاحظه می‌شود که این جهان‌بینی به زمین و آنچه در آن می‌گذرد نظر دارد و مضطرب و نگران است یعنی رند است و عارف و احساس مسئولیت می‌کند و راه چاره می‌جوید! و گفته شد که این تعارض و تناقض ویژگی روح و روان پیچیده و مرموز ایرانی است.

بینش اساطیری نوعی بینش شبه اشراقی است که در آن اندیشه در جولان است و خیال در اوج و قوهٔ متخیله فعال و این همه چون دیگر اجزای هستی در فضائی اثیری معلق و شناورند. در این فضا هیچ چیز واقعیت و اصالت ندارد؛ همهٔ بوردها و نمودها پرنوی کمرنگ یا طنینی خفیف از میت یا حقیقتِ ازلی است، در آنجا سخن از ارزشها و ضدارزشها نیست، بنابراین تعارض و تنازع و تضادی وجود ندارد. ابهامی نیست چرا که عرصه، عرصهٔ حضور است و شهود و همه چیز در بخور مقدس و سحرآمیز و مرموزی فرورفته و این همه با هم خویشاوند و همدل و همدم، عالمی که در عرفان همهٔ ادیان و مذاهب جهان می‌تواند تصور شود و بینش اساطیری و اشراقی می‌کوشد تا با تأویل، جهانِ واقعیت را تمثیلی جلوه دهد و

۱- به اختصار بسیار و برداشت از: آسیا ۲۹۳، ۲۹۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲.



انسان را از زندان تن و طبیعت رها سازد و از آنجا که صبغه دینی دارد در پی آن است که تا سخت‌افزارهای شریعت را به نرم‌افزارهای طریقت تبدیل کند و این رسالتی است که تصوف و عرفان هر دین و مذهبی برعهده دارد.

درد و رنج با هبوط آغاز می‌شود، هبوط از جهان اثیری و درگیر شدن با تضادهای انسانی: خیر و شر، عدل و ظلم، خوب و بد و... و این بی‌قراری، سرنوشت محتمل کسی است که هبوط کند و زمینی شود. اما چه باید کرد که تقدیر چنین است و طبیعت و خاصیت ادیان توحیدی سامی یعنی همان سلسله‌ای که از آدم آغاز و با محمد ﷺ پایان می‌یابد، هبوط آفرینی است یعنی از بهشت بی‌درد و رنج و آسمان خیال به زمین واقعیت افکندن است. بنابراین قضیه برعکس است یعنی روند تکامل و عروج و ملکوت و پیوستن به خاطره ازل و خلود از زمین آغاز می‌شود و از میان درد و رنج و درگیری می‌گذرد و شکوفائی شکوفه‌های انسانیت در بستر تضادهای ناهم‌ساز مادی و معنوی میسر است و بر همین اساس است که ادیان توحیدی سامی بینش اساطیری ندارند بلکه طبیعت واقعیت‌گرائی و خاصیت اسطوره‌زدائی دارند. آیا در این واقعیت تردیدی است که ادیان توحیدی سامی همه از متن و بطن تاریخ سربرآورده و بر سطح زمین جاری شده‌اند و نهضتی انسانی را در پی داشته‌اند و در این میان، اسلام تاریخی‌ترین دین تاریخ است و آغازگر تاریخ نوینی در حیات انسان؟ پس مشکل اساسی از آغاز تا انجام نه در ذات این تقدیر و روند که در فهم و تلقی و انجام آن بوده و می‌باشد که این خود ناشی از سیر تدریجی تکامل عقلانی است و همین امر به ظهور پی در پی سلسله انبیا و اولیا انجامیده است. اعتزال کلامی، سیاسی نتیجه منطقی اشتباهات، جهالت‌ها و خیانت‌های تاریخی است و بینش اسطوره‌ای و بروز کیشهای نامعقول و نامتعادل عرفانی، صورت انحرافی و مسخ شده اندیشه و غریزه طبیعی عرفانی معقول انسانی است.

خاطره قومی در چنین واقعیتی فرواسطوره‌ای و صد در صد تاریخی، مفهوم و

معنای خاص خود را دارد؛ یعنی که خاطره‌ای است آرمانی و عقیدتی که در جغرافیای بیکران تاریخی جای دارد و از آدم و هبوط و زمین و زندگی و رسالت و مسئولیت و هابیل و قابیل و تعارض و تضاد و کفر و ایمان و حق و باطل و شهادت و فوز و خلود آغاز می‌شود و با ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و محمد صلی الله علیه و آله ادامه می‌یابد و در حسین علیه السلام به اوج می‌رسد و با مهدی علیه السلام به انجام. و چه به روزگار حسرت و چه در روزگار نفرت<sup>۱</sup>، سرنوشت‌ساز است. بنابراین خاطره‌ای است واجد تفکر و تذکر که شرحش خواهد آمد.

قوم و قبیله ادیان توحیدی و سرآمد آنها اسلام، انسان و قبیله انسانی است، بدین سان خاطره قومی در اسلام ساخت توحیدی و انسانی دارد و خاطره‌ای صرفاً انسانی و آرمانی از مبداء تا معاد، واجد تفکر و تذکر که در ادامه ادیان توحیدی یادآور بعثت‌ها و نبوت‌ها و رسالت‌های سلسله انبیاء است که: **يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ = ای**

۱- اما این حسرت و نفرت، علاوه بر اینکه می‌تواند از همان ویژگیهای روح پیچیده ایرانی باشد، در واقع ناشی از دو واقعیتی است که هنوز نتوانسته تحلیل منطقی خویش را بیابد و چند و چون حقیقت و حقایق هر کدام روشن شود. یعنی جلوه‌های ناهنجار تاریخی و برداشتهای نادرست کلامی از یک سو و بحران تاریخی هویت این قوم از دیگر سو، مجال چنین توفیقی را گرفته است. در این پندار ساده و سطحی؛ آن یکی با همه تصاویر زشت و زیبای عامیانه‌اش که ساخته و پرداخته ذوق و شوق ایرانی و خاطره کهن قومی است در عین حال بیگانه تلقی می‌شود و سامی است و این یکی با همه تاریکی و ابهام و بی‌بایگی باستانی و بی‌مایگی تاریخی، خودی است و آریانی! و چنین است که در پی غلبه عامیانه آن یکی و قلاط و شداد تنگ نظرانه‌اش که تجلی عقده‌های تاریخی و تحقیر مضاعف ایرانی است به مظلومیت این یکی می‌انجامد و نفرت، از آن غالب و حسرت بر این مغلوب آغاز می‌شود و گاه بالعکس! و تاریخ این سرزمین از آغاز تاکنون شاهد مکرر این نفرت و حسرت بوده و مردان این قوم هرگز به هضم و تحلیل این قضایای کاذبه نیندیشیده‌اند و حق مطلب را نفهمیده‌اند و شگفتا که با این همه قهر و غضب و خط و نشان و خشم و نفرت بازمی‌دانند که در جغرافیای خاطره، بند ناف این دو بهم وصل است و در هجوم بیگانه که سوخت و سوز فلرو درکار است و ضربه به تمامیت ارضی می‌خورد، رجال ملی دست به دامان رجال مذهبی می‌شوند و کار سامان می‌یابد و بعد هر کس راه خویش می‌رود و بار خویش می‌برد و در پی قهر و غلبه داخلی و زیررفتن این یکی و روآمدن آن یکی، باز دوطرفه معرکه از یکدیگر وام می‌گیرند!

قوم خدای را بپرستید... و این ندا یادآور رسالت انسانی ادیان توحیدی است. تصاویر تاریخی این خاطره در اسلام به ظهور می‌رسد و تشیع تجلیگاه و منصفه این ظهور است. در این تردیدی نیست که اسلام اولیه و تصاویر توحیدی - انسانی آن با کودتای سقیفه دچار حادثه شد و با غلبه نظام قبائلی و خلافت عربی، بینش قومی - بدوی شرک‌آلود و بسیار حقیرانه‌ای همسان دید خلیفه و دستگاه خلافت پدید آمد. مقطع اشغال ایران (که خود ناشی از عوارض و اهداف کودتا بود) و بحران پس از آن، سرآغاز بحران هویت و نخستین مقطع شکل‌گیری ملیت و دوره انتقال میراث کهن و تکوین خاطره قومی است. قوم ایرانی در این مقطع بس بلند (از پگاه اشغال تا اقتدار آل‌بویه) از یک سو به بینش توحیدی اسلام اولیه که تشیع امامیه نماینده آن بود، روی آورد، و از دیگر سو بینش بدوی کودتای سقیفه همراه با مهاجمان به ایران راه یافت و با همدستی و حمایت همه‌جانبه اشرافیت ایرانی تثبیت شد.

در این نیز تردیدی نیست که از آن پس به دلیل پیچیدگی روح ایرانی و بحران تاریخی هویت و تجزیه اندیشه و تعلق خاطر به این سو و آن سو، صور گوناگونی از خاطره قومی پدید آمد و ساختار فرهنگی متناقضی ساخته شد و خاطره قومی روایات مختلفی یافت؛ خاطره قومی به روایت عرفانی، به روایت اساطیری، به روایت تاریخی، بروایت مذهبی، به روایت قومی و ملی و ناسیونالیستی، و این ناهمسانی خاطره قومی است. در اینجا به چند نکته مهم باید توجه داشت:

● نخست آنکه خاطره قومی کهن گوهره و خصلت طبقاتی داشت یعنی آنگونه که فرهنگ، آئین و جامعه ایرانی طبقاتی و ناهمسان بود، خاطره قومی نیز طبقاتی بود، مثلاً اشرافیت ایرانی به خاطره‌ای تعلق داشت که رعایای ایرانی با آن بیگانه بودند و بالعکس. خاطره قومی اشرافیت ایرانی جوهره نژادی داشت؛ خون شریف = Blue blood در اندام این خاطره جاری بود و اینان پاک خونان بودند و آنان گرگ خونان.

در دوران نوین و آئین جدید هرچند که اشراقیت ایرانی با مهاجمان به توافق و تفاهم رسید و در کار اشغال و سلطه سیاسی و غارت اقتصادی همدست حاکمان جدید شد اما همچنان خاطره قومی خاص خود را حفظ کرد و این تنها رعایای ایرانی یعنی اکثریت قریب به اتفاق جامعه ایرانی بود که در پی اشغال ایران در عین حال که دچار بحران شد، انگیزه‌های آرمانی داشت و می‌کوشید تا در متن آرمانهایش احراز هویت کند و تعلق خاطر بیابد و این همان زمینه و مقطع تکوین خاطره قومی نوین است.

● نکته دوم مسئله ملیت ایرانی است که اصولاً پیشینه تاریخی نداشت و در طول دوران بس بلند کهن (از مادها تا ساسانیان)، قوم ایرانی هرگز احساس ملیت نکرده بود، زیرا گستردگی قلمرو و تعدد اقوام و زبانها و فرهنگها و آیین و از همه مهمتر مشیت طبقاتی که سرنوشت ازلی و تقدیر تاریخی ایرانی شده بود، ملیت به معنای دقیق کلمه، مفهومی نداشت. بنابراین احساس ملیت پدیده نوظهوری بود که در ساختار فرهنگی جدید نقش داشت و به همین دلیل اساطیر ایرانی بازسازی شد و روایات جدیدی یافت که با بحران جدید و تنش احراز هویت هماهنگی داشته باشد. مثلاً اسطوره ضحاک که همچون دیگر اساطیر ایرانی در دوره ساسانی بازسازی شده بود، بار دیگر روایت سیاسی - تاریخی یافت تا «هجوم تازیان و ماهیت بدوی و خشن خلافت تبه‌کار عربی و آئین بیگانه و ظلمانی آنان» را تداعی کند و در متن خود ملیت ایرانی و در اوج خود هویت ملی ایران را الهام بخشد. و این نمونه‌ای است از بازسازی کلیت فرهنگ کهن ایرانی که در دوران جدید و در مقطع تکوین خاطره قومی نوین صورت گرفت.

● نکته سوم اینکه بر خلاف پندار بسیاری از محققان، این تعالیم و عقاید آئین جدید بود که برای بازسازی فرهنگ ایرانی الگو شد و نه بالعکس، یعنی تلاش شد تا آئین کهن که شدیداً طبقاتی و ضد مردمی و بیگانه با آرمانها و آرزوهای مردم ایران

گردیده بود با دوران جدید و شعائر جدید و آرمانهای جدید برابری کند، لذا تصاویر، تفاسیر و متون جدید برای آئین کهن تدارک دیده شد که در این راه گاه کار به تقلید ناشیانه‌ای کشیده است.<sup>۱</sup> و دقیقاً در همین مقطع است که تصاویر کم‌رنگ و ناپیدای پیامبر ایرانی ظاهر می‌شود و شخصیت اسطوره‌ای او هویت تاریخی می‌یابد.<sup>۲</sup>

● نکته چهارم توجه به این واقعیت است که خاطره قومی کهن فاقد تفکر بود و اصولاً کارائی نداشت و به همین خاطر از سوی آن بخش از مردم ایران که آئین جدید را پذیرفتند و نسبت به آن ایمان و تعصب ورزیدند، به فراموشی سپرده شد و حتی نفی و نهی گردید. این بخش از جامعه ایرانی می‌کوشید تا هویت سامی پیدا کند؛ نسب نامه‌ها، شجره‌نامه‌ها و شرح حال رجال مشهور ایرانی در ادبیات کلاسیک ایران نشان می‌دهد که پیروان آئین جدید نه تنها خاطره قومی کهن را رها کرده بلکه مایل بودند تا هویت نژادی خود را نیز انکار نمایند. اگرچه چنین انفعالی می‌توانست ناشی از عرب‌زدگی باشد، اما چنین روحیه‌ای را باید همیشه در میان عوام یافت، در حالی که چهره‌هائی چون رشیدالدین فضل‌الله، غزالی، نظام‌الملک، حمدالله مستوفی و... بیشتر به هویت عربی اسلامی مفتخر بودند تا ملیت ایرانی و خاطره قومی خود.

● و نکته پنجم که به نظر من بسیار مهم است، ماهیت، کمیت و کیفیت روح ایرانی و خاطره قومی است. هرچند که این مسئله را باید در عرصه جهان‌بینی ایرانی جستجو کرد اما تا آنجا که به این موضوع مربوط می‌شود، طرح آن ضروری است.

۱- مثلاً به تقلید از ملاحم اسلامی، اهورامزدا به زرتشت خیر از هجوم تازیان و حوادث پس از آن می‌دهد، و یا به تقلید از اخبار صاحب‌الزمان و آخرالزمان و ظهور مهدی موعود، زرتشت خیر از ظهور سیاوش می‌دهد. ن. ک: صادق هدایت / زند و هومن یسن و کارنامه اردشیر پاپکان (امیرکبیر. تهران. چاپ سوم ۱۳۴۲)، ۴۳، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۲، ۵۶، ۵۷، ۵۸، + بندهش هندی (ترجمه رقیه بهزادی، تهران، ۱۳۶۸)، ۱۲۰، ۱۲۱. + همین کتاب؛ میراث شعوبیه.

۲- ن. ک: نقی‌زاده / مقالات ۳۰.

چنین به نظر می‌رسد که روح ایرانی در دوران جدید زمینه شکوفائی یافته است. روح ایرانی عنصری بسیط بود و همچون فضائی میان تهی در جستجوی یار و حال و هویت و گویا که از موجودیت کهن خویش خشنود نبوده و علقه‌های فرهنگی قومی او را قانع نمی‌ساخته و مانده‌های توحیدی اسلام با همه خار و خاشاک خلافت عربی، مظلوف مناسبی برای این روح سرگردان بوده است. در اینجا با دو روح مواجه می‌شویم؛ روحی خشن و کوتاه و محدود و روحی لطیف و بلند و نامتناهی، روحی چون روح رشیدالدین فضل‌الله و نظام‌الملک نماینده سبعت و بدویت شریعت عربی و خشونت سیاسی و استبداد تاریخی ایرانی است، و روحی چون روح جلاج و عین‌القضاة و مولوی و سهروردی و حافظ نمایی از لطافت اشراق و عرفان بینش نامتناهی توحیدی اسلام است آنگونه که جهان‌بینی فردوسی برخاسته از دل خاطره قومی به روایت اساطیری، تاریخی، قومی و ملی نمونه‌اعلای یک جهان‌بینی ایرانی است و جهان‌بینی مولوی و حافظ نمودی از یک جهان‌بینی اسلامی!

با توجه به نکات فوق، چنین می‌توان دریافت که خاطره قومی کهن با همه خصوصیات نژادی، طبقاتی و اشرافی تنها از سوی اشرافیت ایرانی پاسداری می‌شد و خاطره قومی نوین در متن و بطن مردم ایران که به اسلام گرویده بودند شکل گرفت؛ روحی بسیط و میان تهی و سرگردان که جانمایه‌های حیات و قوام خود را از سرچشمه‌های توحید اسلام گرفت و تکوین یافت. خاطره قومی نوین به روایت اسلام اولیه که از سوی تشیع امامیه نمایندگی می‌شد، خاطره‌ای فوق‌العاده انسانی، آرمانی بود با جغرافیائی از مبداء تا معاد به روایت توحید اسلامی از آدم تا خاتم و از محمد ﷺ تا مهدی ﷺ از زبان علی و آل ﷺ به عنوان مظاهر عالی انسانی، عاری از پیرایه‌های نژادی، خونی، قومی، با احترام و حفظ حرمت اقوام، ملل، زبانها، فرهنگها، با انگیزه‌های آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه و تکیه بر

رستگاری در دنیا و آخرت، با نظام ارزشی و اصول اخلاقی روشن، سرشار از مهر و محبت و عشق و صداقت و تواضع و سعه صدر و دانش بینش و آگاهی و عرفان. این خاطره در طول دوره حضور امامان علیهم السلام شکل گرفت و به عنوان عقاید تشیع امامیه که اسلام محمد صلی الله علیه و آله را نمایندگی می‌کرد شناخته می‌شد.

و آنگونه که گفتم از باب تأکید، این تعابیر، تعالیم، شعائر و عقاید آئین جدید بود که برای بازسازی و احیاء فرهنگ و آئین کهن الگو قرار گرفت نه بالعکس. اقدامات فرهنگی شعوبیه که از آن در جای خود مفصل و مستند بحث کرده‌ام<sup>۱</sup>، خاطره قومی نوین را تهدید و سرانجام تحریف کرد. خاطره‌ای توحیدی - انسانی که سلمان فارسی و فضل بن شاذان نیشابوری همان اندازه به آن تعلق داشتند که ابوذر غفاری و بلال حبشی و صهیب رومی! که آدم از خاک است و نه عرب را بر عجم و نه عجم را بر عرب و نه سفید را بر سیاه فضلی است؛ هر که تقوایش بیش ارزشش بیشتر است. اما در پی غوغای ننگین و پلید پان‌عریسم جاهلی و اقدامات خلافت تبه‌کار عربی و عواقب اشغال ایران، حُب و بغض‌های نژادی و قومی و تحریک غریزه نابالغ ملیت و مردردندی ایرانی دست به انتقام زد و حقیقت قربانی واقعیت تلخ گردید و خاطره خطر قوم و قبیله توحید را به شدت آلوده ساخت و به آن هویتی اساطیری، قومی، نژادی داد و معجونی پدید آورد که از آن به «هَمَّتِ غُولِ آسای نیاکان ما» تعبیر شده است.

و این تعبیر، زیرکانه و رندانه و از روی تعلق خاطر به شعوبیه نیست، بلکه ناآگاهانه است چرا که شرف و شعور نویسنده بالاتر از آن است که گرفتار ترندهای شعوبیه شود، چه خود فرموده که اصولاً ناسیونالیسم یک پدیده غربی است و ناسیونالیسم معاصر عرب را آفت اسلام دانسته و ساحت اسلام را از آلودگیهای

ناسیونالیستی پاک می‌داند و ناسیونالیسم ایرانی را نیز محکوم می‌کند.<sup>۱</sup> لذا این تعبیر ناشی از عدم شناخت تاریخی است و به همین دلیل، اسلام و تشیع چنان تصویری یافته‌اند که شرحش خواهد آمد.

خاطره قومی نوین در دامان تشیع مبنا و محتوی و اعتبار یافت؛ سنن واجد تفکر و تذکر فرهنگ ملی تعارضی نیافت بلکه پالایش و پیراسته شد. نوروز به عنوان برجسته‌ترین شاخص هویت ملی و خاطره اصیل قومی، روح توحیدی یافت و در اقیانوسی از طهارت و معنویت و ذکر و دعا و خوش‌بینی غوطه‌ور شد و بدین سان نوروز سلطانی، نوروز انسانی شد،<sup>۲</sup> هرچند که پاسداران خاطره کهن قومی می‌کوشیدند تا زواید و تفاله‌های فرهنگ کهن را در آئین جدید و خاطره قومی نوین جاسازی کنند. و این بخشی از مبارزه فرهنگی ناسیونالیسم ایرانی با دین جدید بود. در خاطره قومی نوین که از صافی اسلام شیعه دوره حضور گذشته بود و به امضاء پیشوایان تشیع رسیده بود هیچگونه ادغامی صورت نگرفت و متن فرهنگی یکنواختی وجود داشت. در حالی که اشرافیت ایرانی راه یافته در دل خلافت عربی، خاطره کهن قومی خاص خود را با همه زواید و تفاله‌های منسوخ تاریخی و مظاهر طبقاتی و بزمی آن، بخورد خلیفه می‌داد و این حره‌ای بود برای گرفتن انتقام و ایرانی - اشرافی کردن خلافت عربی. تا آنجا که غلامبارگی و انواع هرزگی و فسق و فجور که مشخصه اشرافیت ایرانی بود<sup>۳</sup> و جامعه را به تباهی دردناکی کشانده بود، خشم فقهاء شریعت را برانگیخت و خاطره قومی و فرهنگ و سنن ملی یکجا تحریم و تکفیر شد<sup>۴</sup> و این نقطه اوج درگیری شعوبیه با شریعت بود. شیوه مخرب و مجزبی که اینک در این دوران و بحران از سوی اشرافیت ایرانی و پاسداران خاطره کهن قومی

۱- ذ. ک: آسیا ۷۴، ۷۵ + صفحات گذشته.

۲- ذ. ک: همین کتاب. فصل شعوبیه. جبهه علمی.

۳- ذ. ک: صفا / تاریخ ادبیات ۷۲/۲. ← سبکی / طبقات الشافعیه ۱۸/۳.

۴- ذ. ک: همین کتاب. فصل شعوبیه.



و شعوبیان نوین در اروپا و آمریکا با عنوان احیاء سنن ملی و فرهنگ ایرانی در مبتذلترین صور ممکن با صدا و تصویر و رنگ و لعاب غربی نثار جامعه و نسل جوان ایران می‌شود. اینان و اسلافشان در همیشه تاریخ این سرزمین اینگونه پاسدار خاطره قومی و احیاء هویت ملی و سنن و فرهنگ ملی ایران بوده‌اند!

آن بخش از شیعیان شعوبی که در رقابت با خلافت عربی به سلطنت ایرانی می‌اندیشیدند و هویت ملی را در خاطره کهن قومی و تئوری سیاسی آن می‌جستند، کوشیدند تا میان تشیع و نژاد ایرانی پیوند خونی برقرار سازند و آن ساختن داستان ازدواج حسین بن علی علیه السلام با دختر موهوم یزدگرد سوم بود تا از این طریق خون شریف ایرانی در رگهای پیشوایان شیعه جاری شود، و این حقه تاریخی با اقتدار آل بویه، خاطره‌ای شد که در فرهنگ عامیانه ملی و مذهبی ایران جاودانه گردید<sup>(۱)</sup>

ضرورت چنین حقه‌ای در چنان دوره‌ای بخوبی قابل درک است، ضرورتی که ناشی از بحران هویت ملی بود. و این حقه، تنها وجه ایرانی تشیع امامیه است که دستاویز قرار گرفته و به تشیع برچسب ساخت ایرانی زده‌اند.

و همین خاطره بود که از پگاه رسمیت تشیع عامیانه ایرانی زده، بر حول و حوش خود تارهایی جوراجور بافت و نقشهائی رنگارنگ از خط و خال خیال زد، و دقیقاً از هنگامی که تشیع در استخدام اشرافیت مقتدر ایرانی درآمد و مذهب رسمی و دولتی سلسله‌ها و خاندانهای حکومتگر شد عوام زده گردید یعنی به آفتی دچار شد که شدیداً در عصر حضور و دوره تکوین خود با آن در ستیز بود. بدین سان مذهب به صورت فرهنگ ملی درآمد و خس و خاشاک ملت و پندارهای پوچ و خرافه‌های پست اعصار و قرون چهره‌اش را پوشاند و ماهیت آرمانخواه و شعائر انسان‌ساز آن که مبانی تفکر و تحرک و پویائی تشیع را تشکیل می‌داد به مثنی خاطره و خیال تبدیل گردید. مذهبی که به روایت اصیل اولیه خود همچنان واجد تفکر و تذکر و

۱- نک: همین کتاب، فصل میراث شعوبیه.

مبانی مدنیت است و می‌تواند سرنوشت‌ساز باشد و بر همهٔ ایدئولوژیهای فلسفی اجتماعی سیاسی جهان برتری انسانی خویش را اثبات کند و آنچه امروز مبنای تحقیق و قضاوت شرق شناسان گردیده همین خس و خاشاک ملی است که همچون لایه‌های متراکم و صخره‌های عظیم به نام ذخائر فکر ایرانی، حقیقت تشیع را پوشانده تا آنجا که نه تنها بیگانه که خودی از دریافت حقیقت کلامی، عرفانی، انسانی، سیاسی و اجتماعی آن به کلی مایوس است چرا که در نگاه به تاریخ رسمی و تصاویر دولتی و حکومتی و زیر و روکردن میراث‌های تاریخی موجود، چهره‌ای تاریک و خشن و عامیانه و متناقض می‌یابد آنگونه که در فرهنگ و ادبیات عامیانه این مذهب خاطرهٔ اقوام بسیاری را می‌توان یافت. گویا کمترین سهم را تازیان فاقد خاطره دارند که بیشتر مقلد و مصرف‌کننده تراوشهای خیال ایرانی بوده‌اند<sup>(۱)</sup>

در میان روایات گوناگونی که از اسلام و تشیع صورت گرفته، روایت عرفانی آن، روایتی است بغایت ایرانی که دستخوش ذوق سرشار و صور خیال ایرانی گردیده و می‌دانیم که همین روایت نیز صور گوناگونی دارد که تمام آنها را باید در تاریخ تصوف ایران جستجو کرد، و در تمام این صور دست هنرمند شعبیه نمایان است. اما در اینجا باید به روایت و صورتی پرداخت که از خاطره قومی برخاسته و امانت اسلام را در متن و بطن خاطره قومی می‌جوید. صورتی که می‌تواند تجلی ساختار متعالی روح ایرانی باشد و روایتی که می‌تواند نماینده اندیشه‌ای باشد که از دورترین ایام تاریخ این سرزمین در پیش و پس هر بحران، جوهرهٔ خویش را حفظ کرده و از بد روزگار مصون مانده و در اوج فاجعه و بحران، مخاطبان بسیاری یافته و مرهمی بوده بر زخم‌های بیشمار روحی، روانی، عقیدتی، اخلاقی جامعه زمان خویش. این اندیشه به روایت قومی کهن خود و پیش از حلول در آئین جدید و تکوین نوین، نیز گوشه‌گیر و خلوت‌نشین خیال و خاطرات خویش بوده و از

---

۱- نک: همین کتاب؛ فصل شعبیه

جهان‌بینی دینی ایران باستان بدور می‌زیسته است چرا که در جهان‌بینی دینی ایران درگیری نور و ظلمت، اهورا و اهریمن، خیر و شر از یک سو و آرمانخواهی انسان ایرانی از دیگر سو گوشه خلوتی نگذاشته بود و جایی برای تجرد نبود و اصولاً «وظیفه انسان ایرانی آن بود که در هر وضع تاریخی و اجتماعی که باشد در دفع نیروهای اهریمنی و نگهداشت داد و آئین الهی بکوشد و با پتیاره خاص خود که از آن به خویش هیمستار دروغ تعبیر می‌شد، پیکار کند.» و به جامعه‌ای مبتنی بر طبقات می‌اندیشید و حکومت ایده‌آلش حکومتی بود که «دین و دولت یکی و شهریار دینیار فرمانروا باشد». ولی این اندیشه ریشه در بینش نخستین این قوم داشت، بینشی که متعالی‌ترین صور آن را در میراث‌های عرفانی هند می‌یابیم. در این بینش که نماینده روح نخست ایرانی است، معرفت را هفت مرتبت است که با تجرد و پرهیز و گریز مطلق و بی‌تابی و بی‌قراری آغاز می‌شود چرا که «در این جهان هیچ خوبی نیست و سراسر پر از محنت و غمهای بی‌نهایت است. و از طرفی آنچه هست رنگ و صورت و مثال و نشان و نمود است»<sup>۱</sup> چرا که آن هستی مطلق که کمالات ذات او را حد و نهایت نیست، هر لحظه و هر آنی نشانی دیگر باشد و هیچ جایی او نبود و با وجود این به هیچ وجه از او نشانی نتوان داد، چون ظهور خود خواهد... این عالم و عالمیان همه نابود گردند و نشانی از این غوغا و از این کارگاه نماند<sup>۲</sup> و آه از این «زمان» بلند که به درخت انجیر هندی ماند و به انتها نمی‌رسد.<sup>۳</sup> و این اوج بی‌قراری این روح است، روحی که «زمان» را یک کل مرکب از اجزاء و آنات و لحظات به هم پیوسته و مستمر می‌داند که هر جزئی جزء دیگر را فرا می‌خواند. یعنی نقطه مقابل روح سامی. بدیهی است چنین روحی هرگز رو به زمین نمی‌کند و

۱- ز. ک: جرگ باشت هندی (ترجمه نظام یانی پتی) نصیح محمد رضا حلالی نائینی و شوکولا (اقبال).

تهران. (۱۳۶۰) ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱.

۲- همان ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲.

۳- همان ۴۱. مخصوصاً ز. ک: در مذمت عمر و اوقات آن ۴۵-۴۷.

تعلق دنیوی نمی‌پذیرد. این تنها روح توحیدی اسلام بود که پس از حلول و پیوند توانست آن را از بُرج و باروی «سامسارا» پائین کشد و در ساختاری نوین نهد. این روح اندکی پس از هبوط، دوباره احساس بی‌قراری کرد و البته اینبار پس از سرخوردگی و رنجش بسیار. این بی‌قراری در جهان‌بینی دینی ایران باستان نیز خود را نشان داده است؛ در پی هجوم ظلمت و یورش اهریمن، انسان ایرانی آرزوی مرگ می‌کند و به اهورا مزدا اعتراض دارد که چرا او را در این دوران تاریک آفریده است. باطن‌گرایی و تأویل‌نمائی ویژگی ذاتی چنین روحی است و راز و رمزگویی زبان آن و رند بودن و خراباتی شدن تجلی آن است مخصوصاً وقتی آسیب ببیند و سرخورده شود و مایوس گردد و تجربه کرده باشد:

اعتزال سیاسی - اجتماعی در اسلام اولیه پس از کودتای سقیفه آغاز شد چراکه تمام آرمانهای انسانی نهضت اسلام مقهور قهر و غلبه نظام قبائلی - بدوی عرب گردید و به تعبیر امام علی علیه السلام اسلام انسانی به صورت پوستینی وارونه و هولناک درآمد و خلق بسیاری را در اشکال ارتداد کلامی و اعتزال سیاسی رماند و در طول رژیم‌های اموی - عباسی بر دافعه تاریخی آن افزوده شد. جریان پارسائی و زهدگرایی که به نهضت اخلاقی و سپس تصوف اسلامی معروف شد<sup>۱</sup>، ریشه در همین اعتزال سیاسی - اجتماعی داشت. اشغال ایران و سیرت و صورت خشن و ضد انسانی خلافت عربی به بلندای هفت قرن، خاطره تلخی است که شرح آن و طرح و تحلیل عوارض دردناک آن تاکنون به پاس حرمت اسلام ناگفته مانده است. این بحران عواقب و عوارض گوناگونی به دنبال داشت؛ مهمترین واکنش تعیین‌کننده این قوم بازگشت به سنن سیاسی، فرهنگی، اجتماعی تاریخی منسوخ بود، سننی که در دوره باستان بارها و بارها مورد نفی و خشم و عصیان و قیام

۱- ر. ک: مقدمه‌ای بر تصوف اسلامی در: عبدالرحمن بدوی / تاریخ تصوف اسلامی. (ترجمه محمودرضا افتخارزاده) معارف اسلامی. تهران. ۱۳۷۵ خورشیدی.

عمومی مردم ایران فرار گرفته بود و قتل عامهای بسیاری را به دنبال داشت. و این نشان می‌دهد که خلافت عربی، سلطنت ایرانی را رو سپید کرده بود و مردم ایران دچار ستم مضاعفی شده بودند که ستم پیشین را بجان و دل پذیرا می‌شدند. و این همان بزنگاهی است که به روایت تاریخی، ناسیونالیست‌های ایرانی، سلطنت را بخشی از هویت ملی ایران می‌دانند و این اشتباه تاریخی بزرگی است.

گفته شد در همین مقطع بود که ملیت ایرانی به وجود آمد و غریزه ملی بیدار شد، رشد ملیت و تکوین آن و پرورش احساس ملی در فضای مظلومیت ظلم گذشته صورت گرفت و ودایع فاقد تفکر و سنن منسوخ و خاطره قومی کهن در هاله‌ای از قداست و حسرت، فرورفت و اعتباری ناشایسته یافت و روایت تاریخی بخود گرفت و خاطره قومی نوین را تحت تأثیر قرارداد و این همان مقطع انتقال ناخالصیهای باستان به دوران جدید است واقعیتی که از دید تاریخ و تحقیق مخفی نمانده و غیر قابل انکار است هرچند که عوارض آن فرصت تحلیل نیافته است.

برجسته‌ترین عارضه نفوذ این ناخالصیها به آیین جدید و خاطره قومی نوین همین بحران هویت و ناخالصی و نابالغی ملیت و عقده‌های ویرانگر ناشی از آن است که از دیرباز در مقاطع حساس تاریخ ایران مخصوصاً در پگاه غلبه ملیت یا مظلومیت آن، همچون ناخوشی موروثی مزمینی زمینه بروز پیدا کرده و می‌کند و جهالت مضاعفی می‌آفریند و در گمراهی تاریخی و حال جامعه ایران نقش بسزائی دارد. در گذشته نزدیک به هنگام غلبه ملیت و مظلومیت مذهب و اوج بحران هویت ملی، شاهد دو فوران بی‌فرجام بودیم؛ شادروان صادق هدایت مظهر آئسورد خاطره قومی کهن و شادروان ابراهیم پورداود مظهر جنون بحران هویت و شیفته و شیدای سنن منسوخ! و اینک نیز که دوران غلبه مذهب است و مظلوم نمایی ملیت، شاهد شگفتیهای جدیدی در داخل و خارج کشور هستیم، ملیتی که این بار حماسه‌ها و مرثیه‌هایش در غرب سروده می‌شود و سرشار از دروغ مضاعف است

و لبریز از فریب جدید.<sup>۱</sup> و این همه، ریشه در همین بیماری بحران هویت دارد. و شگفتا از این هیاهو! حال آنکه آنچه به واقعیت پیوسته روی مذهبی سکه فرهنگ ملی است که کم و بیش تمام روایات یاد شده از خاطره قومی را در خود دارد و بیش از هر زمان دیگری به ملیت و فرهنگ ملی بها می دهد و تمام حساسیتهای لازم ملی و قومی را در خود دارد و روز بروز از برکت نفوذ و حضور رندان این سرزمین رندپرور، آرمانهای ملی و قومی با حفظ حریم و حیا برآورده می شود و کهن ترین صور عامیانه آن نیز با رنگ و لعابی نوین عرضه می گردد.

عارضه دیگر بحران نخستین، سرخوردگی و مأیوس شدن آن روح بی قرار بود که پس از حلول توحید و حضور آئین جدید با زمین و زمان آشتی کرد و اندکی امیدوار شد، اما بار دیگر پس از اشغال و درگیریهای قومی و مذهبی و نهضت‌های اجتماعی به تجربه دریافت که باید همچنان بدور از غوغای دین و دنیا بر بام خیال صعود کند و در خلوت خویش پاسدار میراثها و ارزشهای نوین خود باشد و این مبنای طریقت ایرانی اسلام بود که در کنار شریعت رسمی اسلام پدید آمد. طریقتی که جانمایه‌های عرفانی خویش را بیشتر در تشیع یافته بود و طبعاً صبغه دینی و انسانی داشت تا ملی و قومی صرف، به همین دلیل در نبرد طولانی قومیت و نژاد حضور نیافت آنگونه که از غوغای فرقه‌ها و مذاهب بدور بود، اما خود از گزند حوادث مصون نماند. چرا که شعوبه نهضت مقاومت ملی ایران علائق خود را در طریقت نیز جای داد و این آغاز آلودگی ساحت طریقت بود؛ فرهنگ لمپنیسم ایرانی و صورت مبتذل آن به این ساحت مقدس راه یافت و آلودگیهای بسیاری ببار آورد.<sup>۲</sup> این روح

۱- نمونه‌های برجسته‌اش، به روایت علمی! آثار آقای شجاع‌الدین شفا، و روایت شفاهی - تاریخی آن:

سخنرانیهای آقای عزت‌الله همایونفر از زادبو اسرائیل!

۲- ک: مقدمه‌ای بر تصوف اسلامی در: تاریخ تصوف اسلامی. پیشین. و نیز منابع تاریخی: عزالی /

کیمیای سمادت ۳۷۶ + سراج / الملمع ۵۲ - ۵۴۰ + هجویری / کشف المحجوب ۴۷۷، ۴۷۶ + القشیری

/ الرسالة ۳۲۰.

که با آلودگی و دنیویات میانه‌ای نداشت و سخت از آن بیزار و متنفر بود راه خویش را دوباره جدا کرد و بدین سان طریقت ایرانی به دو بخش عامیانه و عارفانه تجزیه شد. عرفان ایرانی که همچنان صبغهٔ دینی - شیعی خود را حفظ کرده بود و در تمام ادوار تاریخ جدید این سرزمین (پس از حضور اسلام در ایران) مخاطبانی داشت، خواسته و ناخواسته جبهه‌ای در برابر مذهب جلوه می‌کرد. مبنای این جبهه‌گیری و ناسازگاری، نرم‌افزار کردن سخت‌افزارهای شریعت و مذهب از راه تأویل و باطن‌گرایی و بینش اسطوره‌ای بود. اینگونه بود که روح تجردگرایی ایرانی در جوهره و مایه‌های جدید و تجربه‌های بسیار، ویژگی ذاتی و ازلی خود را زیانده و پروراند و از همهٔ صور عامیانه و مردمی خود که در مقاطع حساس تاریخ ایران با احساس مسئولیت اجتماعی، پشتوانه معنوی و پایگاه نهضت‌های خلق بودند، جدا شده بود و همچنان مرموز و رازآلود سر در اندرون خویش داشت و بیگانه را به ساحت قدس آن راهی نبود. در نگاه ظریف این روح لطیف و حساس، دین و آئین مقدس‌تر و متعالی‌تر از آن است که به دنیا و مسائل دنیوی بپردازد، دین ناموس هستی و ساحت ازلی مقدسی است که تمام ارزشهای معنوی و ملکوتی در بستر آن معنا می‌یابند، اخلاق مطلق است و زمینهٔ ظهور انسان کامل، شأن دین قداست‌افکنی و معنویت بخشی و پناه دهی است، ماوای انسان در فرار از نیروهای اهریمنی درون و بیرون، عرصهٔ تخلیه روح و روان و تزکیه نفس و تجرد مطلق. دین در چنین دیدی، تمثیلی است و فراتاریخی و فرادنیوی، اقیانوسی از معنا و معنویت که در ظرف مادی و مادیت ننگنجد، روحی است که در ساحت جغرافیائی و دوران تاریخی نمی‌تواند تحقق یابد.

این دریافت از یک سو ریشه در بینش اسطوره‌ای دارد که ویژگی ذاتی این روح است و از دیگر سو متأثر از انفعال مفرط ناشی از سرخورده‌گیهای تاریخی و تجربه‌های اجتماعی فراوان که در نهاد این روح به صورت یک تقدیر درآمده است.

معنویتی اینچنین در متن خاطره قومی به صورت بخشی از هویت فرهنگی و ملی جلوه می‌کند که در ساختار اجتماعی جامعه باید دست نخورده، مقدس و محترم باقی بماند تا از هرگونه آلودگی و هتک حرمت بدور باشد. این معنویت، «اسلام» است که در بینش اسطوره‌ای امانتی است ازلی و فاقد هرگونه رسالت دنیوی - تاریخی.

بنابراین اسلام نمی‌تواند مولد جهش، نهضت و انقلاب باشد، ادعائی اینچنین تهمتی است بزرگ بر ساحت مقدس اسلام و تحریفی است آشکار و ویرانگر با عوارض دردناک و غیرقابل جبران. انقلاب پدیده دنیوی و محصول ایدئولوژی و این دو فرزندان نامشروع دوران روشنگری غرب‌اند. اگر بخواهیم از اسلام انتظار انقلاب داشته باشیم باید دین را ایدئولوژیک کرد یعنی آن را از آسمان به زمین آورد، پرده‌ها و مرزهای عصمت و قداست و حرمت و معنویت و مفاهیم معادی و اخروی آن را گرفت و استحاله‌اش نمود و از بینش اسطوره‌ای، اشرافی، عرفانی به بینش مادی - ابزاری تبدیلش کرد تا نتیجه آن شود که می‌بینیم!



در نگاه به تاریخ، تجربه و واقعیت در برابر این بینش که خود از این سه پدید آمده و قوام یافته، جز ابراز همدردی و همزبانی چه می‌توان گفت؟! و این تا آنجا که به واقعیت مربوط است. اما حقیقت نه تاریخ است و نه تجربه و نه واقعیت، بلکه مظلومی است که در زندان اتهام این سه، محکوم و مخدوش گردیده است.

اسلام به روایت اصیل نخستینش، ساحت و بینش اسطوره‌ای ندارد و اصولاً با جهان‌بینی اساطیری و اثیری در ستیز است، دینی است جامع و مانع در پاسخ به نیازهای فطری و غریز مادی و معنوی انسان با رسالت جامع انسانی و مسئولیت تام و تمام اجتماعی. و این همه در چهارچوب مرزهای معین عقیدتی، اخلاقی، احکام عبادی و نظام ارزشی مبتنی بر تقوی.



در اسلام راه جهان باقی از جهان فانی می‌گذرد. داستان آفرینش در قرآن که فلسفه وجودی اسلام را بیان می‌کند، انسان به معنای دقیق کلمه را ترجمان هستی و معنی بخش آفرینش می‌داند. إرسال رُسل و انزال کتب از آغاز تا انجام همه در جهت هدایت، تربیت، پرورش و رستگاری انسان است. از همین رو قرآن در دو مورد صریحاً دین را وسیله رستگاری انسان معرفی کرده است.

اسلام از متن تاریخ سر برآورده و پیشینه تاریخی مشخص و روشنی دارد که در ادامه ادیان توحیدی، سرآمد، متمم و مکمل آنهاست. پیامبرش نیز از متن مردم برخاسته؛ از پگاه بعثت و رسالت از حِرا به مکه بازگشته و پی در پی فرمان یافته تا با شُرکِ ذهنی و عینی بستیزد و در طی ۲۳ سال رسالت مبانی مدنیته نوین را بیادگار گذاشته است. مخاطبان کتاب آسمانی اسلام، قرآن، انسان، جامعه انسانی، مسائل انسانی و مردم هستند. بنابراین موضوع اسلام انسان است و رستگاری انسان. چنین دینی تئوری قدرت نیست و نمی‌تواند باشد؛ در اسلام حکومت متفرع بر اصل و موضوع و وسیله‌ای در خدمت ارزشهای اسلامی است، چه پیشوایان معصوم اسلام خود را معالم الطریق = چراغهای راهنما معرفی کرده‌اند و این به معنای هدایتگری است و نه حکومتگری. فلسفه سیاسی - اجتماعی اسلام مبتنی بر اصل زمان شمول «امر به معروف و نهی از منکر»، برخاسته از رسالت انسانی اسلام است. این اصل از یک سوزامن مصونیت اخلاقی انسان در عرصه‌های اجتماعی و بازدارنده آفات از حریم حرمت و کرامت انسان و از دیگر سو حافظ حقوق تکوینی - تشریحی انسان و جامعه انسانی است، و طبعاً با هر گونه بی‌عدالتی و ستم فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی در ستیز است. هرچند که اسلام تحقق اهداف متعالی و جهانی خود را موکول به قیام قائم موعود کرده است اما پیش از آن، سلب مسئولیت نکرده و آن اصل در قلمرو جوامع اسلامی همچنان به اعتبار و قوت خود باقی و جاری است.

مشکل اساسی تاریخی در طرز تلقی، فهم، درک و انجام این اصل است. در نگاه به قرآن پس از خداوند، انسان اصل است و دین و احکام متفرع بر اصل و معیار احکام و علل انسان و ارزشها و آرمانهای انسانی است. مشکل از هنگامی آغاز شد و ادامه یافت و سپس تقدیر تاریخی گردید که این نگاه به گونه معکوس درآمد. و تا این نگاه وارونه باشد، مشکل همچنان به قوت خود باقی است و فاجعه از پی فاجعه خواهد آمد، واقعیت‌های تلخ، معیار سنجش حقیقت خواهد گردید و تجربه و تاریخ خواهد شد و بر قوت و صحت بینش اسطوره‌ای خواهد افزود.

اسلام در متن یک بعثت و نهضت ظهور یافت؛ نهضتی عقیدتی، فرهنگی، آگاهی‌بخش و آزادی‌بخش، که در آن پیام و کلام بر شمشیر پیشی داشت. شمشیر آنگاه به میان آمد که موانع فیزیکی شرک سد راه سعادت انسان شدند. و این روح حاکم بر فلسفه سیاسی - اجتماعی اسلام است. بنابراین اسلام، خود، نهضت است و مولد نهضت. و این همان مشکل تاریخی است که نهضت را نیز تیره و تار و تحریف و تخریب می‌کند. «سقیفه» در تاریخ اسلام یک حادثه و خاطره و یا نزاع قومی و قبیله‌ای نیست، بنیان همان مشکل تاریخی است که آنگونه تجلی کرد و از آن پس در پی هر نهضتی تکرار شد که گوئی تقدیر تاریخی نهضت‌های اسلامی است. درآمد سقیفه، پوستین وارونه‌ای بر اندام انسانی اسلام بود و تمام زشتیها و نکبت و نفرت و ارتداد و اعتزال و رندی و مرد رندی پی آمد آن، آنچنان زشت که حقیقت را متهم به زشتی کرد و ساحبِ قدس آن را آلود و چهره کربه واقعیت را ناجوانمردانه حقیقت معرفی نمود و باعث ادبار مردم شد. نهضت اسلام بهاری بود که پیش از شکوفائی مقهور بادهای سرخ و سیاه خزان گردید و همچون برهوتی هولناک، عرصه تاخت و تاز درندگان شد.

اسلام با چنین جامعیتی، در ادامه همان نگاه وارونه و متأثر از واقعیت‌های به (تجربه) و «تاریخ» پیوسته که سرانجام با فضای سیاسی - سلطنتی خاطره قومی نوین

هماهنگ شده بود، پویائی خود را از دست داده بود و به صورت ودایع فرهنگی و میراث‌های تاریخی فاقد تفکر درآمده بود، بینش اسطوره‌ای با صور گوناگونش بر آن غالب آمده و از مفاهیم حیات بخش آن قضایای مهملی ساخته بود و در متن فرهنگ ملی جنبه تزینی - تشریفاتی داشت. و از سوئی بنا به همان تقدیر تاریخی و هجوم نیهیلیسم غربی و پدیده‌های نوظهور آن، «ایران اسلامی» در محاصره ایدئولوژیهای حرامی و شیطانی وارداتی قرار گرفته بود و از دیگر سو، خاطره قومی کهن که زمینه مناسبی برای ظهور و بروز یافته بود، خیال و تمنای بازگشت به آئین کهن و سنن تاریخی منسوخ و بیگانه با متن فرهنگی نوین جامعه، در سر و دل داشت و گامهای اساسی در این راه برداشته بود. در این میان آن بخش از مسلمانان وفادار به اسلام و ایران که نه دل به ایدئولوژیهای وارداتی داشتند و نه خیال بازگشت به سنن منسوخ، تنها راه نجات از بن بست موجود را در بازگشت به اسلام و مبانی واجد تفکر آن می دانستند. احیاء اسلام و بازگشت به جامعیت دین مستلزم نهضتی فرهنگی بود که آغاز شد. حال؛ شرح حال این نهضت فرهنگی، کیفیت، کمیت، برکات، آفات و اشتباهات آن خود کتاب دیگری است، اما صرف نظر از رگه‌های ناخالص و التقاطی راه یافته به جغرافیای نهضت که در هر نهضتی معمول و ممکن است، در بلندای ساحت اصیل آن، اسلام به عنوان یک دین جامع و مانع با حفظ همه مفاهیم، احکام، اخلاق و معانی اخروی و معادی آن مطرح بود که نتیجه نهائی منتهی به نهضت اسلامی رهائی بخش و عدالت گستر می شد.

کاربرد واژه «ایدئولوژی» در ادبیات کلامی - سیاسی اسلام معاصر به همان اندازه مجازی و قراردادی بود که واژه «انقلاب»، چه هر کس کوچکترین رابطه‌ای فکری و خویشاوندی عقیدتی با شعائر و تعالیم اصیل و خالص نهضت فرهنگی داشته باشد، به درستی می داند که کاربرد واژه‌های فوق صرفاً انگیزه تبلیغاتی داشت و تلاشی بود برای خلع سلاح رفیب که با کاربرد واژگانی از این قبیل نسلی را به تباهی

و گمراهی کشیده بود و از طرفی واژه‌های دین، عقیدت، مذهب، نهضت و... شدیداً متهم و آلوده جلوه کرده بود و در آن فضای حسرت و حیرت با توجه به روحیه نسل جوان آن دوران شگفت، استفاده از واژگان نو می‌توانست تا حدودی از حساسیت بکاهد. و گرنه کیست که نداند ایدئولوژی به معنای فنی فلسفی غربی آن، حفره‌ای است آنچنان تنگ و تاریک و خرد و حقیر که پشه‌ای در آن بند نیاید، لذا فضای بیکران و جامعیت پر توان دین کجا و ساحت تنگ و تاریک و مادی ایدئولوژی. حال آنکه بزرگترین و برجسته‌ترین فصل و نسل نهضت فرهنگی اسلام در ستیز مستقیم با «ایدئولوژی» بود و به دین و بینش دینی دعوت می‌کرد. واژه «انقلاب» که پیشینه کاربرد آن در ادبیات سیاسی ایران به دوران مشروطیت می‌رسد و با ایدئولوژیهای وارداتی نیز به ایران راه یافته بود، از سوی مسلمانان خالص و مخلص کاربردی مجازی داشت و به جای نهضت و بعثت بکار می‌رفت، چه این واژه‌ها نیز همان سرنوشت دین و مذهب و عقیدت را داشتند و هرگز مفهوم فنی - لنینستی آن به ذهن تبادر نداشت و بلکه با قید اسلامی علیه آن بکار می‌رفت و در ادبیات سیاسی - عقیدتی نهضت بیشتر از واژه نهضت و بعثت استفاده می‌شد. چه اصولاً واژه «انقلاب» در زبان عربی معادل «کودتا» است و ترجمه‌ای است با بار منفی از واژه «رِوُلُوبِیُون» و «رِیْ وُلْت» که در فرهنگ فلسفی - اجتماعی غرب به معنای «عصیان» و «شورشگری» است.

برای صاحب بینش اسطوره‌ای با چنان شناختی از اسلام رواست که چنین توهمی کند مخصوصاً که مبتنی بر «تجربه» است و «تاریخ» و مستند به «واقعیت». اما برای کسانی که هیاهوی «دین فربه‌تر از ایدئولوژی» را راه انداختند چطور؟ اینان در نقد از «واقعیت» که به اصطلاح «فوندامنتال» است و مبتنی بر «مکتب» و «ولایت»، بهتر آن دیدند که محملی برای حرف علمی زدن پیدا کنند! هیاهویی که در خاطره تاریخ این سرزمین خواهد ماند.



# اعراب در ایران

- یادآوری
- شعائر اسلام.
- جوهره و جلوه‌های اسلام نخستین
- کودتای سقیفه
- ارزشهای اخلاقی - اجتماعی عرب جاهلی
- اهداف اساسی پان عربیسم
- تکوین اندیشه سیاسی و تدوین مبانی پان عربیسم
- پان عربیسم قبایلی
- پان عربیسم و تحقیر ملتها
- پان عربیسم اموی
- سرنوشت اسلام محمد ﷺ

## یادآوری؛

در آغاز؛ همه چیز حالتِ عادی داشت، انتظار از همه جا می‌بارید، «آزادی و عدالت» گمشده‌های دیرینه مردم این سرزمین، عطشی که هرگز برطرف نگردیده بود و کام خشکیده‌ای که هیچ‌گاه از چشمه‌سار آزادی و عدالت سیراب نگشته بود، ستم از بی ستم، زور از بی تزویر، رنج و شکنج ملتی در هزاره نخستِ «تمدنی بزرگ و شکوهمند»!

آری در آغاز، سکوتی سرشار از بیم و امید، در هاله‌ای از ابهام و تردید، در انتظار عینیتِ آوای امید، از آن سوی مرزها که: «ما آمده‌ایم تا شما را به آزادی و عدالت موعود رهنمون شویم»:

ز جَنی سخن گفت و ز آدمی	ز گفتار پیغمبر هاشمی،
ز توحید و قرآن و وعد و وعید	ز تأیید و ز رسمهای جدید
ز قطران و ز آتش و ز مهریر	ز فردوس و ز حور و ز جوی شیر
ز کافور منشور و ماء معین	ز درخت بهشت و می و انگبین <sup>۱</sup>

۱- محتوای حرفهای سعد و قاص به فرمانده ساسانی در آستانه نبرد فادسیه: ز.ک: فردوسی / شاهنامه /

متن انتقادی چاپ مکتو / ۱۹۷۱ / جلد ۳۲۴/۹، ۳۲۵، بندهای: ۱۸۵ - ۱۷۵.

ایمان و آوائی که رعشه بر اندام ارتشی مُطَلّا افکند و دروازه‌هایی را که شمشیر قیصران نگشوده بود یکی پس از دیگری گشود و امپراطوری کهن چهارصد ساله‌ای را در ساعتی از نیمروز بر زمین زد. حادثه‌ای شگفت که هرگز از بدرسهای تاریخ این سرزمین فرار نگرفت.

به نظر می‌رسید که ایران آماده پذیرش آئین جدید است و این دین نو متناسب با نیازهای جامعه ایران...

اما دیری نگذشت که بر انبوه خاکستر سرد ایمان و امید ملّتی سراپا سکوت و تسلیم و رضا و نگاه، خرمی از آتش دامن گسترده و همه چیز را در خود سوخت. شراره‌های سرکش این آتش که قرن‌ها شعله کشید، نهضت‌های متاومت ملی ایران بود.

فصل نخست این رستاخیز بزرگ، ارشادی و روشنگرانه بود: پیشازان این فصل، روشنفکرانِ مسلمانِ ایرانیِ سلیم‌النفسی بودند که جوهرهٔ انسانی اسلام را دریافته و بر اصالت‌های انسانی و نفی تلقی‌های نژادی و قومی آن تکیه می‌کردند و شعائر محوری اسلام محمد ﷺ را یادآور می‌شدند.

با غلبهٔ پان‌عربیسم افسارگسیختهٔ جاهلی و آغاز فصل دوم حرکت، روشنفکران ناسیونالیست ایرانی دست بکار شدند. نسلی که مولود ملّیت بیدار شده بود. این نسل و ادامهٔ آن بود که نهضت مقاومت ملی ایران را نمایندگی می‌کرد.

\*

پیروزی نهائی نهضت مقاومت ملی ایران مرهون شعار «اسلام منهای عرب» بود. چرا که به نظر می‌رسید با وجود حاکمیت پان‌عربیسم و اسلام عربی خلافت، توده‌های محروم آرمانهای خود را در پرتو آئین جدید می‌دیدند که «تشیع» نمایندهٔ آن بود.

اشرافیت ایرانی که از اواخر قرن دوم هجری رهبری سیاسی نهضت مقاومت ملی ایران را به دست گرفت نیز پشتوانه‌های حقوقی خویش را در آئین جدید جستجو می‌کرد. و اشکال اساسی کار در همین بود:

اسلامی را که اشرافیت ایرانی در تعارض با اسلام عربی خلافت، خواستار آن بود، باید مشخصه‌های ایرانی - باستانی خود را می‌داشت و چنین شد. تجربه «بابک» به عنوان تنها نهضتی که به معنای واقعی کلمه، ملی و متکی بر فرهنگ و عقاید باستانی ایران بود، شعوبیه را در کارشان جدی‌تر ساخت:

نهضت مقاومت بیست ساله بابک در ستیز با خلافت عربی و متحدان فتودال ایرانی آن، که بر آئین ضد اشرافی - طبقاتی مزدک استوار بود، مورد خشم و نفرت اشرافیت ایرانی قرار گرفت و به آن خیانت شد. تنها همین نهضت بود که «قهرمان» آن از متن توده محروم ایرانی برخاست و به معنای واقعی کلمه، ملی و مردمی بود. اما اشرافیت ایرانی آن را نپذیرفت و در همدستی با خلیفه به کار آن پایان داد. تاریخ به یاد ندارد که امواج نهضت بابک که از کوهستانهای شمال ایران بغداد را نشانه می‌رفت، متعرض اسلام شده باشد. آیا این نشانه‌ای از نفوذ آئین جدید در میان توده‌ها بود؟

شعوبیه از تمام این تجارب بهره برد، چرا که اسلام در دست خلیفه عرب، سلاح بُرنده‌ای بود که ذبح شرعی مخالفان را به دنبال داشت. شعار استراتژیک «اسلام منهای عرب» در میان اعراب مخالف امویان با استقبال فراوان روبرو شد و آنان در فنی عربیت از ساحب اسلام و نهضت عرب‌گشی فعال‌تر از شعوبیه بودند.

هر چند که تلاش شعوبیه در نزدیکی به تشیع دوره حضور امامان معصوم علیهم‌السلام می‌نتیجه بود، اما بهره‌برداری سیاسی - تبلیغاتی از تشیع و شعائر شیعی در خراسان بزرگ و ایران مرکزی به کار شعوبیه رونق خاصی بخشید. پیروزی شعوبیه در انهدام خلافت عربی امویان مرهون این استراتژی و تاکتیک بود.



پس از این تجربه شیرین و در آستانه قرن سوّم هجری که رهبری شعوبیه در دست اشرافیت ایرانی قرار گرفت، در ستیز با پان عربیسم عباسیان و تلاش برای احراز هویت ملی و استقلال سیاسی ایران، بر روی یک اسلام ایرانی تکیه اساسی و جدی شد.

مسئولیت این مهم بر عهده روشنفکران دانشمند شعوبیه بود و آنان با مهارت خاصی از عهده این مهم برآمدند. مجموعه این تلاشها در سایه نخستین پیروزی سیاسی شعوبیه در سلطنت ایرانی - شیعی «آل بویه» رسمیت یافت: شعائر شیعی در کنار شعائر ملی خود را نشان داد، ملیت ایرانی و هویت فرهنگی آن ضمانتی عقیدتی پیدا کرد. از آن پس، نهضت مقاومت ملی ایران در ستیز سیاسی - فرهنگی با خلافت عباسی به ایدئولوژی مذهبی - ملی توده‌ای مسلح بود.

این وضعیت در دو جبهه علمی و عامیانه قلمرو شیعی تقویت و تأکید می‌شد. نقش مشایخ بزرگ امامیه در این تثبیت و تقویت برجسته است. فضای حاکم بر دو جبهه مذکور، تصورات کلامی - تاریخی خاصی که مایه‌های ایرانی - باستانی داشت، از «اسلام امامت» در اذهان نسلهای اولیه مسلمان شیعی - ایرانی ایجاد کرد. این تصورات در استانداردهای ثابت در عصر «آل بویه» رسمیت یافت و نسل به نسل منتقل گردید و در دوره «صفویه» تعمیم و غلظت بیشتری بخود گرفت.

از آن پس؛ هر نهضتی ملی در ستیز با ستم داخلی و یورش خارجی، «اسلام» را با همان «تصورات» مورد خطاب قرار داده است. و این نشان می‌دهد که اسلام به مثابه اهرمی نیرومند در سرازیر کردن توده‌ها علیه هدف مطلوب، برای رهبران ملی با همان «تصورات» مفید و کارساز است. تصوراتی که نیاکان شعوبی ما از اسلام امامت در اذهان اسلاف ما ایجاد کردند.

شعوبیه در راستای احیاء اصول باستانی بر نقش «موبدان» در حراست از کیان سلطنت به شیوه «تابع» و «متبوع» تأکید داشت. این سنت دیرینه در عهد آل بویه

تجدید شد. استقلال ملی و سلطنت هزار ساله ایران، از آن پس بقای خود را مرهون این تدبیر است. لذا «این رویداد»، تکرار گذشته نیست، چنین پنداری قطعاً عاری از نگاه به «تاریخ» است. و گرنه وارثان نوخاسته شعوبه می دانند که آنچه شد، تخطی «متبوع» از سیره و سنت هزارساله است، چرا که سیره «تابع» با رساله «خدمت در محضر سلطان» رسمیت یافت و سرانجام چنین اعلام شد که: سلطنت موهبتی الهی و حامی مذهب حقه تا قیام قائم است. خواهند گفت: البته! بلی! علت آن بود که سلطان وقت، «تصورات» موجود را که از مصدر توابع به پیکره خلق تزریق می شد با «منویات جدید» هماهنگ نمی دید. می گوئیم: پس چگونه است که اینک خلق را با همان تصورات باستانی و سنتی مورد خطاب قرار می دهید؟! و قطعاً هدف، رسیدن به مطلوب است. و این کار همیشه تاریخ ایران است.

اما به نظر می رسد که عصر و نسل آینده در روند تکامل شعور، بر اسلام عاری از پیرایه های عربی - عجمی تکیه خواهد داشت. البته، چنین امید می مستلزم تیرته اسلام از زندان اتهام تاریخی و نجات آن از برهوت زمان است.

\*

## جوهره و جلوه‌های اسلام نخستین:

### ● در تکوین و تشریح؛ خلق جنسیت و جعل ملیت:

«يَا أَيُّهَا النَّاسُ! إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا، إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ...»<sup>۱</sup>

«ای مردم! همانا که ما شما را از نر و ماده‌ای آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله قرار دادیم تا یکدیگر را بازشناسید. همانا که گرامی‌ترین‌تان نزد خداوند، پرهیزکارترین شما است...»

خطاب عام به «انسان و تاریخ»، از آغاز تا انجام، که: اسلام دین انسانیت است و بس، و نظام ارزشی آن مبتنی بر «تقوی» (= ارزشهای متعالی انسان) است، قوم‌ها، قبیله‌ها، زبانها، رنگها، نژادها، و همه مشخصه‌های فیزیکی انسان در زمین و زمان، نمودهایی از جعل ملیت در کنار خلق جنسیت، در نظام تکوین و تشریح است که بر اساس «اصل تعارف»، روابط مسالمت‌آمیز انسانی متقابل حکایت از محبت و عشق و رحمت خالق در ذات مخلوق دارد.

در این اصل عام و جهانشمول، مشخصه‌های اساسی اسلام نخستین، جلوه دارد: مساوات حقیقی و حقوقی انسان، نفی مطلق امتیازات خونی، نژادی قومی، قبیله‌ای، زبان و فرهنگ و هر چه تفوق طلبی محسوب می‌شود، احترام به ملیت‌ها، ناشی از تساوی در آفرینش.<sup>۲</sup>

۱- قرآن ۱۳/۴۹.

۲- ذ.ک: قرآن ۴۹/۱۳، ۵/۳۲، ۲۳/۵۲، ۳/۶۴، + نهج البلاغه ۴۲۷: فأنهم صنفاً؛ اما اخ لك فی الدین. اما نظیر لك فی الخلق، ۲۹۵، + الحیة ۲/۲۱۲: ان الرب واحد و الأم واحدة و الاب واحد، و الجزاء بالاعمال. + ۲۴۳/۱: الناس سواء، كاستان المشط ... ۴۳۵/۲: اقامة الحدود علی اقرب و السعيد، و الحكم بكتاب الله فی الرضا و السخط، و التقسم بالعدل بین الاحمر و الاسود + نهج البلاغه ۴۳۰، ۴۳۱.

## اعراب در ایران □ ۴۷

۳۳۲. + الحیاة / ۱ - ۳۸۶ - ۳۸۷: الخلق کلهم عیال الله... کلکم عیال الله + وسائل / ۱۱ + ۵۶۳ / ۱۱ + ۵۰۹ / ۸ + ۸۱ / ۱۱ + ۴۶ / ۱۴ + الحیاة / ۲ + ۲۵۳  
۲۵۴، ۲۵۵، ۲۵۶: والمال مال الله یقسم بینکم بالسویة لافضل فیہ لاحد علی احد... ولا یتخلف احد منکم. عربی و لا عجمی. ۲۵۶. + الفارات / ۱ - ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸

● اعتراف و احترام به حقوق مثل و مذاهب: اصل زیربنائی: قرآن / ۲۹ / ۴۶. + پیام تاریخی قرآن / ۳ / ۶۴. دیدگاه خداوند در مورد عقاید بیگانه ۲ / ۶۲ + ۲۲ / ۱۷ + مخصوصاً ۵ / ۸۲. تعیین کلی مواضع: ۵ / ۶۹ + تألیف فلرب انسانی ۹ / ۶۰. تحمل عقاید بیگانه یک فریضه است: ۶ / ۱۰۹، ۸ / ۶۰. در سنت: برخورد پیامبر در مدینه، مسجد مدینه با هیت ۶۰ نفری مسیحیان نجران: طبرسی / مجمع البیان / ۱ - ۴۰۶، ۴۰۷. + ماسین بن / ماهله در مدینه (ترجمه محمودرضا افتخارزاده. معارف اسلامی. تهران. ۱۳۷۵ خورشیدی).

قانون اساسی مدینه: فصلهای ۵. اصل ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵ + فاضی ابویوسف / حراج ۱۲۰ - ۱۴۸ + الموسوعة الفقه الاسلامی ۲۹۳ / ۹ - ۳۵۹. + قانون اساسی مدینه در: ابن هشام ۳۴۱ / ۲ - ۳۴۳.

● آزادی عقیده و اندیشه: اصل زیربنائی، قرآن / ۱۷ / ۳۹، ۱۸ / ۳۹. اصل کلی ۲ / ۲۳، ۳۸ / ۱۰، ۱۱ / ۱۳، ۱۷ / ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۷۳، ۷۹، ۷۵، ۹۳ + تمام سوره انبیاء + تمام سوره اعراف و طیفه پیامبر اسلام فقط ابلاغ است: ۳ / ۲۰، ۵ / ۹۲، ۹۹، ۱۳ / ۴۰، ۱۴ / ۵۲، ۴۲ / ۴۸. نفی اخشاق مذهبی و استنباد دینی. ۲۲ / ۸۸، ۶۶ / ۶، ۱۰۷ / ۶، ۱۰۸ / ۱۰ و ۳ / ۴۱، ۶ / ۴۲، ۵۴ / ۱۷ + سنت: قانون اساسی مدینه (سالهای ۱ - ۱۱ هجری) / اصل ۱ - ۴۶. در ابن هشام ۳۴۱ / ۲ - ۳۲۱ + ابن کثیر ۳ / ۲۲۴ - ۲۲۶ + بخاری / صحیح ۳ / ۴۹ + احتجاج ۱ / ۵ - ۶۳. تحمل عقیده مخالف واجب است: قرآن ۱۳۰ / ۲۰، ۱۷ / ۳۸، ۱۰ / ۷۳. پیشینه تاریخی در ادیان توحیدی: مقدمه اسلام ۵ / ۴۶ + سعه صدر پیروان ۲ / ۲۵۰، ۱ / ۹۴، ۶ / ۱۲۵، ۲۰ / ۲۵. تمام سوره ابراهیم + نوح + هود + انبیاء + طبرسی / احتجاج ۱ / ۱۴۱ - ۶۶ برخورد پیامبر با عقاید مخالف: ابن ابی الحدید ۳ / ۱۴۷ - ۱۴۰. + بحار: جندهای ۸، ۹. برخورد امامان با عقاید مخالف در همان منبع. / قانون اساسی مدینه، فصل ۵ / اصل ۲۵: حقوق اقلیت‌های مذهبی. اصل ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰. در منابع فوق / + طبرسی / مجمع ۱ / ۴۰۶، ۴۰۷.

● تکامل اندیشه در تعارض و تصادم عقاید و افکار: قرآن / ۱۷ / ۳۹، ۱۸ + الحیاة / ۱ - ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۷۴ + انکافی / کتاب العنقل ۲۲ + الحیاة / ۱ - ۱۷۷، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳.

● **نفی مطلق تفکرات نژادی، قومی پان عربیسم جاهلی:**

پیامبر اسلام ﷺ:

- بنده‌ترین مردم کسی است که واجبات را برپای دارد.
- بخشنده‌ترین مردم کسی است که زکاة مالش را پردازد، پارساترین مردم کسی است که از حرام دوری گزیند.
- وارسته‌ترین مردم کسی است که حق را چه به نفع و چه به ضررش، بگوید؛ عادلترین مردم کسی است که آنچه را برای خویش می‌پسندد برای مردم هم پسندد و آنچه را برای خود ناپسند دارد، برای دیگران هم نپسندد...<sup>۱</sup>
- بدانید که بدترین مردم بنده‌ای است که خدایش را بشناسد و اطاعتش کند و دشمن خدایش را بشناسد و نافرمانیش کند...<sup>۲</sup>
- ای علی! همانا که خداوند با اسلام، بزرگ‌منشی جاهلیت و فخرفروشی به آبا و اجداد را محو کرد. بدانید که همه مردم از آدم‌اند و آدم از خاک است، گرامیترین مردم نزد خداوند پرهیزگارترین شان است...<sup>۳</sup>
- ای جوَیبر! همانا که خداوند آن کس را که در جاهلیت، شریف می‌نمود حقیر نمود، و آن کس را که در جاهلیت، حقیر و ذلیل شمرده می‌شد، بزرگ و عزیز نمود. خداوند به وسیله اسلام، میانی بزرگ‌منشی جاهلیت و فخرفروشی به قوم و قبیله و حسب و نسب را محو کرد. امروز همه مردم؛ سفید و سیاهشان، قرشی و عربی و...

→ ● نفی مطلق هرگونه تعصب جاهلانه: قرآن ۶۹/۲۶ - ۷۲ - ۲۲/۴۳ - ۲۴ - ۱۹۸/۷ - ۴۱/۵ - ۱۰۴.

۱- ۱۷۰/۲ + ۳۶/۲۸ + ۷۷/۵ + الحیاة: ۱/۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴.

۲- ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹.

۳- ذ.ک: مدینة البلاء (زنجان). کعبه. قم. ۱۳۹۰ (ق) ۱/۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷.

۲- ذ.ک: همان ۲/۲۰.

۳- پیشین ۱/۴۱۴ + العدیر ۶/۱۸۶.

۴- جوَیبر برده‌ای سیاه‌پوست بود که اسلام آورده بود و مورد تمسخر اشراف عرب قرار می‌گرفت.

یاری عصبیت خویش شتابد و کشته شود، بر اساس آیین جاهلیت کشته شده است.<sup>۱</sup>

### ● کودتای سقیفه!

● امام علی علیه السلام: رسول خدا صلی الله علیه و آله درگذشت و مردم به گمراهی و نادانی مرتد<sup>۲</sup> شدند، مگر کسانی که خداوند آنان را به وسیله ما اهل بیت از بلای ارتداد مصون داشت.<sup>۳</sup>

● ابوذر: ... این اُمت به ارتجاع برگشت و به جاهلیت خویش روی آورد.<sup>۴</sup>

● سلمان: علی علیه السلام فرمود: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله به جز چهار نفر، همه مردم مرتد شدند...<sup>۵</sup>

● سلمان: پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله مردم دو دسته شدند؛ گروهی مانند هارون و پیروانش و گروهی مانند گوساله و گوساله پرستان گردیدند؛ علی علیه السلام شبیه هارون و عتیق شبیه گوساله و عمر شبیه سامری شد.<sup>۶</sup>

### ● ماهیت کودتا :

● عمر بن خطاب: ماجرای سقیفه و بیعت با ابوبکر، توطئه‌ای مانند توطئه‌های جاهلی بود.<sup>۷</sup>

۱- ذ.ک: همان ۱۸۸/۶ - ۱۸۹.

۲- یعنی ارتداد کلامی - سیاسی؛ بسیاری به کودتا روی آوردند و بسیاری از اسلام برگشتند.

۳- ذ.ک: سلیم بن قیس / تاریخ سیاسی صدر اسلام (ترجمه و تدوین محمودرضا افتخارزاده، تهران، معارف اسلامی، ۱۳۷۵) فصل کودتای سقیفه.

۴- همان.

۵- همان.

۶- همان.

۷- همان + القدير ۵/۲۷۰، ۷/۷۹.

→ اسناد معتبر تاریخ اسلام نشان می‌دهند که از آغاز بعثت، مخصوصاً پس از هجرت و فتح مکه (= پیروزی نهضت اسلام) نخبگان عرب در صف اصحاب برای بدست گرفتن قدرت و تقسیم آن، در اندیشه کودتا بوده‌اند. اسناد پرده از یک ائتلاف نیرومند سیاسی - قبائلی برمی‌دارد. این اندیشه و تلاش از چشم و بصیرت شخص پیامبر پنهان نبوده و آن حضرت بارها نسبت به خطر چنین کودتائی هشدار می‌داده است. اسناد این نوطنه توسط امام علی بن ابی طالب در دوره خلافت عثمان در حضور کلیه اصحاب، افشا و انتشار یافت [ذ.ک: سلیم / سقیفه ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹]. نیرومندترین جناح یاران محمد ﷺ باند ابوبکر بن ابی قحافه بوده است. اعضای برجسته این باند، با توصیه قبلی به اسلام گرویدند و در صف اصحاب جای گرفتند [ذ.ک: ابن هشام / سیره ۲: ۲۰۱]. مقاطع زمانی اسلام آوردن عمر بن خطاب، ابوبکر بن ابی قحافه، عثمان بن عفان، ابو عبیده جراح، و ... [گرایش سران فئائل به اسلام با طمع سیاسی [ذ.ک: الغدیر ۷/ ۱۳۴، ۱۳۵] ← ابن هشام ۲/ ۳۲۲] آنان علاوه بر حفظ نفوذ قبائلی و پایگاه قوی طبقاتی - جاهلی خود، در دوران حیات و حضور پیامبر اسلام در پی کسب اعتبار جدید اجتماعی نیز بودند. ذک: جواد عاملی / تاریخ العرب قبل الاسلام ۶ / ۶۴۶، ۴۳۲، ۷ / ۴۴۰، ۴۴۷.

بر طبق این اسناد، طرح کودتا توسط نخبگان پنجگانه عرب در مراسم حج سال دهم هجری ریخته شد. آنان دریافته بودند که پیامبر حج سال دهم را حج پایانی عمر خود اعلام کرده است. ادله قرآنی و فرائض زمانی آشکار بسیار برجسته‌ای بر صحت و اصالت هر چه بیشتر این اسناد تأکید و تصریح می‌کند:

۱- فرمان ناگهانی «وحی» مبنی بر توقف عام مسلمانان در «غدیر خم» و ابلاغ امامت «علی» و اعلام اِکمال دین و اِتمام نعمت خداوند و...

۲- تضمین «وحی» مبنی بر مصونیت پیامبر از هرگونه خطری در ابلاغ این امر خطیر و سرنوشت‌ساز (= وَ اللّٰهُ بِعَصْمِكَ مِنَ النَّاسِ) و در نتیجه خنثی کردن طرح ترور پیامبر در طول راه مکه به مدینه.

۳- فعل و انفعالات و تحریکات علنی نخبگان عرب، مبنی بر تکذیب امامت علی و نزول آیه عذاب و...

۴- مواضع و رفتار نخبگان عرب از آن پس تا هنگام بیماری پیامبر و کارشکنی و ممانعت‌ها و اقدامات بازدارنده دیگر...

۵- تلاش بی‌وقفه نخبگان عرب در لحظات پایانی حیات پیامبر و جلوگیری از هرگونه وصیت پیامبر و اعلام اینکه: حال پیامبر طبیعی نیست؛ سخن تاریخی عمر بن خطاب: ان الرجل ليهجر...

در این طرح که مبنی بر یک پیمان سیاسی است آمده است که: «اگر محمد مرد باکشته شد، طی یک کودتا از امامت و خلافت علی بن ابی طالب جلوگیری بعمل آید» طبق رسوم جاهلی - قبیله‌ای. نخبگان پنجگانه عرب این قرارداد سیاسی بسیار محرمانه را امضا کردند و بر نعهد و اجرای آن سوگند یاد نمودند [ذ.ک: سلیم / سقیفه ۱۱۹، ۱۱۸]. اقدامات و عملیات نخبگان در لحظات قبل و بعد از رحلت پیامبر

→ اسلام منی بر ایجاد حکومت نظامی در مدینه و تشکیل گارد ضربتی کودتا به فرماندهی «خالد بن ولید» و «قنفذ» و ضرب و شتم اصحاب و سران انصار و مهاجران و اجتماع همان دو نفر در «سایبان» متعلق به «بنی ساعده» در وسط میدان مرکزی مدینه و بیعت با «ابوبکر». پیروزی کودتای سیاسی نخبگان عرب علیه اسلام بود. [ذ.ک: سلیم ۸۱، ۸۲ + امینی / الغدیر ۷/۷۴: علائم حکومت نظامی و ایجاد جو رعب و وحشت و ضرب و شتم اصحاب و...]

در همین اسناد سرخ آمده است که امام علی بن ابی طالب علیه السلام به هنگام انشای این اسناد در حضور اصحاب برجسته پیامبر، به روزگار خلافت عثمان، خطاب به عبدالله بن عمر از وی می‌خواهد تا به حقایق اعتراف کند. و او اعتراف می‌کند در شبی که پدرش عمر در حال مرگ بوده از وی می‌پرسد که: چرا به امامت و حقانیت علی اعتراف نمی‌کنی؟! و عمر بن خطاب می‌گوید: به خاطر آن قرارداد سیاسی و پیمان سال دهم هجری در حجة الوداع [ذ.ک: سلیم ۱۱۹ مقایسه کنید: ابن ابی الحدید / شرح ۳/۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰: عن ابن عباس؛ قال: دخلت علی عمر فی اول خلافته... روند بعدی حوادث سیاسی، مقاصد و مفاد آن قرارداد را به درستی روشنی بیان می‌کند.

❖

#### اسناد کودتای سقیفه، کتاب شناسی:

اصل اسناد: سلیم / اصل سلیم ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹: بیوگرافی عنی سلیم و کتاب او... ذ.ک: محمودرضا افتخارزاده / تاریخ سیاسی صدر اسلام به روایت سلیم، (معارف اسلامی تهران، ۱۳۷۵) مواضع سیاسی نخبگان در دوره حضور پیامبر: سلیم / همان.

هتدارهای پیامبر اسلام مبنی بر اهداف سیاسی نخبگان عرب: سلیم ۷۴، ۷۵، ۸۷. وصییت معروف پیامبر و تقاضای مشهور آن حضرت در بستر بیماری: ذ.ک: شهابی / الشيعة الامامية ۱/ ۲۱۰ - ۲۲۵ به نقل از: طبری ۱/ ۴۳۶، ۲/ ۴۳۶ + بخاری ۱/ ۳۴، ۴/ ۹۹، ۶/ ۶، ۷/ ۱۲۰، ۹/ ۹، ۱۱۱/ ۹ + احمد حنبل / حدیث ۳۱۱۱ + ابن ابی الحدید / شرح / چاپ مصر ۳/ ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱: عن ابن عباس: دخلت علی عمر فی اول خلافته... قال... هل بقي في نفسي؟ [= علی] شئ من أمر الخلافة؟ قلت: نعم. قال: أيزهمن أن رسول الله نض عليه؟ قلت: نعم، فقال: صدق، فقال عمر: لقد كان من رسول الله، ولقد أراذ في مرضه أن يصرح بإسبه، فمبنت من ذلك إشفاقاً وحيطة على الإسلام... فرائس و شواهد حکومت نظامی قبل و بعد از کودتا: ذ.ک: سلیم ۸۱ + امینی / الغدیر ۷/ ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸: ایجاد جو رعب و وحشت.

چگونگی کودتا: سلیم ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰ + الغدیر ۷/ ۷۷، ۷۵، ۷۶، ۷۸ به نقل از طبری ۳/ ۱۹۹. شناسایی باند کودتا و سپاهی لشکر آن: سلیم ۷۹

←



→ ۸۰ - ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰ + الغدير ۷/۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹.

ضرب و شتم مخالفان، گارد ضربتی کودتا به فرماندهی خالد بن ولید: سنیم / ۸۰ - ۱۰۰، اعتراضها درهم شکسته شد: الغدير ۷/۷۵ - ۷۹. اعتراض خُباب بن منذر از اصحاب برجسته پیامبر، از مجاهدین بدر: فاخذ و وطىء فى بطنه و دُس فيه التراب. به نقل از ابن ابی الحدید ۲/۱۶، درهم کوییدن سعد بن عباد و ثوروز او: الغدير ۷/۷۶ به نقل از: ابن قتیبه / الامامة و النبیاسة ۱/۱۱ + طبری ۳/۲۱۰ + ابن اثیر / الکامل ۲/۱۳۷ + ابن ابی الحدید ۱/۱۲۸ + حلبی / سیره ۳/۳۸۷. خلع سلاح زبیر و مصروب ساحتن وی.

سلیم ۸۹ + الغدير ۷/۷۷ به نقل از: ابن قتیبه ۱/۱۱ + طبری ۳/۱۹۹ + ریاض النضره ۱۰/۱۶۷ + ابن ابی الحدید ۱/۵۸، ۱۳۲ + ۳/۵، ۱۹، مقاومت انصار: سلیم ۷۹ + الغدير ۷/۷۸. مقاومت سنان، ابوذر، مقداد، ام ایمن: سلیم ۸۸، ۸۷. عوام کالانعام سیاهی لشکر کودتاچیان: سنیم ۸۹. مواضع اُسید بن خضیر رئیس اوس به نفع کودتا: خالد محمد خالد / الرجال حول الرسول ۵۸۰ مقایسه کنید: سلیم ۸۰ - ۱۰۰ + الغدير ۷/۷۸ وی از عوامل ضربتی کودتا شد و در یورش مسلحانه به خانه علی شرکت داشت. همو بود که علی را کشان کشان به مسجد آورد تا با ابوبکر بیعت کند: سلیم ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، کودتای سقیفه به اعتراف کودتاچیان یک فتنه تمام عیار جاهلی بود: عمر بن خطاب: انها كانت فتنه وفقی الله شرها، فلتنة کفلات الجاهلية... الغدير ۷/۷۹ + ۵/۳۷۰ به نقل از: باقلانی / تمهید ۱۹۶ ابن ابی الحدید ۲/۱۹ + بخاری ۱۰/۴۴ + احمد حنبل ۱/۵۵ + طبری ۳/۳۰۰ + بلادزی / انساب ۵/۱۵ + ابن هشام / سیره ۴/۳۳۸ + ابن اثیر / الکامل ۲/۱۳۵ + ابن کنیر / تاریخ ۵/۲۴۶ + حلبی / سیره ۳/۳۸۸ و...

رهنمودهای تاریخی امامان معصوم اسلام پیرامون کودتای سقیفه و فلسفه عصب در تاریخ اسلام از آغاز تا انجام: ز. ک: طبرسی / احتجاج ۲/۳۷۵. رهنمود امام دوازدهم علیه السلام: «... بَلْ أَنهْمَا أَشْلَمْنَا طَمَعًا، وَ ذَلِكَ أَنهْمَا يُخَالِطَانِ مَعَ الْيَهُودِ وَ يُعْمِرَانِ بِخُرُوجِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَ إِسْتِیلَانِهِ عَلَی الْعَرَبِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ الْکُتُبِ الْمُقَدَّسَةِ ... فَلَمَّا ظَهَرَ أَمْرُ رَسُولِ اللَّهِ فَسَا عَدَا مَعَهُ عَلَی شَهَادَةِ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ طَمَعًا ... فَلَمَّا لَمْ يَكُنْ ذَلِكَ وَ أَيْسَا مِنَ الْوَلَايَةِ نَكَنَّا نَبِيعَتَهُ وَ خَرَجَا عَلَيْهِ...»

+ آموزشهای عقیدتی امامان معصوم اسلام: نمونه‌های برجسته؛ زیارت عاشورا: «اللَّهُمَّ الْفَرْنَ أَوَّلَ ظَالِمٍ ...» و سپس بنیان توطئه هدف قرار می‌گیرد: «اللَّهُمَّ خُصَّ أَنْتَ أَوَّلَ ظَالِمٍ بِاللَّعْنِ مِنِّي وَ أَبْدَاءُ بِهِ أَوَّلًا وَ الْفَرْنَ الثَّانِي وَ الثَّالِثَ وَ الرَّابِعَ وَ الْخَامِسَ وَ...» آنگاه ادامه آن در کل «تاریخ» تا قیام قائم آل محمد صلی الله علیه و آله با هر اسم و رسم و عنوان؛ خواه عمری، خواه اموی، خواه عباسی، خواه عثمانی، خواه صفوی، آنچه مهم است جهان بیسی و تکرر ابوبکر - عمری، عثمانی، بزیدی و... می‌باشد که نتیجه آن تخریب و تحریف حقیقت است: «اللَّهُمَّ الْفَرْنَ كُلِّ غَاصِبٍ وَ جَائِرٍ...»

+ زیارت جامعه ائمه المؤمنین: «... فَلَمَّا مَضَى الْمُصْطَفَى صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اخْتَطَفُوا الْعِرَّةَ وَ التَّهَرَّوْا الْفُرْصَةَ وَ

● ارزشهای اخلاقی - اجتماعی عرب جاهلی:

«کانت الحیاة فی ذلك الوقت صریحة واضحة، تعترف بذلك القانون الازلی، البقاء للاصلح» = زندگی در جاهلیت بسیار روشن و صریح بود؛ در جامعه جاهلی تنازع بقاء و قانون بقاء اصلح حاکم بود<sup>۱</sup>، روابط اجتماعی بدوی: رقابت‌ها، دشمنی‌ها، قساوت‌ها، حرص و آز، و... نظام جنگل: قوی غالب بود، ضعیف مغلوب و نابود، حمله‌ها: شیخون، غارت، کشتار، فقر، شهرنشینی ننگ بود، صحرائشینی مایه مباهات، مرگ در نبرد شرف بود، مرگ در بستر ننگ بود.<sup>۲</sup> ارزشها: اسب و شمشیر، عزیزترین موهبت بود، اعراب مرکب‌شان را سیر وزن و بچه‌شان را گرسنه می‌داشتند، فرزند زیاد باعث شوکت بود، زن اگر پسر می‌زائید عزیز بود، زن انبار اسلحه مرد بود یعنی زائیدن پسران زیاد، چاق و فربه بودن مکروه و منفور بود، باریک و لاغر و تندخیز مطلوب بود، زنان باید چاق و چله و پرگوشت می‌بودند، چاقی زن نماینده رفاه و نعمت پربار قبیله بود، به هنگام باردار ساختن زنان باید آنان را به خشم می‌آوردند تا بچه دارای روحیه‌ای خشن باشد، روحیه خشک و خشن و صبور مطلوب بود، زن و شراب و قمار از مظاهر جوانی و جوانمردی بود، شراب شور جوانی و شوریدگی حال را داشت، شراب در شعر حماسی عرب، لذات برای اعراب حلال و حرام نداشت، از هر چه لذت می‌بردند مباح بود.<sup>۳</sup> کرامت مذموم

→ انتهكوا الحُرْمَةَ وَ غَادِرُوهُ عَلَى فِرَاشِ الْوَفَاةِ وَ اسْرَعُوا لِنَقْضِ الْبَيْتَةِ وَ مُخَالَفَةِ الْمَوَاطِنِ الْمَوْكَدَةِ وَ خِيَانَةِ الْأَمَانَةِ... فَحُسِرَ سِفْلُهُ الْأَعْرَابِ وَ بَقَايَا الْأَحْزَابِ إِلَى دَارِ النَّثْوَةِ وَ الرِّسَالَةِ وَ مُخْبِطِ الْوَحْيِ وَ... نَقَضُوا طَاعَتَهُ وَ جَحَدُوا بِوَلَايَتِهِ وَ اطْعَمُوا الْعَبِيدَ فِي خِلَافَتِهِ وَ قَادُوهُ إِلَى بَيْعَتِهِمْ مُضِلِّينَهُ سَيُوفَهَا، مُقَدِّعَةَ أَيْسَتَّتْهَا وَ هُوَ سَاطِعُ الْقَلْبِ، هَانِجُ الْقَضْبِ شَدِيدُ الصَّبْرِ، كَاطِمُ الْغَيْظِ، يَدْعُوهُ إِلَى بَيْعَتِهِمْ الَّتِي هُمْ سُوءُهَا الْإِسْلَامُ وَ زَرَعَتْ فِي قُلُوبِ أَهْلِهَا الْأَثَامُ... + نهج البلاغه: خطبه‌های ششگانه و قاصعه.

۱- ذ.ک: الدكتور . م. محمد حسین / الهجاء و الهجاءون فی الجاهلیه (مکتبه الادب، مصر - القاهرة،

۱۹۴۷) ۸۳/۱.

۲- ذ.ک: همان ۱/۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳.

۳- ذ.ک: همان ۱/۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰.

بود زیرا از مظاهر رحمت و عطوفت بود، کریم کسی بود که نیرومند بود و شمشیر و نیزه و زن و پسر و مال داشت، ثروت تا وقتی باقی بود که خشونت و خونریزی برقرار بود، قبول هبة از مظاهر ضعف و زبونی بود، رسیدن رزق و روزی از راه خونریزی ممکن بود، قدرت زبان و بیان مانند قدرت نیزه بود، تیرهای شعر مانند تیرهای کمان بود، شاعر عرب تا زمانی در قبیله اش عزیز بود که تیرهای هجائی داشته باشد... مایه های هجو: نسب، بخل و فقر بود. بزچرانی و خرسواری و خانه نشینی منفور بود، شترچرانی و اسب سواری، شرف و عزت بود، عدم حمایت از همسایه، پناه بردن به زنان در صلح و جنگ، اعتماد به حمایت بستگان، پرداختن به کار و کسب و تجارت و زراعت ننگ و نفرت بود، مصائب و بلاها و داشتن قبرستانهای بسیار مایه مباهات و فخر بود.<sup>۱</sup> قرآن کلیه این موارد را تأیید می کند.<sup>۲</sup>

در هجاء جاهلی، شاعر در شعر هجائی نماینده قبیله خویش بود، و از آنجا که در جاهلیت «ملیت» و «وطن» معنا و مفهومی نداشت، لذا اشعار هجائی هرگز معنای سیاسی و ملی نداشت، هجاء جاهلی، هجو قبیله و مظاهر قبیله و افراد قبیله بود؛ جوهره هجاء جاهلی بر خران و شتران گزگ و لنگ و کور و چلاق و زنان لاغر و دختران زیاد دور می زد. محققان عرب سعی کرده اند برای جاهلیت پیشینه سیاسی پیدا کنند، آنان درگیریهای بین قبائل مرزی امپراطوری ایران را با نیروهای دولتی، یک جدال سیاسی - نظامی معرفی می کنند. محققان عرب از هجاء سیاسی جاهلیت بین «قبیله» و «شعب» یاد می کنند<sup>۳</sup>، حال آنکه هجاء سیاسی بر همه مظاهر قومی، نژادی، فرهنگی، ملی و مظاهر تمدن دور می زند. و از طرفی اعراب جاهلی نظام سیاسی نداشته اند، لذا هجاء قبائلی، هجاء سیاسی نیست.<sup>۴</sup> اعراب جاهلی بشدت از هجو می ترسیدند و

۱- ز.ک: همان ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵.

۲- ز.ک: قرآن ۱۰۲ / ۲، ۱.

۳- ز.ک: الهجا ۱۱۴، ۱۱۵.

۴- ز.ک: همان ۲۳، ۲۴.

باور داشتند که در شعر هجائی قدرت سحرآمیز تخریب نهفته است از همین رو شعر هجائی برنده‌ترین سلاح عرب در نبردهای قبایلی بود.<sup>۱</sup>

● اهداف اساسی پان عربیسم:

۱- اسلام یک «دین عربی» است. ۲- پیامبر مظهر «عربیت» است. ۳- قرآن یک «کتاب عربی» است. ۴- «قوم عرب» قوم برگزیده خداوند و «قریش» نگین ممتاز این قوم است.

● مبانی روائی فرازهای فوق:

● جعلیات پان عربیسم، نمونه‌ها:

- ۱- پیامبر ﷺ فرمود: هر کس عرب را فریب دهد به شفاعت من درنیابد و دوستیم شامل حالش نشود.
- ۲- پیامبر ﷺ فرمود: عرب را به خاطر سه چیز دوست داشته باشید: چون من عربم، قرآن عربی است و زبان بهشتیان عربی است.
- ۳- پیامبر ﷺ فرمود: پیشوایان از قریش هستند...
- ۴- پیامبر ﷺ فرمود: بر شما باد که به آنچه از سنتم و سنت خلفای راشدین پس از من آموختید عمل کنید.
- ۵- پیامبر ﷺ فرمود: ای سلمان! با من دشمنی نورزی که از دینت جدا شوی. سلمان: چگونه با تو دشمنی ورزم در حالی که خداوند به وسیله تو مرا هدایت کرد؟ فرمود: با عرب دشمنی نورزی که با من دشمنی ورزیده‌ای.<sup>۲</sup>

۱- ذ.ک: همان ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳.

۲- ذ.ک: احمد امین / ضحی الاسلام ۱/۷۶، ۷۷، ۷۸ ← ابن قتیبه / رسائل ۲۹۳ + مدبنة البلاغة ۲/۲۲۰ + سلیم / پیشین.

۶- پیامبر ﷺ فرمود: ای مردم! قریش را جلو اندازید و بر آنان پیشی نگیرید، از آنان بیاموزید و به آنان چیزی یاد ندهید...<sup>۱</sup>

### ● تکوین اندیشه سیاسی و تدوین مبانی پان عربیسم:

۱- پیشینه این اندیشه و مبانی اولیه آن را باید در روایاتی دید که به هنگام انجام کودتای سقیفه توسط جناح ابوبکر ساخته شد. نخستین روایات در این باب را خود ابوبکر در مسجد مدینه و قبل از آن در سقیفه بنی ساعده بر عوام حاضر قرائت کرد: «قَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ يَقُولُ: إِنَّا أَهْلُ بَيْتِ إِصْطَفَانَا اللَّهُ وَ أَكْرَمَنَا وَ اخْتَارَ لَنَا الْآخِرَةَ عَلَى الدُّنْيَا، وَإِنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُنْ لِيَجْمَعْ لَنَا أَهْلَ الْبَيْتِ النَّبُوَّةَ وَ الْخَلَافَةَ.»<sup>۲</sup>

تقسیم قدرت میان کودتاچیان. مبانی؛ شیوه انتصاب و شورای فرمایشی یک، دو یا پنج نفره.<sup>۳</sup> معیارهای اولیه انتصاب نزد رجال کودتا<sup>۴</sup> و توجیه آن در دوره عمر. روایات ساخت دوره‌های بعد از قول عایشه و عبدالرحمن بن عوف. چهل و پنج حدیث از زبان پیامبر ﷺ جعل کرده‌اند که بر خلافت ابوبکر و عثمان و عمر نص و تصریح کرده است، تمام این روایات جعلی از زبان عایشه ساخته شده است. تاریخ ساخت این روایات در آغاز دوره اموی و از ترفندهای معاویه است.<sup>۵</sup> متکلمان کودتا و رژیم حاصله از آن در طی دوره خلافت معاویه کوشیدند تناقض و تضادها و دروغها را توجیه کلامی کنند. توجیه ساخت و باخت‌های عمر بن خطاب! معیارهای بعدی گزینش<sup>۶</sup>: ان يكون قرشياً من الصميم و... این معیارها توسط

۱- مدیه البلاغة ۲۱۱/۱.

۲- ز. ک: سلیم ۸۷، ۸۶ + امینی / العدیر جلدهای ۶، ۷، ۸.

۳- الفدیر ۳۷۹/۹.

۴- الفدیر ۳۵۸، ۳۵۷/۵.

۵- مقایسه کبید ۱۴۰/۷، ۱۴۱، ۱۳۱.

۶- العدیر ۱۳۶/۷، ۱۳۷.

متکلمان و فقیهان ایدئولوژی کودتا شرح و بسط یافته است<sup>۱</sup>، در عین حال تناقضها همچنان دامنگیر فقیهان و متکلمان اموی است<sup>۲</sup>: الامامة تثبت بالنص من الرسول و من الامام السابق بالاجماع... لنا ثبوت امامة ابي بكر بالبيعه<sup>۳</sup>!!

\*

۲- این آیه ها از قرآن: «إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...»<sup>۴</sup>، «وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الْخَاسِرِينَ»<sup>۵</sup> توسط نخبگان عرب چنین تفسیر و تلقی شد: از آنجا که اسلام تنها دین مقبول خداوند و خاتم ادیان آسمانی است، پس اسلام یک دین عربی است و در نتیجه: قوم عرب و زبان عربی برترین و بهترین است. بقیه امم و ملل و نحل در گمراهی هستند و فاقد اعتبار و ارزش. این تلقی مبنای پان عربیسم و سیادت مطلق اعراب و زمینه اشغال سرزمینها و تحقیر ملتها گردید.<sup>۶</sup>

تفسیر و تحریف این آیه: «يا ايها الناس انا خلقناكم من ذكر و انثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا...»<sup>۷</sup> که: خون و نژاد و نَسَب مایه و مبنای «تعارف» و شناخت اقوام و افراد بشر است هر کس که حَسَب و نَسَب نداشته باشد نمی تواند در دایره «تعارف» قرار گیرد، به همین دلیل عرب از دیرباز بر حَسَب و نَسَب تکیه داشته و در حدیث آمده است که: تَعَلَّمُوا مِنَ النَّسَبِ مَا تَعْرِفُونَ بِهِ أَحْسَابَكُمْ وَ تَصِلُونَ بِهِ أَرْحَامَكُمْ». و عمر بن خطاب توصیه کرده که: «تَعَلَّمُوا النَّسَبَ وَ لَا تَكُونُوا كَنَبِيْطِ السَّوَادِ إِذَا سَأَلَ أَحَدُهُمْ

۱- همان ۱۳۹/۷، ۱۴۰.

۲- همان ۲۶۵/۳، ۲۶۶، ۲۶۷.

۳- حرفهای ایجی و مارودی: همان ۱۴۲/۷، حرفهای جویی: همان ۱۴۲.

۴- قرآن ۳/۱۹.

۵- قرآن ۳/۸۵.

۶- ذی: احمد امین / ضحی الاسلام ۱/۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳.

عن اصله، قال: قرية كذا وكذا»<sup>۱</sup> پیامبر اسلام نیز گفته است که: اذا سألتكم الحوائج فاسألوا العرب فانها تعطى لثلاث خصال: كرم احسابها واستحياء بعضها من بعض و المواساة لله. سپس فرموده: من ابغض العرب ابغضه الله = هر کس با عرب دشمنی ورزد، خداوند با او دشمنی ورزد. زیرا: كانت في العرب خاصة عشر خصال لم تكن في أمة من الامم = عرب راده خصلت است که در هیچ امتی از امتهای جهان یافت نمی شود. و ابن مقفع اعتراف کرده است که: عاقلترین امت و ملت، ملت عرب است، اعاجم؛ رومی ها، فارس ها، چینی ها، یونانی ها، هندی ها، سودانی ها، ترکها و... بی عقل و جاهل هستند.<sup>۲</sup>

اصالت عربی در شخصیت حقوقی و حقیقی: «عمر بن خطاب روا ندانست که هیچ یک از عجمها از عربها ارث برند، مگر عجمی که رگ عربی داشته باشد».<sup>۳</sup>

\*

### ● مبانی اشغال سرزمین ها:

جعل روایاتی از قول پیامبر اسلام ﷺ مبنی بر بشارت اشغال سرزمینها<sup>۴</sup>: «إِنَّ عُمَرَ قَامَ فِي الْمَسْجِدِ وَقَالَ: ... وَقَدْ وَعَدَكُمْ النَّبِيُّ فَتَحَّ بِلَادَ كَسْرَى وَ قَيْصَرَ، فَيَسِيرُوا إِلَيَّ أَرْضِ فَارِسَ» این روایات برای توجیه اشغال بوده، نخبگان عرب بنا به سنت جاهلی به هنگام اشغال از فال و اسطرلاب و... نظر می خواستند: «كَانَ لِعُمَرَ (رض) مُنْجَمٌ وَ لَقَدْ فَتَحَ بِلَادَ كَسْرَى وَ قَيْصَرَ».<sup>۵</sup>

۱- ذ.ک: ابن عدربه / العقد الفرید (چاپ احمد امین، مصر ۱۹۵۲ م / ۱۳۷۲ هـ) ۳/۳۱۲.

۲- ذ.ک: همان ۳/۳۲۴، ۳۲۵.

۳- ذ.ک: الامینی / الغدير ۶/۱۸۷ ← المالک / الموطأ ۲/۱۲ و نیز: العاملي / وسائل الشيعة ۱۴/۴۶: مسئله ازدواج و اصالت عربی.

۴- ذ.ک: بلاذری / فتوح ۲۵۱، ۲۵۲ + ذ.ک: مسعودی / مروج ۲/۳۰۷.

۵- ذ.ک: راغب اصفهانی / محاسرات الادبا ۱/۶۸. چاپ ۱۳۲۶ مصر /

پس از اشغال مدائن، عمر بن خطاب می پرسد که: هَلْ يَضِلُّ بِهَا الْإِبِلُ؟ قَالُوا: لَا، لِأَنَّ بِهَا الْبُعُوضُ، قَالَ عُمَرُ: إِنَّ الْعَرَبَ لَا تُضِلُّ بِأَرْضٍ لَا تُضِلُّ بِهَا الْإِبِلُ، إِزْجِعُوا. یعنی: عرب را آنجا خوش است که شتران را خوش است. پس از کودتای سقیفه و تثبیت قدرت: فَلَمَّا وَلِيَ الْأَمْرَ لَمْ يَكُنْ لَهُ هِمَّةٌ إِلَّا الْعِرَاقُ... وَ جَهَّزَ أَبُو بَكْرٍ الْجِيُوشَ لِعَزْوِ الرُّومِ بِالشَّامِ... وَ كَتَبَ إِلَى خَالِدِ بْنِ الْوَلِيدِ، وَ كَانَ سَارَ إِلَى فَاحِيَةِ الْعِرَاقِ...<sup>۲</sup>

«قال رسول الله: إِذَا هَلَكَ كَثْرِي فَلَا كَثْرِي بَعْدَهُ، وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ، وَ الَّذِي نَفْسَ مُحَمَّدٍ بِيَدِهِ لَتَنْفَقَنَّ كُنُوزَهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ»

این نوع از احادیث جعلی به هنگام تلاش ایرانیان برای اعاده سلطنت ساسانی توسط پان عربیسم ساخته می شد. «ابن کثیر شامی» که از پیروان کودتا و طرفداران رژیم اموی است در ذیل حدیث اضافه کرده: «و هي الآن ملك فارس فلا عودة له...».

روحیه خلیفه دوم عرب به هنگام تصمیم اشغال ایران:<sup>۳</sup> كَانَ وَجْهَ فَارِسٍ مِنْ أَكَرِهِ الْوَجُوهِ إِلَيْهِمُ إِلَى الْمُسْلِمِينَ وَ اتَّقَلَّهَا عَلَيْهِمْ لِشِدَّةِ سُلْطَانِهِمْ وَ شَوْكَتِهِمْ وَ غَرَمِهِمْ وَ قَهْرِهِمْ لَامٍ... (مثنی بن حارثه اعراب را دلداری می داده است).

✱

### ● پان عربیسم قبائلی:

اصالت قوم عرب در قریش متجلی بود: از قول پیامبر اسلام: «إِيَّهَا النَّاسُ قَدَّمُوا قُرَيْشًا وَ لَا تَقَدَّمُوهَا وَ تَعَلَّمُوا مِنْهَا وَ لَا تَعَلَّمُوهَا، قُوَّةُ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ تَعْدِلُ قُوَّةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ، وَ أَمَانَةُ رَجُلٍ مِنْ قُرَيْشٍ تَعْدِلُ أَمَانَةَ رَجُلَيْنِ مِنْ غَيْرِهِمْ».<sup>۴</sup> خطاب عمر بن خطاب

۱- ز.ک: فاضی ابو یوسف / خراج ۳۰.

۲- ز.ک: مختصر الدول ۱۰۰ + ز.ک: التنبیه ۲۴۸ + ابن کثیر / شمائل الرسول ۳۶۲.

۳- ز.ک: احمد امین / ضحی الاسلام ۱۹/۱ به نقل از طبری ۶۱/۴.

۴- ز.ک: مدینه البلاغة ۲۱۱/۱. این عبارات را بر ذیل خطبه ای از پیامبر چسباندند.



به سلمان در مسجد مدینه: مَنْ هَذَا الْعَجَمِيُّ الْمُتَّصِدِّرُ فِيمَا بَيْنَ الْقَرَبِ؟ این خطاب در حضور پیامبر بوده است. «قریش» نام یکی از فرزندان «نضر بن کنانه» بوده است.<sup>۱</sup> درگیری شدید قبائلی بین نخبگان عرب وابسته به قبائل متحد کودتای سقیفه<sup>۲</sup>، درگیری بین ولد نزار و ولد قحطان. دعوا بر سر زبان و لغت<sup>۳</sup>؛ دعوا بر سر ریشه نژادی و زبان. دعوی نزار و جُرْهُمُ بر سر لغت و زبان ابراهیم، اسماعیل و هاجر، اثبات عربیت در اسماعیل<sup>۴</sup>، جنگ نژادی بین ایاد و مضر<sup>۵</sup>، ریشه. زبان، لغت. بالاخره قرآن به لغت کدام قبیله است؟! پیامبر از کدام قبیله است، خون عربی خون کدام قبیله است؟! نبرد بر سر موضوع فوق در عرب قحطانی<sup>۶</sup>، قبیله غالب ازد<sup>۷</sup>، قبیله مغلوب اوس<sup>۸</sup>، قبیله «ایاد» که مورد افتخار اعراب قرار داشت<sup>۹</sup>.

قریش سر حلقه پان عربیسم جاهلی قبایلی<sup>۱۰</sup> ریشه‌ها و شاخه‌ها.<sup>۱۱</sup>

تلاش قبیله مضر در تقسیم قدرت پس از اشغال ایران: قال رسول الله: اذا اختلف الناس فالحق فی مضر.<sup>۱۲</sup> فضائل و شرافت قریش<sup>۱۳</sup>. نسب و فضائل عرب، اصل

۱- ز. ک: مسعودی / مروج / ۴۶/۲.

۲- ز. ک: مسعودی / مروج / ۴۶/۲.

۳- همان / ۲/ ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰.

۴- همان / ۲/ ۴۵، ۴۶، ۴۷.

۵- همان / ۲/ ۲۹.

۶- همان / ۱/ ۱۷۹، ۱۸۲، ۲۱۵، ۲۵۸، ۲۶۲، ۲۹۹، ۳۱۴، ۴۴۲، ۱۹/۲، ۲۴، ۲۷، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۳/۳، ۲۵.

۱/۱، ۸۳/۱، ۲۷۹/۱.

۷- همان / ۱/ ۳۱، ۴۷/۲، ۱۴۷، ۱۶۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۰۰/۳.

۸- همان / ۱/ ۸۸، ۵۱/۲، ۱۷۲، ۱۷۳، ۳۰۴، ۳۲۵.

۹- همان / ۱/ ۸۳، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۶، ۲۹/۲، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۳/۳، ۲۵.

۱۰- همان / ۱/ ۸۵، ۱۱۴، ۱۵۴، ۱۶۱، ۳۰۳، ۴۴۲، ۳۲/۲، ۸۸، ۱۰۴، ۱۴۹، ۱۵۰، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۳، ۲۸۶.

۳/۳، ۴۰/۳، ۵۸/۴، ۴۲۷، ۴۲۳، ۱۷۹، ۱۶۸، ۱۲۲، ۱۲۱، ۸۳، ۵۰.

۱۱- همان / ۱/ ۲۵، ۲۶۹/۲.

۱۲- ز. ک: ضحی الاسلام / ۱/ ۷۶ از: ابن قتیبه / رسائل / ۲۹۳.

نسب، اصل قریش، نسب قریش، فضل بنی هاشم و بنی امیه، فضل قریش، مکان العرب من قریش، فضل العرب، علماء النسب.<sup>۱۴</sup>

جعل شرافت و پیشینه تاریخی در برتری فرهنگی، سیاسی - علمی، هنری، و... اعراب<sup>۱۵</sup> در این داستان انوشروان و دربار او محتاج علم و نبوغ عرب هستند تا آنجا که از بادیه عالمی علیم به فریاد کسری می‌رسد و او که از حل معما عاجز است به نابغه‌ای دیگر از اعراب سرزمین «مشارف» متوسل می‌شود. این نابغه محیر العقول که ۳۰۰ سال عمر دارد معمای شاه را حل می‌کند. در این داستان علاوه بر فضل تراشی برای اعراب و تحقیر عجم، نکات مهم دیگری جلب توجه می‌کند که دقیقاً نشان می‌دهد در تعارض با شعوبیه ساخته شده است، و آن تکیه بر تکریم «عصا» و «خطابت» عربی است. یعنی دو موضوع مورد حمله شعوبیه ایرانی در تمسخر اعراب.<sup>۱۶</sup> نکته دیگر رقابت‌ها و تفاخر قبایلی است: در این داستان پان عربیسم قبایلی به وضوح خود را نشان می‌دهد: قبیله سنن برتری خود را بر دو قبیله ازد و عبدالقیس ثابت کرده است. مجلسی این داستان را از کمال‌الدین صدوق و تاریخ یعقوبی<sup>۱۷</sup> نقل می‌کند.<sup>۱۸</sup> داستان دیگری در همین موضوع مبنی بر اثبات برتری عرب بر عجم، نیاز دربار ایران در حل معماها به نوابغ عرب، در این داستان یک نابغه عرب بنام سائب از کلیه منجمان و ساحران و کاهنان دربار انوشروان برتر است.<sup>۱۹</sup> داستانی در باب مناظره حرث بن کلدۀ، پزشک عرب با انوشروان ساسانی. در این

۱۳- ابن عدربه / العقد الفرید ۲/ ۲۷۰ - ۲۹۰ (چاپ مصر ۱۹۳۵ م).

۱۴- مقابله کنید: سلبی / السیره ۱/ ۱۲ - ۸۵.

۱۵- ک: مجلسی / بحار ۱۵/ ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶.

۱۶- ک: جاحظ / البیان و التبیان، کتاب العصا.

۱۷- ۵۰۴/۲.

۱۸- ک: مروج ۲/ ۳۱۴، ۳۸۲، ۳۷۵، + بحار ۱۵/ ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۹.

۱۹- ک: طبری ۵۹۶، ۵۹۸ + فرج المهرم ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵. + ابن عدربه اندلسی / العقد الفرید ۴/ ۳۵۶.

داستان سعی شده تا نبوغ و علم و عقل و درایت اعراب برتری خاصی یابد. انوشیروان سخت عاجز از جواب است و در برابر نابغه پزشکی عرب زانو می‌زند.<sup>۱</sup>  
اوج غلو در زبان و نژاد: عصمت مطلق نژاد، قوم و زبان عرب؛ اشرف الکلام  
 حسباً و اکثره رونقاً، و احسنه دبیاجاً و اقله کلفة و اوضحه طریقه<sup>۲</sup>...

پیشینه اولیه این تلقی آثار: <sup>۳</sup>ان العرب یتکلمن طبعاً لا تعلماً، و: القوافی و الرد علی من  
 زعم ان العرب تشفق الکلام<sup>۴</sup>... تعصب بر تکلم عربی و پرهیز از لغات دیگر.

مباهات قبائل عرب به واقعه ذی قاربه هنگام اشغال ایران: در این واقعه جنگی  
 اعراب یک دسته از ارتش ایران را شکست دادند. قبائل شرکت کننده در این نبرد  
 مباهات می‌کردند. قبائل شیبان و عجل و بشکر بر دیگر قبائل فخر می‌کردند که ما  
 یک دسته از سربازان ایرانی را شکست داده‌ایم.<sup>۵</sup> این واقعه در شعر پان عربیسم  
 انعکاس وسیعی یافت و بعدها علیه شعوبیه و تحقیر ایرانیان بکار رفت. «اعشی»  
 شاعر حماسه سرای پان عربیسم جاهلی و اموی حادثه ذی قار را به حماسه سرود.  
 قصیده حماسی اعشی تسویه حساب قبایلی نیز هست؛ پس از حمله تبلیغاتی به  
نظام ساسانی و ایرانیان، به قبایل متحد و یا متهم به همدستی با ایرانیان حمله  
 می‌کند.<sup>۶</sup> در این قصیده بر مرگ «نعمان بن مقرن» مرثیه‌ای سروده شده و ایرانیان  
 تهدید شده‌اند. قبیله ایاد نیز مورد حمله قرار گرفته زیرا متهم به همدستی با ایرانیان  
 بوده است.

۱- ذ. ک: اغانی ۲/۳۸، ۳۹، ۴۰.

۲- ذ. ک: احمد امین ۱/۳۰۰، ۳۰۳- از: عقد الفرید ۲/۹۲

۳- ابن ندیم / الفهرست ۱۲۱.

۴- ضحی الاسلام ۱/۴۸.

۵- ذ. ک: ضحی الاسلام ۱/۱۸، ۱۹.

۶- ذ. ک: الهجاء و انهجاءون فی الجاهلیة ۱/۱۳۴، ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲. متن

قصیده: همان ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳: قصیده الاعشی فی هجاء کسری و الفرس.

پان عربیسم قبایلی پس از کودتای سقیفه تجدید شد: «ابوبکر بن ابی قحافه نَسَب بود...» این نخستین فراز از شروع حرکت جدید بود.<sup>۱</sup> مفاخر قریش و مکارم عرب آغاز حرکت پان عربیسم قبایلی بشمار می‌رود. در همین راستا؛ فضائل و مفاخر و مکارم قبائل متحد کودتای سقیفه آغاز شد: مکارم مضر و تمیم<sup>۲</sup>، و طعن و هجو قبائل رقیب: «الاسلام للمضر و الجاهلیة للیمن» مباحات شاخه‌ها و بطون قبائل مؤتلف به مضر؛ بنو ربیعہ، بنو کنانه، بنو کاکثر، بنو حارث، بنو اسد هر کدام به قبیلهٔ اصلی وابسته مفتخر بودند. مفاخره یمنی‌ها و مضری‌ها، مفاخره اوس و خزرج در دوران خلیفهٔ اول و دوّم اوج گرفت<sup>۳</sup>، بیوتات عرب بخشی از مفاخره قبائل بود، اما بیوتات مضر بر همه برتری داشت زیرا پیامبر اسلام گفته بود: قبیلهٔ مضر افضل و بیت مضر اشرف است: اعزّ العرب، اشرف بیت العرب، افصح العرب، اشرف بیت فی مضر، الشرف من نزار کلّها فی مضر ثمّ فی تمیم ثمّ فی سعد ثمّ فی کعب ثمّ فی بَہْدَلَة؛ این ترتیب مبین نقش سیاسی و اقتدار قبائل است. قبائل یمن در رقابت با قبائل متحد کودتا دارای فضائل ویژه‌ای بودند: پیامبر اسلام گفته بود: انی لاجد نَفْسَ رَبِکُمْ من قبل الیمن!! یعنی: ان الله ینفّس عن المسلمین باهل الیمن! ابن عباس هم در همین زمینه گفت: بود: لکم من السماء نجمها و من الکعبه رکنها و... عمر بن خطاب هم گفته بود: اجود العرب حاتم طائی، اجود فارسها عمرو بن معدیکرب و شاعرها امرؤ القیس. این سه قهرمان عرب یمنی بودند و لذا یمنی‌ها در مقابل رقیب کم نیاوردند.<sup>۴</sup>

این وضعیت در دورهٔ اموی شدت یافت و مفاخر و مکارم و برتری قبیله به یک مسابقه و رقابت حیرت‌انگیزی کشیده شد.<sup>۵</sup>

۱- ذ.ک: العقد ۳/۳۲۶.

۲- همان ۳۲۹، ۳۲۸، ۳۲۷.

۳- ذ.ک: همان ۳۳۰، ۳۳۱.

۴- ذ.ک: همان ۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶.

۵- ذ.ک: پان عربیسم قبایلی عصر اموی. صفحات بعد.

● پان عربیسم و تحقیر ملت‌ها:

اعراب متعصب می‌گفتند: این ما بودیم که موالی را آدم کردیم و از کفر و شرک نجاتشان دادیم.<sup>۱</sup> «نافع بن جبیر از اشراف متعصب عرب، هرگاه جنازه‌ای را می‌دید می‌پرسید: این کیست؟ می‌گفتند: این فردی قرشی است. می‌گفت: وای بر قوم از دست رفته‌ام! و هرگاه می‌گفتند: این جنازه فرد مسلمان عجم است، می‌گفت: خوب، این مال الله است که اگر بخواید می‌برد و اگر بخواید می‌گذارد». اعراب متعصب می‌گفتند: سه چیز نماز را قطع کند: خر و سگ و عجم. اعراب به موالی و عجم‌ها کُتبه نمی‌دادند و هرگاه اعراب حضور داشتند، آنان را به نماز میت فرا نمی‌خواندند. برای خواستگاری دختران و زنان عجم باید به ارباب عرب آنان مراجعه می‌شد، اگر او راضی بود و اجازه می‌داد، ازدواج صورت می‌گرفت. اعراب به موالی می‌گفتند: راههای ما را جارو کنید، نعلینهای ما را بدوزید و پیراهنهای ما را بشوید. عقیل ابن علقمه ساکن بادیه که در عربیت و دیانت سخت متعصب بود می‌گفت: «سه نفر را باید با تبر زد، یکی از این سه، کسی است که به فارسی سخن بگوید». اعراب متعصب می‌گفتند: «دانشمند عجم برابر است با نادان عرب، زیرا شرافت نسب برتر از شرافت علم است».<sup>۲</sup>

بخشنامه ضد نبطی: حجاج بن یوسف در نامه‌ای به نماینده‌اش حکم بن ایوب در بصره می‌نویسد: «هرگاه نامه‌ام را دریافتی، نبطی‌ها را تبعید کن، چراکه آنان دین و دنیا را فاسد می‌کنند...»<sup>۳</sup>

پیشینه تحقیر نبطی‌ها: عمر بن خطاب: «نسب تان را بدانید و مانند نبطی‌ها بی‌نسب نباشید».<sup>۴</sup>

۱- ک: ابن عبدربه اندلسی / العقد الفرید ۲/ ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶: باب المتعصبين للمعرب.

۲- مورد / الکامل ۲۴۰

۳- ک: ضحی الاسلام ۱/ ۷۶، ۷۷ به نقل از: ابن عابدین / حاشیه ۲/ ۴۹۸ - ۴۹۹.

۴- ک: ضحی الاسلام ۱/ ۲۴.

۵- ک: العقد. جاب مناز ۳/ ۳۱۲.

● تحقیر ایرانیان؛ نفی هویت ملی، فرهنگ و زبان:

احمد امین مصری: «اعراب همه عجمها را دشمن خویش می دانستند.»<sup>۱</sup>  
عمر بن خطاب خلیفه عرب: فقط کنیزان عجم را به مدینه راه دهید نه مردان  
را...<sup>۲</sup>

- بخشنامه سری عمر بن خطاب خلیفه عرب به ابو موسی اشعری در بصره:
- ۱- از موالی بصره پیرامونت دوری کن و هر کدام از مسلمانان عجم که قدش به پنج و جب رسیده باشد، گردنش را بزن.
  - ۲- باید که عربها از عجمها زن بگیرند و نه بالعکس.
  - ۳- باید که عربها از عجمها ارث برند و نه بالعکس.
  - ۴- باید که از سهمیه غنائم و ارزاق آنان از بیت المال بکاهی...
  - ۵- باید که در جنگها جلو دار باشند و راه باز کنند و درختان را ببرند...
  - ۶- باید که احدی از آنان در نماز، امام جماعت نباشد...
  - ۷- باید که با وجود اعراب، احدی از آنان در صف اول نماز قرار نگیرد مگر برای کامل شدن صف.
  - ۸- باید که احدی از آنان مرزبان مسلمانان و والی شهرهای اسلامی نباشد...
  - ۹- باید که احدی از آنان سمت قضاوت مسلمانان را نداشته باشد.<sup>۳</sup>

※

● پان عربیسم و ضایعات علمی - فرهنگی؛

نخبگان فاتح عرب در پی کودتای سقیفه به بایکوت مطلق مواریث نبوی پرداختند. آنان کلیه مواریث حیاتی و انسانی اسلام محمد ﷺ را ممنوع و محو

۱- ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/۳۰۰.

۲- ذ.ک: ابن شبه / تاریخ ۱/۹۰۴، ۹۰۵ + مسعودی / مروج ۲/۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵.

۳- ذ.ک: سلیم / پیشین + الغدیر ۶/۱۸۷ + همین کتاب. صفحات بعد.

ساختند و هر گونه فعالیتی را در این زمینه سرکوب نمودند. «ابو مسعود انصاری» یکی از قربانیان مشخص این سرکوب بود.<sup>۱</sup> اصحاب جرئت نقل احادیث نبوی را نداشتند.<sup>۲</sup> رهبران کودتا نشر احادیث نبوی را به زیان اهداف سیاسی خود می‌دیدند و نه تنها از نقل آن بلکه از کتابت آنها بشدت جلوگیری کردند<sup>۳</sup> اما سازمان جعل حدیث به نفع کودتا همچنان فعال بود. منابع سنن حکایت از تعارض شدید کودتاچیان با آثار علمی و مظاهر فرهنگ و تمدن جهانی دارد. آنان به هنگام اشغال سرزمینها کلیه آثار و اسناد مکتوب فرهنگ و تمدن ملل مغلوب را نابود می‌کردند. در منابع سنن آمده است که پس از اشغال مدائن فردی از اعراب به کتابی علمی دست یافت و در بازگشت به مدینه، آن را شادمانه خدمت «عمر بن خطاب» برد. خلیفه بر او سخت تازیانه نواخت که با داشتن قرآن ما را دیگر، کتابی نیاز نیست.<sup>۴</sup> در کوفه نیز فردی در جستجوی دانش، دنبال کتاب می‌گشت، اندکی بعد نامه‌ای از عمر دریافت کرد که او را احضار کرده بود. خلیفه با تازیانه از وی استقبال کرد و به او هشدار داد که با وجود قرآن، دیگر دنبال چه می‌گردد. آن مرد از ترس، کلیه کتب خود را سوخت.<sup>۵</sup>

فردی دیگر در چهار چوب فهم آیات قرآن به تحقیق پرداخته بود و از «متشابهات» می‌پرسید. به مدینه آمد تا تحقیق کند. عمر بن خطاب او را بشدت تنبیه کرد و زندانی نمود. «سیوطی» نقل می‌کند که: او را بزد تا مجروح شد و زندانی نمود تا زخمهایش خوب شد و دوباره او را بزد تا مجروح شد و زندانی نمود تا

۱- ز.ک: الغدير / ۶/ ۲۹۴.

۲- ز.ک: همان / ۶/ ۲۹۵.

۳- همان / ۶/ ۲۹۶، ۲۹۷.

۴- ز.ک: همان / ۶/ ۲۹۷ ← ابن جوزی / سيرة عمر ۱۰۷ + ابن ابی الحديد / شرح / ۳/ ۱۲۳ + کنز العمال / ۹۵/۱.

۵- ز.ک: همان.

خوب شد و دوباره... این وضع چند مرتبه تکرار شد. خلیفه تصمیم داشت او را بکشد ولی با تعهد سختی از او، رهايش کرد.<sup>۱</sup>

مشهور است که در جریان اشغال ایران و دیگر بلاد، اعراب فاتح کلبه کتب و آثار علمی - فلسفی و مظاهر تمدن را محو کرده‌اند. مشهورترین حادثه، سوختن کتابهای علمی - فلسفی کتابخانه‌های سلطنتی «اسکندریه» است؛ پس از جریان اشغال اسکندریه، فیلسوف «گراما طبقی» از عمر بن سعد و قاص خواست تا کتب علمی کتابخانه‌های سلطنتی اسکندریه را در اختیار وی قرار دهد. عمر گفت که باید از خلیفه عمر بن خطاب اجازه بگیرد. عمر در پاسخ نوشت که: اگر این کتابها با قرآن موافقاند که خوب، قرآن ما را از آنها بی‌نیاز می‌کند، و اگر مخالفند پس اصلاً نیازی به آنها نیست و در نابودی آنها بکوش. عمر بن سعد و قاص دستور داد حمامهای اسکندریه را با سوزاندن کتابها گرم کنند. این کتاب سوزی شش ماه ادامه یافت.<sup>۲</sup>

۱- السیوطی / الاتقان فی علوم القرآن (ترجمه محمود رضا افتخارزاده . معارف اسلامی . تهران . ۱۳۷۳ : خورشیدی) ۱۴۶.

۲- ذ.ک: الغدیر ۶/ ۲۹۸ - ۲۹۹ - امینی « این خبر را از دو منبع نقل می‌کند: ابتدا از اخرجی زید بن / تاریخ تمدن اسلامی». و اخرجی زید بن از نسخه چایی «ابن عبری» (م ۶۸۵ هـ) / تاریخ مختصر الدول چاپ بوکوک، اکسفورد، ۱۶۶۳ م. وی می‌گوید که در چاپها و نسخه‌های دیگر این گزارش حذف شده است. سپس از نسخه خطی «تراجم الحکما» تألیف علی بن یوسف قطعی (م ۶۴۶ هـ). در آخرین چاپ ممتاز مختصرالدول این موضوع همچنان محذوف است و خبر مذکور تا آنجا آمده که فیلسوف اسکندریه نزد عمر بن سعد و قاص می‌آید و با او دوست می‌شود. محقق و مصحح مجهول کتاب، در باور فی موضوع محذوف ماهرانه با نقل قطعه‌ای از یک نسخه خطی به خواننده می‌فهماند که اسکندریه اصلاً کتابخانه‌ای نداشته هر چه بوده معابد مذهبی و از این قبیل بوده است! ذ.ک: مختصر الدول ۱۰۳ - «ابن ندیم» (م ۳۸۵ هـ) در «الفهرست» به پیشینه و اشتهار کتابخانه‌های علمی - فلسفی اسکندریه تصریح کرده است. ذ.ک: ابن ندیم / الفهرست. چاپ مصر ۳۲۸، ۳۲۹ منابع دیگر اسلامی به کتاب سوزی اعراب در اسکندریه و ایران و دیگر ممالک اشغال شده تصریح کرده‌اند. ذ.ک: امینی / الغدیر ۶/ ۳۰۱ ← کشف الظنون ۱/ ۲۵، ۲۴۶. ابن خلدون نیز به کتاب سوزی اعراب در ایران و سایر بلاد تصریح می‌کند [امینی / الغدیر ۶/ ۳۰۱ ← ابن خلدون / تاریخ ۱/ ۳۲].



در چند دهه اخیر برخی نویسندگان مسلمان به تکذیب این موضوع پرداخته و در راستای دفاع از حیثیت مسلمانان و تمدن اسلامی بناچار به انکار کتاب سوزی در ایران و مصر (= اسکندریه) پرداخته‌اند.<sup>۱</sup> محققان و نویسندگان سنی عرب که متأثر از پان عربیسم مدرن معاصر هستند در طی سده اخیر بیش از پیش به تکذیب و انکار این موضوع پرداخته و اصولاً مدّعی‌اند که ایران باستان فرهنگ و تمدنی نداشته تا کتابخانه یا کتبی وجود داشته باشد. یک نویسنده عرب مصری معتقد است که موارث انتقالی ایران به اعراب بسیار ناچیز و اصالتاً سریانی یونانی، هندی است، و از طرفی ایرانیان چیزی نداشته‌اند تا به اعراب منتقل کنند. آنان مشتی خرافات و افسانه از قبیل هزار داستان، بوستاس، فینلوس، مَجْد خسرو، خُرافه و نِزاهه، مَازِیین، دُبّ و نَعْلَب، روزبه یتیم، مسک زنانه و شاه زنان، نمرود، «خلیل» و «دعه» داشته‌اند که دوتای اخیر اسلامی است تا ایرانی و بقیه هم اصالت ایرانی ندارند بلکه از هند و یونان گرفته شده است. در نهضت ترجمه عصر عباسی از کتب ایرانی خبری نیست. تمام ترجمه‌ها به عربی از زبانهای غیر فارسی صورت گرفته و نامی از زبان پارسی نیست. بدیهی است که ترجمه از زبانی صورت می‌گیرد که دارای لغت زنده باشد، و زبان فارسی زبانی مرده و مندرس بوده است. این عصبیت ایرانی بود که کتاب «کلیله و دمنه» را از خود محسوب دارند. آنان با انتحال ادبی و علمی، آثار دیگران را بخود نسبت داده‌اند، از جمله کتاب «سندباد حکیم» را که اصالت هندی دارد بخود بسته‌اند. نویسنده استدلال می‌کند که ایرانی‌ها به هنگام غلبه اعراب دارای فرهنگ و تمدنی نبوده‌اند که با فرهنگ و تمدن جهانی برابری کند. داستان تمدن ایرانی بزرگترین دروغ و سرقت تاریخ است. نویسنده استدلال می‌کند که اعراب دارای ۵ هزار سال تاریخ و تمدن هستند!! استدلال او بر اراضی بین «دَجَله» و «قُرّات» مبتنی است. او می‌گوید: این اراضی هرگز متعلق به ایران

۱- د. کد: مرتضی مطهری / کتاب سوزی در ایران و مصر (۱۳۵۰ ش. تهران).

نبوده و این یک اشتباه تاریخی است که این اراضی را به «عجم» می دهند. در این اراضی کوچک ترین اثری از ایرانیّت دیده نمی شود. الواح حمورابی و کتیبه های آشور و ... دال بر عدم عجمیت این اراضی است. این آثار، از آن نبطی ها است و نبطی ها همان کلدانی ها هستند!

۱- ذ. ک: نجیب محمد البهیسی / تاریخ الشعر العربی حتى آخر القرن الثالث الهجری / مكتبة الخانجي، مصر، القاهرة، الطبعة الثالثة ۱۳۸۷ هـ / ۱۹۶۷ م ص ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، این گفته ها را مقایسه کنید با دیگر منابع تاریخی عرب، از جمله: راغب / محاضرات الادباء ۱/۷۲، ۷۳: علوم و معارف کلیه اسم را برمی شمرد: علوم الفرس: لهم العقول و الاحلام و السیاسة العجیبة و ترتیب المنوم و الامور و المعرفة بمواقب الامور و لهم من اللغات ما لا یحصی کثرة کالمزَمَمَة و الفهلویة و الخراسانیة و الجنبیة. و اما رموزالعرب: كانوا اذا استمطروا عمدوا الی سلع و عشر، ففقدواهما فی اذنان البقر و اضرموا فیها النار و صدعوا بهم جیلا... + این خلدون / مقدمه ۱/۱۵۱: ان العرب ابعد الامم عن سیاسة الملك و... پان عربیسم افراطی معاصر با تکیه بر مبانی تاریخی پان عربیسم عمری - اموی می کوشد تا همچنان بر سیادت عربی و برتری نژادی و قومی خود تأکید نماید. پان عربیسم معاصر با استناد به آیاتی از قرآن استدلال می کند که اسلام دین عربی است و اعراب قوم برگزیده و ممتاز خداوند و سیادت و رهبری جهان از آن اعراب است:

«حقاً که خداوند با آیات و احادیثی عرب را گرامی داشت و بر دیگران برتری داد، از جمله با آیات زیر:

۱- كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ... ۲- اللَّهُ أَهْلَمُ خَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ.

۳- السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ. ۴- وَ مَا نُرْسِلُ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا بِلِسَانٍ قَوْمِهِ. و... و احادیثی از زبان پیامبر اسلام ﷺ:

۱- به خاطر سه چیز عرب را دوست دارم: چون خودم عرب هستم، چون قرآن عربی است، چون زبان بهشتیان عربی است.

۲- اعراب خمیرمایه اسلام هستند، هرگاه اعراب خوار شوند، اسلام خوار شده است.

۳- دوستی اعراب از ایمان است و دشمنی با آنان از نفاق. و...

این آیات و احادیث شریفه صحیحه، بدون شک و تردید، ثابت می کند که خداوند به اعراب مکانتی خاص بخشیده و آنان را بر جهانیان برتری داده است... ذ. ک: خیرالله طلفاح / الشعوبه عدو العرب الاول (بغداد. مطبعة المعارف ۱۹۷۲ م) ۴۰۳.

این کتاب در اوج درگیری مرزی ایران و عراق در دهه هفتاد میلادی نوشته شده است.

## پان عربیسم اموی

احمد امین مصری: «وَكَانَ الْحُكْمُ الْأُمَوِيُّ مُؤَسَّسًا عَلَى هَذَا النَّظَرِ» رژیم امویان بر اساس پان عربیسم بنا شده بود... .

محمد حسین المصری: «الدَّوْلَةُ الْأُمَوِيَّةُ مَشْهُورٌ بِتَعْصِبِهَا لِنَعْصِرِ الْعَرَبِ وَ لِكُلِّ مَا هُوَ عَرَبِيٌّ وَ الْإِسْتِخْفَافِ بِمَنْ عَدَاهُمْ مِنْ سَائِرِ الْأَجْنَاسِ»

«رژیم امویان در تعصب بر نژاد عرب و هر پدیده عربی و سبک انگاشتن و خوار شمردن دیگر اقوام و نژادها و هر چه غیر عرب و عربیت است، مشهور می باشد».<sup>۱</sup>  
بخشنامه‌های ضد عجم معاویه بن ابی سفیان بنیانگذار رژیم اموی: اجرای بخشنامه‌های ضد عجم عمر بن خطاب و اعمال سیره سیاسی او در مورد اعاجم و موالی: خطاب به زیاد بن سمیه:

«... وَ انْظُرْ إِلَى الْمَوَالِي وَ مَنْ اسْلَمَ مِنَ الْاِعْجَمِ، فَخُذْهُمْ بِسُنَّةِ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ، فَانْ فِي ذَلِكَ خَزْبِهِمْ وَ ذَلَّهِمْ اَنْ تَتَكَبَّرَ الْعَرَبُ فِيهِمْ وَ لَا يَنْكَحَهُمْ وَ اَنْ يَرْتُوهُمْ الْعَرَبُ وَ لَا يَرِثَ الْعَرَبُ وَ... وَ... وَ...» هذه سنة عمر فيهم و سيرته.<sup>۲</sup>

«... با موالی و کسانی از عجمها که اسلام آورده‌اند، به سیره و سنت عمر بن خطاب عمل کن، چرا که در این روش، خواری و ذلت آنان نهفته است:

۱- اعراب حق ازدواج با زنان و دختران اعاجم و موالی را دارند ولی آنان حق ازدواج با زنان و دختران عرب را ندارند.

۲- اعراب حق ارث در اموال اعاجم را دارند و اعاجم چنین حقی ندارند.<sup>۳</sup>

۱- ذ.ک: احمد امین / ضحی الاسلام / ۲۲/۱ + محمد حسین / الهجاء و الهجاء و ۲۰۵/۱ + دکتر ابراهیم

حسن ابراهیم / تاریخ سیاسی اسلام / ۴۳۰/۱.

۲- ذ.ک: سلیم ۱۷۴، ۱۷۵.

۳- مقایسه کنید: الفدیر ۱۸۷/۶: رأی الخليفة في العجم!!

۳- سهمیه و حق و حقوق اعاجم و موالی را از بیت‌المال کم کن، در جنگها، اعاجم را سپر بلای اعراب ساز، کارشان هموار ساختن راهها و کندن درختان باشد.

۴- هیچ فردی از موالی و اعاجم حق ندارد پیشنماز اعراب باشد و حق ندارد در صف اول نماز قرار گیرد، مگر برای کامل شدن صف نماز در آخر صف قرار گیرد.

۵- حق نداری هیچ کس از اعاجم را بر مرزهای خلافت بگماری و یا فرماندار و استاندار شهری از شهرهای قلمرو خلافت نمائی.

۶- حق نداری فردی از اعاجم را بر مسند قضاوت نشانی و یا مجری احکام کنی. اینها همه از سیره و سنت عمر بن خطاب در مورد اعاجم و موالی بود. و حقا که این بزرگترین خدمت او به امت عربی عموماً و بنی امیه خصوصاً بود. و به جانم سوگند! اگر آنچه را که ابوبکر و عمر کردند و هیبت و قوتشان در این امر نمی بود اینک ما و همه امت عرب زیر بار بنی هاشم و موالی بودیم و آنان یکی پس از دیگری مانند خاندان کسری و فیصر خلافت را در دست داشتند و...

ای برادر! به جانم سوگند! اگر عمر بن خطاب دیه «عبد» را نصف دیه «مولی» قرار نمی داد، بمراتب بهتر بود. و اگر می دانستم که این سنت شکنی مقبول عام و خاص بود هر آینه چنین می کردم... در سند دیگر آمده است:

اگر عمر بن خطاب دیه موالی را نصف دیه عرب قرار می داد بمراتب بهتر بود، چون اعراب بر عجمها برتری دارند.

ای زیاد! به محض اینکه نامه ام را دریافت داشتی، درخوار ساختن عجمها و تحقیر و توهین به آنان و دور ساختن شان از خود، بکوش، و از هیچ فردی از اعاجم کمک مگیر و نیازهایشان را برآورده مساز...

آری! «ابن ابی معیط» به من گفت که تو به وی گفته بودی نامه سزی عمر بن خطاب به ابو موسی اشعری استاندار عمر در بصره را خوانده بودی که در آن آمده بود:

«ای ابا موسی! از بصری‌ها دوری کن، موالی و مسلمانان عجم بالغ را گردن بزن!!»<sup>۱</sup>. ابو موسی در این مورد با تو مشورت کرده بود و تو او را از این کار برحذر داشتی و نامه عمر را پس بردی و به او تحویل دادی. آنچه آن روز کردی از روی تعصب نسبت به موالی بود چون آن زمان می‌پنداشتی که خودت فردی گمنام و بی‌پدر و مولای قبیلهٔ ثقیف هستی. آنقدر اصرار کردی تا عمر را از این تصمیم بازداشتی و به او هشدار دادی که این تصمیم می‌تواند به اختلاف و شورش مردم منجر شود و او از نظرش برگشت...»<sup>۲</sup> در ادامه این سند بلند آمده است:

«آری! من خبر دارم که عمر بن خطاب تصمیم داشته فرمانی مبنی بر قتل عام اعاجم و موالی به سایر بلاد نیز بنویسد، اما تو به وی گفته بودی که: این کار را نکن، زیرا بیم دارم که علی بن ابی طالب اعاجم و موالی را که تعدادشان بسیار زیاد است، به یاری خویش بخواند و...

بدین سان عمر را از تصمیمش بازداشتی. آری! من می‌دانم که این اقدام تو صرفاً از روی تعصب تو نسبت به موالی بوده و نه چیز دیگری. و نیز خبر دارم که در دورهٔ خلافت عثمان، تو این موضوع را به علی بن ابی طالب گفته بودی و او به تو خبر از آینده داده بود که: پرچمهای سیاه از خراسان روی خواهند آورد و آنان اعاجم خواهند بود که بر بنی امیه غلبه می‌کنند و آنها را در هر سوراخی که پنهان شده باشند خواهند کشت... آری! اگر تو عمر بن خطاب را از تصمیمش باز نمی‌داشتی هر آینه سنت عجم کشی امروز شایع و رایج بود و خداوند ریشه اعاجم و موالی را می‌کند و خلفا نیز پس از عمر راه و رسم او را ادامه می‌دادند تا که از اعاجم و موالی نام و نشانی بر جای نمی‌ماند. موالی و اعاجم آفت دین هستند...»<sup>۳</sup>

۱- در متن سند آمده است که: «اعاجم مسلمان اگر فدشان به پنج و خب رسید، گردنشان را بزن» معیار بلوغ از دیدگاه عمر بن خطاب «و خب» بوده است. ز. ک: امبی / العدیر ۱۷۱/۶.

۲- ز. ک: سلیم ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷.

۳- ز. ک: سلیم ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹. زیاد بن ابیه کاتب عمر بن خطاب بوده است. «جاحظ» خبر می‌دهد که

احمد امین: «حقیقت این است که رژیم اموی، یک رژیم اسلامی نبود که در آن مساوات انسانی برقرار باشد... حکومت اموی صرفاً یک حکومت عربی بود و کارگزاران آن فقط نوکران عرب بودند. در این رژیم فقط عربها با خلق و خوی جاهلی و نه اسلامی، سیادت و آقائی داشتند...»<sup>۱</sup>

\*

### ● پان عربیسم قبایلی امویان:

احمد امین مصری: «در رژیم اموی حق و باطل مبنای طبقاتی - قبائلی - نژادی داشت، حق، آن بود که عرب بگوید و بکند.»<sup>۲</sup>

بخشنامه پان عربیستی - قبائلی معاویه بن ابی سفیان، خطاب به زیاد بن ابیه: «اما بعد؛ تو به من نامه‌ای نوشته‌ای و درباره عرب از من پرسیده‌ای که چه کسانی از آنان را گرامی می‌دارم و چه کسانی را خوار می‌شمرم و چه کسانی را به خود نزدیک می‌سازم و چه کسانی را از خود دور می‌نمایم و از چه کسانی ایمن هستم و از چه کسانی برحذر می‌باشم. و من ای برادر داناترین مردم به عرب هستم. به این شاخه از قبیله یمن توجه داشته باش و آشکارا گرامی‌شان داشته باش و در نهان خوارشان دار، که من با آنان چنین می‌کنم؛ در مجالسشان گرامی‌شان می‌دارم و در خلوت خوارشان می‌سازم چرا که آنان نزد من بدترین مردم هستند. احسان و بخشش به غیر آنان باید در نهان باشد. و به قبیله ربیعه بن نزار توجه کن؛ فرماندهانشان را گرامی دار و عوام‌شان را خوار شمر چرا که عوام‌شان پیرو بزرگان و

→ او نقش مهمی در تهیه متن بخشنامه‌ها داشته است. ذ.ک: جاحظ / الرسائل / چاپ محمد هارون /

۱۸۹/۲. جاحظ از نقش مروان بن حکم منشی عثمان بن عفان و در دست داشتن انگشتر ویژه خلیفه یاد

می‌کند. که به نفع امویان زیاد جعل کرده است: ذ.ک: همان ۱۸۹/۲.

۱- ذ.ک: ضحی الاسلام ۲۷/۱.

۲- ذ.ک: ضحی الاسلام ۲۷/۱.



اشراف‌شان هستند. به قبیلهٔ مضر توجه کن، برخی‌شان را به جان برخی دیگر انداز، چراکه در آنان خشونت و کبر و نخوت بسیار است، اگر چنین کردی و آنان را به جان هم انداختی، از شرشان در امانی، حرفشان را بدون عمل نپذیر و تا به آنان یقین پیدا نکردی به کارشان نگیر...<sup>۱</sup>

قبائل غالب در قلمرو خلافت امویان؛ یمنی‌ها، قبیلهٔ بزرگ ربیعه و قبیلهٔ نیرومند مضر بودند. این قبائل در بخش عراقی خلافت اقتدار داشتند و متن فوق مبین سیاست قبایلی معاویه در قبال آنها است.

در رژیم اموی، «قریش» و شاخه‌هایش همچنان محور ارزشهای قبایلی و نژادی بود: جاحظ: سمعت اعراباً یقول ذکر یوماً قریشاً، فقال: کفی بقریش شرفاً انهم اقربُ الناس نسباً برسول الله و اقربهم بیتاً من بیت الله.<sup>۲</sup> پالایش نژادی - خونی قبیلهٔ قریش در دورهٔ معاویه بن ابی سفیان: کانت قریش تدعی النضر بن کنانه و کانوا متفرقین فی بنی کنانه.<sup>۳</sup> قبائل قریش فانما هی تنتهی الی فہر بن مالک لا تتجاوزہ.<sup>۴</sup> و کانت قریش تسمی آل الله و جیران الله و سکان حرم الله. شعر عبدالمطلب بن ہاشم: الذین بایدیہم مفتاح الکعبۃ: پیامبر اسلام: ان الله خلق الخلق، فجعلنی فی خیر خلقہ، و جعلہم افرقاءً فجعلنی فی خیر فرقة، و جعلہم قبائل فجعلنی فی خیر قبيلة... کل سبب و نسب منقطع یوم القیامہ الاسبی و نسبی.<sup>۵</sup> تطہیر پیشینہ جاہلی قریش و اتصال آن به پیشینہ اسلامی، انتقال شرافت جاہلی قریش به اسلام!! کل شرف من شرف الجاہلیہ، ادركہ الاسلام وصلہ: سقایۃ الحجاج و عمارة المسجد الحرام. مفاخر و مکارم جاہلی قریش کہ در اسلام به رسمیت شناخته شدہ: ہی السقایہ و

۱- ذ: ک: سلیم: پیشین. + همین کتاب. صفحات بعد.

۲- ذ: ک: جاحظ / البیان ۶۷/۲.

۳- ذ: ک: العقد ۳/۳۱۲.

۴- ذ: ک: همان ۳/۳۱۲.

۵- ذ: ک: همان ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶.

العمارة والحجابه والندوة والعقاب [برجم جاهلی قریش] والرفاده والسدانة، واللواء والمشوره والاشناق والقبه والسفارة والسيار والحكومة والاموال. انتقال این موارد و مفاخر در شاخه‌های دهگانه قریش، بر همین اساس پیامبر گفته: الاثمة من قریش. قدموا قریشا ولا تقدمواها، ولا يقتل قریشی صبرا بعد اليوم، ای: لا یکفر قریشی فیقتل صبرا بعد هذا اليوم.<sup>۱</sup> شرافت لغت قریش: ان کلامنا کلام یقل لفظه و یکثر معناه، معاویة: کفانا الشرف من قبلنا. در فضل معاویة: عقلت النساء ان یلدن مثل عمی. قال: فمن الرجل؟ قال: من قریش. قال: بخ بخ اهل الشرف والریاسة.<sup>۲</sup> فهرست شاخه‌ها و بطون قریش، اسامی.<sup>۳</sup> مظاهر عربیت: العمائم. عمر بن خطاب قال: العمائم تیجان العرب.<sup>۴</sup>

قبائل قوی، غالب، رقیب و متحد: قبیلۀ مَضْر و رَبِیعَة؛ ریشه: نزار بن معد بن عدنان؛ چهار پسر: مضر، ربیع، انماد، ایاد. تقسیم میراث جاهلی (مفاخر و مکارم) بین این چهار پسر: اسب به ربیع، ماده شتر سرخ به مضر، خربه انماد و اثاث خانه به ایاد. ایاد از مفاخر جاهلی بیشتری برخوردار بود و لذا در مباحات و رجزها بکار می‌آمد. ربیع و مضر اقتدار سیاسی - نظامی - اقتصادی مهمی داشتند. تقسیم این مکارم و مفاخر جنبه الهامی بخودگرفت: راوی می‌گوید که این خبر مانند الهام به موسی در کوه طور، به وی الهام شده است. آنساب مضر و بطون و شاخه‌های آن.<sup>۵</sup> اصالت عربی در ایاد بن نزار است چهار پسر زهر، دعم، نماره، ثعلب. ظاهراً تکیه بر سه نای اولی است، ثعلب اعتبار ندارد. بقیه: «القبائل المشتبهه» می‌باشند.<sup>۶</sup> شاخه

۱- ز. ک: همان ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱.

۲- ز. ک: همان ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷.

۳- همان ۳/۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰.

۴- ز. ک: جاحظ / البیان ۸۸/۲.

۵- ز. ک: المقدم ۳/۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹.

۶- ز. ک: همان ۳/۳۶۲، ۳۶۴، ۳۶۵.



«ایاد» اعتبار جاهلی داشته و در دوره اسلام اسطوره شده است مفاخر و مکارم ربیعه که برتر از مضر بود: أَشَدُّ النَّاسِ، أَسْحَى النَّاسِ، أَخْطَبُ النَّاسِ، أَطْوَعُ النَّاسِ، أَحْلَمُ النَّاسِ، أَحْضَرُ النَّاسِ جواباً. همه این مکارم از زبان «علی بن ابی طالب» ساخته شده است.<sup>۱</sup> تَسْبِ رَبِيعَةَ.<sup>۲</sup> رقابت شدید سیاسی بین بطون مضر و بطون ربیعه در قلمرو خلافت اموی: شام و جزیره العرب.<sup>۳</sup> عدنانی ها پس از غلبه شعوبیه، خود را به ایرانیها چسبانند: افتخار به زرتشت و کسری و هرمزان! و بعد به محمد!<sup>۴</sup> مباحث نزاریها نیز به ایرانیان. مفاخر یمن: از قحطان بن عامر، ریشه اصلی<sup>۵</sup> اشتراک با مضر در همین ریشه<sup>۶</sup>؟! مفاخر نژادی یمن<sup>۷</sup>، اتصال خونی به پیامبران بزرگ: هود + نوح + ادریس + شیث + آدم. ریشه پادشاهی شاهان حمیر و یمن<sup>۸</sup> (?)

قال رسول الله: من احب اهل اليمن فقد احبني و من ابغض اهل اليمن فقد ابغضني.<sup>۹</sup> در ذیل روایت آمده که: راوی ۳۰۰ سال عمر داشته و این روایت را در سال ۳۰۹ هجری در مکه خوانده است. و بالاخره یکی از همین یمنی های التقاطی در قادسیه خاقان الفارسی (!?) را اسیر کرده است.<sup>۱۰</sup> یمنی ها بعدها به هنگام غلبه

۱- ز.ک: العقد ۳/۳۶۵.

۲- همان ۳/۳۵۶، ۳۵۷، ۳۵۸ + مسودی / مروج ۲/۲۹.

۳- ز.ک: صفحات بعد.

۴- ز.ک: التنبیه ۹۲، ۹۵.

۵- ز.ک: العقد ۳/۴۰۳.

۶- همان ۴۰۳.

۷- همان ۳/۳۶۸.

۸- همان ۳/۳۶۹، ۳۷۰، ۳۷۱، ۳۷۲، ۳۷۳، ۳۷۴، ۳۷۵، ۳۷۶.

۹- ز.ک: مجلسی / بحار ۵۱/۲۲۸ و ۲۳۳ ← صدوق / اکمال ۲/۲۲۰.

۱۰- ز.ک: العقد ۳/۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲، ۳۶۳.

عجم‌ها به ضحاک اسطوره منفی ایران باستان افتخار می‌کردند.<sup>۱</sup>  
 قبیله تمیم به «مضر» مفتخر است (؟) در دوره جاهلیت چنین مباهاتی نیست. در  
 دوره اموی: ریشه نژادی «تمیم» به «مضر» رسیده است: تمیم بن مرّ بن اَدّ بن طانجه  
 بن الیاس بن مُضر. شاخه‌ها و بطون<sup>۲</sup> مفاخر: اکثم بن صیفی حکیم عرب، ابو مالہ  
 شوهر اول خدیجه همسر پیامبر، اوس بن حجر، شاعر، حنظله بن ربیع، معاصر  
 معاویه<sup>۳</sup>!!

قبیله خزاعه: ریشه؛ عمرو بن ربیعه بن حارثه بن عمرو بن عامر؛ اشتراک با  
 «یمن» (؟) البته از بطن ازد!! وطن اولیه مکه (؟) مدعی است که از اَزْد جدا شده  
 است.<sup>۴</sup> بطون و قهرمانان؛ مفاخر.<sup>۵</sup> بطون اَزْد، قهرمانان و مفاخر جاهلی و دوره  
 اسلام<sup>۶</sup> هَمْدان = همدان بن مالک بن زید بن اَوْسَل. مباهات به کَهَلان، قهرمانان  
 جاهلی و دوره اسلام<sup>۷</sup> + کِنْدَه = کِنْدَه بن عُقَیر بن عُدَیّ بن الحارث بن مَرّة بن اَدّ بن  
 زید، مباهات به کَهَلان، قهرمانان و مکارم جاهلی و اسلام<sup>۸</sup> + طَیّ = طَیّ بن اَدّ بن  
 زید بن یشجب. مباهات به کَهَلان برادر مذحج؛ قهرمانان جاهلی<sup>۹</sup> مذحج،  
 قهرمانان<sup>۱۰</sup> اشعر = اشعر بن اَدّ برادر مِذْحَج<sup>۱۱</sup> لحم و حذام و عامله و خولان و

۱- ز.ک: المسعودی / التنبيه ۷۶.

۲- ز.ک: العقد ۳/۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷، ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰.

۳- همان ۳۴۵.

۴- ز.ک: العقد ۳/۳۷۷، ۳۸۱.

۵- همان ۳۸۲، ۳۸۳، ۳۸۴، ۳۸۵.

۶- همان ۳/۳۸۵، ۳۸۶، ۳۸۷، ۳۸۸، ۳۸۹.

۷- همان ۳/۳۸۹، ۳۹۰، ۳۹۱.

۸- همان ۳/۳۹۲، ۳۹۳.

۹- العقد ۳/۳۹۹، ۴۰۰.

۱۰- همان ۳/۳۹۲، ۳۹۴، ۳۹۵، ۳۹۶، ۳۹۷، ۳۹۸.

۱۱- همان ۳/۴۰۰، ۴۰۱.

جرهم، حضر موت، به استثنای دوتای اخیر، همگی از «آدد» مباحات به کهلان و مباحات به «سبا». ریشه جُرْهَم به قحطان مشترک با یمنی‌ها. احتمالاً این نسب سازی کار یمنی‌ها باشد، زیرا جُرْهَم یکی از مفاخر جاهلیت بوده است، چسباندن ابراهیم و اسماعیل به جُرْهَم از طریق ازدواج، بعد: سیادت مکه.<sup>۱</sup> تأکید بر قدیمی بودن جُرْهَم.<sup>۲</sup> قبیله بزرگ خزرج مدعی همه اینها است!<sup>۳</sup> قیس و هوازن، بطون و شاخه‌ها<sup>۴</sup>، بعد حضر موت ریشه قیسی دارد!<sup>۵</sup> این پرش‌ها در دوره معاویه و بعدها صورت گرفته و حکایت از انتقال قدرت و چرخش آن در بخش عراقی خلافت اموی دارد.<sup>۶</sup>

قبیله اسد و بنی مدرکه: بنو اسد مستقل بوده‌اند و مباحات ندارند، بطون بسیاری از قبیله ادغام در بطون قبائل دیگر.<sup>۷</sup> بنو مدرکه خود را به خزیمه از خزاعه (؟) رسانده‌اند. اینها در عراق مرکزی جای داشته‌اند و اصلاً کوچ نکرده‌اند. پس از غلبه «شعوبیه» و برتری نژاد عجم، این خَزَیْمَه‌ها از نخستین کسانی بوده‌اند که به نژاد ایرانی و پیوند با آن افتخار کرده‌اند؛ برای این کار مردی از «خَزَیْمَه» که خمیر مایه «بنو مدرکه» هست یعنی خود «مدرکه» در دیلم با زنی از عجم ازدواج می‌کند و «دیلم» متولد می‌شود: «و دَیْلَمٌ مِنْ نَسْلِ أَبِي ضَبَّةَ بَأَسِلٍ - وَ بَرِّجَانٌ مِنْ أَوْلَادِ عَمْرٍ وَ بِنِ غَامِرٍ \* بَنُوا الْأَصْغَرَ الْأَمْلَکُ أَكْثَرُ مِنْكُمْ - أَوْلَى بِقُرْبَانَا مُلُوکُ الْأَکَاسِرِ»<sup>۸</sup>

قبیله مُزَیْنَة = مزینه بن عمرو بن آد بن طانجة بن الیاس. اینها مباحات به ریشه

۱- ز. ک: المقد ۳/۴۰۱، ۴۰۲، ۴۰۳، ۴۰۴.

۲- مقایسه کنید: ابن کلی/الاصنام ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰.

۳- ز. ک: همان ۳/۳۷۷.

۴- ز. ک: همان ۳/۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳.

۵- ز. ک: همان ۳/۴۰۳.

۶- ز. ک: جاحظ/الرسائل ۲/۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸.

۷- ز. ک: همان ۳/۳۴۰، ۳۴۱.

۸- ز. ک: المقد ۳/۳۴۲.

مادری دارند: مزینه بنت کلب بن وَبْرَةَ. این قبیله در دوره اموی بسیار فعال بوده و برای کسب قدرت تلاش می‌کرده، در نبرد قبایلی و نژادی به مفاخر جاهلی خود مباهات می‌کرده است: نُعْمَانُ بْنُ مُقَرَّنٍ، پادشاه افسانه‌ای عرب، مَعْقِلُ بْنُ سَنَانٍ، معاصر پیامبر اسلام، زُهَیْرُ بْنُ ابی سُلَیْمٍ، شاعر، مُعَنُ بْنُ أَوْسٍ، شاعر، إِبَاسُ بْنُ مُعَاوِیَه، قاضی. این قبیله خود را به «أَدُّ بْنُ طَانِجَه» می‌رساند. نسب شناسان اموی این قبیله را مستقل ساخته‌اند که همگی: «بنو عثمان» هستند!!<sup>۱</sup>

در این میان قبیله ثَقِیْف به دلیل تک روی و رقابت تحقیر می‌شود: از عثمان بن عفان: «يَا مَعَاشِرَ ثَقِیْف! لَا تَكُونُوا آخِرَ الْعَرَبِ إِسْلَامًا وَأَوْلَهُمْ إِزْتِدَادًا»<sup>۲</sup>!! هجوقبائلی در رقابت‌های سیاسی: بنوجعده، بنوضرار، بنوثعلب، اوس، بنونمیر علیه یکدیگر کلیه تیرهای هجو آلود خود را بکار گرفته بودند. این نبرد تا پایان رژیم اموی ادامه داشت.<sup>۳</sup> بنوعجلان و بنوقیس علیه یکدیگر البته با به جان هم انداختن شُعَازِیْشان<sup>۴</sup> محل استقرار احزاب سیاسی و بطون قبائل عوامل عثمان و اموی‌ها در بصره و حومه بود. مروانی‌ها، اموی‌ها، سفیانی‌ها در شام مستقر بودند. این وضعیّت در دوره عباسیان نیز ادامه داشت.<sup>۵</sup> در شام و جزیره العرب درگیری خونین شدیدی بین اعراب شمالی (= قیس) و اعراب جنوبی (= کلب) وجود داشت. این درگیری از دوره معاویه تا پایان دوره عبدالملک بن مروان ادامه یافت. در همین دوره بلند بین قیس و تغلب نیز درگیری شدیدی وجود داشت. شاخه‌های بکر و تمیم و قیس از ربیع و مضر در خراسان با شاخه تغلبی درگیری داشتند. انشعاب در مضر، و درگیری بین تمیم و قیس منجر به انشعاب در تمیم و درگیری داخلی شد. قبائل

۱- ذ.ک: العقد ۳/۳۴۳.

۲- ذ.ک: جاحظ / البیان ۲/۶۷.

۳- ذ.ک: جاحظ / همان ۴/۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷.

۴- ذ.ک: همان ۴/۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۵۰، ۵۱.

۵- ذ.ک: جاحظ / رسائل ۱/۱۶ = ۲۳.

عَسَّان، تنوخ، جذام، عامل، سلیم، و... در شام مستقر بودند. اینها مباحثات یمنی داشتند. برتری همیشه با عَسَّانی‌ها بود. قبل از فتح شام در دوره نهضت اسلام، عَسَّانی‌ها با امپراطوری روم شرقی متحد بوده و در نبرد معروف مسلمانان و رومی‌ها به نفع رومیان علیه مسلمین جنگیدند. تحریکات مرزی و شیخون به قبائل متحد مدینه از تدابیر عَسَّانی‌ها بود. در بخش شمالی شام قبائل تغلب و تنوخ و ایاد و نمر بن قاسط مستقر بودند. لَحْم و عامله و جذام و کلب در فلسطین جای گرفتند. شاخه‌های عَسَّان و مذحج و قضاعه و همدان و کلب و عک در اردن. قُضَاعَه و عَسَّان و حُمَیْر و بخشی از قریش و قَیْس در دمشق. لَحْم و جُهَیْنَه و ذبیان در جولان و حوران، اکثر یمنی‌ها + کنده و طی، حمیر و کلب و همدان و اندکی از ایاد و قیس در حمص. اکثر ربیع و قیس در قنسرين و اطراف آن و جزیره العرب. بطون کلب و تغلب نیز در همین دیار جای داشتند. درگیری شدید یمنی‌ها با کلب و قیس: معاویه و یزید بن معاویه هر دو با زنی از قبیله کلب ازدواج کردند، چون کلبی‌ها بر شام نیز غلبه داشتند. قیسی‌ها به عبدالله بن زبیر گرایش نشان دادند. جوهره این درگیریها قدرت سیاسی و پایگاههای اقتصادی بود. مخصوصاً چراگاهها و جاهای آب. در دوره عبدالملک مروان (۶۵ - ۸۶ هـ) این درگیری‌های قبایلی به اوج خود رسید: مناطق بحران؛ جزیره العرب، عراق مرکزی و خراسان بزرگ بود.

※

در پان عربیسم قبایلی امویان مسئله رنگها نقش داشت. اعراب در جاهلیت نیز به رنگ توجه داشته‌اند؛ زنان چاق سپید گوشت و پوست. <sup>۱</sup> جاحظ خود را موظف می‌داند تا رساله‌ای در فخر سیاهان بر سفیدها بنویسد: از فصاحت و بلاغت سیاه‌ها شروع می‌کند و بعد به شخصیت‌های برجسته جاهلی و اسلامی سیاهان می‌پردازد: لقمان حکیم، سعید بن جبیر، بلال، مهجع، مقداد، وحشی، مکحول فقیه، حیقطان

شاعر، جلیبیب محدث، فرج حجاج و... به نظر می‌رسد نبرد رنگها از دورهٔ اموی به دورهٔ عباسیان انتقال یافته بود و جاحظ که قریب العهد به اموی‌ها است به نبرد رنگها در دورهٔ امویان اشاره دارد. «سیاهان مدعی بوده‌اند که اعراب از ما هستند» و این نشان می‌دهد که به هنگام غلبهٔ پان عربیسم نژادی، نبرد رنگها نیز شروع شده بوده و این مقطع مربوط به دورهٔ اموی است. جاحظ می‌گوید که «حرف سیاه‌ها درست است زیرا ما سرخ و سفید نیستیم رنگ ما به رنگ سودانی‌ها نزدیک است».<sup>۱</sup> قرائن تاریخی نشان می‌دهد که تا اواخر قرن دوم هجری غلبهٔ مطلق با پان عربیسم نژادی، زبانی بوده است. مکاتبات منصور عباسی و محمد بن عبدالله بن حسن (= نفس زکیه) نشان می‌دهد که خلفای اولیهٔ عباسی مقهور پان عربیسم افراطی بوده‌اند.<sup>۲</sup>

دورهٔ اموی دورهٔ عربزدگی نیز هست. غلبهٔ پان عربیسم و نبرد قبائلی آن، بسیاری از اعاجم (نبطی‌ها و برخی ایرانی‌ها) را به عربزدگی شگفتی‌کشانده بود. نبطی‌ها و ایرانی‌ها فشار بیشتری را تحمل می‌کردند. عربزدگی می‌تواند معلول این فشارها نیز باشد.<sup>۳</sup> این عربزدگی با تغییر نام و نشان و شجره همراه بود. اتصال به قبائل سرشناس عرب یک شیوهٔ رایج آن دوره بوده است. جاحظ از این وضعیت با تمسخر یاد می‌کند.<sup>۴</sup> تعصب فوق‌العاده افراطی در زبان عربی و تکلم به آن از مظاهر پان عربیسم اموی است: «إِنَّ مِمَّا يَخْلُ بِالْمَرْوَةِ التَّكَلُّمُ فِي مِصْرٍ عَرَبِيٍّ بِالْفَارِسِيَّةِ»<sup>۵</sup> اعاجم و موالی در آموختن زبان عربی بسیار فعال بودند. این آموزش در عین حال

۱- ذ.ک: جاحظ / الرسائل ۱/ ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸.

۲- ذ.ک: میرد/ الکامل ۳/ ۱۲۷۵ - ۱۲۷۷ کلیه مکاتبات + طبری / ۵/ ۱۲۶ - ۱۲۸.

۳- بخشنامه ضد نبطی حجاج ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/ ۲۴، تلاش نبطی‌ها برای اصالت دادن بخود ذ.ک: جاحظ / البیان ۲/ ۶۷ از قول عمر بن خطاب و سعد بن وقاص.

۴- ذ.ک: جاحظ / البیان ۴/ ۲۴، ۲۵.

۵- ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/ ۴۸ این قتیبه / عیون الاخبار ۱/ ۲۹۶.

مورد تمسخر اعراب واقع می‌شد. اعراب معتقد بودند که عجم‌ها «عربی» را خراب می‌کنند.<sup>۱</sup> تغییر اسامی ایرانی به عربی نمونه‌ای از عزیزدگی در برخی مناطق ایران بود.



در این پان عربیسم قبائلی شعر هجائی سلاح برنده‌ای بود که شعرای قبائل غالب و مغلوب علیه یکدیگر بکار می‌بردند. معاویه و متحدانش به تأثیر سحرآمیز شعر هجائی در اعراب آگاه بودند. آنان بزرگترین شعراء و قوی‌ترین آنها را انتخاب و استخدام کردند. شعر اموی انعکاسی از روح جاهلی بود که باید تند و تیزی هجو آلود خاص خود را می‌داشت. معاویه از سلاح شعر به نفع سلطنت فرزندش یزید و علیه مخالفان سیاسی - قبایلی اش کمک گرفت. مسکین دارمی شاعر دربار معاویه بود که شعرش کارائی خاص خود را داشت. اخطل شاعر مشهور پان عربیسم اموی نقش مهمی در هجو مخالفان معاویه و یزید داشته است. اشعار منسوب به اخطل نشان می‌دهد که او زبان امویان بوده و بعد در خدمت مروانیان قرار گرفت. قبیله او، تغلب متحد رژیم اموی در عراق بود. تغلیبی‌ها اکثراً مسیحی بودند و در نبردها صلیب حمل می‌کردند.<sup>۲</sup>



پان عربیسم اموی در میان جواری و غلمان (= دختران و پسران جوان و نوجوانی که از ممالک اشغالی در خدمت اشراف و شیوخ عرب قرار می‌گرفت) راه یافته بود. جاحظ که مدافع پان عربیسم اموی و عباسی است، رساله‌ای در این باب نوشته است.<sup>۳</sup>



۱- ذ.ک: جاحظ / البیان ۶۹/۲: لَئِنْ أَصْلَحْتُمُوهُ أَنْتُمْ لَأَوَّلُ مَنْ أَفْسَدَهُ!.

۲- ذ.ک: الهجاء، ۱/۱۷، ۱۸، ۱۹، ۶۱، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰.

۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳.

۳- ذ.ک: جاحظ / الرسائل ۲ / رسالة فی مفاخرة الجواری و الغلمان ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۶.

## ● پان عربیسم اموی و تحقیر ملت‌ها:

«پان عربیسم رژیم اموی تنها به زور می‌اندیشید، یعنی منطقی که بر تاریخ زندگی اعراب حاکم بود، تمام ارزشها و معیارهای پان عربیسم اموی بر زور مبتنی بود. آنان در سرزمینهای اشغالی، ملل مغلوب را برسمیت نمی‌شناختند. این تنها شمشیر بود که حاکم بود، اقوام مغلوب اسیران و کنیزان و بردگانی بودند که زور شمشیر برای آنان مباح ساخته بود تا در هوی و هوسها و شهوات خویش بکار گیرند»<sup>۱</sup>

اعراب می‌گفتند: «این ما بودیم که اعاجم را از کفر و شرک رهانیدیم و به ایمان و اسلام رساندیم. آن گونه که در خبر آمده: همانا قومی هستند که با قلاده‌ها بسوی سرنوشتشان کشانده می‌شوند. شگفتا از قومی که با زنجیرها به سوی بهشت کشانده می‌شوند. آنان را همین بس که ما بخاطرشان خود را به کشتن می‌دهیم و چه نعمتی بزرگتر از این که کسی جانش را برای زندگی تو فدا سازد. خداوند ما را به قتال شما اعاجم فرمان داده و جهاد با شما را بر ما واجب فرموده و بندگی شما را خواسته ما قرار داده است»<sup>۲</sup>. «اعراب هرگز به موالی و اعاجم کُتبه نمی‌دادند و با نام و لقب خاص خودشان صدایشان می‌کردند، هرگز در کنار اعاجم و موالی قرار نمی‌گرفتند و راه نمی‌رفتند و به هنگام سواره، آنان را جلو نمی‌انداختند. اگر اعاجم و موالی بر سر سفره‌ای حاضر می‌شدند، باید بر بالای سر اعراب با ادب تمام می‌ایستادند و اگر احیاناً فردی از اعاجم و موالی را بخاطر بزرگی سن یا فضل و دانش وی بر سر سفره می‌نشاندند باید در جهتی خاص از سفره قرار می‌گرفت تا بر دیگران پوشیده نباشد که او غیر عرب است. اعراب هرگز اعاجم و موالی را فرامی‌خواندند تا بر اموات نماز گزارند، ... اعراب در خواستگاری از دختران موالی هرگز از پدر یا برادر دختر خواستگاری نمی‌کردند بلکه از صاحب عرب او خواستگاری می‌شد و اگر صاحب

۱- الهجاء ۱/۲۰۵.

۲- ذ.ک: العقد ۳/۴۱۲، ۴۱۳.



عرب آن دختر راضی بود ازدواج صورت می‌گرفت و الا نه. اگر پدر و برادری بدون رضایت صاحب عرب خود، دختر یا خواهرشان را شوهر می‌دادند، آن عقد فسخ می‌شد، هر چند که زفاف صورت گرفته باشد و این یک زنا محسوب می‌شد.<sup>۱</sup> در مدینه مردی از موالی با دختری از اعراب بنی سلیم ازدواج کرد، محمد بن بشیر نزد ابراهیم بن هشام والی مدینه رفت و از این ننگ شکایت نمود. حاکم اموی دستور داد که عقد فسخ شود و بر مرد عجم دو بیست تازیانه نواخت و سر و صورت و ابروهایش را تراشید.<sup>۲</sup> این سیاست با شدت تمام در طول دوره اموی ادامه داشت. مبنای آن بخشنامه معاویه بن ابی سفیان بود.<sup>۳</sup> موالی از بیوت عربی به دلیل پائین بودن نژاد و پستی طبقه‌شان طرد می‌شدند. بی‌حسب و نسب بودنشان برای اعراب نوعی اساء ادب محسوب می‌شد.<sup>۴</sup> در حکومت امویان، کار موالی روفتن راهها و دوختن و سوراخ کردن نعلین و دم پائی و بافتن و دوختن البسه اعراب بود.<sup>۵</sup> موالی موظف بودند که کالا و اشیاء اعراب را از بازار و... به خانه‌هاشان حمل کنند.<sup>۶</sup> موالی هر گاه سواره بودند و عربی را می‌دیدند باید پیاده می‌شدند تا او سوار شود.<sup>۷</sup>

امویان موالی را بنی‌الأماء می‌گفتند و تحقیر می‌کردند. به آنان «هَجین» می‌گفتند. هَجین یعنی کسی که پدرش عرب است و مادرش عجم. اعراب موالی و اعاجم را

۱- ذ.ک: العقد ۳/۴۱۴.

۲- ذ.ک: احمد امین / ضحی‌الاسلام ۱/۲۳، ۲۴ + اسد حیدر / الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۱/۳۰۵. منبع اصلی: آغانی / ۱۴/۱۵۰ چاپ بولاق: ... رجل من الموالی من اهل الروحاء. این فرد ایرانی بوده؛ هجو ری: وفي المائتین للمولین نکال - وَ فِي سَلْبِ الْخَوَاجِبِ وَ الْخُدُودِ \* إِذَا كَانُوا تَهُمْ يَبْنَاتٍ كَثْرَى فَهَلْ يَجِدُ الْمَوَالِي مِنْ مَزِيدٍ \* فَأَيُّ الْحَقِّ أَنْصَفَ لِلْمَوَالِي - مِنْ أَصْفَارِ الْقَبِيدِ إِلَى الْقَبِيدِ.

۳- ذ.ک: همان.

۴- ذ.ک: احمد امین / ضحی‌الاسلام ۱/۲۳ ← میرد / الکامل ۱/۲۷۴.

۵- ذ.ک: العقد ۳/۴۱۵.

۶- ذ.ک: اسد حیدر / همان ۱/۳۰۵.

۷- ذ.ک: ضحی‌الاسلام ۱/۲۵ ← محاضرات ۱/۲۲۰.

«الحمراء» می‌نامیدند.<sup>۱</sup> اعراب دختران موالی و اعاجم را شایسته ازدواج نمی‌دانستند.<sup>۲</sup> امویان از استخدام موالی و اعاجم در کارهای سیاسی - اجتماعی، قضائی و... پرهیز داشتند<sup>۳</sup>، امویان به انتصاب خالد بن عبدالله قسری استاندار عراق بشدت اعتراض کردند، زیرا مادرش کنیز رومی بود<sup>۴</sup> امه زاده‌ها (دختر و پسر) از کلیه حقوق محروم بودند امه زادگی بزرگترین ننگ دوره اموی بود.<sup>۵</sup>

عمر بن عبدالعزیز که فردی از موالی را والی وادی القری کرده بود، بشدت مورد سرزنش قرار گرفت.<sup>۶</sup> بخشنامه ضد نبطی حجاج بن یوسف ثقفی به نماینده‌اش در بصره: تبعید نبطی‌ها از بصره، نبطی‌ها آفت دین هستند. حکم بن ایوب نماینده حجاج نوشت: همه نبطی‌ها را تبعید کردم، فقط کسانی را گذاشته‌ام که قرآن می‌خوانند. حجاج نوشت: پزشکان را فراخوان تا تو را معاینه کنند که اگر در تورگ نبطی هست آن را قطع کنی!<sup>۷</sup> حجاج فرمان داد که در کوفه باید عربها امام جماعت و جمعه باشند و عربهای کوفی با وی هم صدا شدند که در کوفه باید عربها قضاوت کنند.<sup>۸</sup> روایاتی از زبان پیامبر در تحقیر اعاجم: نمونه؛ نهی رسول الله عن عشرة: عن ... و... و ان يجعل الرجل اسفل ثیابه حریرا مثل الاعاجم او يجعل علی منکبیه امثال الاعاجم<sup>۹</sup> احتمالاً این حدیث و امثال آن در دوره غلبه شعوبیه ساخته شده باشد که اعراب مغلوب فرهنگ و سنن ایرانی شدند. تحقیر عقاید اعاجم و تحریف

۱- ذ.ک: الکامل ۱/۲/۴۶۷-۴۶۸.

۲- ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/۲۵.

۳- ذ.ک: همان.

۴- ذ.ک: همان ۲۶.

۵- ذ.ک: همان.

۶- ذ.ک: همان ۱/۴۰.

۷- ذ.ک: همان ۱/۲۴.

۸- ذ.ک: همان.

۹- ذ.ک: مدینه البلاغه ۱/۳۹۳ ← النسائی / السنن

آنها توسط حجاج<sup>۱</sup> حجاج از مسلمانان عجم به دلیل عجمیت‌شان خراج می‌گرفت.<sup>۲</sup> حسن بصری پان عربیسم افراطی امویان را مورد نکوهش قرارداد و سرانجام امویان و متحدانشان را گمراهان از دین برگشته خواند.<sup>۳</sup>

\*

جاحظ مدافع پان عربیسم اموی - عباسی در آثار خود، شدیداً متأثر از شایعات و تبلیغات پان عربیستی رژیم اموی - عباسی است. او در کتاب الحیوان سعی کرده تا حیوانات جزیره العرب و قلمرو عربی را بر حیوانات ممالک عجم برتری دهد!! در این حمله پان عربیستی تنها حیوانات مورد حمله نیستند. جاحظ به خواننده هشدار می‌دهد که قصد نژاد پرستی ندارد و حرفهایش از روی عصبیت عربی نیست.<sup>۴</sup>

اما نمی‌تواند از عصبیت عربی دست بردارد. او به نقل شایعات و افسانه‌هایی از دین یاستانی ایران و اقوالی منسوب به زرتشت پیرامون موش و سنجاب پرداخته که زرتشت گفته است: موش از مخلوقات خداوند است و سنجاب از مخلوقات شیطان و اگر سنجاب در دریا پشاشد ده هزار ماهی کشته می‌شوند و...<sup>۵</sup>

به نظر می‌رسد انگیزه طرح این مطالب مربوط باشد به طعنه‌های ایرانیان بر اعراب مبنی بر خوردن برخی حیوانات صحرائی. جاحظ ضمن نقد و رد اقوال زرتشت درباره موش و سنجاب، بر برتری عقل عرب تأکید می‌کند و بر بی‌عقلی و نفهمی ایرانیان اصرار دارد. به خواننده می‌گوید: علّت پیروزی زرتشت در ایران،

۱- ذ.ک: جاحظ / البیان / ۱/ ۱۸۸.

۲- ذ.ک: سیمای خلافت اموی، صفحات بمد.

۳- ذ.ک: صحی الاسلام / ۱/ ۲۸ ← ابن خلکان / و فیات / ۲/ ۴۰۸.

۴- ذ.ک: جاحظ / الحیوان، چاپ محمد هارون / ۵/ ۳۲۶: فاتی أقول فی ذلک قولاً یعزف بی اتی لیس الی الفصیة ذقبت!

۵- ذ.ک: همان / ۵/ ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱.

دوری بسیار ایرانیان از آزادی و غیرت و پاکی و دوستی و... بوده است.

پیروزی بر چنین جامعه‌ای هنری نیست چرا که زمان زرتشت فاسدترین زمان و مردم آن زمان بدترین مردم روی زمین بوده‌اند. به همین خاطر است که دین مجوس فقط در میان مردم نواحی فارس و جبال و خراسان که همگی عجم فارس بودند محصور ماند و هیچ کس این دین را نپذیرفت.<sup>۱</sup> در پایان جاحظ از خواننده کتابش بوزش می‌خواهد که اگر از شاهان ساسانی یادی کرده بر او بیخشایند و بدانند که سادات قریش برتر از کسری و خاندان کسری هستند.<sup>۲</sup>



### ● سیمای خلافت اموی:

نمونه؛ رژیم اموی از ایرانیان مسلمان و غیر مسلمان ذمی خراج می‌گرفت. و چون ایرانیان روز نوروز و مهرگان را جشن می‌گرفتند، خراج ویژه این دو روز را از آنان می‌گرفت. رژیم اموی پول کاغذ (مکانبات اداری و...) و مزد پیک‌ها و حقوق کارگزاران خود را از ایرانیان می‌گرفت. ایرانیان مسلمان بدون دریافت حقوق و مزایا در لشکرکشی‌های امویان می‌جنگیدند. عمر بن عبدالعزیز فرماتور رژیم اموی خراج را از ایرانیان مسلمان برداشت. ایرانیان برای فرار از خراج سنگین و کمرشکن امویان نظاهر به اسلام کردند و اسلام آوردند. درآمد سرشار رژیم بشدت کاهش گذاشت. بان عربیست‌ها، شهادتین را نپذیرفتند و دستور دادند که ایرانیان باید به خنان آزموده شوند. رژیم که ایرانیان را ختنه یافت (!) دستور داد که این کافی نیست، باید همه عربی بدانند و ریش بگذارند، قرآن بخوانند و در مسجد حضور یابند. و<sup>۳</sup>...

۱- ذ. ک. همان ۵/۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸.

۲- ذ. ک. همان ۵/۳۲۸.

۳- برای دریافت مشروح این وضعیت و ابعاد شگفت دیگر خلافت اموی ذ. ک. عبدالله مهدی الخطیب / حکومت امویان در خراسان / پیشین.

## سرنوشت اسلام محمد ﷺ :

### ● سیر تاریخی - موضوعی جعل؛ از پگاه کودتا تا پایان قرن اول هجری:

امام باقر علیه السلام:

«... پس از درگذشت رسول خدا صلی الله علیه و آله، ما اهل بیت همواره خوار و دور و محروم و مقتول و مطرود بوده و هستیم و بر جان خود و دوستان خود خویش بیمناکیم. در هر شهر و دیاری دروغگویان با نقل احادیث دروغ و باطل از قول ما نزد دشمنان ما می‌کوشند تا به والیان و قاضیان و کارگزاران‌شان تقرب جویند و سخنانی از قول ما نقل می‌کنند که هرگز نگفته‌ایم... کثرت این جعلیات و دروغها در دوران معاویه و پس از درگذشت امام حسن علیه السلام بود که شیعه را در هر شهر و دیاری کشتند و دست و پاشان را بریدند و به تهمت و گمان دوستی ما کسانی را گرفتند و به دار آویختند... چه بسا مردی را دیده‌ام که فرد خوبی بود و چه بسا که وارسته و راستگو هم بود، احادیث شگفتی را درباره فضایل برخی والیان گذشته نقل می‌کرد و از بس این احادیث را از افراد راستگو و پرهیزکار شنیده بود می‌پنداشت که اینها درست است. از قول علی علیه السلام چیزهای زشتی نقل می‌کنند، از قول حسن و حسین علیهما السلام چیزهایی نقل می‌کنند که خدا می‌داند دروغ و باطل است... روایت می‌کنند که: دو سرور پیران بهشت ابوبکر و عمر هستند، و یا اینکه: عمر محدث است، و اینکه: فرشته‌ای به او تلقین می‌کند، و اینکه: فرشتگان از عثمان شرم دارند... به خدا سوگند اینها دروغ است،... جعلی است، احادیث تحریف شده است،... و بیشترشان دروغ و باطل و زور است...»<sup>۱</sup>

۱- ز. ک: سلیم ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۷۱ + امینی / الغدير ۲۰۸/۵، ۲۰۹ + باند جاعلین حدیث: ز. ک: امینی / الغدير ۲۰۹/۵، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲.

→ ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱، ۲۳۲، ۲۳۳، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹،  
 ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۰، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴، ۲۵۵،  
 ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۰، ۲۷۱،  
 ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵.

فهرست کتب روانی تماماً ساختگی و جعلی:

همان ۵/۲۹۰، ۲۹۱، ۲۹۲. فهرست زهادِ جاعل: همان ۵/۲۷۶، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۱.

ارقام احادیث جعلی پان هریسم در طی قرن اول و دوم هجری:

همان ۵/۲۸۹: «چهارصد و هشت هزار و ششصد و هشتاد و چهار حدیث جعلی (= ۴۰۸۶۸۴)»  
 موضوعات جعل: در فضلِ رجالِ ثلاثه کودتای سقیفه؛ از قول پیامبر اسلام: همان ۵/۲۹۷، ۲۹۸، ۲۹۹،  
 ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳، ۳۱۴، ۳۱۵،  
 ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۳۰، ۳۳۱،  
 ۳۳۲.

در مشروعیت بخشیدن به کودتای سقیفه و خلافت فصب و رژیم اموی:

همان ۵/۳۳۳، ۳۳۴، ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۴۳، ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶، ۳۴۷،  
 ۳۴۸، ۳۴۹، ۳۵۰، ۳۵۱، ۳۵۲، ۳۵۳، ۳۵۴، ۳۵۵، ۳۵۶. + ز. ک: ضحی الاسلام ۱/۳۰۸، ۳۰۹: «وَأَشْهَرُ  
 بِالْوَضْعِ وَالْجَعْلِ مِنَ الثَّلَاثَةِ: حَمَادُ الرَّأوِيَّةِ، وَ خَلْفُ الْأَخْمَرِ وَ إِشَامُ بْنُ الْكَلْبِيِّ النَّسَائِيُّ: فَهَؤُلَاءِ مَلَتْوَا كُتُبَ  
 الْأَدَبِ الْقَرِيبِ قِصَصًا وَ قِصَائِدَ وَ أَخْبَارًا وَ أَنْسَابًا لَمْ يَتَحَرَّوْا فِيهَا الْحَقَّ وَ الصَّدَقَ... هَؤُلَاءِ الْوَضَّاعُونَ أَنْفَدُوا  
 الْعِلْمَ وَ الرَّوَايَةَ...» + ابن عقیل / العنب الجمیل ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳. + عسکری / یکصد و پنجاه صحابی  
 ساختگی. تمام کتاب. + روایات سیف. + نقش ائمه در احیاء دین. مجموعه ۵ جلدی. / «مسلم» از میان  
 ۳۰۰ هزار حدیث ۴۰۰۰ حدیث اختیار کرده: امینی ۵/۲۹۲.

«بخاری» از میان ۶۰۰ هزار حدیث ۲۷۶۱ حدیث را درست تشخیص داده: امینی ۵/۲۹۲.

«احمد حنبل» از میان ۷۵۰ هزار حدیث، ۳۰ هزار حدیث انتخاب کرده است: امینی ۵/۲۹۲.

«احمد بن فرات» متوفای ۲۵۸ هـ / ۱/۵۰۰/۰۰۰ حدیث نوشته که ۳۰۰/۰۰۰ آن در تفسیر و احکام و...  
 بکار رفته است: امینی ۵/۲۹۲.

جعل قداست و دانش برای کودتاچیان:

الامینی / الغدير ۷/۷۳، ۷۴، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶،  
 ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵،  
 ۲۱۶، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳،

● سرقت و تحریف موارث علوی:

اسناد و شواهد بسیاری در دست است که موارث علوی (= خطبه‌ها، نامه‌ها، فرامین، کلمات قصار و... امام علی بن ابی طالب علیه السلام) توسط عوامل معاویه بن ابی سفیان به سرقت رفته و تحریف گردیده است. در یک سند معتبر تاریخی می‌خوانیم که: «پس از قتل محمد بن ابی بکر استاندار امام علی در مصر، عمرو بن عاص نماینده ویژه معاویه کلیه نامه‌ها و فرامین امام علی به استاندارش در مصر، را جمع‌آوری کرد و برای معاویه فرستاد. ولید بن عقبه بن ابی معیط مشاور معاویه پیشنهاد سوزاندن این اسناد را کرد. معاویه در پاسخ گفت که: چرا بسوزانیم، اینها را در میان مردم پخش می‌کنیم و می‌گوئیم اینها بخشی از نامه‌های ابوبکر بن ابی قحافه است که نزد فرزندش محمد یافته‌ایم، لذا ما هم بر اساس همین احکام فتوی می‌دهیم و فضاوت می‌کنیم!»<sup>۱</sup>

نمونه‌ها:

۱- سرقت منشور معروف امام علی علیه السلام به مالک اشتر.

→ ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳.

برتری ابوبکر از پیامبر: ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۷۰.

تطهیر پیشینه عقیدتی جاهلی ابوبکر: ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۸۵، ۲۸۷، ۲۸۸، ۲۸۹، ۲۹۱، ۲۹۲، ۲۹۳، ۲۹۵.

تأیید کودتای سقیفه از زبان پیامبر: ۲۹۸، ۲۹۹.

برتری مطلق ابوبکر: ۳۰۵، ۳۰۶، ۳۰۷، ۳۰۸، ۳۰۹.

تطهیر پیشینه نژادی ابوبکر: ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۸، ۳۲۹، ۳۰/۸، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴.

۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷.

ابوبکر در قرآن و سنت: ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۸، ۴۹.

جمل فضائل و دانش بیکران عمر بن خطاب رضی الله عنه: ۶۰/۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵.

۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷.

جمل فضائل و قداست و دانش بیکران عثمان بن عفان رضی الله عنه: ۹۷/۸، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۰۲، ۱۰۳، ۱۰۴.

۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲.

۱- ذ.ک: ابراهیم الثقفی (م ۲۸۳ هـ) / الغارات، چاپ محدث ۱۳۵۳. ۲۵۱/۱، ۲۵۲.

۲- سرفت فرامین سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، قضائی امام علی به محمد بن ابی بکر.

۳- سرفت و تحریف خطبه‌ها و سخنرانیهای عمومی امام علی و اختلال در الفاظ و عبارات و جهت‌گیریها و شمول عام آنها.<sup>۱</sup>

۴- سرفت و تحریف کلمات فصار آن حضرت و اختلال در الفاظ و جهت‌گیری آنها.<sup>۲</sup> در طی چند دهه اخیر، در نبرد با سرمایه‌داری و امپریالیسم اقتصادی و تمرکز ثروت، سخنی مشهور و منسوب به امام علی علیه السلام: «مَا رَأَيْتُ نِعْمَةً مَوْفُورَةً إِلَّا وَفِي جَنْبِهَا حَقٌّ مُضَيِّعٌ» وِرْدِ زبان روشنفکران مذهبی و نسل جوان مسلمان ایران بود. در آغاز دهه شصت که مقامات رسمی روحانی و علماء مذهب در مقام پاسخ به این تندرویها برآمدند، ضمن اعلام «ادله معتبر قرآن و سنت مبنی بر تائید ثروت زیاد و امکان شرعی وجود ثروت‌های بالا و ثروتمندان» و ارائه فهرستی مستند از «ثروت هنگفت امامان» معصوم اسلام، در نقد کلام فوق اظهار داشتند که «ما به این جمله در کتب حدیثی برخورد نکرده‌ایم و فقط جُرْحُ جُرْذاق مَسِيحِي ظاهراً آن را از علی علیه السلام نقل کرده است و بر فرض صحت و...»<sup>۳</sup>

اما در دوران بلوغ پان عربیسم و نکاتر ثروت اشراف عرب، و اوج ماتریالیسم گستاخ اموی، جاحظ با نقل همین کلام، آن را به معاویه بن ابی سفیان نسبت داده است: کلام فی الادب؛ «قال معاویه: ما رأيتُ سرفاً قطُّ إلا والى جنبه حَقٌّ مُضَيِّعٌ»<sup>۴</sup>

۱- ز. ک: الفارات ۱/ ۲۵۱، ۲۵۲.

۲- ز. ک: جاحظ / البيان، چاپ محمد هارون، ۲۶۷/۳: جاحظ که مدافع پان عربیسم است خطبه‌ای از امام علی را به نام معاویه آورده ولی در ذیل آن اعتراف می‌کند که این حرفها به معاویه نمی‌خورد و قطعاً کلمات امام علی بن ابی طالب است.

۳- ز. ک: احمد آذری قمی / پاسخ به مشکلاتی در زمینه مسائل اقتصادی اسلام، (انتشارات دارالعلم. قم. ۱۳۶۰ ش) ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۷۹.

۴- ز. ک: جاحظ / البيان ۲/ ۲۶۷.





# شعوبیه ؛ ناسیونالیسم ایرانی

- یادآوری
- داستان اشغال به روایت فردوسی
- فلج اندیشه
- حدیث مقاومت
- مساوات طلبان.
- شعوبیان.
- نهضت شعوبیه ؛
  - ۱- جبهه ادبی .
  - شعرا و شعر شعوبیه
  - ۲- جبهه علمی - فرهنگی ؛
    - نویسندگان، مترجمان و هنرمندان شعوبیه.
  - ۳- جبهه سیاسی .

## داستان اشغال؛ به روایت

### فردوسی طوسی

#### یادآوری؛

در میان رجال و آثاری که نهضت مقاومت ملی ایران (= شعوبیه) از آغاز تا انجام، پرورید، «فردوسی طوسی» معتدل‌ترین و منطقی‌ترین شاعر ایرانی مسلمان شیعی شعوبی است و اثر جاودانه او «شاهنامه» تنها اثر فرهنگی معتدل و منطقی این نهضت بشمار می‌رود. شاهنامه فردوسی که در واقع پاسخی است دندان شکن به پان عربیسم اموی - عباسی، برجسته‌ترین بخش از روند باستان‌گرایی شعوبیه است که جهت‌گیری اساسی آن در اساطیر و تاریخ، تطهیر و تقدیس مطلق گذشته اساطیری - تاریخی سیاسی ایران باستان می‌باشد، در عین حال می‌تواند مبین حقایقی بسیار ضعیف و کم رنگ از گذشته سیاسی، اجتماعی - اقتصادی جامعه ایران باستان نیز باشد. این چیزی است که اصلاً انتظار آن نمی‌رفت، چرا که از پگاه حمله اعراب؛ منادیان آزادی و عدالت رفتاری آغاز کردند که سیمای سیاه سلطنت باستان سپید شد و اشک حسرت برگزیده از دیدگان جاری بود و تلاشی گسترده برای اعاده آن آغاز شد. اعراب غالب و فاتح با نام مستعار «اسلام»، پان عربیسم

افسارگسیخته و گستاخی را برقرار کردند و در تحقیر و سرکوب مطلق اقوام و ملل مغلوب از هیچ کوششی فروگذار نکردند. بدون شک در چنان فضائی از تحقیر و توهین و نکبت و نفرت و کینه، نمی‌توان از فردوسی یا اسلاف و اخلاف او انتظار ترسیم تاریخی معقول و منطقی داشت. فردوسی در اثر حماسی جاودانه خود نشان می‌دهد که سعه صدر دارد؛ غیرت ملی از یک سو و مسئولیت اخلاقی از دیگری سو وی را در یک وضعیت نسبتاً متعادلی قرار داده است. در بخش اساطیر چاره‌ای ندارد تا بر اساس منابع مخدوش و دست‌کاری شده و بازسازی شده دوره ساسانی<sup>۱</sup>، در تظہیر و تقدیس آنها بکوشد و در بخش تاریخ، سیمای سلطنت باستان را روشن و نورانی سازد که حسرت‌انگیز و غرورآفرین جلوه کند، و به تازی و ترک (و بعدها؛ تاتار و...) که بر اینکه سلطنت ایران تکیه زده‌اند بفهماند که تخت و تاج سلطنت جایگاه و شایسته پاک خونان، خدایگان و خسروان بوده که نیابت از اهورا مزدا داشته‌اند و نه شما بوزینگان. و به مردم ایران که مقهور و مغلوب پان عربیسم و توابع آن شده‌اند بگوید که هویت ملی و اصالت نژادی و اعتبار تاریخی برتر باستانی خود را در آینه اساطیر و سیره باستانی خویش بنگرند و نه در تاریکی و ابهام امروز. و برآستی که آوای فردوسی از آن پس، آهنگ جانها گردید و در هر مقطعی بحرانی، نبض حیات و هویت ملی است. و کبست که شاهنامه را بخواند و بفهمد و لبریز از غرور ملی نشود، و این بزرگترین هنر شعوبه است.

آری! گفتم که فردوسی در پی انجام چنین کاری است، لذا نباید انتظار داشت که به علت و علل سقوط سلطنت چهارصد ساله ساسانی و سرنوشت مردم ایران پردازد. فردوسی آگاهانه و زیرکانه تا سقوط ساسانیان و قتل یزدگرد سوم بسنده می‌کند و دیگر حاضر نیست ادامه دهد، زیرا؛ اولاً هدف اصلی، ترسیم حماسی ایران باستان از آغاز تا انجام است، ثانیاً؛ پس از آن، دیگر حرفی برای گفتن ندارد،

عصر و نسل او چنین تقاضائی نداشته و از طرفی طرح آنچه بر ایران گذشته، دردناک و قابل ذکر نبوده است. سکوت فردوسی در این مقطع از تاریخ ایران، برای اعراب بیشتر تحقیرآمیز بوده است تا نقل آن. فردوسی مرثیه‌ای بلند (در ۶۰ هزار بیت در مدت ۳۰ سال) در رثای گذشته‌ای که خود ترسیم کرده سروده است، او عجم را زنده و جاودانه کرده است، و چه کاری برتر و بزرگتر از این!

در فصلی فصلی این تاریخ منظوم، هراز چندگاه، در پی فرازهای بلند حماسی و پر اوج، نشیب‌هایی بسیار کوتاه خود را می‌نمایاند که مبین چهره واقعی شاه، اشرافیت ایرانی و روحانیت زرتشت و نظام طبقاتی و سرنوشت سیاه توده‌ها است، لذا می‌توان دریافت که اوضاع داخلی، زمینه هجوم خارجی و اشغال ایران را بسیار مساعد ساخته بود. نمونه‌ها: در این حماسه بلند که همه به خسروان و اسپهبدان و موبدان و آثروان و ارتشتاران و دبیران و استریوشان اختصاص یافته و می‌خواهد به تعیین هویت ممتاز ملی و نژاد اهورائی پردازد، طرح و نمایش جوهره انسانی و رستاخیزهای ملی و مردمی این سرزمین که برای «عدالت» برخاسته‌اند، نمی‌توانست جایی داشته باشد. اما وقتی فردوسی به پادشاهی قباد می‌رسد و به گریم او می‌پردازد، مزدک سر راه قرار می‌گیرد. و چون قیام مزدک فصل بلندی از تاریخ ساسانی است و در فرجام آن هیبت و قوت شاهانه نهفته است، نمی‌تواند نادیده گرفته شود. در اینجا است که یکی از بدترین ادوار سلطنت ساسانی نمودار می‌شود؛ چهره واقعی شاهان، اشراف ایرانی، روحانیان زرتشتی و سرنوشت مردم ایران. در این میان پرده بسیار کوتاه و سر بسته و شدیداً تحریف شده، تمرکز قدرت و ثروت، احتکار مطلق محصولات، انحصار زنان در حرمرها و حصارهای برده‌داری، و در دیگر سو فقر و محرومیت شدید مردم، خود را نشان می‌دهد: ابتدا شرح سر بسته و محترمانه و تحریف شده قیام، شعائر مسخ شده قیام، دستاوردها و فرجام دردناک و هولناک آن که به همت روحانیت و اشرافیت و سلطنت، صد هزار

نفر از مردم ایران در یک جا قتل عام می‌شوند. در این تصاویر، روحانیت و اشرافیت و سلطنت ایرانی برای پایان دادن به «عدالت» متحدند.<sup>۱</sup> در پادشاهی خسرو پرویز و شیرویه وضع بسیار بد است: «ز بیچارگان خواسته بستدی \* ز نفرین بروی نو آمد بدی». <sup>۲</sup> از آن پس، سقوط تسریع می‌شود: شاهان یکی پس از دیگری سرنگون می‌شوند و نوبت به یزدگرد سوم می‌رسد: در این فصل بلند؛ تصاویری از انحطاط دین و دولت، عدم ثبات داخلی، تعصب روحانیان، اشرافیت طبقاتی، بیعدالتی مطلق، ستم بی‌حد، مالیاتهای سنگین، بحرانهای حاد اقتصادی، بیماری‌های هولناک، تضاد طبقاتی، تفرقه اجتماعی، نارضایتی عمومی بچشم می‌خورد. این واقعیت‌ها را می‌توان از زیر گریم غلیظ و حماسه‌های با شکوه فردوسی دریافت.<sup>۳</sup>

### ● داستان اشغال:<sup>۴</sup>

۱. زمان حمله: سال ۱۶ سلطنت یزدگرد؛

چو بگذشت زو، شاه شد یزدگرد      بسماء سفندارمزد روز اِرد

۱- ذ.ک: شاهنامه، متن انتقادی، چاپ مسکو ۱۹۷۱، ۴۲/۸، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲. بندهای 360 - 210

۲- شاهنامه ۲۵۶/۹، ۲۵۷، بندهای 40 - 35

۳- ذ.ک: شاهنامه ۱۰/۹ - ۲۱۰، ۲۵۴ - ۲۱۰، ۲۹۳ - ۲۹۹، ۲۵۴ - ۲۹۳، ۲۹۳ - ۳۰۵، ۲۹۹ - ۳۰۷، ۳۰۵ - ۳۰۹ - ۳۰۷، ۳۱۱ - ۳۰۹، ۳۸۳ - ۳۱۱. منبع فردوسی درباره مزدک، کتاب مزدک ترجمه عبدالله بن مقفع بوده است.

این واقعیتها را با دریافتها و رجزهای پان ایرانیستی - ناسیونالیستی معاصر که مبتنی بر فرار از حقیقت است، مقایسه کنید: پوردارد / آنهایتا ۳۴۱: چرا ایرانیان از نازیان شکست خوردند؟ + تقی‌زاده / از پرویز تا چنگیز ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۹، ۱۸۰، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۲۶، ۲۳۷.

۴- اشغال ایران توسط اعراب دارای مراحل است که مرحله نخست آن در سال ۱۲ هجری شروع شد. و آن اشغال «حیره» عراق که تحت الحمایه ایران بود، توسط خالد بن ولید می‌باشد. خالد پس از اشغال

→ «حیره»، به اشغال «ابله» پرداخت و پیش رفت. این درگیری «ذات السلاسل» نام دارد. وجه تسمیه آن به خاطر به زنجیر بستن سربازان ایرانی توسط فرماندهانشان است که فرار نکنند. و این نشانه نفرت ارتش ایران از رژیم ساسانی است. درگیری «مذار» در صفر سال ۱۲ هجری، پیکار «ولجه» (نزدیک دجله)، پیکار «الیس» (بین ابله و حله) نزدیک فرات، اینها همه تحت فرماندهی خالد بن ولید صورت گرفت. خالد کلیه اسرای ایرانی را گردن زد. او سوگند یاد کرده بود که نهری از خون جاری کند و چنین کرد. نبردهای «مغیشا»، «انبار» (بین سواد و تیسفون) «عین التمر»، «دومة الجندل» (بین عراق و بحرین)، نیز به فرماندهی خالد بن ولید بود.

از اینجا به بعد فرماندهی اشغال به دستور ابوبکر بن ابی قحافه به «مثنی بن حارثه» واگذار می‌شود: پیکارهای «نمارق» (در نزدیکی کوفه)، «گسکر» (از روستاهای سواد)، «الجسر» (در غرب فرات) به فرماندهی «مثنی بن حارثه» بود. در پیکار «الجسر» ایرانیان بر اعراب غلبه یافتند. خیر بحران و اختلاف در «تیسفون» بهمین دراز ابرو فرمانده ایرانی را مجبور کرد به پای تخت برگردد.

پیکار «بویب» (در ساحل غربی فرات) با حمله تدافعی «مهران» سردار ایرانی کارساز نبود. و این پایان مرحله نخست حمله اعراب به ایران است. سال ۱۴ هجری.

بررسی دقیق این مرحله از تهاجم نشان می‌دهد که علل شکست ایرانیان صرفاً انحطاط کامل و فساد دستگاه اداری - سیاسی - نظامی ساسانیان بوده است. نبرد الجسر اگر تا آخر دنبال می‌شد بسیار تعیین کننده بود، زیرا اعراب بشدت شکست خوردند و عمر بن خطاب سخت نگران شد. از ک: برای این مرحله از اشغال ایران: بلاذری / فتوح البلدان ۱۲۸ - ۱۳۱ + مسمودی / التنبیه ۲۴۸ - ۲۵۰ + یعقوبی / تاریخ ۲ / ۱۴۰ - ۱۵۵ + مختصر الدول ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱. + مشکور / ایران در عهد باستان ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰ + اقبال / تاریخ مفصل ایران ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، + صفا / تاریخ ادبیات ۵/۱، ۶، ۷، ۸، ۹.

مرحله دوم: تهاجم و اشغال از سال ۱۴ (۱۱۳؟) هجری شروع شد: اشغال سوره توسط اعراب، دربار ایران را متوجه خطر اساسی اعراب نمود. جنگ چهار روزه قادسیه (قریه‌ای در ۱۵ فرسنگی کوفه) نخستین درگیری کاملاً رسمی و کلاسیک ایرانیان با اعراب است. در این پیکار سربوشت، قیائل متحد باد شده در صفحات گذشته به یاری سپاهیان عرب شتافتند. اعراب برای ترساندن ایرانیان تدابیر ویژه جزیره العرب را بکار گرفتند. گفته می‌شود که آنان صدای حیوانات را تقلید می‌کردند تا ایرانیان بترسند. در تاریخ آن شب به لیلۃ الهریر مشهور است.

وقتی رستم فرخ زاد فرمانده ایرانی ارتش ساسانی کشته شد، اعراب بر قلب سپاه ایران ناختمند. فرمانده اعراب در این نبرد، سعد بن وقاص بود. مورخان کودتا سعی کرده‌اند رستم فرخ‌زاد را متمایل به خلافت ←

→ عربی نشان دهند. غنائم بین اعراب تقسیم شد: به هر سواره نظام ۱۴ هزار درهم و به هر پیاده نظام ۷ هزار درهم غنیمت رسید. [ذ. ک: یعقوبی ۱۴۲/۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷].

دو ماه بعد (شوال ۱۴ یا ۱۳ هجری) دیه اردشیر [= سلوکیه] محاصره شد. مقاومت ایرانیان درهم شکسته شد و فرماندهان ایرانی در نبرد تن به تن کشته شدند و این مقدمه اشغال تیسفون بود. [ذ. ک: اختلاف اقوال در تاریخ نبرد قادسیه: مسعودی / مروج ۳/۲، ۳۲۰؛ سال ۱۶، ۱۵، ۱۴(؟)].

حرکت اعراب به سوی پایتخت ایران با تصرف «رباطه» وحشت ایجاد کرد و خاندان سلطنتی طبق معمول همیشه تاریخ بار و بنه و خرجی مادام‌العمر، رعایا را رها کرده و فرار را بر قرار ترجیح داد. [ذ. ک: چگونگی اشغال و رفتار و اخلاق اعراب در تیسفون: قاضی ابی یوسف الخراج ۲۸، ۲۹، ۳۰ + بلادزی / فتوح ۲۵۷، ۲۵۸، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸ + تجارب الامم ۱/۲۲۰، ۲۲۱] یزدگرد سوم و دربارش با حرمسرا و گنجهای سلطنتی و هزار آشپز و هزار رامشگر و هزار یوزبان و سگیان و هزار نازبان و جماعتی کثیر از خدمه از پایتخت گریخت. «ثعالبی» می‌گوید که: شاه هنوز این مقدار را منافی شأن خود می‌دانست [مشکور / ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹] گویا یزدگرد قصد داشت ساحل غربی دجله را به اعراب واگذارد بشرط اینکه متعرض بقیه قلمرو او نشوند. اعراب نپذیرفتند. [ذ. ک: شاهنامه فردوسی، چاپ مسکو ۳۱۴/۹ - ۳۱۵ / بند ۴۵]. اعراب در صفر سال ۱۶ هجری که مصادف با چهارصد و یازدهمین سال تاسیس شاهنشاهی ساسانی بود، پس از ۴۶ روز محاصره تیسفون، وارد پایتخت خالی از سکنه ساسانی شدند. آنان در این فتح، خصائل جاهلی خویش را نشان دادند و اهداف دیرینه خود را تأیید کردند. اعراب ۶۰ هزار نفر بودند، به هر کدام ۱۲ هزار دینار و درهم غنیمت رسید. پیکار جلولاء (بین دستگرد و خانغین) در سال ۱۶ هجری (۱۹؟) به مقاومت ۶ ماهه ایرانیان انجامید ولی فرجام آن شکست ایرانیان بود. غنائمی که نصیب اعراب شد سی میلیون درهم و یکصد هزار اسب بود. گفته می‌شود که فرمانده اعراب عبدالله بن مسعود بود (؟). اشغال ماسبدان و سیروان و اهواز در سال ۱۷ و ۱۸ هجری که با همدستی اعراب مقیم خوزستان صورت گرفت به فرماندهی ابو موسی اشعری بود و زمینه اشغال کامل خوزستان را در سال ۱۹ هجری فراهم ساخت. شوشتر ۱۸ ماه در محاصره اعراب بود و سرانجام به خاطر خیانت یکی از اشراف ایرانی اشغال شد. هرمان سردار ایرانی از اعراب قول گرفت که او را زنده نزد عمر بن خطاب ببرند و سپس تسلیم شد. شوش محاصره شد. اشراف ایرانی به اعراب پیوستند. رعایا مقاومت کردند. سرانجام شوش نیز اشغال شد. جندی شاپور نیز به دست مهاجمان افتاد و این پایان مرحله دوم اشغال ایران بود. [ذ. ک: بلادزی ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۳، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۶ + یعقوبی ۲/۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵ + مشکور ۲۰،

بدین گونه، تا سال شد بر دو هشت همی ماه و خورشید بر سرگذشت.<sup>۱</sup>

ب. نبرد قادسیه؛ کلید فتح ایران:

عمر، سعد و قاص را با سپاه  
چو آگاه شد زان سخن یزدگرد  
فرستاد تا جنگ جوید ز شاه  
زهر سو سپاه اندر آورد گرد<sup>۲</sup>

→ ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰ +

اقبال ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹ + مختصر الدول ۱۰۱، ۱۰۲ + صفا ۱/۹ + قاضی ابی

یوسف ۳۰: سؤال و جواب عمر بن خطاب!!!

سومین مرحله: تعیین کننده؛ جنگ بزرگ نهاوند در سال ۲۱ هجری است که اعراب به آن «فتح الفتوح» گفته‌اند. فرمانده اعراب نعمان بن مقرن مزنی و فرمانده سپاه ایران فیروزان بود. «نعمان» کشته شد و اعراب در آستانه شکست قرار گرفتند اما با حيله بر ایرانیان غلبه کردند. پس از اشغال «نهاوند»، همدان به دست اعراب افتاد.

در سال ۲۲ هجری پیکار «واجرود» (بین همدان و قزوین) درگرفت و اعراب بر آذربایجان غلبه یافتند. فرمانده اعراب در این پیکار مغیره بن شعبه بود.

در سال ۲۳ و ۲۴ هجری اصفهان و ری توسط ابو موسی اشعری و عبدالله بن بدیل و قرظة بن کمب انصاری و معاویة بن ابی سفیان اشغال شد. (ذ.ک: بلاذری ۳۷۷، ۳۷۸، ۳۷۹، ۳۸۰ + یعقوبی ۱۵۴/۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹)

این سه مرحله از اشغال ایران که از لحظات پس از پیروزی کودتای سقیفه آغاز شد با سه نبرد اساسی «قادسیه»، «جولاء» و «نهاوند» پایان یافت. آغاز حمله به ایران سال ۱۶ سلطنت یزدگرد سوم بود. اعراب بلافاصله پس از اشغال، قبائل بدوی را به داخل اراضی اشغال شده کوچ می‌دادند و زمینها را بین رؤسای قبائل تقسیم می‌کردند. عمر بن خطاب تصریح و تأکید کرد: هر زمینی را که اعراب تصرف می‌کنند، ملک عرب است. اعراب پس از ورود به شهرها جریان اقتصادی و تجارت و صنعت را بدست می‌گرفتند و با تصرف باغستانها و روستاها و مزارع، افراد قبیله خود را مستقر می‌ساختند. اشغال سرزمینها منافع سرشار داشت. «از عمر بن خطاب ۸۰ هزار دینار بماند» [النقض ۶۲۳] اشغال کامل ایران تا اواخر عصر اموی و اوائل دوره عباسی ادامه داشت. در این مقطع زمانی ایرانیان به فلج اندیشه دچار بودند، در عین حال مقاومت رعایا ادامه پیدا کرد هر چند که اشراف و فنودالهای ایرانی به اعراب فاتح پیوستند و با آنان در امر اشغال همکاری می‌کردند.

۱- شاهنامه ۳۱۱/۹ بند ۱، ۳۱۲/۹ بند ۲۱.

۲- همان ۳۱۳/۹ بند ۱، ۲.



ج. پیشنهاد واگذاری اراضی مرزی ایران به اعراب:

از ایشان فرستاده آمد بمن  
که از قادسی تالب رودبار<sup>۱</sup>  
و زان سو یکی برگشائیم راه  
بران تا خریم و فروشیم چیز  
سخن رفت هرگونه بر انجمن  
زمین را ببخشیم با شهریار  
بشهری کجا هست بازارگاه  
از این پس فزونی نجوئیم نیز.<sup>۲</sup>

د. اعراب نهذیرفتند، و نبرد آغاز شد:

بفرمود تا برکشیدند نای  
سپاه اندر آمد چو دریا ز جای<sup>۳</sup>

ه. مدت نبرد قادسیه:

سه روز اندران جایگه جنگ بود  
سر آدمی سم اسبان بسود<sup>۴</sup>

و. فرجام:

هزیمت گرفتند ایرانیان  
بسی نامور کشته شد در میان<sup>۵</sup>

✱

● اعراب به روایت شاهنامه:

بایران چو گردد عرب چیره دست  
بمیرد فروزنده این آذران  
که این کیش را روزگاری نماند  
شود بی بها، مرد یزدان پرست  
از این بی هنر خیره سرتازیان  
ز ساسانیان شهریاری نماند<sup>۶</sup>

۱- یعنی از قادسیه تا فرات مال شما.

۲- همان ۳۱۴/۹، ۳۱۵، بندهای ۵۰-۴۵.

۳- همان ۳۲۸/۹، بند ۲۲۰.

۴- همان ۳۲۸/۹، بند ۲۲۴.

۵- همان ۳۳۱/۹، بند ۲۲۸.

۶- همان نسخه: K.VI. ۳۱۷.

همه نام بوبکر و عمر کنند  
همانا که هرگز نیاید ببن  
بعجای بره‌شان بود سوسمار  
نخوانند یک بردگر آفرین  
ز جامه تن خوارشان برهنه  
نه هنگام پیکار کوس و درفش<sup>۱</sup>

ز اختر همه تازیانراست بهر  
شود ناسزا شاه‌گردن فراز  
ز دیبا نهند از بر سر کلاه  
نه گوهر نه افسر نه بر سر درفش  
بداد و ببخشش همی ننگرد  
گرامی شود کژی و کاستی<sup>۲</sup>

نژادی پدید آید اندر میان  
سخنها بکردار بازی بود  
بمیرند و کوشش بدشمن دهند  
بکوشد از این تا که آید بکام  
که شادی بهنگام بهرام گور  
همه چاره ورزش و ساز دام  
خورش کشک و پوشش گلیم آورد  
بجویند و دین اندر آرند پیش<sup>۳</sup>

چو با تخت منبر برابر کنند  
گر از چهره‌شان برگشایم سخن  
بدیده چو خون و برخ همچو قار  
خورش دوغ دارند و نان جوین  
سر و پا نهی و شکم گرسنه  
نه افسر نه طوق و نه زرینه کفش

نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر  
چو روز اندر آید بروز دراز  
بپوشد از ایشان گروهی سیاه  
نه تخت و نه تاج و نه زرینه کفش  
بر نجد یکی دیگری بر خورد  
ز پیمان بگردند و ز راستی

از ایران و ز ترک و ز تازیان  
نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود  
همه گنجها زیر دامن نهند  
بود دانشومند و زاهد بنام  
چنان فاش گردد غم و رنج و شور  
نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام  
پدر با پسر کین سیم آورد  
زیان کسان از پی سود خویش

۱- همان اصلی و: نسخه: ۳۱۸. A.

۲- همان اصلی: ۳۱۸/۹. بند ۹۵ - ۹۰.

۳- همان اصلی: ۳۱۹/۹. بند ۱۰۵ - ۱۱۰.

زهرگونه نیز جویند کام نه افزایش از فرشان تاج و گاه نه بینند از ایشان جز از کاستی <sup>۱</sup>	با آرایش و زیب جویند نام بدین سان به یزدان نمایند راه گریزند از رادی و راستی
زهر چه بجویند یابند کام نه دینشان بیزدان نمایند راه <sup>۲</sup>	بدین و بدولت فرازند نام نه دولت دهدشان زین تاج و گاه
نیارند هنگام رامش نبید کسی سوی آزادگی ننگرد شود روزگار مهان کاسته <sup>۳</sup>	نباشد بهار و زمستان پدید چه بسیار از این داستان بگذرد بریزند خون از پی خواسته
نهان بر بد و دوش پشمینه پوش <sup>۴</sup>	ز پیشی و بیشی ندارند هوش
برهنه سپهبد برهنه سپاه نه پیل و نه تخت و نه بار و بنه که تاج و نگین بهر دیگر کس است. <sup>۵</sup>	بنزد که جویی همی دستگاه بنانی تو سیری و هم گرسنه بایران ترا زندگانی بس است
عرب را بجایی رسید است کار تفو باد بر چرخ گردان تفوی <sup>۶</sup>	ز شیر شتر خوردن و سوسمار که ملک [تخت] عجمشان کند آرزو

۱- همان اصلی؛ نسخه K: ۳۱۹/۹.

۲- همان اصلی؛ نسخه: ۷۱، ص ۳۱۹.

۳- همان اصلی ۳۲۰/۹ بند ۱۱۰ تا ۱۱۵.

۴- همان اصلی، نسخه فرعی ۱۷، ۳۲۰.

۵- همان اصلی: ۳۲۲/۹. بندهای ۱۵۰ - ۱۴۰.

۶- همان اصلی؛ نسخه فرعی IV، ۳۲۲.

شما را بدیده درون شرم نیست      ز راه خسرد مهر و آرم نیست  
بدان چهره و زاد و آن مهر و خوی      چنین تاج و تخت، آمدت آرزوی؟<sup>۱</sup>

که آمد فرستاده بی پیرو سست      نه اسپ و سلیح و نه چشمی درست  
یکی تیغ باریک برگردنش      پدید آمده چاک پیراهنش<sup>۲</sup>

در اینجا خوب است پاسخ سعد بن وقاص را هم بشنویم که هرگز از سوی ناسیونالیسم ایرانی مورد توجه قرار نگرفته و حتی از متن شاهنامه موجود حذف شده است. پاسخ سعد بن وقاص پرده از فساد و تباهی جامعه ایران و اشرافیت ایرانی برمی دارد و نشان می دهد که چگونه ارتشی مطلقاً در ساعتی از نیمروز درهم شکسته شد و امپراطوری چهارصد ساله ای با آن یال و کوپال فروپاشید و مقهور پابرهنگان بی اسپ و سلاح گردید:

شما را به مردانگی نیست کار      همه چون زنان رنگ و بوی و نگار  
هنرستان به دیباست پیراستن      دگر نقش بام و در آراستن<sup>۳</sup>

\*

در بخش نخست گفته شد که پس از کودتای سقیفه توسط نخبگان عرب، طرح اشغال سرزمینها در دستور کار قرار گرفت. ابوبکر بن ابی قحافه نخستین خلیفه عرب پس از سرکوب شورشهای داخلی جزیره العرب (عدم قبول کودتا از سوی اعراب مسلمان و قبائل عرب که با برچسب ارتداد بطور قهرآمیزی سرکوب شدند) به فکر کشورگشایی افتاد. در توصیف خصائص عرب جاهلی گفته شد که خانه نشینی و کسب و کار و تجارت و زراعت ننگ بود و کودتای سقیفه چیزی جز احیاء

۱- همان اصلی ۳۲۳/۹. بند 160 - 155.

۲- همان اصلی ۳۲۶/۹. بند: 200 - 195.

۳- همان ۳۲۴/۹. فرعی K.

راه و رسم جاهلی و تجدید نظام قبایلی نبود. جریان اشغال به فرماندهی متحدان کودتا آغاز و دنبال شد. اشغال حیره، ابله، انبار، مذار، عین التمر، نمارق، گسکر و... از سال ۱۲ تا ۱۳ هجری توسط خالد بن ولید فرمانده گارد ضربتی کودتا و سردار جنگهای رده، درآمدی بر نبرد قادسیه، نخستین نبرد رسمی کلاسیک ایرانیان و اعراب بود. در اینجا سخن از اعزام هیئتی از سوی عمر بن خطاب به تیسفون و گفتگو با یزدگرد سوم است که می‌تواند بخشی از بازسازی تاریخ به هنگام نبرد پان عربیسم و پان ایرانیسم تلقی شود. شکست ارتش مطلقاً ساسانی در قادسیه کلید فتح ایران را به دست اعراب داد. حمله اعراب به ایران هول انگیز و رنج آفرین بود. با اینکه توده‌ها از رژیم ساسانی ناراضی بودند، اما به هیچ وجه نتوانستند هجوم رعب‌انگیز منادیان و مدعیان آزادی و عدالت را تحلیل کنند و بفهمند و بپذیرند، لذا می‌بینیم که رعایای تحت ستم ایرانی عموماً مقاومت و یا قبول جزیه و خراج می‌کنند. تاریخ بیاد ندارد که در جریان اشغال، لبخندی از رضایت بر لب نشسته باشد و دلی از شوق تبیده باشد.

در جریان اشغال از آغاز تا انجام، اشرافیت ایرانی، فتودال‌ها، مقامات مذهبی، روحانیان زرتشتی و عناصر حکومتگر و بقایای رژیم ساسانی با حکام عرب به سازش و همکاری پرداختند. محققان عرب معتقدند که این تفاهم و همکاری صرفاً برای حفظ منافع اقتصادی و موقعیت اجتماعی و امتیازات طبقاتی گذشته بوده است<sup>۱</sup> اما توده‌ها که با تهاجمی خصمانه (که اصولاً رنگی از آزاد سازی و رهائی نداشت) مواجه شدند به مقاومت و دفاع از مال و جان و ناموس خود پرداختند.

در جریان نبرد قادسیه، توده‌ها که سیاهی لشکر ارتش ساسانی بودند، تنها انگیزه‌شان از مقاومت، غرور ملی و حفظ تمامیت ارضی ایران بود. به روایت

۱- ذ.ک: عبدالله خطیب / حکومت امویان در خراسان. پیشین + گیپ / فتوحات اعراب در آسیای مرکزی / متن انگلیسی / ۳۰.

بلاذری گروهی از ایرانیان در هنگامه نبرد فریاد می‌زدند که عتب نشینی نخواهیم کرد تا کشته شویم.<sup>۱</sup> مقاومت اهالی بهر سیر در دفاع از مال و جان و ناموس از ۹ تا ۱۸ ماه ادامه یافت<sup>۲</sup>، کدخدای مهرود باج داد که مردم را نکشند، مردم بندجین قبول جزیه و خراج کردند، فتودال‌های فلایج، نهرین، بابل، خطر نیه، عال، نهر ملک، کوئی و... به اعراب پیوستند و در سرکوب اهالی همکاری کردند، عمر بن خطاب آنان را در مقام سابق شان گماشت.<sup>۳</sup> اهالی نهاوند مقاومت کردند و با اعراب جنگ و گریز داشتند، مردم در خارج شهر می‌جنگیدند، فتودال‌ها و اشراف نهاوند به اعراب پیوستند و در سرکوب و تسلیم مردم کوشیدند<sup>۴</sup> اهالی شهرهای دینور، ماسبذان، سیروان، مهرجان و... قبول جزیه و خراج کردند.<sup>۵</sup> با وجود سازش اشراف و فتودال‌های همدان، مردم به دفاع از خود پرداختند، اهالی قم که به قول فردوسی جایگاه و پایگاه اشراف و موبدان (= مهان) بود، به سازش رسیدند و قبول جزیه و خراج کردند<sup>۶</sup> کاشان مقاومت نمود و سرانجام، خون آلود، قبول خراج کرد.<sup>۷</sup>

مرزبان اصفهان گریخت تا به یزدگرد در کرمان پیوندد. عربی او را تعقیب کرد. به عرب گفت مرا نزد فرماندهات ببر تا برای اصفهان قبول جزیه کنم و چنین شد.<sup>۸</sup> اشراف و فتودال‌های بزرگ اصفهان که در جعفرآباد و فلاورجان مخفی شده بودند، پس از اشغال جی، قبول جزیه کردند و بعد برای فرار از جزیه اسلام آوردند.<sup>۹</sup> مردم

۱- فتوح ۲۵۹.

۲- همان ۲۶۲.

۳- همان ۲۶۲، ۲۶۳.

۴- همان ۳۰۳.

۵- همان ۳۰۴.

۶- همان ۳۰۵.

۷- همان ۳۰۶، ۳۰۷.

۸- فتوح ۳۰۹.

۹- همان ۳۱۰.

ری قبول جزیه کردند، اعراب نقض پیمان نموده به کشتار مردم پرداختند.<sup>۱</sup> مردم قزوین، خون آلود، قبول جزیه کردند.<sup>۲</sup> مردم ابهر قبول خراج کردند، مردم زنجان خون آلود تسلیم شدند.<sup>۳</sup> مرزبان آذربایجان با اعراب بر هشتصد هزار درهم خراج به توافق رسید که کسی را نکشند، اسیر نکنند، خانه‌ای را خراب نکنند، آتشکده‌ای را ویران نسازند، به شعائر و مراسم مردم کاری نداشته باشند، متعرض عشایر نشوند، اعراب نقض عهد کرده و به کشتار روی آوردند و قبائل عرب را در آذربایجان اسکان دادند. در دورهٔ حکومت امام علی بن ابی طالب مردم آذربایجان به اسلام تمایل نشان دادند.<sup>۴</sup> فتودال بزرگ شوش بشرط حفظ جان و مال و مقام و خاندان با ابوموسی اشعری ساخت و شهر را تسلیم کرد.<sup>۵</sup> فتودال بزرگ شوستر با همین شرط به سازش رسید، اما مردم به مقاومتی شگفت پرداختند؛ در لحظات آخر مقاومت، مردان ایرانی زنان و دختران و پسران خردسال خود را می‌کشتند تا به دست اعراب اسیر نشوند و خود را در رودخانه می‌انداختند.<sup>۶</sup> و این روند اولیه اشغال ایران مرکزی و جنوبی و غربی بود که تا سال ۳۰ هجری ادامه یافت. خراسان و گیلان و مازندران همچنان دست نخورده بود.

✱

و اما «تیسفون» پای تخت شاهنشاهی ساسانی؛ بنا به روایت فردوسی در شاهنامه و منابع اولیهٔ اسلامی، از پگاه حملهٔ اعراب کاتون بحران شد و قبل از «قادسیه»، شاه و دربار و اشراف و موبدان کوچ کردند و شهر خالی از سکنه شد،

۱- همان ۳۱۴.

۲- همان ۳۱۷.

۳- همان ۳۱۷، ۳۱۸.

۴- همان ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۴.

۵- همان ۳۷۳.

۶- همان ۳۷۳.

گویا تعدادی از شهروندان عادی و کنیزان اهدائی و اضافی شاه در مدائن مانده بودند و یا فرصت بردن آنها نشده بود. مدائن از آن پس پایگاه ارتش بود و به هنگام محاصره و هجوم مقاومت می‌کرد.<sup>۱</sup> در اینجا سخن از حضور سلمان فارسی در مدائن است که مترجم ویژه سعد وقاص بوده و از اشراف ایرانی جای یافته در کاخ شاه که مقاومت می‌کرده‌اند دعوت به اسلام کرده و آنان هم بخاطر سلمان، اسلام آورده‌اند و تسلیم شده‌اند و...<sup>۲</sup> این شایعه تاریخی هم رنگ پان عربیستی دارد و هم بوی پان ایرانیستی! حضور سلمان در سپاه اعراب از قادسیه تا مدائن می‌تواند از ساخته‌های پان عربیسم و مبلغان کودتای سقیفه برای توجیه اشغال ایران و پاسخ به اعتراضات و سئوالات نسلها و عصرها باشد که بگویند علی بن ابی طالب و یاران نزدیک او در جریان اشغال دست داشته‌اند و... و شاخ و برگهای ایرانی پسند و غرورآفرین آن می‌تواند از ساخته‌های شعوبیه باشد. در نهضت شعوبیه بر نقش «سلمان» در «اسلام» تأکید و تکیه بسیار شده و در کیش شخصیت افسانه‌ای - اهورائی او کوشش بسیار بعمل آمده است.<sup>۳</sup> در اسناد و متون دست اول و معتبر شیعه اولیه چنین شایعه‌ای تکذیب می‌شود.<sup>۴</sup>

این شایعه در «طبری» آمده است و «مسکویه» و «ابن اثیر» از او گرفته‌اند. شاخ و برگهای ایرانی پسند آن را «مشکور» از این طرف و آن طرف گرفته است. «ماسینیون» نیز از همین منابع متأثر است. منابع تاریخی شیعه نشان می‌دهند که سلمان تا سال

۱- ذ.ک: قاضی ابی یوسف / الخراج / ۲۸، ۲۹، ۳۰ + بلاذری / فتوح / ۲۶۲ + مسکویه / تحارب / ۱/۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸ - طبری ۲۲۰۸/۴ چاپ اروپا + مسکویه / همان / ۱/۲۱۹، ۲۲۰، ۲۱۸، ۲۱۹. از قادسیه تا مدائن. و نیز ۱/۲۱۱، ۲۱۲، ۲۲۰ غنائم مدائن و اقدامات اعراب

۲- ذ.ک: طبری ۲۲۰۸/۴ + مسکویه ۱/۲۱۹، ۲۲۰، ۲۱۸ + مشکور / ایران / ۲/۱۳۴۶، ۱۳۴۷، ۱۳۴۵. - طبری - ابن اثیر: از قادسیه تا مدائن!

۳- ذ.ک: الهفت الشریف چاپ مصطفی غالب ۱۹۶۳. بیروت

۴- ذ.ک: سلیم: مواضع سلمان در قبائل کودتا و سران آن ۸۳، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳.



۱۶ هجری در مدینه بوده و از آن پس در مدینه نیست. آیا به راستی او به مدائن رفته است؟<sup>۱</sup>

مبالغه در غنائم کاخ شاه در مدائن (سه میلیارد درهم!) کار شعوبیه است، زیرا می‌توانست بخشی از مفاخر و عظمت و اشرافیت ایرانی تلقی شود. اسناد بی‌طرف اولیه حاکی است که شاه و اشراف کلیه اشیاء قیمتی و جواهرت و... را بردند و فقط پوشاک و آذوقه در انبارها ماند.<sup>۲</sup>



ادامه اشغال ایران از دوره عثمان بن عفان با اشغال بخشهایی از خراسان آغاز شد.<sup>۳</sup> بسیاری از مناطق اشغال شده قبلی سر به شورش برمی‌داشتند که سرکوب آنها مستلزم کشتار وسیعی بود؛ کشتار مردم آذربایجان، کشتار مردم استخر فارس و... نمونه‌ای از این عصیانهای عمومی است. در جنوب ایران؛ سیستان، کشتار وسیعی صورت گرفت. گفته شده که برای رام کردن مردم، ربیع بن زیاد منظره‌ای هولناک از اجساد ترتیب داد. سرسختی مردم خراسان و مازندران تا پایان رژیم اموی ادامه داشت. منابع عربی از مقاومت‌های خونین بسیاری یاد کرده‌اند. قتل عام مردم گرگان که گویا دوبار تکرار شده، نمونه‌ای از این سرسختی است.

رژیم اموی در اواخر قرن اول (۸۵؟) توانست بر بخارا و سمرقند دست یابد. برای کنترل شهرها از قبائل عرب استفاده شد. اسکان قبائل و ادغام افراد در منازل

۱- ذ. ک: سلیم بن قیس / تاریخ سیاسی صدر اسلام (ترجمه محمودرضا افتخارزاده، معارف اسلامی. تهران. ۱۳۷۵).

۲- ذ. ک: خراج ۳۰ + بلادزی / فتوح ۲۶۱، ۲۶۲. شایعات شعوبیه در: مسکویه / تجارب ۱/۲۱-۲۱۲.

۲۱۴، ۲۱۳: غنائم و قیمت‌گذاری آن!! و مبلغ کلی آن: + ۲۱۹، ۲۲۰/۱. نقش ایران در فرهنگ اسلامی

۲۴، ۲۵ ← تجارب السنف ۳۶ ← فارس نامه بلخی ۸۲.

۳- فتوح ۳۹۴.

اهالی شهرها ترفند جدیدی بود! امویان برای کشاندن مردم به اسلام، خراجهای سنگینی وضع کردند، رعایا که توان پرداخت را نداشتند به اسلام گرویدند، چنین پیداست که رژیم اموی از تظاهر رعایا به اسلام ناخشنود بود زیرا رقم درآمد پائین آمد. قتیبه بن مسلم ترتیبی داد تا تعدادی از تازه مسلمانها اعدام شوند و این عمل باعث ترس رعایا گردید و تن به خراج دادند (؟). قتیبه به نمودی از مظاهر اسلام اکتفا کرد، او مسجدی ساخت و جایزه‌ای مقرر داشت که هر کس به نماز جمعه آید دو درهم جایزه بگیرد. قرار شد آن تعداد از مسلمانان بخارا به زبان فارسی دری نماز بخوانند.<sup>۱</sup> اشراف بخارا نتوانستند اعراب را در خانه‌هایشان تحمل کنند، لذا ترک خانه نموده و در خارج شهر برای خود کوشک ساختند. تعداد این کوشکها به هفتصد رسید.

در طبرستان مقاومت سرسختانه‌ای ادامه داشت.<sup>۲</sup> تفصیل مقاومت‌های محلی و منطقه‌ای در طبری قابل ملاحظه است.<sup>۳</sup> مقاومت مازندران تا اوایل قرن دوم ادامه یافت.<sup>۴</sup>

\*

۱- ذ. ک: بهار / سبک‌شناسی ۱/ ۲۳۰: ... هر یاری اهل بخارا مسلمان شدند و باز چون عرب بازگشتندی ردت آوردندی. و قتیبه سه بار ایشان را مسلمان کرده بود باز ردت آورده کافر شده بودند. این بار چهارم قتیبه حرب کرده شهر بگرفت و از بعد رنج بسیار اسلام آشکار کرد... و ایشان اسلام پذیرفتند به ظاهر، و به باطن بت‌پرستی می‌کردند. قتیبه چنان صواب دید که اهل بخارا را فرمود یک نیمه از خانهای خویش به عرب دادند تا عرب با ایشان باشند و از احوال ایشان باخبر باشند تا به ضرورت مسلمان باشند. بدین طریق مسلمانی آشکار کرد... بخارا به اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندندی و عربی نتوانستندی آموختن، و چون وقت رکوع شدی مردی بودی که در پس ایشان مانگ کردی: بگنجان گنیش، و چون سجده خواستندی بانگ کردی: «نگویان گون گنیش». به نقل از: نرشخی / تاریخ بخارا طبع لیدن. ۴۷ و نیز ذ. ک: عبدالله خطیب / حکومت امویان در حراسان / پیشین.

۲- ذ. ک: نقش ایران ۲۶، ۲۷، ۲۸ ← تاریخ بخارا ← تاریخ سیستان ← تاریخ طبرستان.

۳- ذ. ک: طبری ۴/ ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸.

۴- فتوح ۳۳۴.

## ● فلج اندیشه ؛

در این شکی نیست که ایرانیان در مقاطع اولیه اشغال شهرها و آبادیها بشدت دچار بحران روحی و روانی و فلج اندیشه شدند. در منابع اولیه عربی مواردی از فلج اندیشه نقل شده که می تواند حقیقت داشته باشد. یکی از اعراب نقل می کند که در پی نبرد قادسیه مردی را دیدم با جامه های زریفت در حالی که شمشیرش را زیر جامه پنهان کرده بود، در گوری از گورستان آن دیار پنهان شده بود. وقتی ما را دید از قبر بیرون آمد و بین ما گفتگویی نشد، گردنش را زدیم و ا... در جریان اشغال مدائن چنین حوادثی گزارش شده است.

ایرانیان در آغاز بنا به عادت دیرینه و روح آریائی خود در برابر حوادث و بحرانهای و فلج اندیشه، در انتظار دستی از غیب برای نجات روزشماری می کردند: در اکثر شهرها و روستاها، مردم گردهم آمده و مرثیه ای در رثای سرنوشت خویش و شکایت از وضع موجود و رسیدن نیروی خارجی - غیبی برای نجات، زمزمه می کردند:

کی باشد تا پیکی آید از هندوستان      که آمد آن شاه بهرام از دوده کیان  
با صد هزاران پیل بر همه پیلبان      که بر ما چه رسید از ستم تازیان

و یا:

آراسته درفش دارد به رسم خسروان      مردی گسیل باید، زیرک ترجمان  
که رود و بگوید به هندوان      که بر ما چه گذشت از ستم تازیان<sup>۲</sup>

۱- ذ.ک: ابو یوسف / الخراج ۳۰.

۲- ناصح ناطق / مانی (امیرکبیر. تهران: ۱۳۵۷) ۲۳۹.

متن پهلوی زمزمه ها و رجزها:

۱- کی بوات کذپیکی آید هج هندوکان.

۲- کذمت آئی شه و هرام هج روت کیان.

حضور فرهنگ و فضای جدید در مدهوشی ایرانیان نقش داشت؛ اجرای احکام که با بریدن سر و دست و پا همراه بود، رعب و وحشت بسیاری می‌آفرید. تغییر عقاید و آداب و سنن که با فشارهای جانکاهی همراه بود، سخت هولناک می‌نمود. غلاظ و شداد مأموران اخذ خراج و جزیه و... بر پریشانی بیشتری می‌افزود. در عین حال وضع جدید برای بخشی از ایرانیان زیاد چندان آور نبود. این بخش بنا به عادت و خصلت آریائی خود، سعی کردند تا هم‌رنگ جماعت شوند. در آن تنازع بقاء بسیاری در نزدیکی به قوم غالب زیاده‌روی کردند. این روند با تملق و تظاهر و اعتقاد و افراط توأم بود. روندی که به عرب‌زدگی شگفتی انجامید. این وضعیت بیشتر در میان اسرای ایرانی وجود داشت که موالی نام گرفتند، تظاهر به ولاء قبیله بخشی از عرب‌زدگی منافقانه یا خالصانه بود. عقاید موالی در آغاز، عقاید قبایلی بود که به آن تعلق داشتند. اما در پگاه بیداری این باورها قوتی نداشت و اعتبار خود را از دست داد. موالی در نبردهای سیاسی صدر اول اسلام علیه رؤسا و صاحبان عرب خود می‌جنگیدند. بخش بزرگی از موالی به تشیع گرویدند، زیرا ایده‌آلهای خویش را در آن می‌جستند. این گرایش بیشتر به دلیل مشخصه‌های ضد نژادی و عدالت‌خواهانه تشیع بود.<sup>۱</sup> مسعودی فهرستی از موارد و شواهد عرب‌زدگی ایرانیان ارائه کرده است. این وضعیت به هنگام غلبه پان‌ایران‌یسم دگرگون شد و اعراب به نژاد ایرانی مباحثات می‌کردند.<sup>۲</sup> در صفحات آینده این تحول شگفت را خواهیم دید.

→ ۳- کذیل هست هزار، اور سراسر هست پیلان.

۴- کذ آراستک در فش دارد پشت اذوین‌ی هوسران.

۵- اشان مرگیتها فرود هلیم، بنشانیم آنهشان.

۶- اوز دیستاچارها بکنیم اویاگ کنیم هج گیهان.

ذ.ک: بهار / ترجمه چند متن پهلوی (تهران. سپهر ۱۳۴۷) ۸۲.

بدیهی است بندهای ۵ و ۶ می‌تواند از خشم و خروش شعوبه غیرمسلمان برخاسته باشد.

۱- ذ.ک: محمودرضا افتخارزاده / نهضت مختار نفی (معارف اسلامی. تهران ۱۳۷۵).

۲- ذ.ک: مسعودی / مرجع. (چاپ ممتاز) ۱/۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷.

## ● حدیث مقاومت؛

نخستین فصل واکنش ایرانیان با ترور عمر بن خطاب<sup>۱</sup> خلیفه دوم عرب و

۱- در رابطه با علت و انگیزه ترور عمر بن خطاب خلیفه دوم عرب چند نکته را باید در نظر داشت:

۱- اشغال ایران توسط اعراب و به دستور شخص عمر بن خطاب، و در نتیجه اسارت و تحقیر ایرانیان و برخورد شخص خلیفه در مدینه با اسرای ایرانی و مخصوصاً سرنوشت دردناک کودکان و زنان در خیل اسیران و تقسیم آنان بین اعراب، که این وضع برای مردان اسیر ایرانی غیر قابل تحمل بود. [نقشه اشغال ایران توسط عمر ز. ک طبری ۴/۶۱]

۲- رفتار کودتاچیان سفیه با جامعه ایرانیان مقیم مدینه، بخشنامه‌های سزای و ضد ایرانی خلیفه دوم، فرمان قتل عام عجم‌ها در عراق و نواحی اشغالی و... [ز. ک: اسارت کودکان و زنان و مردان ایرانی: قاضی ابی یوسف / الخراج ۱۴۲] ترور عمر در مدینه یک واقعت تاریخی دیگر را نشان می‌دهد و آن همدردی و همبستگی ایرانیان مدینه و اسرای ایرانی است که با وجود اختلاف عقیده، در همان روزهای اولیه اشغال ایران صورت گرفته است. مورخان دولتی و وابسته به سیاست سفیه و رژیم اموی از همان آغاز سعی کرده‌اند تا فیروز [ملقب به باب شجاع الدین- ابولؤلؤ، اهل نهاوند، کاشان، اهواز، مسلمان، ترسا؟! قاتل عمر بن خطاب را برده‌ای ایرانی که قبل از اسلام در جنگهای ایران و روم به اسارت رومیان درآمده و بعد به اسارت اعراب افتاده! معرفی کنند. تا اولاً به اسرای ایرانی مدینه ارتباط پیدا نکند و ثانیاً مقاومت و ابراز خشم مردم ایران را در رابطه با اشغال کشورشان بپوشانند.

اما واقعیت این است که این ترور، نخستین واکنش قهرآمیز ایرانیان مقیم مدینه و اسرای ایرانی است که برخی از فرماندهان ایرانی (هرمزان) در آن دست داشته‌اند. [ز. ک: برخورد عمر با هرمزان: ابن ابی الحدید ۳/۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹].

چگونگی ترور و بیان مستند آن، این واقعیتها را دقیقاً نشان می‌دهد:

زمینه: سال ۲۳ هجری، کوفه؛

«فیروز نهاوندی»، از اسرای جوان و نامسلمان نهاوند، اینک در کوفه، غلام «مغیره بن شعبه» است. فیروز در تلاش است تا راهی برای ورود به مدینه بیابد. می‌داند که عمر بن خطاب به کلیه فرماندهان نظامی خویش رسماً دستور داده تا از اعزام اسرای جوان نامسلمان و یا مسلمان عجم به مدینه خودداری کنند. [ز. ک: ابن شُبّه / تاریخ المدینه ۱/۸۹۲: عن ابن عمر: قال: کان عمر بکتب الی امراء الجیوش: لا تحلبوا علینا من العلوج احداً... ز. ک: ابن ابی الحدید ۳/۱۴۵ + طبری ۱/۲۷۵۲ + ابن سعد ۳/۳۴۹]

مشاوران سیاسی خلیفه این خطر را بارها به وی تذکر داده بودند [ز. ک: ابن شُبّه ۱/۸۹۰ + ابن سعد ۴/۱۷۶ + ریاض النضره ۲/۱۰۰ + سیره عمر ۲/۶۰۴ + ابن شُبّه ۱/۹۰۴: عمر گفته بود فقط کنیزکان

→ عجم به مدینه راه یابند] فیروز باید وانمود کند که همه فن حریف است. تا آنجا که چشم و دل مغیره بن شعبه را پر می‌کند و او در حسرت از ابن نبوغ، در جهت خوش خدمتی به خلیفه، نامه‌ای به وی می‌نویسد که: نمی‌دانی چه نحفه‌ای در خدمت دارم! او جوانی نامسلمان اما سرشار از استعداد و هنر که هم «حداد» است و هم «نقاش» و هم «نجار»، وجود او در مدینه و خدمت به مسلمانان ضروری است. پس اجازه فرمائید خدمت برسد. و عمر به پاس رابطه دیرینه و نقش مهم مغیره در حوادث سقیفه، رخصت می‌دهد. [مروج ۳۲۰/۲: عندی غلاماً نقاشاً نجاراً حدّاداً...]. بدین سان فیروز به مدینه راه می‌یابد. مغیره هر ماه صد درهم خراج از او مطالبه می‌کند.

✽

سال ۲۳ هجری، مدینه: طرح ترور؟

فیروز، غلام مغیره، اینک در مدینه است و در آوردگاه اسیران، شاهد حال زار و نراز زنان و کودکان اسیر نهاوند و... فیروز را دگرباره سخت دل بسوخت و اشک بیارید و در اندیشه بشد. روزها و لختی از شب‌ها به خانه هرمرزان سردار ایرانی که با حيله از دست عمر رهائی یافته بود، می‌رود و ساعت‌ها با یکدیگر گفتگو می‌کنند. اما به درستی معلوم نیست چه می‌گویند. فیروز دیدار با عمر را ضروری می‌داند و به بهانه شکایت از سنگینی خراج به مغیره نزد خلیفه می‌رود که:

- صد درهم خراج بزرگی است و من نتوانم پرداخت

- نه، زیاد نیست، زیرا تو حرفه‌های زیادی بلدی! [ذ.ک: ابن شُبّه ۸۹۳/۱ مروج ۳۲۱/۲، ۳۲۳، ۳۲۴] برخوردار خلیفه، خیلی چیزها به فیروز آموخت و او در اندیشه همی شد. تا که باری دیگر به تماشای عمر رفت. خلیفه این بار او را به حضور طلبید و گفت:

- شنیده‌ام آسیا می‌سازی؟ آسیای بادی درست می‌کنی ها؟ برایم آسیای بادی درست می‌کنی ها؟  
- آری! برایت آسیائی بسازم که مردم از آن تعریف کنند. فیروز این بگفت و برفت. و خلیفه سخت بترسید و به اطرافیان بگفت که این عالج مرا تهدید همی کرد. [ذ.ک: ابن شُبّه ۸۹۳/۱].

✽

سحرگاه چهارشنبه ۲۶ ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری مدینه؟

اقدام: مسجد مدینه

سحرگاهان، فیروز با خنجری دو سر که دسته‌ای در میان داشت، در گوشه‌ای از مسجد مدینه بر سر راه خلیفه به انتظار ایستاده است. بیچارگان بی‌سرپناه که به مسجد پناه آورده بودند، در خواب خوش خرناس می‌کشیدند اندکی بعد صدای مؤذن بلند شد و خلیفه در آستانه مسجد خفتگان را به نمار

←

→ می‌خواند تا به نزدیکی فیروز رسید. فیروز بر او حمله‌ور شد و سه ضربه زد که ضربه سوم کار خلیفه را ساخت.

فیروز به خلیفه بسنده نکرد و به اطرافیان او حمله برد و ۱۳ نفر را بزد که ۶ نفر نیز بمردند. سرانجام عبدالرحمن بن عوف بر او تاخت. فیروز که چنین دید خود را بکشت و بیاسود. عبدالرحمن سرش را بیرید. [ذ.ک: ابن شیه ۸۹۴/۱، ۸۹۵، ۸۹۶: ترور در رکعت اول نماز، بقیه نماز را عبدالرحمن بخواند. فیروز ۱۳ نفر را زخمی ساخت که ۷ نفر بمردند، اختلاف در مقتولین]

\*

در آن حیرت و هیاهوی مردم، خلیفه مجروح در تلاش بود تا بداند که ضاربش کیست. وقتی گفتند: غلام مغیره. گفت: «الحمد لله الذی لم یجعل منبئی بید رجل یدعی الاسلام.» و آنگاه ادامه داد: «الم اقل لکم لا تجلبوا الینا من العلوج احداً...» و خطاب به ابن عباس که بر بالین خلیفه ایستاده بود: «همین تو و پدرت عباس بودید که از روی شفقت دوست داشتید اسرای نامسلمان و مسلمان عجم در مدینه باشند، دیدید چه کردند؟!» [توصیه ابن عباس به عمر در راه دادن اسرای ایرانی به مدینه: مروج ۳۲۳/۲، ابن شیه ۹۰۴/۱ این توصیه می‌تواند ساختگی نیز باشد، ذ.ک: بخش سوم].

ابن عباس: خوب! حالا اگر می‌فرمائید تا بکشیم!

خلیفه: نادرست می‌گوئی، حالا؟! حالا که زیانتان را باد گرفته‌اند و به قبله‌تان نماز می‌برند و به کعبه‌تان حج می‌گذارند...؟

✽

خلیفه مجروح در خانه:

پزشک معالج: جامی از شراب انگور به خلیفه خورانید تا بیازمائیم.

خلیفه نیبذ بخورد، اما در معده بند نیامد.

پزشک: شیر آورید و به خلیفه خورانید تا بیازمائیم.

خلیفه شیر بنوشید، اما در او بند نشد.

✽

در خارج خانه خلیفه:

دسته‌ای از مردم: هیچ طورش نمی‌شود...

و جمعی دیگر: نه! کارش تمام است.

و اندکی دورتر، هیاهوی همیشه عوام که:

«لَا وَاللَّهِ! وَ لَوْ دَدْنَا أَنَّ اللَّهَ زَادَ فِي حُمْرِهِ مِنْ أَهْمَانِ نَاه»

→ «نه به خدا! دوست داریم که خدا بر عمر او از عمر... بیفزاید.»

[ذ.ک: ابن ابی الحدید ۱۴۵/۳ مقایسه کنید: ابن شیبہ ۸۹۶/۱، ۸۹۷، ۸۹۸، ۸۹۹، ۹۰۰، ۹۰۱، ۹۰۲، ۹۰۳]

✽

فرجام؛ یکشنبه اول محرم سال ۲۴ هجری

صبحگاهان، حلیفه از زهر ضربت فیروز بدروغ گفت و طومار خلافت ده سال و شش ماهه‌اش به گاه ۶۳ سالگی در هم بیپچید. [ذ.ک: ابن شیبہ ۹۲۳/۱]

عبدالله بن عمر فرزند خلیفه مقتول در پی بازگشت از مراسم تدفین، به درب خانه هرمزان شد و او را بکشت که او همدست فیروز بوده است. و از آنجا راهی خانه سعد بن ابی وقاص شد و غلام او حنیفه (جفینه، جفته؟) را بکشت که او نیز همدست فیروز بوده است و...

در منابع جناح سنی - شموی، هرمزان به هنگام ترور عمر همراه ابولؤلؤ است [مستوفی / گزیده ۱۸۳، ۱۸۴]. بدین سان قتل عام عجم در مدینه آغاز شد که با همت و هیبت علی بن ابی طالب و اعتراض شدید مهاجرین و انصار پایان یافت.

✽

نگاهی به منابع گزارش ترور:

مصادر دست اول: ابن شیبہ (۲۶۰ - ۱۶۷ هـ) بر مجوسی بودن ابولؤلؤ اصرار دارد: ۹۱۳/۱. نام قاتل ابولؤلؤ و فیروز و هرمز آمده است ۹۴۴/۱. آلت ترور: چاقوی دودم ۸۹۹/۱. به هنگام ترور ابتدا شب کلاهی بر سر عمر انداخت: ۸۹۹/۱.

عمر در رکعت اول بود که ابولؤلؤ خود را به او رساند: ۸۹۷/۱ - ۸۹۸. وقتی عمر را زد و فرار کرد هر کس سر راهش بود زخمی کرد، ۱۳ نفر را زد، ۷ نفر مردند، ۹ نفر مردند ۸۹۷/۱، ۸۹۸، ۸۹۹، ۶۲ نفر را زخمی کرد ۶ نفر مردند: ۹۰۰ / دو نفر عراقی او را گرفتند و ابولؤلؤ خود را کشت ۹۰۰/۱. با عمر ۱۳ نفر را زد، ۵ یا ۶ نفرشان مردند، ۹ نفر مردند، ۱۷ نفر را زد، ۶ یا ۷ نفرشان مردند: ۹۰۰/۱، ۹۰۱، عمر گفته بود که فقط کنیزکان عجم را به مدینه راه دهند: ۹۰۴/۱، ابن عباس گفته بود که انجام مشاغل مدینه تنها از عجم‌ها ساخته است: ۹۰۴/۱. یکی از مشاوران ویژه خلیفه از کثرت ایرانیان در مدینه نگران بود و به عمر هشدار می‌داد ۸۹۰/۱. عمر دستور داد که اسرای ایرانی به مدینه آورده نشوند: ۸۹۲/۱. مشاغل ابولؤلؤ: نجار و نقاش، ۸۹۳/۱. برخورد خلیفه با ابولؤلؤ: تند و تهدیدآمیز ۸۹۳/۱.

ابن سعد در طبقات سخن از وجود دختر بچه‌ای از آن ابولؤلؤ دارد که به دست عبدالله بن عمر کشته شد. ذ.ک: امینی / الغدیر ۱۳۳/۸ به نقل از طبقات ۵/۸، ۹، ۱۰: ... انطلق عبدالله فقتل ابنة ابی لؤلؤة و کانت تدعی الاسلام... + طبری ۴۱/۵: ... قتله جفینه و الهرمزان و ابنة ابی لؤلؤ... مقایسه کنید. مسعودی

←



→ ۳۷۹/۲، ۳۸۰ در گزارش دیگری آمده است که جفینه دختر ابولؤلؤ بوده که بدست عبیدالله بن عمر کشته شد: امینی ۱۳۲/۸ به نقل از کرایسی / ادب القضاء: و قتل جفینه بنت ابی لؤلؤة صغيرة... + طبری ۴۲/۵ + ریاض النضره ۱۵۰/۲ + الاصابة ۶۱۹/۳ .

در حالی که بلعمی جفینه (حنیفه) را غلام سعد بن ابی وقاص می‌داند: زرین کوب / دو قرن سکوت ۶۸، ۶۹ به نقل از بلعمی: «... و غلامی بود از آن سعد بن ابی وقاص حنیفه نام...» گزارش طبری بر نقش سعد بن وقاص در دستگیری و خلع سلاح عبیدالله بن عمر به هنگام قتل عام ایرانیان مدینه تأکید دارد: امینی ۱۳۵/۸ به نقل از طبری ۴۱/۵: «... سعد بن ابی وقاص و هوالدی نزع السیف من بده بعد قتله جفینه و الهرمان و ابنة ابی لؤلؤ...» گفته عبیدالله که: «لا اترك بالمدينة فارسيا و لا فی غیرها»: مروج ۳۷۹/۲ در گزارشی بر اسلام هرمزان و تبرئه او از اتهام شرکت در طرح ترور خلیفه تأکید شده و آمده است که ایرانیان مدینه به خونخواهی او برخاستند: امینی ۱۲۳/۸، ۱۳۴، ۱۳۵، به نقل از: طبری ۴۱/۵، ۴۲، ۴۳ + الاصابة ۶۱۹/۳ + یعقوبی ۱۴۱/۲ + بیهقی / سنن ۶۱/۸ + ابن سعد ۸/۵، ۹، ۱۰، + بلاذری / انساب ۲۴/۵. بدون شک، هرمزان پس از اسارت، برای رهائی از قتل، به تهدید عمر اسلام آورد: ذ.ک: ابن ابی الحدید ۱۲۶/۳، ۱۲۷. اما این ترغیب مانع آن نبوده تا افسر ارشد ایرانی در طرح ترور خلیفه دخالت نداشته باشد. روند مقاومت، اسارت و حضور هرمزان در مدینه و گفتگوی تند او با عمر بن خطاب و سرزنش تند اعراب و تحقیر آنان و رفتار بعدی او حکایت از این واقعیت دارد: ذ.ک: ابن سعد ۸/۵، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹ + ابن ابی الحدید ۱۴۳/۳، ۱۴۴، ۱۴۵. + قاضی ابوبکر بن العربی / العواصم من القواصم ۱۰۶، ۱۰۷ کوشش برای تبرئه عثمان و توجیه آن. + طبری ۳۰۵/۳: منبع اصلی گزارش. گفتگوی عمر و هرمزان ۱۸۱/۳، ۱۸۲، ۱۸۳. ترور عمر ۲۶۳/۳ - ۲۷۰. قتل هرمزان ۳۰۵/۳ - ۳۰۶. خیانت هرمزان به ایران و راهنمایی عمر بن خطاب برای فتح ایران: ذ.ک: موسوعة الخراج ۳۲، خراج یحیی بن آدم ۶۰.

نکته قابل توجه و مهم: موضع امام علی بن ابی طالب، بنی هاشم، مهاجران و انصار در دفاع از ایرانیان مسلمان و غیر مسلمان مقیم مدینه است. گزارشها متفق‌اند که عبیدالله بن عمر تصمیم به قتل عام کلیه ایرانیان مقیم مدینه گرفت و شمشیر کشید و تعدادی را نیز کشت. (ذ.ک: مروج ۳۷۹/۲، ۳۸۰).

نکته جالب و قابل توجه دیگر اصرار علی بن ابی طالب و فشار وی بر عثمان بن عفان است که باید عبیدالله بن عمر را به جرم قتل هرمزان قصاص کند و با وجود بی‌توجهی عثمان در قصاص و پادرمیانی عمرو عاص، خود آن حضرت علاوه بر تهدید به قصاص فائل هرمزان در روزگار عثمان، در نخستین روزهای حکومت خود، عبیدالله بن عمر را تحت تعقیب قرار داد. عبیدالله با فرار از حجاز به شام نزد معاویه رفت تا که در واقعه صفین در سپاه معاویه کشته شد. ذ.ک: امینی ۱۳۲/۸، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۵ به

→ نقل از: ابن سعد ۸/۵ + ابن اثیر ۳۲/۳ + مسعودی / مروج ۲/۱۲، ۲۴ + حنفی / بدایع ۷/۲۴۵ + بلادزی / انساب ۲۴/۵ + ابن عبدالبر / الاستیعاب ۱۸/۳.

به نظر من دفاع امام از شخص هرمزان زیاد منطقی به نظر نمی‌رسد: بدون شک امام علی بن ابی طالب از فاجعه قتل عام ایرانیان مقیم مدینه جلوگیری کرده است و نسبت به مقتولین بی‌گناه حساسیت سختی نشان داده است. اما با توجه به حساسیت کودتاچیان و شخص عمر بر روی هرمزان / ز. ک. امیبی ۱۳۲/۸ به نقل از: بیهقی / سنن ۸/۶۱ / دفاع امام از او غیر معقول است. به گمان من حساسیت امام علی و تقاضای مکرر آن حضرت از عثمان مبنی بر فصاص عبدالله بن عمر و پیگرد وی در آغاز حکومت خودش، به خاطر شخص هرمزان نبوده، گویا تعداد بیشتری از ایرانیان مسلمان و اسرای ایرانی مقیم مدینه بدست عبدالله بن عمر و باند کودتا کشته شده باشند / ز. ک. مشکوة کرمانی / تشیع در ایران ۳۶۶ / و حساسیت امام باید بر این اساس باشد و نه به خاطر شخص هرمزان. به نظر می‌رسد از قرن دوم هجری به بعد که شعوویه در راستای رسالت دفاع از تمامیت شاهنشاهی ساسانیان و اعاده سلطنت ایرانی و القاء وجود رابطه دیرینه بین امامت شیعی و سلطنت ساسانی سخت می‌کوشیده است، با دست کاری در گزارشهای تاریخی و جعل گزارش، تکیه امام علی را مبنی بر محاکمه عبدالله بن عمر بخاطر قتل عام ایرانیان مدینه، متوجه شخص هرمزان سردار شریف و با وفای ایرانی که از تخمه و تبار ساسانی نیز بوده است، کرده‌اند. / ز. ک. جبهه علمی، سیاسی، طرفداران هرمزان شایع کرده بودند که شهربانو دختر هرمزان بوده و نه دختر یزدگرد... افضل التواریخ ۳۱۴. + همین کتاب. میراث شعوویه.

\*

نکته قابل توجه دیگر، وجود عقده ملی - تاریخی ایرانیان از عمر بن خطاب است که هر ساله در ایران با سالروز ترور عمر در تقویم تاریخ خود را نشان می‌دهد. و آن جشن و سرور ایرانیان در «عید عمرکشان» است. هر چند که شعوویه (= ناسیونالیست‌های ایرانی) سعی کرد برای جاودانه کردن و شدت بخشیدن به آن، این عقیده ملی را رنگ مذهبی - عقیدتی دهد. لذا در اذهان عوام و خواص شیعه تاریخ ترور و مرگ عمر بن خطاب را از آخر ذوالحجه یا اول محرم به نهم ربیع الاول کشاند تا بتواند آن را جشن بگیرد. محققان می‌گویند این ترفند از پدیده‌های دوره صفویه است. در مقابل؛ وفاداران کودتای سقیفه و طرفداران خلافت عربی کوشیدند تا با تراژیک، دراماتیک کردن ترور عمر بن خطاب، برای وی عظمت و علو متافیزیکی بسازند و بدین وسیله در نرد عرب و عجم و شعله‌ور ساختن جنگهای فرقه‌ای شیعه و سنی دستاویز خوبی برای تحریک عوام سنی و عرب علیه ایرانیان شیعی داشتند. این جوسازی تا قرن ششم و هفتم هجری در ایران بشدت ادامه داشته است:

«هر شبی مرغی بزرگ به کنار دریای عمان آید و ابولؤلؤ را از حلق برآرد و زنده شود و به متفارش پاره

←

شرکت در شورش علیه عثمان خود را نشان داد. همزمان در داخل ایران تلاش برای اعاده سلطنت ساسانی بعمل می‌آمد. این تلاشها در خراسان متمرکز بود. گفته می‌شود که در سالهای ۳۵ تا ۴۰ هجری بخشی از اعراب از خراسان به عقب رانده شدند. سلطنت طلبان ایرانی در تخارستان گرد آمده و فردی از خاندان ساسانی به نام فیروز یا پیروز را بر تخت نشانند. اما این تخت دوام نداشت و سریعاً توسط حکم بن عمر غفاری فرمانده عرب سرنگون شد. سلطنت طلبان ایرانی از ترکها و امپراطور چین کمک خواستند. امپراطور به تقاضاهای پی در پی آنان توجهی نکرد و سلطنت ساسانی در تخارستان را به رسمیت نشناخت. اعقاب ساسانی و اشراف ایرانی به چین عقب‌نشینی کردند و مورد احترام قرار گرفتند. گویا اجازه تأسیس آتشکده یافتند. پسر و نوه پیروز ساسانی در ادامه این تلاشها ناکام ماندند. در منابع اولیه عربی فقط از ابن خسرو بن یزدگرد (?) یاد شده که در سال ۱۱۰ هجری با اعراب درگیر بوده و از اتزاک کَمَرَجَه با وی بوده‌اند.<sup>۱</sup> مقاومت و عصیان علیه اعراب بیشتر در قالب قیامهای مختلف اجتماعی خود را نشان می‌داد.<sup>۲</sup> بحرانی‌ترین کانون مقاومت خراسان بزرگ بود که تا پایان رژیم اموی هرگز آرام نشد.<sup>۳</sup>

---

→ پاره کند و بجاید و تا به قیامت هر شب چنین باشد، که او کشته عمر است» [ن.ک: فروزینی / البفض ۲۸۷. + پیشینه تاریخی ابن عظمت و علو: ابن سبّه ۱/۸۹۶، ۸۹۵، ۸۹۴، ۸۹۳]. در منابع اسلامی شایع است که گیسان (گیسان؟) یکی از اسرای ایرانی مدینه در قتل عثمان بن عفان دست داشته است. گفته می‌شود همو بود که حربه را در سینه عثمان فرو برد و با زبان عجمی - عربی ناقص گفت: رد المذالم (= رد مظالم)! نوه همین گیسان، ربیع بن یوسف بعدها وزیر منصور عباسی شد و به دست هادی عباسی کشته شد. ن.ک: علی سامی / نقش ایران در فرهنگ اسلامی ۲۰۸، ۲۰۹. احتمالاً باید از احفاد و اعقاب گیسان باشد نه نوه او.

- ۱- ن.ک: طبری ۴/۸/۲۰۰ + ابن اثیر / الکامل ۵/۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۵. حوادث سال ۱۱۰ هجری.
- ۲- قیام حارث بن سریج، قیام وکیع بن ابی سود، قیام علی بن جدیع، قیام شیبان بن سلمه حروری، و قیامهای قبیله‌ای دیگر ن.ک: محمودرضا افتخارزاده / حکومت امویان در خراسان / پیشین.
- ۳- منابعی که مشخصاً سر فصلهای مقاومت داخلی را در ایران مرکزی و خراسان و مازندران نشان

مقاومت‌های مردمی در اشکال مختلفی نمودار می‌شد؛ جدی نگرفتن دستورات عملی‌های اعراب، عدم توجه به شعائر مطلوب اعراب، تظاهر به شعائر و آداب باستانی ایران، در مواردی که خلافت عربی سختگیری می‌کرد، ایرانیان در نهان به شعائر و علائق خود عمل می‌کردند؛ در حالی که بسیاری از آنان به اسلام باور داشتند. و این همان شواهدی است که محققان جدید می‌گویند فرهنگ ایرانی نمی‌تواند از عقاید اسلامی ایرانیان جدا باشد. ایرانیان مسلمان و معتقد، برگزاری جشن مهرگان و نوروز را یک فریضه می‌دانستند، ممانعت خلافت کاری از پیش نبرد، بناچار خراج ویژه مهرگان و نوروز را وضع کرد.

اما آنچه در این پیکار طولانی و تاریخی تعیین‌کننده بود، مقاومت و نبرد فرهنگی بود که فصل تعیین‌کننده‌ای در تاریخ اسلام و ایران بشمار می‌رود.

«ایرانیان از همان آغاز، اعراب را بیابانگردان وحشی تازه به دوران رسیده‌ای می‌دانستند که پیشینه‌ی جاهلی شان هرگونه سیادت و کاردانی را از آنان نفی می‌کرد. سلطه و اقتدار اعراب یک حادثه‌ی اتفاقی بود که روزگار به آنان تفویض کرد و باعث ذلت و زبونی مللِ راقیه گردید. ایرانیان و دیگر آعاجم که صف بسیار بزرگی را تشکیل می‌دادند در آغاز چاره‌ای نداشتند که وضع موجود را تحمل کنند و کینه و حسرت خویش را پوشیده دارند و با تظاهر به شعائر اعراب ریاکارانه تن دهند. آنان راه نفوذ و غلبه را با استخدام موسیقی محلی خویش یافتند و بدین سان بر روح و قلب اعراب بیابانگرد غلبه کردند. بدوبانی که مسحور و مغلوب ترانه‌های دل‌انگیز و آهنگهای شورانگیز جدید شدند. نغمه‌هایی را که هرگز در گذشته نشینده بودند.»<sup>۱</sup>

→ می‌دهند عبارتند از: طبری ۲/ جزء ۸/ حوادث سالهای ۳۰ تا ۱۳۲ هجری. مخصوصاً ۲/۱/۱۶۲.

۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲.

۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۰، ۲۶۸ + ابن اثیر / الکامل ۵/ ۱۴۳.

۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۴/ ۱۵۴، ۱۵۶، ۵/ ۹۵، ۱۲۶

۱- ک: الهجاء و الهجاؤن ۱/ ۲۵۰.

این تلقی از اعراب می‌توانست مستند به قرآن نیز باشد. چرا که قرآن در بیان پیشینه عقیدتی اخلاقی اعراب جاهلی، آنان را به بدترین وجه سرزنش و نکوهش کرده است و مواضع عقیدتی آنان را در نهضت اسلام افشا نموده است.<sup>۱</sup> لغت شناسان عرب بعدها کوشیدند تا جهت تند و تیز این سرزنش را تغییر دهند. آنان بین لفظ و معنای «عَرَبٌ» و «أَعْرَابٌ» اختلاف بسیار قائل شدند و جمعِ عَرَبٌ را «عُرُبٌ» قرار دادند تا بالفظ جمع «أَعْرَابٌ» در قرآن برابری نکند.<sup>۲</sup>

### ● نگاهی به حضور و نقش اسلام محمد ﷺ در این بحران؛

نشیع علی و آل که اسلام محمد ﷺ را در تمامیت آن نمایندگی می‌کرد از همان آغاز بر نفی هرگونه تفکر نژاد پرستانه و ارزشهای پویشالی خونی و قومی تکیه داشت. پس از کودتای سقیفه که خُلُق و خوی جاهلی عرب غلبه کرد و اصالت عربی بر اصالت انسانی و اسلامی پیروزی یافت و پان عربیسم شکل گرفت و اعاجم تحت فشار و تحقیر شدیدی قرار گرفتند، امام علی بن ابی طالب علیه السلام بر استانداردهای انسانی اسلام و نفی نقطه نظرهای پان عربیستی تکیه و تأکید داشت<sup>۳</sup> گرایش اعاجم و موالی به خط و مشی امام علی علیه السلام خلفاء عرب و اشراف و رؤسای قبایل را بشدت نگران ساخت.<sup>۴</sup> وقتی اعاجم و موالی در شکایت از تبعیضات شدید نژادی و قومی نزد حضرتش آمدند و گفتند که اعراب حاکم مساوات انسانی اسلام محمد ﷺ را نفی نموده و به تحقیر ما و تزییع حقوق ما پرداخته‌اند، حضرتش از شدت خشم برافروخت و فریاد کشید که: «ای موالی! این گروه حاکم شما را به منزله یهود و نصاری گرفته‌اند که زنان و دخترانتان را به زنی می‌گیرند

۱- ز.ک: قرآن ۹/۹۷.

۲- ز.ک: ابن منظور / لسان العرب ۱/۵۸۶، ۵۸۷، ۵۸۸.

۳- ز.ک: سلیم ۱۷۳، ۱۷۴.

۴- ز.ک: سلیم ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶.

و خود به شما زن نمی دهند و حقوق شما را همسان حقوق اعراب مسلمان قرار نمی دهند و...<sup>۱</sup> تفکرات نژادی و قومی بحران شدیدی آفریده بود تا آنجا که یک نظام ارزشی اجتماعی، سیاسی شده بود. در دوره کوتاه مدّت امامت و خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السلام که بازگشت به اسلام انسانی محمد صلی الله علیه و آله را به صورت یک انقلاب عمیق همه جانبه درآورده بود و می کوشید تا اسلام را از زندان اتهام خلافت پان عربیستی کودتاچیان تبرئه کند، مساوات مطلق انسانی را سرلوحه کار خویش قرار داد و در تحقق عدالت و اجرای آن تا آنجا کوشید که قربانی نظام عادلانه خویش گردید. عرب و عجم را در ارزش انسانی و حقوقی به یک چشم می نگریست و در برابر زنان و مردان عرب که به این تساوی حقوقی و حقیقی اعتراض داشتند می فرمود که «من بین بنی اسماعیل و بنی اسحاق فرقی نمی بینم»<sup>۲</sup> متحدان و هواداران کودتای سفیفه که شاهد رفتار ضدّ انسانی خلفای عرب با اعاجم و رفتار انسانی امام علی بن ابی طالب علیه السلام با عرب و عجم بودند، با منطق کج پان عربیستی خود چنین اعتراف می کردند که: «علی بن ابی طالب نسبت به اعاجم و موالی گرایش و لطف بیشتری دارد، در حالی که «عمر بن خطاب» بشدّت از اعاجم و موالی پرهیز داشت»<sup>۳</sup> اعراب که از کثرت اعاجم و موالی در حجاز و عراق نگران بودند به امام علی بارها هشدار دادند و امام علی با خشم، چنین پندارهایی را ناشی از غلبه خلق و خوی جاهلی اعراب دانستند.<sup>۴</sup> به هنگام اوج توطئه های معاویه و باند او

۱- ز.ک: وسائل ۴۶/۱۴.

۲- ز.ک: الغارات ۷۰/۱، ۷۱.

۳- ز.ک: الغارات ۴۹۹/۲. دوری عمر از اعاجم ز.ک: ابن شُبّه / تاریخ مدینه ۹۰۴/۱؛ نوصبه عمر: فقط کنیزکان عجم را به مدینه راه دهید. + ۸۹۲: دستور عمر به فرماندهان نظامی: لا تجلبوا علينا من العلوج احداً....

۴- ز.ک: الغارات ۴۹۹/۲ - ۵۰۰. پاورقی های محقق کتاب ← بحار ۷۳۳/۸ چاپ قدیم، + ابن ابی الحدید ۳۶۱/۴ + نهج البلاغه ۵۴۴ چاپ فیض + غریب الحدیث ۴۷۴/۳. پیشینه ابن نگرانی را ز.ک: ابن شُبّه ←

و خود به شما زن نمی دهند و حقوق شما را همسان حقوق اعراب مسلمان قرار نمی دهند و...<sup>۱</sup> تفکرات نژادی و قومی بحران شدیدی آفریده بود تا آنجا که یک نظام ارزشی اجتماعی، سیاسی شده بود. در دوره کوتاه مدّت امامت و خلافت امام علی بن ابی طالب علیه السلام که بازگشت به اسلام انسانی محمد صلی الله علیه و آله را به صورت یک انقلاب عمیق همه جانبه درآورده بود و می کوشید تا اسلام را از زندان اتهام خلافت پان عربیستی کودتاچیان تبرئه کند، مساوات مطلق انسانی را سرلوحه کار خویش قرار داد و در تحقق عدالت و اجرای آن تا آنجا کوشید که قربانی نظام عادلانه خویش گردید. عرب و عجم را در ارزش انسانی و حقوقی به یک چشم می نگریست و در برابر زنان و مردان عرب که به این تساوی حقوقی و حقیقی اعتراض داشتند می فرمود که «من بین بنی اسماعیل و بنی اسحاق فرقی نمی بینم».<sup>۲</sup> متحدان و هواداران کودتای سقیفه که شاهد رفتار ضدّ انسانی خلفای عرب با اعاجم و رفتار انسانی امام علی بن ابی طالب علیه السلام با عرب و عجم بودند، با منطق کج پان عربیستی خود چنین اعتراف می کردند که: «علی بن ابی طالب نسبت به اعاجم و موالی گرایش و لطف بیشتری دارد، در حالی که «عمر بن خطاب» بشدّت از اعاجم و موالی پرهیز داشت»<sup>۳</sup> اعراب که از کثرت اعاجم و موالی در حجاز و عراق نگران بودند به امام علی بارها هشدار دادند و امام علی با خشم، چنین پندارهائی را ناشی از غلبه خلق و خوی جاهلی اعراب دانستند.<sup>۴</sup> به هنگام اوج توطئه های معاویه و باند او

۱- ذ.ک: وسائل ۴۶/۱۴.

۲- ذ.ک: الغارات ۷۰/۱، ۷۱.

۳- ذ.ک: الغارات ۴۹۹/۲. دوری عمر از اعاجم ذ.ک: ابن شُبّه / تاریخ مدینه ۹۰۴/۱: توصیه عمر: فقط کنیزکان عجم را به مدینه راه دهید. + ۸۹۲: دستور عمر به فرماندهان نظامی: لا تجلبوا علينا من العلوچ احداً...

۴- ذ.ک: الغارات ۴۹۹/۲ - ۵۰۰، پاورقی های محقق کتاب ← بحار ۷۳۳/۸ چاپ قدیم، + ابن ابی الحدید ۳۶۱/۴ + نهج البلاغه ۵۴۴ چاپ فیض + غریب الحدیث ۴۷۴/۳. پیشینه ابن نگرانی را ذ.ک: ابن شُبّه

علیه امام و تنگ شدن حلقه محاصره آن حضرت، برخی از یاران امام به حضرتش پیشنهاد کردند که برای رهائی از این وضع، خوب است که اشراف عرب و قوم قریش را بر اعاجم و موالی برتری دهید، و این روشی است که معاویه در پیش گرفته است. حضرت فرمود: آیا مرا فرمان می دهید که برای رسیدن به پیروزی از ستم کمک بگیرم؟! به خدا سوگند که هرگز چنین نکنم...<sup>۱</sup> محققان معاصر عرب معترفند که «اعراب و خلفای عرب از آغاز تا انجام، هرگز با تعالیم انسانی اسلام که نفی مطلق هرگونه تفوق نژادی و قومی را در جوهره داشت، سازگار نبودند و بر تعصبات قومی و نژادی و قبیله‌ای اصرار داشتند، این تنها «امام علی بن ابی طالب (علیه السلام)» بود که در راستای اسلام محمد (صلی الله علیه و آله) بر تساوی حقوقی و حقیقی عرب و عجم تکیه داشت و همین امر باعث شد تا اعراب دست از حمایت او بردارند و علیه وی بشورند».<sup>۲</sup>

در طول دوره حضور، که مفارن بود با اوج پان عربیسم افسارگسیخته اموی - عباسی و سپس پان ایرانیسم شعوبی، پیشوایان معصوم اسلام امامت بر اصول انسانی و مساوات گرایانه اسلام تکیه و تأکید داشتند. سخنان امامان در آن هنگامه سوزان پان عربیسم - پان عجمیسم، به مثابه نسیمی فرحبخش بود که روح و روان مسلمانان را حیات و امید می بخشید.<sup>۳</sup>

→ ۱/۸۹۰: انی اری هذه الاعاجم قد كثرت ببلادک فاحترس منهم + ابن سعد ۴/۱۷۶ + سیره عمر ۲/۶۰۴

+ ریاض النضره ۲/۱۰۰ + طبری ۲/۲۷۲۵ + نهایة الارب ۱۹/۳۷۴.

۱- ذ.ک: الغارات ۱/۷۴، ۷۵ مقایسه کنید: سلیم ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴.

۲- ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/۲۲. ذ.ک: دشمنی اعراب، اشراف، سران قریش و قائل عرب و فقهاء حجاز و

عراق با امام علی (علیه السلام) در: الغارات ۲/۵۵۹، ۵۶۰، ۵۶۱، ۵۶۲، ۵۶۳، ۵۶۴، ۵۶۵، ۵۶۶، ۵۶۷، ۵۶۸.

۵۶۹، ۵۷۰، ۵۷۱، ۵۷۲، ۵۷۳، ۵۷۴، ۵۷۵، ۵۷۶، ۵۷۷، ۵۷۸.

۳- ذ.ک: حرّ عاملی / وسائل ۱۴/۴۵، ۴۶، ۴۳، ۴۲، ۴۱، ۴۰، ۳۹، ۳۸، ۳۷، ۴۷، ۴۹، ۵۰.



● **أهل التسوية؛**

پس از غلبه پان عربیسم افسارگسیخته اموی، مسلمانانی از عرب و عجم بر اصل مساوات اسلامی و تساوی حقوقی و حقیقی عرب و عجم تکیه و تأکید داشتند. آنان در برابر سیل تهاجم و تهاجر نژادی اعراب با استناد به آیات قرآن و سنت نبوی - علوی اعلام کردند که عرب را بر عجم فضل و فخری نیست، همه انسانها از هر نژاد و قوم و قبیله و زبان و رنگ در نزد خداوند یکسان هستند و فضیلت آنان تنها در تقوی و فضائل عالی اخلاقی - انسانی است.

این نهضت که از آن می توان به یک حرکت اصلاحی تعبیر کرد از آغاز غلبه امویان شروع شد و مورد حمایت توده ها قرار گرفت و در میان فقهاء، علماء و متکلمان طرفدارانی داشت. اهل تسویه یا نهضت مساوات گرایان با استناد به رهنمودهای اسلام اولیه موفق شد تا با بسیاری از روایات و قواعد فقهی مبتنی بر آراء پان عربیسم مقابله کند. فقهاء متمایل به این نهضت توانستند از اصالت مطلق و الزام آور زبان عربی در شهادتین، عقود، و قرائت بکاهند و بدون جهت گیری ناسیونالیستی و اصالت بخشی، زبان عجمی را در کنار زبان عربی قرار دهند. همین اقدام اصلاحی بعدها با بُعد شعوبیگری و ناسیونالیستی شدیدی در صدد از کار انداختن زبان عربی برآمد و در بسیاری از موارد موفق شد که اصالت را به زبان عجمی بدهد.<sup>۱</sup> فقهاء نهضت تسویه با استناد به قرآن و سنت نبوی - علوی شهادت پان عربیست ها را نفی و رد کردند.<sup>۲</sup> نهضت تسویه با وجود صداقت و صمیمیتی که داشت نتوانست بر شراره های سوزان و رو به تزاید پان عربیسم اموی فائق آید. منابع عربی که تحت تأثیر پان عربیسم اموی - عباسی نوشته شده اند اهل تسویه را بخشی از شعوبیه قلمداد کرده اند: **جاحظ و ابن قتیبه از مدافعان پان عربیسم،**

۱- ذ.ک: همین کتاب؛ میراث شعوبیه .

۲- ذ.ک: موسوعة الفقه الاسلامی، چاپ مصر، ۱۲/۲۳۰، ۲۳۶، ۲۶۷.

نهضت مساوات گرایان مسلمان را متهم به شعوبیگری کرده‌اند. برخی محققان معاصر عرب که به این تعصب پان عربیستی پی برده‌اند حاضر نیستند نهضت مساوات گرایان را از نهضت شعوبیه جدا کنند.<sup>۱</sup>

چنین تلقی از اهل تسویه، ریشه در نگرش کلامی اعراب است. آنان برتری نژادی، زبانی عرب را بر اعاجم یک اصل تکوینی - تشریحی می‌دانستند: اسلام دینی عربی است، قرآن به زبان عربی است، پیامبر اسلام عرب است و هر کس دینی غیر از اسلام بپذیرد از او پذیرفته نیست. از مجموع این تأویلها نتیجه می‌گرفتند که بنابراین اصالت با عربیت است. بنیان این تفکر کلامی را کودتاجیان سقیفه گذاشتند.<sup>۲</sup> بنابراین ادعای تساوی مطلق حقیقی و حقوقی عرب و عجم با معیارهای اسلام عربی که پان عربیسم آن را ساخته بود و در پناه آن سنگر گرفته بود مغایر بود. جاحظ و ابن قتیبه دقیقاً به این موضوع اعتراف کرده‌اند. ابن عبدربه اندلسی که وارث میراث‌های پان عربیسم است اعترافات ابن قتیبه را آورده است. ابن قتیبه در کتاب «تفضیل العرب» نهضت مساوات گرایان را به نقد می‌کشد که: آنان با استناد به قرآن و سنّت نبوی به نفی تفوق و تفضیل نژادی و قومی انسانها قائل شده‌اند، ابن قتیبه ادله قرآنی و روایی اهل تسویه را تأویل می‌کند که «منظور از تساوی انسانی در آیات قرآنی و روایات نبوی، تساوی در احکام عبادی - اخروی است و نه امور دنیوی، چرا که اگر در امور دنیوی افراد هم تساوی برقرار باشد و برای احدی فضیلتی بر دیگری در کار نباشد، در دنیا فاضل و مفضل، شریف و مشروف وجود نخواهد داشت و این گفته پیامبر نقض می‌شود که فرموده است هرگاه بزرگوار قومی نزد شما آمد او را گرمی دارید. و نیز اقوال آن حضرت درباره اشرف و سادات عرب و قریش پس چه می‌شود؟». تفکرات پان عربیستی قبائلی

۱- ن.ک: ضحی الاسلام ۵۵/۱.

۲- ن.ک: صفحات قبل.

جاهلی ابن قتیبه وقتی آشکار می‌شود که به اقوال عرب جاهلی استناد می‌جوید: «عرب می‌گوید خیر و خوبی افراد تا زمانی برقرار است که با یکدیگر اختلاف و افتراق داشته باشند، و هرگاه مساوی شدند هلاک شده‌اند، خیر و خوبی قبیله تا زمانی باقی است که در آن قبیله اشراف و اخیار وجود داشته باشند وقتی همه یکی شدند، هلاک می‌شوند. و هرگاه عرب می‌خواهد قومی را سرزنش کند می‌گوید: اینها مانند دندانهای خریکسان و مساوی‌اند، پس چگونه چنین چیزی ممکن است که قائل به تساوی افراد باشیم، حال آنکه اعضاء و جوارح فرد با یکدیگر اختلاف و بر هم برتری دارند، مثلاً؛ سر بر کلیه اعضاء بدن برتری دارد، چون در آن عقل نهفته است و حواس پنجگانه قرار دارد. در این باب عرب می‌گوید: قلب، فرمانده بدن است و اعضا و جوارح خدمتگزار قلب هستند»<sup>۱</sup>. مساوات طلبان در پاسخ این قتیبه اظهار داشتند که «ما به تفاضل معنوی و اخلاقی افراد انسان اعتقاد داریم ولی این تفاضل هرگز در احساب و انساب افراد نیست، مگر غیر این است که یک فرد اگر دارای اخلاق و افعال پست و بی‌شرمانه‌ای باشد، هرگز شریف و عزیز نبوده و نخواهد بود هر چند که از سادات قریش و بزرگان بنی هاشم باشد. آری! بزرگوار کسی است که گفتار و کرداری بزرگوارانه داشته باشد»<sup>۲</sup>.

باشکست نهضت مساوات طلبان و گستاخی هر چه بیشتر پان عربیسم اموی در تحقیر اعاجم، بسیاری از افرادی که به مساوات انسانی می‌اندیشیدند و اهل تسویه بودند، تمایلات انتقامجویانه‌ای یافتند و ابتدا در چهار چوب شعائر نهضت تسویه کوشیدند تا محترمانه به مصاف با پان عربیسم بروند. دستاویزها و ترفندهای این فصل از حرکت، در موارد پان عربیسم آشکار است.

این گروه بزرگ که پیش درآمدی بر ظهور «شعوبیه» است، دستاویزهایی این

۱- ز.ک: العقد ۳/۴۰۸.

۲- ز.ک: العقد ۳/۴۱۰، ۴۱۱، ۴۱۲.

چنین داشت که: «کلّیه پیامبران خداوند غیر از هود و صالح و اسماعیل و محمد ﷺ، از عجم هستند، آدم از عجم هست و پیامبر اسلام مباحث کرده که حسنه‌ای از حسنات آدم می‌باشد! و از طرفی خداوند در قرآن می‌فرماید که آدم و نوح و آل ابراهیم و آل عمران را که از عجم هستند بر کلّیه بشر برتری داده، و از دیگر طرف؛ اسحاق بن ابراهیم که مادرش ساره زنی آزاد و عزیز بوده از عجم می‌باشد و ما اعاجم نسل اندر نسل از احرار بوده و هستیم و شما عربها فرزندان اسماعیل بن ابراهیم که مادرش کنیزی لَحْثًا (= بدبو و همیشه جمع کن و...) بوده، می‌باشید»<sup>۱</sup>

نهضت اهل تسویه جدای از انشعابات آن، پاپای ادوار غلبه پان عربیسم اموی - عباسی می‌کوشید تا با تفکرات ضد اسلامی - انسانی پان عربیسم و بعد پان عجمیسم مبارزه کند، اما در هر دو دوره مفلور و مغلوب این جهنم سوزان شد.

پیشتازان نهضت شعوبیه از میان این نهضت برخاستند و با اتمام حجتی شگفت به پان عربیسم، مبارز طلبیدند. و این آغاز عصر و نسل جدیدی بود که فصل نوینی را در تاریخ اسلام و ایران رقم زد.

\*

## قلمرو فعالیت، حضور و نفوذ فرهنگی شعوبیه:

نثر و نظم، امثال و حکم، کلمات قصار، مخصوصاً شعر برنده‌ترین سلاحی که از نیام شعوبیه بر فرق پان عربیسم فرود می‌آمد. جبهه پهن‌آور و تهاجمی و بی‌امان هجو علیه اشراف، قبائل، افراد، مفاخر و مظاهر عربیت و تفاخر نژادی عجم بر عرب در شعر حماسی.

ادبیات:

جمل قطعات و روایات تاریخی در جهت اهداف سیاسی - عقیدتی کوتاه مدت و دراز مدت شعوبیه، اخیاء اساطیر باستانی و ادغام آنها در بافت تاریخ اسلام، تطهیر و تقدیس و تعظیم پیشینه تاریخی - سیاسی - فرهنگی ایران باستان و پادشاهان مخصوصاً سلسله ساسانیان، تحریف و تحقیر اسلام،

تاریخ:

تأویل و تطبیق برخی آیات قرآن بر اهداف و عقاید شعوبیه، مانور بر روی لغات عجمی قرآن، تطبیق آیات تاریخی قرآن بر اساطیر و تاریخ باستانی ایران، نمونه برجسته آن؛ تأویل ذوالقرنین بر کورش هخامنشی. تفسیر طبقاتی - نژادی آیات قرآن؛ نمونه برجسته آن آیه ۱۳ سوره حجرات؛ شعوب و قبائل.

تفسیر:

جعل احادیث از زبان پیامبر و امامان و اشخاص مورد قبول عامه مسلمانان، در تحقیر و تحریف اسلام، تفضیل نژاد عجم بر عرب، تدلیس در متن و سند روایات و احادیث، خلق راویان و روایات در موضوعات کلامی، فقهی، در تطهیر و تثبیت عقاید باستانی و آلوده ساختن حقایق، ادغام عقاید و آراء باستانی در عقاید اسلامی، تخریب مبانی کلام پان عربیسم و اثبات آراء و عقاید باستانی در قالب مباحث توحید (ذات و صفات، ثنویت و تثلیث) قضا و قدر، جبر و تفویض، آلام، غلو در تشیع و عقاید امامیه و تحریف و تحقیر امامان و ابداع مذاهب کلامی و فرقه‌های منشعب شیعی و...

حدیث  
و  
کلام:

خلق قواعدی در کاستن از فشار حقوقی - قضائی پان عربیسم بر اعاجم و به رسمیت شناختن هر چه بیشتر دین باستانی ایران، تلاش برای مساوی قرار دادن زبان عجمی و عربی، از اعتبار انداختن زبان عربی در عقود و ایقاعات و قرائت صلوات و اذکار عبادی و شهادتین، خلق قواعد بسیاری در حمایت از منافع اقتصادی، فئردالی اشرافیت ایرانی و... و...

فقه:

حلول معنویت ایرانی در تصوف اسلامی، انتقال روح آریائی در ظرفهای سامی؛ ثنوتی شگفت از معنویت ایرانی - اسلامی در دو روان:

عرفان:

۱- داغی و بی‌تابی و فریاد و اعتراض علیه وضع موجود ۲- سردی و سکوت و سازش و تسلیم وضع موجود.

### اقداماتِ جُنَاحِ شِیعَةِ شُعُوبِیَّه در قلمرو عقاید تشیّع امامیه:

\* تلاش برای نزدیک شدن به امامان و قرار گرفتن در دایره اصحاب و پیروان آنان...

\* جعل و تحریف روایات و احادیث مرویّه از آن حضرات و پخش آنها در میان عوام شیعه،

\* ایجاد، تقویت و تعقیب خطّ «غلو» با مایه‌های اشرافیّت نژادی، خونی اهورائی ایران

باستان در جهت ساختن هویتِ اساطیری و افسانه‌ای کیش شخصیتِ امامان، ادّعای الوهیت

برای امامان، تلاش برای تجزیه اصحاب و ایجاد انشعاب در میان پیروان، و قرار گرفتن در راس و

بدنه فرقه‌های منشعب و القاء و ادغام عقاید پان ایرانیستی گنوسی - زرتشتی و اوهام و خرافات

و اساطیر مورد نظر در بافت کلامی مذاهب منشعب شیعی، جعل احادیث در جهت منافع

سیاسی - اجتماعی شعوبیه، تحریف در الهیات شیعه و ادغام الهیات ثنوی، کشاندن فرقه‌ها به

خطّ غلو، تلاش برای برقراری پیوند خونی، نژادی افسانه‌ای بین اشرافیت نژادی، سیاسی

باستانی ایران (ساسانیان) و خاندان نبوت و امامت و ...



ایجاد و القاء تصوّرات کلامی - تاریخی موجود رایج، از تشیّع امامیه در اذهان نسلهای اولیه

دوره غیبت، تدوین جعلیات و عقاید ساخته و پرداخته دوره حضور، پشتوانه بخشیدنِ روائی -

تاریخی به افسانه ازدواج دختر یزدگرد سوم با امام حسین بن علی، رسمیت بخشیدن به شعائر،

مراسم، آداب و سنن باستانی در قالب شعائر شیعی و ترویج و تثبیت تاریخی آنها در حوزه‌های

علمی و عامیانه تشیّع امامیه، ادغام اساطیر باستانی و قهرمانان افسانه‌ای ایران باستان در ادبیات

علمی و عامیانه مذهبی شیعه، جاسازی و جایگزینی مرثیه سیاوش و حماسه رستم و ... در

قالب تعزیه و نوحه سرائی بر ائمه شیعه (در مدح و منقبت و مصیبت)، ایرانیزه کردن تمام عبار

تشیّع امامیه، پناه گرفتن اشرافیت ایرانی در پناه فقه و فقهاء شیعه و وضع قواعدی در جهت

تضمین منافع اقتصادی، فئودالی، طبقاتی خویش. تغییر جهت سیاسی تشیّع امامیه و گرفتن هر

گونه تندی و تپشی از آن و همسو کردن فلسفه سیاسی شیعه امامیه با سلطنت ایرانی و تجدید

حیات و سازمان موبدان، اتصال بند ناف ملیت و مذهب به یکدیگر.



# شعوبیه از آغاز تا انجام:

## (ترسیم عقاید)

پان عربیسم  
 با کودتای سقیفه آغازشد:  
 اسلام دین عربی است . الله، خدای  
 عربی است، قرآن کتاب عربی است،  
 قوم عرب قوم ممتاز و برگزیده  
 خداوند است، و .

اهل تسویه  
 نهضت مساوات گرایانه انسانی،  
 منکی بر شعائر اسلام محمد(ص).

ایران منهای اسلام و عرب، ایران  
 + دین ناستانی + برقراری و اعاده  
 سلطنت سلطانی ساسانی =  
 ناسیونالیست‌های ایرانی

شعوبیه  
 جناح انشعابی:  
 تکیه بر شعائر نهضت تسویه،  
 دستاویزهایی در تفضیل عجم بر  
 عرب و .

ایران منهای اسلام و عربیت،  
 منهای سلطنت ساسانی + عقاید  
 مزدکی و مانوی + سلطنت  
 ایرانی = شعوبیان مزدکی

ایران + اسلام (تشیع امامیه)  
 منهای عرب، + استقلال سیاسی  
 + اعاده سلطنت ایرانی، با مظاهرو  
 مفاهیم باستانی = ایرانیان شیعه  
 شعوبی

ایران + اسلام سنی منهای عرب  
 + استقلال سیاسی و برقراری  
 سلطنت = ایرانیان سنی  
 شعوبی

## شُعُوبِيَّة

### ۱- لغت و اصطلاح؛

#### الف؛ کاربرد دوره جاهلی:

«شُعْب» در لغت عرب جاهلی معنای مدنی و جامعه شناختی (= گردهم آیی انسانی بر اساس اهداف و نیازها) نداشت. کاربرد واژه «شُعْب» در نثر و نظم جاهلی اصولاً به معنای منزلگاه افراد و چراگاه گوسفندان و حیوانات دیگر بوده و مفهوم کاملاً عشائری داشته است، مانند کاربرد «حَسْمٌ وَ يُورْت» در زبان عامیانه فارسی. «شُعْب» همیشه به معنای «اسم مکان» بکار می‌رفته و معانی دیگری هم چون گرد آمدن در مقابل پراکندگی، درست کردن در مقابل خراب شدن یا خراب کردن، همانندی، آب راه، شاخه، جدائی، بلندی و تیزی کوه و... داشته است.<sup>۱</sup>

#### ب؛ کاربرد قرآنی:

در فرهنگ و ادب اسلامی، معنای خاصی از واژه شعب ارائه شده که رابطه‌ای با گذشته جاهلی آن ندارد. لفظ جمع «شُعُوب» که فقط یک بار در قرآن آمده است، «مَبِينٌ جَعَلَ مَلِيَّتٌ در کنار خَلْقِ جَنسِيَّتٍ و بَيَانِ وَاقْعِيَّتِ شَكْلِ گَبْرِ جَوَامِعِ انْسَانِيٍّ است. بنابراین می‌توان گفت که واژه «شُعْب» توسط «اسلام» در معنای جدیدی جعل و وضع گردیده است. لغت‌شناسان عرب به حقیقت وضع «شُعْب» توسط اسلام به صورت جمع، اعتراف کرده‌اند که به لحاظ جامعه شناختی و مردم‌شناسی قرآنی در مقابل «قبائل» قرار دارد. در نگاه قرآنی جامعه قبیله در مقابل جامعه شعب قرار گرفته است.<sup>۲</sup>

۱- ذ.ک: ابن منظور / لسان العرب، دار صادر، بیروت ۱/۴۹۵، ۴۹۶، ۴۹۷، ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰.

۲- ذ.ک: قرآن / ۲۹ / ۱۳، + ابن منظور / پیشین ۱/۵۰۱، ۵۰۰ + طریحی / مجمع البحرین (چاپ

مصطفوی) ۱۱۷، ۱۱۶ + ابن عدریه / العقد الثريد ۳/۴۱۲، ۴۱۳.



### ج؛ کاربرد سیاسی - فرهنگی؛

ابن منظور با اشاره به پیشینه پان عربیسم عصر کودتای سفیفه، تصریح می کند که در دوره «عمر بن خطاب» به اعاجم «شعوب» می گفتند. <sup>۱</sup> آنگاه به دوره پان عربیسم امویان - عباسیان می پردازد و می گوید که اعراب لفظ جمع شعوب را بر اعاجمی اطلاق می کردند که به تحقیر مطلق نژاد و فرهنگ عرب پرداخته بودند. او تکرار و تأکید می کند که: شعوبیه نام حزب سیاسی عجمی ضد عرب بود که برای اعراب در نژاد و فرهنگ پیشیزی ارزش و اعتبار قائل نبودند و خود را برتر می دانستند. <sup>۲</sup>

\*

### ۲- وجه تسمیه؛

ابن عبدربه اندلسی مدعی است که اعاجم و مشخصاً ایرانیان در نبرد خویش علیه اعراب، از تقدّم لفظ «شعوب» بر «قبائل» در قرآن <sup>۳</sup> شروع کردند و بدین سان خود را «شعوب» دانسته و اعراب را «قبائل» معرفی کردند، و این بود که به «شعوبیه» شهرت یافتند. <sup>۴</sup> احتمال چنین آغاز و انتخابی از سوی اعاجم می رود چرا که به هنگام نبرد تفاخر و تفضیل و تقدّم، این آیه از قرآن می توانست مبنای عوام فریبانه قابل قبولی باشد.

\*

### ۳- پیدایش؛

ظهور و حرکت «شعوبیه» در آغاز به صورت یک کار تشکیلاتی سازمان یافته از

۱- ز.ک: همان ۱/۵۰۰

۲- ز.ک: همان ۱/۵۰۱، ۵۰۰

۳- قرآن ۴۹/۱۳

۴- ز.ک: المقد ۳/۴۱۲، ۴۱۳، ۴۱۴ + صحی الاسلام ۱/۵۵، ۵۶، ۵۷

قبل برنامه‌ریزی شده نبوده تا بتوان برای آن تاریخ پیدایش و مقطع زمانی یافت. خیزش نخستین این طوفان می‌تواند به دوران اشغال اولیه ایران برسد که پایه پای ادوار اشغال و تحقیر، شکل تهاجمی گرفت و در انتظار زمینه و زمان بسر می‌برد و هرگاه زمینه‌ای فکری، فرهنگی، سیاسی، نظامی مناسبی می‌دید پنهان و پیدا خود را نشان می‌داد: ترور عمر، پیوستن به احزاب سیاسی معارض، شرکت در شورش علیه عثمان، حضور در نهضت مختار، شرکت در شورشهای خوارج، حضور در نزاع‌های قبایلی، نفوذ در دستگاه خلافت عربی و انتخاب شغل منشی‌گری و دیوانی، روی آوردن به نثر و نظم و شاعری و... می‌تواند نمودهایی از ظهور و حضور «شعوبیه» باشد.<sup>۱</sup>

«جاحظ» تصریح می‌کند که طوفان سهمگین «شعوبیه» در طی حاکمیت رژیم اموی شکل گرفته و وزیدن آغاز کرده است. او از عصبیت و حمیت نام می‌برد که دین و دنیای جامعه اسلامی را درهم کوبید و اعصار و آجیال تاریخ و امت اسلامی را سیاه و تباه کرد. جاحظ که تمایلات پان عربیستی شدیدی دارد، در عین حال می‌کوشد تا خود را بی طرف نشان دهد و از موضع یک عالم مسلمان سخن بگوید. او که در «کلام»، معتزلی است رژیم اموی را از این بابت شدیداً محکوم می‌کند که در طی حاکمیت امویان کفر و الحاد به اوج خود رسید و مکاتب مجبره، و مشبهه پدیدار شد. اما وقتی از طوفان سهمگین نژاد پرستی یاد می‌کند، حاضر نیست اعتراف نماید که پان عربیسم جاهلی - اموی عامل و باعث انگیزش این طوفان سیاه بوده است، او موالی و اعاجم را عامل این بحران و طوفان معرفی می‌کند که: «اعاجم (= فارس‌ها و اقوام دیگر غیر عرب) مذهب شعوبیه را پی ریختند و موالی (= فقط ایرانیان) در فخر بر عرب و عجم (= دیگر نژادها؛ ترکها، قبطی‌ها و...) بسیار می‌کوشیدند. موالی برای خویش رستنگاه ویژه‌ای فائل بودند، آنان ولاء خود در

قبائل عرب را اصل کردند و با استناد به فرموده پیامبر که «مَوْلَى الْقَوْمِ مِنْهُمْ، الْوِلَاةُ لِحِمَّةٍ كُلِّحِمَّةٍ النَّسَبِ لَا يُبَاعُ وَلَا يُوهَبُ» (!!)) خود را عرب اصیل معرفی می‌کردند و می‌گفتند: همه می‌دانند که ایرانیان قبل از اسلام در سیاست و تمدن و فرهنگ از اعراب برتر و بالاتر بودند و ما موالی در گذشته قبل از اسلام خود، برتر از عربها بوده‌ایم و اکنون که عرب گشته‌ایم بنا به گفته پیامبر اسلام، برتر از اعراب هستیم، زیرا ما نسب و شرف از دو سوداریم و دارای دو فضیلت هستیم و عربها و عجمها (= غیر ایرانیان) دارای یک فضیلت می‌باشند. بدیهی است آن که صاحب دو فضیلت است برتر می‌باشد از آن که دارای یک فضیلت است. خداوند موالی را پس از اینکه عجم شریف بودند، عرب شریف (!!)) قرار داد، همان گونه که متحد و هم پیمان قریش جزء قریش بحساب آمد، ما نیز چنین شدیم و...<sup>۱</sup> به نظر می‌رسد عرب زدگی افراطی اولیه در این بخش و نسل از موالی خود را اینگونه و در اشکال پیچیده سیاسی و متناقض دیگر نشان داده است.

احمد امین مصری مدعی است که لفظ «شعوبیه» در عصر اولی عباسی بر «پان عجمیسم» اطلاق شد. مبنای ادعای احمد امین، کاربرد زمانی لفظ «شعوبیه» در منابع عصر اولی عباسی است (= آثار جاحظ). این استناد نمی‌تواند نافی پیشینه استعمال لفظ «شعوبیه» در دوره امویان باشد زیرا جناح افراطی اهل تسویه در تفضیل بر عرب، لفظ «شعوب» را از آیه ۱۳ سوره حجرات گرفت و بر سر «قبائل» کوبید.

قرائن نشان می‌دهند که مفهوم سیاسی لفظ شعوبیه، محصول عصر تلاش برای استقلال سیاسی ایران و احراز هویت ملی - فرهنگی است. و آیین زمان مقارن است با نهضت ضد عرب در اواخر قرن اول و نیمه نخست قرن دوم هجری. و کاربرد عام و نام آن از آغاز قرن سوم هجری به بعد می‌باشد که نهضت‌های سیاسی - نظامی

۱- ذ. ک: جاحظ / الرسائل (چاپ محمد هارون) ۲/۲۰ (رساله فی الناته).

ایرانیان گسترش یافته بود و سلطنت‌های محلی و منطقه‌ای ایرانی شکل گرفته بود. «گلدزهر» با تردید واژه «شعوبیه» را «ناسیونالیسم ایرانی» معنا می‌کند. این تردید ناشی از نگاه به شاخه‌های انشعابی شعوبیه است که دیدگاه‌های متفاوت و متعادل‌تری با شاخه اصلی داشته‌اند. آنچه در این نبرد طولانی فرهنگی تعیین‌کننده بود فعالیت شاخه اصلی شعوبیه بود که بر پان ایرانیسم افراطی تکیه داشت.



## نَهْضَتِ شُعُوبِيَّة

### جبهه‌ها و جهت‌گیریها

#### ۱

### جبهه ادبی

#### ● جهت‌گیریها:

- تفضیل عجم بر عرب، ● تحقیر عرب، ● تبلیغ مفاخر عجم، ● مباحثات به گذشته باستانی و نژادی، ● شعار بازگشت به هویت ملی و فرهنگی ایران، ● ایجاد کینه و نفرت از عرب و عربیت، ● ستیز پنهان و آشکار با اسلام عربی، ● زمینه سازی برای نهضت ضد عرب و عرب کشی، ● اسلام منهای عرب، ● احیاء زبان، فرهنگ، هنر، سنن و موسیقی ایرانی، ● ایرانیزه کردن خلافت عربی.

#### ● ابزار:

ادبیات؛ ادبا، شعراء؛ شعر هجاء و حماسه و غنا.

نسلِ نخستِ «شعوبیه» برخاسته از میان «اهل تسویه» در اعلامِ مواضع و عقایدِ خود، ابتدا به پیشینه اقدامات ارشادی «نَهْضَتِ تسویه» اشاره می‌کند و سپس با اتمام حجتِ بر اعراب، اعلامِ نبرد می‌کند:

«ما و اسلاف ما به عدالت حقوقی و تساوی حقیقی انسانی اسلام قائل بودیم و می‌گفتیم که: همه افراد بشر از سرشتی واحد و سُلالة آدم و حوا هستند. و به فرموده خداوند در قرآن استناد می‌جستیم و به گفته رسولش که: مؤمنان در کلیه حقوق یکسان و برابرند و بر یکدیگر در خون و نژاد و رنگ و زبان و معیارهای مادی برتری ندارند. و نیز به این گفته رسول خدا که در حجة الوداع به هنگام خداحافظی با امت

خود و ابلاغ اتمام رسالت خویش فرمود: ای مردم! خداوند از شما نخوت جاهلیت و تفاخر به آباء و اجداد را زدود، همه‌تان از آدم هستید و آدم از خاک است. عرب را بر عجم برتری نیست. معیار در ارزشها، تقوی و فضائل عالی انسانی است و به این فرموده رسول خدا که موافق قول خداوند متعال است: همانا گرامی‌ترین شما نزد خداوند، با تقوای‌ترین شما است. اما شما عرب‌ها از این اصول سرپیچیدید و فخر کردید و گفتید که ما هرگز با عجم‌ها برابر نیستیم، زیرا در اسلام مقدم بر دیگران هستیم و... ما اعاجم ابتدا در نهضت تسویه به انذار و ارشاداتان پرداختیم که دست از این تفاخر و نژاد پرستی بردارید. وقتی نپذیرفتید، با شما مسامحه نموده و در برابر فخر فروشی شما به آباء و اجداد، در پاسختان به آباء و اجداد خویش فخر کردیم، در حالی که می‌دانستیم پیامبر اسلام ما و شما را از این کار نهی کرده است. اما شما دست برنداشتید و بر خلاف توصیه پیامبر عمل کرده و می‌کنید و اینک ما پس از آن همه انذار و ارشاد و هشدار در مقام پاسخ برآمده و مقابله به مثل می‌کنیم و می‌گوئیم: بگوئید بدانیم: اگر اعاجم به شما گفتند: آیا فخر تماماً در پادشاهی یا نبوت است، چه می‌گوئید؟ اگر پنداشته‌اید که فخر در پادشاهی است، به شما می‌گویند: پادشاهان زمین از فراعنه و نمارده و عمالقه گرفته تا اکاسره و قیاصره. همه از ما عجم‌ها هستند. آیا احدی را در زمین، عظمت پادشاهی سلیمان بوده است که انس و جن، پرنده و چرنده و باد و طوفان در تسخیر او باشند؟ سلیمان با چنین عظمتی از ما عجم‌ها است. یا آیا کسی در زمین پادشاهی اسکندر مقدونی را داشته است که بر سراسر زمین مسلط بود و از شرق تا غرب عالم را زیر رکاب داشت و... پادشاهان هند از ما عجم‌ها هستند، همانها که یکی از آنان در نامه‌ای به عمر بن عبدالعزیز چنین نوشت: از شاه شاهان، پسر کسی که فرزند هزار پادشاه است، از کسی که زنش دختر هزار پادشاه است، از کسی که در اصطبلش هزار فیل است، از کسی که صاحب دو رودخانه است که در سواحل آنها عود و بخور و کافور می‌روید. از کسی که بویش از دوازده فرسنگی به مشام می‌رسد، به پادشاه عرب، کسی که برای خداوند شریکی قائل نیست. اما بعد! می‌خواهم که مردی را نزد من فرستی تا اسلام را به من بیاموزد و مرا بر احکام و حدود آن آگاه سازد. و السلام. و اگر پنداشته‌اید که «فخر» تماماً در

«نبوت» است پس بدانید که همه پیامبران مرسل از آدم تا خاتم بجز چهار نفر (هود و صالح و اسماعیل<sup>۱</sup> و محمد) همه از ما عجمها هستند. برگزیدگان جهان از ما هستند؛ آدم و نوح این دو نژادی که بشریت از این دو متفرع شده‌اند. بنابراین ما عجمها «اصل» هستیم و شما عربها «فرع» شما شاخه‌ای از شاخه‌های ما هستید، حالا هر چه می‌خواهید بگوئید و ادعا کنید. از دیگر طرف در سراسر زمین، پادشاهان کشورها و فرمانروایان بلاد و مردم شهرها از ما اعاجم می‌باشند. قوانین مدنی، فلسفه و هنر، ابزار و آلات و صنایع مثل صنعت بدیع دیباج و بازی شطرنج و دستگاه ظریف توزین، فلسفه روم و یونان در اثبات صانع، کتاب قانون و اسطرلاب و آلات ستاره‌شناسی و... و... همه و همه از عجمها است. در حالی که عربها هیچ چیز نداشته‌اند و ندارند؛ نه سابقه‌ای در سیاست و تمدن و فرهنگ و نه اثری در صنعت و علوم و فلسفه و... تنها چیزی که دارند شعر است. که تازه در این شعر هم عجمها با آنان شریک هستند؛ رومی‌ها دارای اشعار شگفت با وزن و عروض می‌باشند. بنابراین به چه چیز، عربها بر عجمها فخر می‌کنند؟! عربها که مانند حیوانات وحشی بیابان به پاره کردن و خوردن یکدیگر مشغول بودند، مردان و زنانشان با آنچنان سابقه‌ای در قتل و غارت و فحشاء و فساد و... شرفشان همان که شاعرانشان در شعر از فسق و فجور زنان قبیله رقیب یاد می‌کنند و... این بود گذشته عرب و عجم قبل از اسلام، اما وقتی خداوند اسلام را بر بشریت ارزانی داشت؛ عجمها نیز گوئی مُنتظر ظهور اسلام بودند. پیامبر اسلام با رسالت جهانی برای هدایت کلیه انسانها از عرب و عجم، سیاه و سفید و... برانگیخته شد. نخستین کسانی که از آن حضرت پیروی کردند آزاده و برده‌ای بود؛ برخی گویند: ابوبکر و بلال و برخی گویند علی و صهیب رومی بود. و... خلاصه آنکه اسلام هر گونه تفاخر بر حسب و نسب را نفی و نهی کرد و مساوات انسانی را برقرار ساخت...»<sup>۲</sup>

۱- موالی می‌گفتند: «اگر پیامبر اسلام نگفته بود که اسماعیل عرب بود، او را نیز از اعاجم می‌دانستیم، زیرا عجم، هرگز عرب نمی‌شود، آنگونه که عرب هیچ‌گاه عجم نمی‌گردد» / رسائل ۱۱/۲، ۲۲.

۲- :ک: العقد ۳/۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵، ۴۰۶.

فرازهای نخست تهاجم شعوبیه با حمله بر پیشینه جاهلی اعراب آغاز شد: هجو نژادی، قبائلی و بر شمردن «مثالب» عرب از نخستین تیرهای این تهاجم بی‌امان بود. تیرهایی که به زهر هجو از آغاز تا انجام این پیکار بزرگ از دو سو پرتاب می‌شد. افشای قانون جاهلی «استلحاق» و پخش بیوگرافی آکنده از فحشاء قبایلی و آنساب مجهول بزرگان و اشراف و رؤسای قبائل و قهرمانان و مفاخر عرب بسیار دردناک و گزنده می‌نمود. پیشینه مثالب نویسی به دوره معاویه بن ابی سفیان می‌رسد. زیاد بن ابیه در هراس از عدم اعتراف اعراب به قانون جاهلی استلحاق سعی کرد تا پیشدستی کند و به افشای معایب جاهلی عرب پردازد. گفته می‌شود او نخستین کسی بود که کتاب مثالب عرب را نوشت. همین اقدام توسط هیثم بن عدی یکی از رواة مورد پسند شعوبیه دومین فردی بود که در هراس از زنازادگی خود مثالب اعراب را نگاشت.<sup>۱</sup>

ابو عبیده مَعْمَر بن مَثْنَى غلام زاده ایرانی، از نوایغ پشت جبهه شعوبیه، وزنه‌ای سنگین در برابر «اصمعی» شاعر شهیر پان عرب‌بسم، در جوانی و قبل از اشتها ادبی، در هراس از پیشینه یهودی‌اش و همز و لمز و هجو اعراب، پیشدستی کرد و کتاب «مثالب العرب» را نوشت تا در این نبرد، دست بالا را داشته باشد. او در این شبیخون، بر بنی‌هاشم تاخت و تا پایان عمر طولانی خود از این تیرها در چننه داشت.<sup>۲</sup> چنین تهاجمی در جبهه پان عرب‌بسم اموی علیه قبائل رقیب و ناسازگار صورت می‌گرفت. هشام بن عبدالملک به نصر بن شمیل حمیری و خالد بن سلمه مخزومی دستور داد تا در مناقب و مثالب عرب کتاب بنویسند.<sup>۳</sup> تکامل یافته‌ترین بخش این تهاجم با تیرهای مثالب، اثر به یاد مانده «علان شعوبی» (= علان بن

۱- آثار او در این زمینه: کتاب المثالب، مثالب الصغیر، مثالب الکبیر، مثالب ربیعہ، ذ.ک: الفهرست ۱۴۶.

۲- آثار او در این زمینه: کتاب المثالب، بیوتات العرب، لصوص العرب، الفهرست ۸۰ - ۷۹.

۳- ذ.ک: جاحظ / البیان، چاپ محمد هارون، ۵/۳، ۶، ۷ یادداشت محقق از: نوادر المخطوطات ۱/۲۲۹.

۲۳۰، القالی / الامالی (شرح بکری) ۸۰۸ + بلوغ الارب ۱۴۸ - ۱۵۹.



حسن وراق) به نام «مثالب العرب» تقدیم به «طاهر بن حسین» (= طاهریان) است. این کتاب که جزء آثار مفقوده شعوبیه است یاد و نام دردناک آن همچنان در اذهان اعراب هول‌انگیز است، و نشان می‌دهد که اثر تخریبی دردناکی داشته است. گفته می‌شود که از مثالب بنی‌هاشم شروع کرده و به ترتیب اهمیت کلبه شاخه‌ها و بطون قریش و بعد سایر اعراب را درنوردیده است. طاهر او را سیصد هزار درهم جایزه داد. و این بزرگترین جایزه در تاریخ ادب عربی قرن اول تا سوم هجری است. «ابن غریسه» در طمع چنین پاداشی کتاب «فضل العجم علی العرب» را نگاشت. پان عربیسم به عملی متقابل دست می‌یازید.<sup>۱</sup>

فراز هم تراز این تهاجم، فضائل و مفاخر نژادی عجم بود. تا آنجا که اسناد تاریخ شعوبیه نشان می‌دهد نخستین فریاد ثبت شده در تاریخ از حلقوم «اسماعیل بن یسار» برآمد. مایه‌های این تفاخر نژادی از یک سو تا ساسانیان پیش می‌رفت و از دیگر سو، انبیاء عجم را سرحلقه خود قرار می‌داد. یعنی که «فخر» را به معنای کامل کلمه در «سلطنت» و «نبوت» عجم می‌یافت. جناح شدیداً ناسیونالیست شعوبیه به پیشینه نژادی ایرانی - ساسانی بسنده می‌کرد.<sup>۲</sup> و جناح مذهبی شعوبیه باکی نداشت تا از سلطنت و نبوت بهره‌گیرد.<sup>۳</sup> تکیه بر نبوت عجمی و انبیاء عجم می‌توانست زمینه‌ای برای طرح شعار اسلام منهای عرب و مقدمه‌ای برای تدارک یک اسلام ایرانی باشد. در شعر هجائی - حماسی جناح ناسیونالیست شعوبیه ستیز پنهانی با اسلام در تمامیت آن به چشم می‌خورد.<sup>۴</sup> شعرا و نویسندگان شعوبیه از هر دو جناح در این زمینه آثاری خلق کردند.<sup>۵</sup> در این فصل از هجا و حماسه، احیاء

۱- ذ.ک: همان.

۲- ذ.ک: صفحات بعد: شعر اسماعیل بن یسار، ابویعقوب خریمی، متوکللی، بشار بن بُرّود و...

۳- ذ.ک: صفحات بعد شعر دیک الجن، فرزدق- کمیت، ابو زید بلخی و...

۴- ذ.ک: شعرا و نوابغ شعوبیه.

۵- ذ.ک: صفحات بعد + جاخط / رسائل / ۲/ ۲۱، ۲۲: دیدگاه مولی درباره اسماعیل

مفاخر باستانی در هاله‌ای از قداست و حسرت برگزیده در دستور کار قرار داشت. آن گونه که ستن و آداب ایرانی تبلیغ و ترویج می‌شد. در دوره اموی شعائر آشکار شعوبیه تظاهر به البسه و اغذیه ایرانی بود<sup>۱</sup>. گفته می‌شود سیستم اداری اموی در ایران مرکزی و عراق و خراسان بزرگ، نظام اداری دست نخورده ساسانیان بوده است. احتمالاً تا پایان قرن چهارم هجری سکه‌های ساسانی عیناً در اواخر بنا تغییراتی در شعائر و علائم در قلمرو ایرانی خلافت عربی رایج بود. پیشینه ترویج مظاهر و یادگارهای ساسانی به طاهریان، صفاریان و سامانیان می‌رسد. آل بویه که محصول موفق جناح مذهبی - شیعی شعوبیه بودند و رسالت احیاء شعائر باستانی - ساسانی را بر عهده داشتند به تجدید ضرب سکه‌های یزدگرد سوم ساسانی اقدام کردند. گفته می‌شود حجاج بن یوسف ثقفی استاندار خون آشام اموی در عراق تمایل ضمنی به مراسم ایرانی نشان داده است. منشی ایرانی او شرح مراسم ایرانی ختان (!) را برای حجاج بازگفت و او که از انجام مراسم ختان فرزندش عاجز بود، دستور داد که فعلاً شتر را بکشند و کار را تمام کنند.<sup>۲</sup>

احتمالاً نامه‌نگاری ایرانی از دوره معاویه به بعد در دستگاه خلافت اموی رایج شد. مکاتبات بلند و مفصل اداری سیاسی این عهد مبین غلبه دیوانسالاری ایرانی است.

در اوائل عهد اموی آن بخش از شعائر و مظاهر ایرانی (گفتاری - کرداری) که می‌توانست جنبه سیاسی و مخالفت با خلافت بخود بگیرد، بشدت ممنوع بود. سازمان اطلاعاتی - امنیتی «العین» (پلیس مخفی رژیم اموی) که دهها هزار عضو مخفی داشت، قلمرو اعاجم را دقیقاً زیر نظر داشت تا هرگونه دهن کجی به رژیم اموی را محو کند. سیستم اداری ساسانی در دوره حجاج به عربی انتقال یافت.

۱- ز.ک: پان عربیسم، حدیث مقاومت.

۲- ز.ک: ضحی الاسلام ۱/۱۵۲، ۱۵۳.

گزارشهای عهد اموی حاکی است که این کار توسط منشی ایرانی حجاج، صالح بن عبدالرحمن (غلام زاده ایرانی، از اسرای سجستان) که فارسی و عربی را خوب می دانست صورت گرفت. در همین گزارشها آمده است که ایرانیان به صالح، صد هزار درهم پیشنهاد کردند تا از انتقال دیوان ساسانی به عربی خودداری کند، ولی او نپذیرفت و دیوان را از فارسی به عربی ترجمه کرد.<sup>۱</sup>

حضور سنگین نیروهای امنیتی رژیم اموی، مبارزه و مقاومت ایرانیان را دشوار ساخته بود در عین حال مقاومت و مبارزه از همان آغاز آشکال و جهات خود را گرفته بود:

جناحی از ایرانیان شدیداً به دین و دولت ساسانی وفادار بودند و در اعاده آن سخت می کوشیدند.<sup>۲</sup> گروهی به مبارزه منفی عینی و آشکار با خلافت اموی عربی پرداختند.<sup>۳</sup> و گروهی دیگر به مقاومت سرّی و زیرزمینی روی آوردند و می کوشیدند تا بر رژیم ضربه های اساسی بزنند.<sup>۴</sup> این گروه با نفوذ در ابعاد مختلف خلافت، ضربه های سهمگین بر پیکره آن نواختند.<sup>۵</sup> جریان نفوذ و غلبه و ضربه تا عصر نهضت ضد عرب ادامه داشت. گفته شده که ابو مسلم خراسانی یکی از این عوامل نفوذی بود که در باند عباسیان راه یافت و به بهانه طرفداری از آل عباس نهضت ایرانی ضد عرب و اموی را راهبری کرد. این تنها بابک خرم دین بود که

۱- ذ.ک: ابن الندیم / الفهرست ۳۳۸: و بذلت له القوس مائة الف درهم علی ان یظهر العجز عن نقل الدیوان، فابی الانقله، فنقله. صالح بن عبدالرحمن در دوره سنیمان بن عبدالملک، مسئول جمع آوری مالیات و باج و خراجهای خلافت در خراسان و عراق گردید و قدرت مستقلی در برابر یزید بن مهنب استاندار خراسان گردید و با شخص خلیفه در ارتباط مستقیم بود. ذک: خطیب / حکومت امویان. پیشین.

۲- ذ.ک: الفهرست ۲۶۷... مئن یتعصب للمحوس و دولتها و یجتهد لردھا فی اوقات.

۳- همان: و منها بالمجاهره.

۴- همان: و منها بالعیله سرّاً.

۵- همان: فاحدثوا الذلک فی الاسلام.

آشکاره به مبارزه مسلحانه با سلطه عرب برخاست.<sup>۱</sup>

احمد امین نسب نامه عربی ابومسلم را ناشی از این می‌داند که در آن مقطع، با وجود شروع نهضت ضد عرب، هنوز انتساب به نژاد عربی مایه افتخار و مباحات بوده است!<sup>۲</sup> تظاهر ابومسلم به عربیت در آغاز کار و برای نفوذ بوده تا بتواند اعتماد عباسیان را بخود جلب کند. بعد از قتل ابومسلم توسط منصور عباسی، پان عربیسم و پان ایرانیسم هر کدام سعی کردند، وی را بخود منسوب دارند. ابومسلم دارای بیوگرافیهای متناقض و متعارض و هویت ملی نسبتاً مجهولی است. و این ناشی از هیاهوی تبلیغاتی دو جناح رقیب (ایرانی - عربی) است.

فراز دیگر این تهاجم، طعنه‌هایی بود که در قالب شعر هجائی مانند صاعقه بر سر اعراب فرو می‌آمد. این طعنه‌ها در ابعاد مختلف اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و آداب و سنن بدوی - عربی بود. محترمانه‌ترین طعنه‌های به یادگار مانده از آن دوران، تعبیر فردوسی از اعراب است.<sup>۳</sup> مدافعان پان عربیسم به این طعنه‌ها اشاره کرده‌اند. «جاحظ» در پاسخ به یک مورد از این طعن‌ها کتابی مستقل تألیف کرده است. او در آثار خود مکرراً از این طعنه‌ها گلایه کرده و در بسیاری از موارد سخت نالیده و عصبانی شده است. جاحظ در آثار خود فهرستی از این طعنه‌ها را ارائه کرده است:

«در خطبه و خطابت، گاه و بی‌گاه چوب دستی و عصا بدست گرفتن، در گفتگوی با مخالفان قافیه بافتن و وزن ساختن و یا نثر ناموزون تحویل دادن، مجمل بافی و خلاصه‌گویی نابجا، در فخر فروشی و مخالف خوانی سجع ساختن، نثر بی‌جا و بی‌مورد در خطبه‌ها، سکوت بی‌موقع و کلام بی‌مورد، قیام و قعود بی‌جا در عقد

۱- ک: همان ۲۶۷.

۲- ک: ضعی الاسلام ۱/۳۶، ۳۷.

۳- ک: صفحات گذشته، اعراب در شاهنامه فردوسی.

نکاح و قرارداد صلح، سواره سخن گفتن، کف دستی دست دادن، آتش افروختن و به آتش سوگند یاد کردن، بر نمک دست نهادن و صیغه عقد بستن، دست فرو بردن در خون و خاکستر و سوگند یاد کردن، حال آنکه چوبدستی و اشیاء آن برای کارهای خاصی بدست گرفته می شود، مثلاً برای نواختن موسیقی و یا برای چراندن گاو و گوسفند و شتر و... عصا هم که به هنگام نبرد بدست گرفته می شود، کمان هم که معلوم است برای پرتاب تیر در عرصه نبرد بدست گرفته می شود. بنابراین بین خطابه و عصا و کمان چه نسبتی برقرار است؟! و اصولاً بدست گرفتن عصا و کمان در هنگام خطابه حواس را پرت و ذهن را پریشان می سازد و هیچ نقشی در تیزی و تندى ذهن و یا رساندن و کشاندن لفظ به معنای مقصود ندارد. از طرفی عصا بدست گرفتن روش اعراب بدوی بیابانگرد شتر چران جاهلی بوده است. از اینها گذشته؛ شما عربها به خطابت خود می نازید: اولاً خطابت در میان کلیه ملت ها حتی سیاهان بومی ساری و جاری است و ثانیاً خوب می دانید که عجم ها در خطابت همیشه دست بالا را داشته اند و می دانیم که سخنورترین مردم روی زمین ایرانیان هستند و سخنورترین قوم ایرانی مردم فارس می باشند که کلامی در غایت بلاغت و فصاحت و سلاست دارند. و فصیح ترین کلام پارسی، فارسی دری است. البته اهالی مرو از کلامی سنگین و دیرفهم برخوردارند و مردم اهواز که به لغت پهلوی سخن می گویند نیز فصیح هستند. اما کلام قضاة و روحانیون و علماء دین زرنشت که لغت ویژه مذهبی است بدیهی است که زبان خاص خود را دارند و در هنگام دعا و نیایش و اعمال مذهبی زمزمه می کنند یعنی به گونه ای سخن می گویند که زبان و لبها حرکت نمی کند و حروف در حلق ادا می شود و فقط خودشان می فهمند چه می گویند که باید برای فهم معنای آن از صاحبان تفسیر چنین کلامی توضیح خواست. بهر حال هر کس می خواهد فصاحت و بلاغت کلام پارسی را بداند و با لغت فارسی آشنا شود باید کتاب کاروند را بخواند. و هر کس نیازمند عقل و ادب و

حکم و امثال فارسی است و خواهان الفاظ لطیفه و معانی شریفه آن است باید کتاب سیر الملوک را بخواند، تا بداند که ایرانیان اینها هستند و این هم نامه‌ها و خطبه‌ها و الفاظ و معانی آنهاست، و یونانی‌ها اینها هستند و این هم نامه‌ها و خطبه‌ها و امثال و حکم آنان است و اینها کتب فلسفه و منطق یونان که فلاسفه یونان برای دریافت صحت و سقم کلام تألیف کرده‌اند و... و این در حالی بود که شما عربها شتر و گوسفند می‌چرانید و بنا به همان عادت جاهلی خود در سفر و حضر، گاه و بی‌گاه چوبدستی و عصای چوپانی و شتر چرانی‌تان را بدست دارید. شما عربها نیزه‌تان از چوب باریک است و پیکان نیزه‌تان از شاخهای گاو، و آن وقت با چنین هیبتی سوار اسب هم می‌شوید، آنهم اسب پشت برهنه! چوبهای باریک را نیزه قرار می‌دهید و برایش نوک و پیکان می‌سازید، و تازه به هنگام پرتاب، وسط آن را می‌گیرید، در جنگ، با یکدیگر شریک هستید حال آنکه معتقد و متفقید که در سه چیز نمی‌شود شریک شد: در قدرت و جنگ و زن، در شب نمی‌جنگید چون جنگ شبانه را یاد ندارید، آلات و ابزار جنگ را نمی‌شناسید و...<sup>۱</sup> تمام این طعنه‌ها و نقدها و هجوها با شواهدی از شعر جاهلی همراه است. جاحظ در مقام پاسخ، شواهد شعوبیه را رد می‌کند و اشعاری از جاهلیت علیه این شواهد می‌آورد. می‌گوید که موسی و عیسی و سلیمان عصا به دست داشته‌اند و این از افتخارات عرب است. چنین پیدا است که طعنه عصا بسیار گزنده و تند بوده زیرا جاحظ «کتاب العصا» را در پاسخ به شعوبیه تألیف کرده است. او معترف است که: «فقط عربها و ایرانیان اهل خطابت و سخنوری بوده‌اند. البته هندی‌ها و یونانی‌ها دارای کتبی در فلسفه و منطق می‌باشند. بلی! ایرانیان سخنورانی داشته‌اند اما منحصر بفرد نیستند بصورتی که هر چه لفظ و معنا است از آن عجم‌ها باشد. این ادعا زیاده‌روی و تنها به

۱- جاحظ/ البیان ۳/ کتاب العصا ۵، ۶، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰.

قاضی رفتن است. عجم‌ها آنچه در خطابت دارند از برکت مطالعه کتب است و ما نمی‌توانیم دریابیم رسالتی که اکنون از ایرانیان در دست است آیا واقعاً مال خودشان است و یا ساختگی است، قدیمی است یا جدید است، زیرا افرادی مثل ابن مقفع و سهل بن هارون و ابو عبیده و عبیدالله کاتب و عبدالحمید کاتب و غیلان دمشقی<sup>۱</sup> در میان شعوبیه، براحتی می‌توانستند چنین آثاری خلق کنند.<sup>۲</sup> آنگاه جاحظ بر می‌آشوبد که: «بدان و آگاه باش که قومی نابکارتر از شعوبیه پیدا نمی‌شود که در دشمنی با دین و آبروریزی مسلمین تا این اندازه هتاک و گستاخ باشد». جاحظ چنین حمله و هجومی را ناشی از حسد و کینه دیرینه‌ای می‌داند که مانند آتشی سوزان در زیر خاکستری سرد پنهان بوده و اینک شعله می‌کشد. جاحظ علت عصبانیت و جزّ و بحث خود را دفاع از اسلام (!) می‌داند و با استناد به شعر هجو آلود «بشار بن بُرد» شاعر افراطی و ناسیونالیست شعوبیه که عصا را نشانه بردگی و خواری عرب می‌داند<sup>۳</sup>، شعوبیه را متهم می‌کند که در طعنه بر عصای عرب در واقع به پیامبر اسلام طعنه می‌زنند زیرا آن حضرت قبل از بعثت چوبدستی در دست داشته است.<sup>۴</sup>

اشارات شعوبیه در این رجزها و طعنه‌ها و اعترافات جاحظ نشان می‌دهد که نهضت ادبی شعوبیه از تلاشهای ادبی ابن مقفع و سهل بن هارون و دیگر نوابغ شعوبی در نهضت ترجمه شعوبیه بهره‌مند بوده است<sup>۵</sup> طعنه‌های شعوبیه خوراک و

۱- ز. ک: بیوگرافی شعرا و نویسندگان شعوبیه + نوابغ.

۲- ز. ک: جاحظ / البیان ۱۹/۳، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳.

۳- ز. ک: جاحظ / البیان ۳۷/۳.

۴- ز. ک: جاحظ / البیان ۸۹/۳. پاسخ به طعنه‌های شعوبیه: ۲۹/۳، ۳۰، ۳۱، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸.

۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳، ۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰.

۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰ - ۱۲۴.

۵- ز. ک: شعرا و نویسندگان و نوابغ شعوبیه + بهار / سبک‌شناسی ۱۳۵/۱ - ۱۴۲.

پوشاک اعراب را نیز شامل می‌شد.<sup>۱</sup> جاحظ گاه و بی‌گاه در آثار خود از طعنه‌های شعوبیه می‌نالد. او در آغاز هر رساله و کتابی به طعن‌های شعوبیه اشاره دارد و وعده می‌دهد که در جای خود مفصلاً و مستدلاً جواب خواهد داد. از آنجا که جاحظ، خود خطیب و کاتب است بیشتر از طعنه‌های شعوبیه مبنی بر بدست گرفتن عصا و قنایه و قضیب و قوس رنج می‌برد، و تأکید می‌کند که البته خشم او بخاطر اهانت به رسول الله ﷺ است و گرنه خودش زیاد حساسیتی ندارد و سپس با بهانه قرار دادن اسلام و پیامبر، با تعابیر تند و کوبنده‌ای بر شعوبیه می‌تازد.<sup>۲</sup> جاحظ دنبال عصائی می‌گردد تا بدست عجم و مخصوصاً ایرانی‌ها دهد! او که معاصر «افشین» سردار ایرانی نژاد عباسیان است با استناد به اقوال این فرمانده مطیع و سپس متمرد ایرانی عباسیان می‌گوید: شما عجم‌ها که می‌گوئید «عصا» بد است، همین «افشین» شما گفته است: «اگر روزی بر اعراب پیروز شدم، سر بزرگان عرب را با «دبوس» که نوعی «عصا» است، نرم خواهم کرد» پس معلوم می‌شود عصا زیاد هم بد نیست.<sup>۳</sup> اشکال جاحظ بر فصاحت ایرانیان، کلام مَزْمَزْمُ مُویدان است که هرگز حروف و اصوات و ألفاظ آن از حلق بالاتر نمی‌آید و می‌گوید که: دیگر این چه کلامی است؟!<sup>۴</sup> آنچه بیشتر رسواکننده و غم‌انگیز بود، طعنه‌های شعوبیه بر خوراک اعراب بود: جاحظ در «الحيوان» از این طعنه‌ها سخت متأثر و متأسف است که شعوبیه اعراب را به خاطر خوردن گاورس و سیاهدانه و تخم هندوانه ابوجهل و شیره چسبناک گیاهان بیابانی و... سرزنش و هجو می‌کنند.<sup>۵</sup> دعوای جاحظ با «زرتشت» بر سر برخی حیوانات می‌تواند بخشی از هجوهای زهراگین شعوبیه علیه

۱- مورد مشخص در پوشاک: شاهنامه ۳۱۸/۹ - ۳۶۰ در صفحات گذشته: اعراب در شاهنامه.

۲- ذ.ک: جاحظ / البيان ۳۸۲/۱ + ۵/۲ + ۲۹/۳، ۳۰.

۳- ذ.ک: جاحظ / البيان ۵۸/۳.

۴- ذ.ک: جاحظ / همان ۱/۲۴، ۳۵.

۵- ذ.ک: جاحظ / الحيوان. چاپ محمد هارون، ۴۴۲/۵.



اعراب باشد.<sup>۱</sup> تفاخر به حیوانات اهلی و وحشی و صحرائی کشیده شد؛ تفوق و حسن و قبح حیوانات عربی و عجمی به صورت باورها و شایعاتی در اذهان عوام و خواص طرفین نسل به نسل منتقل شد و در ایران دوره صفویه قویاً احیاء گردید.<sup>۲</sup> احتمالاً تنها طعنه جا خالی شعوبیه بر اعراب که پاسخی دردناک و رنج آور برای شعوبیه به همراه داشت، سرزنش هجوآلود اعراب مبنی بر دخترکشی و زنده بگور کردن دختران در جاهلیت بود. پیشینه این طعنه متقابل به قرن اول هجری می رسد و آن هنگامی است که شاعر شهیر شعوبی عصر اموی اسماعیل بن یسار نسائی در محفلی از اشراف عرب به سیادت و شرافت نژاد عجم مباهات می کرد و ضمن برشمردن مفاخر عجم و معایب عرب می سرود که: «ما ایرانیان دخترانمان را تربیت می کردیم و شما عربها دخترانتان را زنده در خاک فرو می بردید». در همین جا بلافاصله مردی عرب برخاست و گفت: «خوب! بلی! فرمایش شما درست، علت این بود که نیازها فرق می کرد؛ ما از شدت ننگ و شماتت دختران خود را زنده بگور می کردیم و شما دخترانتان را چاق و چله می کردید که با آنها ازدواج کنید. با شنیدن این پاسخ غیر قابل انتظار، محفل به قهقهه اشراف عرب منفجر شد و اسماعیل شاعر مغرور شعوبی از شدت شرم بخود پیچید و لب فرو بست.<sup>۳</sup>

شواهد تاریخی نشان می دهند که واقعیت یا شایعه ازدواج ایرانیان با محارم، در

۱- ز.ک: همان ۴۱۳/۵ - ۴۴۵.

۲- ز.ک: ژان باتیست تاورنیه / سفرنامه تاورنیه (عهد صفوی) ترجمه ابو تراب نوزی، چاپ کتابفروشی نائید اصفهان ۱۳۳۶ ش ۴۲۸، ۴۲۹: حیوانات مقبول گبرها: گاو نر و ماده و سگ. حیوانات منفور گبرها: مارماهی، سوسمار، وزغ، قورباغه، خرچنگ، مورچه، موش خانگی و موش صحرائی و گربه. برخی از این حیوانات خوراک اعراب جاهلی بوده است. جاحظ کتاب «الحيوان» را در همین رابطه تألیف کرده تا تفوق حیوانات عربی را بر حیوانات عجمی ثابت کند!

۳- ز.ک: آغانی ۱۲۰/۴، ۱۲۱: و اسالی ان جهلت عتاً و عنکم \* کیف کتأ فی سالف الأحقاب. اذ نژی بناتنا و تدسون \* سفاهاً بناتکم فی التراب.

عصر معاویه بن ابی سفیان بر سر زبانها افتاد و بشدت تبلیغ می شد<sup>۱</sup>، تا آنجا که اعصار بعد را شدیداً تحت تأثیر قرارداد و در بسیاری از منابع تاریخی، روائی، فقهی ثبت گردید و در ادوار نبرد «پان عربیسم» و «پان عجمیسم»، حربه‌ای کوبنده علیه شعوبیه بود و به صورت یک اصل منفی اخلاقی شرم آور از سوی اعراب در سرزنش ایرانیان بکار می رفت. بدون شک این شایعه بخشی از تبلیغات معاویه علیه موالی و اعاجم بود تا در تحقیر هرچه بیشتر آنان مؤثر باشد. جاحظ مدافع پان عربیسم در ستیز با شعوبیه به این شایعه استناد کرده و آن را از صورت یک پندار عامیانه در آورده و با انتساب آن به احکام زرتشت، آن را یک حکم دینی و عملی آئین زرتشت قلمداد کرده است که: «زرتشت مردم را به ازدواج با مادرانشان می خواند و از آنان می خواهد که با شاش گاو وضوء بگیرند...»<sup>۲</sup>

همین شایعات در شعر ابوالعلا معری دقیقاً انعکاس یافته است:

سَأَلْنَا مَجُوسًا عَنْ حَقِيقَةِ دِينِهَا	فَقَالَتْ نَعَمْ! لَا تَنْكَحُ الْأَخْوَاتِ
وَ ذَلِكَ فِي أَهْلِ التَّجْمِيسِ جَائِزٌ	وَ لَكِنْ عَدَدْنَاةً مِنَ الْهَقَوَاتِ <sup>۳</sup>
عَجِبْتُ لِكَسْرِي وَ أَشْيَاعِهِ	وَ غَسَلِ الْوُجُوهِ بِبَوْلِ الْبَقَرِ <sup>۴</sup>

۱- ذ.ک: جاحظ / البيان ۲/۲۶۰: قال عوانة: استعمل معاوية رجلاً من كلب، فذَكَرَ يوماً المجوسَ وَ عِنْدَهُ النَّاسُ. فَقَالَ: لَعَنَ اللَّهُ الْمَجُوسَ يَنْكَحُونَ أُمَّهَاتِهِمْ وَ....

۲- ذ.ک: جاحظ / الحيوان ۵/۳۲۴.

۳- ذ.ک: ابوالعلا المعری / اللزومیات (چاپ خانجی مصر - قاهره ۱۹۲۴ م) ۱/۱۷۲.

۴- این قطعه را در دیوان معری نیافتیم، بناچار از احسان طبری / برخی بررسی‌ها درباره جهان بینها و... (چاپ انتشارات حزب توده ایران، ۱۳۵۸ ش. تهران) ص ۳۱۰ نقل کردم.

استخری جغرافی دان سده چهارم هجری نویسنده مسالک الممالک وقتی از عقاید مردم فارس سخن می گوید می افزاید که: «زن حامله زناکار مجوسی و با زن حائض زناکار مجوسی باید که برای تطهیر به آتشگاه بیاید و برهنه شود تا موبدان او را با شاش گاو طهارت دهند». ذ.ک: مسالک الممالک (چاپ دخویه. لیدن. ۱۹۲۶ م)، ۱۱۹.

این شایعه در دوره صفویه نیز از سوی شعوبیان غیرمسلمان پاسخ داده شده است: ذ.ک: شارستان ۲۰۴:

محققان پیشینه ازدواج با محارم را در میان اقوام بدوی ما قبل تاریخ سراغ دارند و مدّعی هستند که منشاء ازدواج بین برادران و خواهران را باید در آسیای غربی دانست. گیرشمن مدّعی است که ایرانیان و بعد نبطیان ازدواج با محارم را از ملل بومی به ارث بردند و نیز ازدواج بین مادر و پسر را در همین محدوده باید جستجو کرد.<sup>۱</sup> محققان روسی ازدواج با محارم را نتیجه سیر تکامل دوران پدر شاهی می دانند که کوششی بوده برای احتراز از انتقال اموال و دیگر حقوق ارثی دختر به عشیره دیگر. برخی از همین محققان این سنت را از بقایای دوران مادرشاهی مصر باستان می دانند.<sup>۲</sup> آثار مدون عصر اساطیر ایران چنین اتهامی را نفی می کند. این تطهیر پیشینه، بخشی از رسالت پاکسازی شعوبیه بود که در خلق شاهنامه فردوسی متجلی شد. متون عهد عتیق و جدید اوستا بر طهارت نسل و کانون خانواده ایرانی اصرار بسیار دارند<sup>۳</sup> سیر تحقیق در ازدواج ایرانیان از عهد کیانیان تا اواخر دوره ساسانیان چنین اتهامی را تأیید می کند و به وجود چنین ازدواجهایی در میان خاندان سلطنتی اشاره ای دارد: در رشتهای اوستا سخن از نکوهش آتوسا ملکه هوسباز خاندان سلطنتی هخامنشی است.<sup>۴</sup>

محققان در تفسیر این سرزنشها می گویند که «آتوسا» (= Hutaosa) دختر کورش

→ «... و گویند نزد ایشان به بول گاو دست شستن جایز است و این به جایی است که ضرورت باشد... و به قول امامیه نیز اگر مقمد به غایب نیالوده باشد بی آب رسانیدن، نوان وضو ساخت. پس اعتراض بر مجوس از چیست؟ چه ایشان تجویز این نکرده اند الا در جواز بول گاو، و آن در همه مذاهب جایز است، اما فرق آن است که چون ایشان گویند سنت بود و از دیگران بدعت.»

۱- ن. ک: گیرشمن / ایران باستان ۳۰.

۲- ن. ک: دیاکونوف / تاریخ ماد، ترجمه کریم کشاورز (تهران، پیام، ۱۳۵۷ ش چاپ دوم) ۶۱۱ حواشی.

۳- ن. ک: اوستا، یسناها، چاپ پور داود، گزیده جلیل دوستخواه (چاپ چهارم ۱۳۶۲ تهران، انتشارات، مروارید) ۳۱۳ - ۱۳۱.

۴- ن. ک: به انگلیسی؛ ازدواج ایرانیان از عهد باستان تا پایان ساسانیان ص ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴: بخش دهم کتاب: زن و ازدواج؛ زن در عهد کیانیان. ماجرای ملکه آتوسا ۷۴، ۷۵.

(۹). به تناوب زن «گشتاسب»، «کمبوجیه»، «گئوماتا» و «داریوش» بوده است. (۹).  
 کورش دوم احتمالاً فرزند و شوهر «آمی تیدا» دختر «آستیاک» بوده و «کمبوجیه» با  
 خواهرش «آتوسا» دختر کورش ازدواج کرد و آتوسا پس از او با داریوش اول ازدواج  
 نمود. خشایارشا به این دلیل پادشاه شد که فرزند آتوسا بود. داریوش دوم با  
 خواهرش «پاریسا تیدا» ازدواج کرد و پسرش اردشیر دوم با دو دخترش «آتوسا» و  
 «آمستریدا» ازدواج نمود.<sup>۱</sup>

محققان انگیزه چنین ازدوажهایی را حفظ اصالت خون شاهی و انتقال میراثهای  
 سیاسی - مالی می دانند. این سنت در میان خاندان سلطنتی ماد و پارس برقرار بوده  
 است که پسر دختر و یا داماد (شوهر دختر) پادشاه پیشین قانوناً به پادشاهی  
 می رسید. لذا پادشاهان غالباً با خواهران خود ازدواج می کردند.<sup>۲</sup>

محققان روسی این سنت شاهانه را در خارج از خاندان سلطنتی سراغ دارند.  
 آنان مدعی اند که این رسم در ایران باستان و آسیای میانه جاری و ساری بود که  
 صرفاً برای حفظ مال زن در داخل خانواده پدرشاهی صورت می گرفت.

خاورشناسان و ایران شناسان بر این قول اتفاق نظر ندارند. مبنای محققان روسی  
 و غربی در این موضوع نیز، متون و منابع یونانی و رومی است که خالی از اغراض  
 سیاسی نمی تواند باشد.<sup>۳</sup>

۱- ذ. ک: تاریخ ماد ۴۳۰، ۴۳۱، حواشی مقدمه ۱۰۵/۴۳۰، ۶۱۱.

۲- ذ. ک: تاریخ ماد ۳۹۰، ۳۹۱.

۳- ذ. ک: سیر منابع در. گیرمن / پیشین ۳۰ ← دار مستتر / زند اوستا ۱/۱۲۶ + دینشاه / اخلاق ایران  
 باستان + ارداویرافنامه + تحقیقات یارشاطر: مجله سخن ۷۵۵/۸/۶ + مجله دانشکده ادبیات تهران  
 ۷۷/۱/۳. + صادق هدایت / مجموعه نوشته های پراکنده (تهران. امیرکبیر. چاپ دوم. ۱۳۴۴) ۵۰۶: چند  
 نکته درباره ویس و رامین. + سعید نفیسی / تمدن ساسانی ۳۹/۱: «موضوعی که در آن بحث کرده اند و  
 برخی منکر شده اند اما اسنادی در برابر آن هست، زناشویی با نزدیکان است که در دین زرتشت اصطلاح  
 خاصی برای آن هست و خوتیک دس می گفتند: این گونه از زناشویی در همه دینهای باستان به جز

واقعیت یا شایعه ازدواج با محارم با رنگ و بوی پان عربیستی در دوره صفویه  
 احیاء شد و افسانه‌های شگفتی را ساخت.<sup>۱</sup>

→ مذهب مصریان قدیم ممنوع بوده اما در اوستا و در کتابهای دینی پهلوی اشاراتی بر روا بودن آن هست و حتی در کتاب شایست و لاشایست که از کتابهای دینی است چیزی گفته شده: «خوتیک دس گناهان بزرگ را از میان می‌برده» و در نظر گردآورندگان این کتاب، یک گونه از عبادت بوده است. شواهد تاریخی فراوان است که برادر و خواهر با هم ازدواج کرده‌اند و در کتاب دینکرت هم این نوع از زناشویی را باعث شکوه یزدانی و عبادتی تلقی کرده‌اند... در هر صورت نصارای ایران هم در دوره ساسانیان بدین نکته اشاره کرده و در دوره اسلامی برخی از مؤلفان مسلمان هم از آن خبر داشته‌اند... + مجله سخن. دوره ۲۶. سال ۱۳۵۷. ص ۱۲۰۱: پژوهشی کوتاه در مورد زناشویی عهد ساسانیان. مقاله مریم احمدی: «... در ایران قبل از اسلام چند همسری در خانواده‌های اشراف مرسوم بوده ولی طبقات دیگر چنین امکان اقتصادی را نداشته‌اند. همچنین ازدواج با خویشاوندان نزدیک مثل ازدواج پدر با دختر، خواهر با برادر متداول بوده است که به اوستایی خوایت و دت = XvaeTvadaQa نامیده می‌شود. بطور مثال می‌توان ازدواج کمبوجیه با دو خواهرش را ذکر کرد... داریوش و اردشیر دوم و دیگر پادشاهان نیز چنین ازدواج‌هایی انجام داده‌اند. در فرگرد هفتم و هشتم اردیرازنامه حتی ازدواج با خویشاوندان نزدیک را تأیید می‌کند. ازدواج با خویشاوندان نزدیک، منشأ و علل اجتماعی داشته است. این نوع زناشویی که اغلب در طبقات بالای جامعه آن روز انجام می‌گرفته بیشتر به علت باقی ماندن ثروت در خانواده و سهم نکردن بیگانگان در منافع خانوادگی و اصیل نگاه داشتن طبقه بوده است. به همین دلیل است که پادشاهان قبل از اسلام ایران نیز مادر، خواهر یا دختر خود را به ازدواج خویش درمی‌آوردند...» +

Matikan. e. Hezar Datastan. Trans. by: S. J. Bulsara. (India. 1937). pp 249-152, pp. 660-150.

+

Bartholomea; Ehr. Altiranisches. sp. 1860. Wörterbuch. Berlin. 1961. sp. 1065.

۱- ذ. ک: ناورنیه / سفرنامه ۴۲۳، ۴۲۴: ازدواج گیرها. و نیز ذ. ک: پرسش و پاسخ مترجم سفرنامه با یکی از مقامات ارشد دین زرتشت ۴۲۹، ۴۳۰.

شعوبیان همواره می‌کوشیدند تا این واقعیت یا شایعه را پاسخ دهند و با توجیه کنند. میراث شعوبیه دوره صفویه مبین این واقعیت است: ذ. ک: شارسنان چهارچمن ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲-۲۱۶: «گویند لختی دوست‌داران مجوس وطنی مادر و خواهر و عمه و آبه از ایشان بزیاید. جمله حلال دانند... غرض ایشان از این موضوعات و ترهات آن است تا خلایق از پاریسان و حکمای ایشان تنفر کنند...» + تقی‌زاده / مقالات ۳۰-۳۵: «مدرک تازه‌ای مربوط به زندگی زردشت»: «به تازگی

←

شعوبه از عوامل پیدا و پنهان بسیاری در میان اعراب برخوردار بودند. سیاهی لشکر شعوبه را غلام زادگان ایرانی تشکیل می‌دادند. هر چند که هوا دارانی عرب نژاد آگاه و ناآگاه در میان طبقات مختلف اجتماعی داشتند. یکی از شیوه‌های انتقال اشعار هجائی به اندرون دربار خلافت عربی و کاخهای اشراف عرب، اشعار غنائی هجائی بود که شعراء شعوبه می‌سرودند و به کنیزکان و غلامان خواننده و رقاصه می‌دادند، و آنان بدون اطلاع از معنا و پیام‌کننده آن، در حضور خلیفه و اشراف عرب می‌خواندند و فاجعه می‌آفریدند. «زیاد اعجم» و «عبدالرحیم دیاف» هر کدام نقش مهمی در دو سوی موضوع مورد بحث داشتند: اولی غلام زاده‌ای ایرانی در سرودن اشعار هجائی علیه اعراب، اشراف و مفاخر عرب و سرانجام هجو عقاید اسلامی می‌کوشید.<sup>۱</sup> و دومی (احتمالاً با ریشه‌ای ایرانی) غیر مستقیم آلت دست شعوبه بود که در سرودن اشعار هجائی - غنائی شهرت داشت. همو بود که شعری غنائی - هجائی علیه خلیفه عباسی هارون، بر زبان کنیزکی رقاصه انداخت و خلیفه را بر جای می‌خکوب کرد.<sup>۲</sup> شعر حماسی - هجائی شعوبه ابعاد و جهات متعددی داشت: بخشی از شعر حماسی شعوبه شامل حال اعراب موافق و متمایل به عجم می‌شد و شعر هجائی آن متعرض دشمنان اعراب موافق. اما هر دو بخش آن جوهره اصلی خود را که برتری نژاد ایرانی و نفی عربیت و ستیز با اعراب باشد، در همه حال دارا بود.<sup>۳</sup>

→ نوشته‌ای از بیرونی درباره زندگی زردشت به دست آمده... در این قسمت جا افتاده که در برخی نسخه‌های منحصر بفرد آمده از ازدواج با محارم سخن رفته، بیرونی می‌گوید: با سپهبد مرزبان رستم (مؤلف مرزبان‌نامه) در مورد ازدواج با محارم صحبت کردم او گفت که زردشت این را سنت نهاده است. از او پرسیده‌اند که اگر به هنگام اضطرار و ضرورت فردی با مادرش در نقطه‌ای باشد و خوف انقطاع نسل رود و... در اینجا نزدیکی با مادر اشکال ندارد، زیرا به زنی جز مادرش دسترسی ندارد...».

۱- ذ.ک: الهجاء والهجاءون ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۱۳ - آغانی ۹۷/۱۸، ۱۸/۱۶، ۱۴/۷۷، ۱۰۳، ۱۰۷.

۲- ذ.ک: آغانی، چاپ بولاق ۸۰/۳، ۸۱، ۸۲.

۳- ذ.ک: شعرا و شعر شعوبه

نهضت شعوبیه هیچ گونه تعهدی نسبت به مسائل حادّ سیاسی - عقیدتی جامعه معاصر خود نداشت. نزدیکی برخی از ادبا، نویسندگان و شعرای بنام شعوبیه عموماً و جناح ناسیونالیست آن خصوصاً به خلفای عرب اموی - عباسی<sup>۱</sup> می تواند تلاش برای بقاء و حضور در عرصه اجتماع و کسب مقام و مال تلقی شود. اما منصفانه باید گفت که در تمام ادوار بلند این نبرد طولانی هرگز مدحی از روی رضایت و اعتقاد بر زبان شعرای شعوبی جاری نشده است و اگر مدحی برای دریافت صله‌ای سنگین گفته‌اند، هجوی متعاقب آن سروده‌اند و پنهان و آشکار بر سر زبانها انداخته‌اند. متعصبان شعوبی غلام زادگان ایرانی را به خاطر فخر به رگ عربی شان شدیداً تنبیه و تازیانه می نواختند و هر کس که با وجود رگ عجمی به عربیت مفتخر بوده است از خود طرد کرده او را به شمشیر برنده و زهرآلود هجو تهدید و یا می کشته‌اند.<sup>۲</sup> اشرافیت ایرانی که رهبری سیاسی - اقتصادی نهضت ادبی شعوبیه را بر عهده داشته است در کشتن شعراء شهیر بی طرف و یا متمایل به اعراب، بسیار فعال بوده‌اند.

«ابو العتاهیه» شاعر مشهور و بی طرف عرب صرفاً به دلیل بی طرفی و تعهد مذهبی توسط خاندان باستانی و مقتدر «نوشجانی» مسموم شد.<sup>۳</sup>

احیاء فرهنگ و مفاخر باستانی ایران از آغاز تا انجام یکی از محورهای اصلی نهضت شعوبیه بود. این مسئولیت متوجه جبهه ادبی نهضت بود. لذا از همان آغاز زبان فارسی در کنار زبان عربی در محافل و کانونهای شعوبی تدریس و کتب فارسی باستان مطالعه می شد. در فصل نوابغ شعوبیه خواهیم دید که چگونه نوابغ شعوبیه در یک مجلس به دوزبان عربی و فارسی فصیح و روان، قرآن و دیگر معارف اسلامی را تدریس و تفسیر

۱- ذ. ک: شعرای شعوبیه.

۲- ذ. ک: بیوگرافی شعرا و نوابغ شعوبیه.

۳- ذ. ک: اغانی ۱۲۷/۳، ۱۲۸.

می‌کرده‌اند.<sup>۱</sup> در این جبهه بود که نهضت ترجمه شعوبیه آغاز شد و آثار مهم ادبی، علمی، سیاسی، اجتماعی، اداری و لطایف ایرانی از موسیقی و شراب و غذا گرفته تا انواع سرگرمیهای ایران باستان به زبان عربی ترجمه شد. آب و هوا، خاک، میوه‌ها، محصولات کشاورزی، شهرها، و زن ایرانی بار معنوی و خاصیت طبی شگفتی یافت! شعوبیه با جعل روایاتی مستند از قول پیامبر اسلام و دیگر شخصیت‌های بزرگ و مورد قبول عامه مسلمین در فضیلت موضوعات مذکور، کتابها آراست تا روند ایرانیزده کردن خلافت عربی را تسریع کرده باشد.<sup>۲</sup> این روایات پشتوانه تألیف کتابهایی عظیم شد. کلیه جناحهای شعوبیه مخصوصاً جناح ناسیونالیست آن بر قداست و طهارت مطلق پیشینه سیاسی ایران باستان مخصوصاً ساسانیان تکیه و تأکید بسیار داشتند. تلاش بسیاری شد تا دین باستانی ایران زرتشت با همان تصورات مذهبی عصر ساسانی رواج پیدا کند. مبالغه در عظمت و قداست «زرتشت» و آسمانی بودن کتاب او «اوستا» و حتی در برخی موارد ارجحیت آن بر قرآن و کوشش برای به رسمیت شناخته شدن هر چه بیشتر آئین زرتشت در کنار دیگر ادیان آسمانی و اهل کتاب، از جمله اقداماتی بود که در جبهه ادبی صورت می‌گرفت<sup>۳</sup> فضیلت ازدواج با زن مجوسیه یکی از ابداعات شگفت شعوبیه بود. در این باره «مدائنی» راوی دروغ پرداز و نویسنده جاعل مشهور قرن دوم و سوم هجری کتاب معروف «مَنْ تَزَوَّجَ مَجُوسِيَّةً» را نگاشت. شعوبیان با شناختی که از روان جنسی اعراب داشتند با بیانی دراماتیک در توصیف جاذبه‌های جنسی زن ایرانی - مجوسی کوشیدند. ذکر محاسن اندام جنسی زن عجمی بر کشش اعراب به زنان و دختران عجم افزود. ازدواج خلفای عرب با دختران اشراف ایرانی تنها یک ازدواج سیاسی نبود.<sup>۴</sup>

۱- ذ. ک: نوابغ شعوبیه.

۲- ذ. ک: روایات شعوبیه.

۳- ذ. ک: شعوبیه و حدیث و تاریخ.

۴- ذ. ک: جریان ازدواج مأمون با «پوران» دختر حسن بن سهل: مسعودی / مروج (چاپ ممتاز) ۲/۴۴۳.



هنر نوازندگی و خوانندگی و رقاصی و دلبری که در دختران و غلامان ایرانی تجلی کرده بود، بزم شاهانه‌ای از شراب و شاهد ایرانی برای خلیفه و اشراف عرب تدارک دید و بدین سان بود که فرهنگ ایرانی پیش درآمدی بر حضور و نفوذ اشرافیت ایرانی در دستگاه خلافت عربی شد و سرانجام همان گونه که حرمسراها مملو از کنیزکان و غلامان عجم و بیشتر ایرانی شد، نظام اداری، اجتماعی، سیاسی، اقتصادی خلافت عربی در دست اشرافیت ایرانی قرار گرفت.

شعر غنائی - شهبانی شعوبیه بخش مهمی از میراث‌های ادبی این نهضت را تشکیل می‌دهد، محتوای این ترانه‌های پرتما و لبریز از شهوت، از شراب و شاهد ایرانی یاد می‌کرد و خلیفه را سخت تحریک می‌نمود<sup>۱</sup> پیروزی شعوبیه در این بُعد وقتی بود که خلیفه عرب به لباس و خوراک و شراب ایرانی مباحات می‌کرد و در نفی مظاهر عربیت اکراهی نداشت. ایرانی‌زده کردن مأمون عباسی اوج این پیروزی بود.

جبهه ادبی نهضت شعوبیه با تسلط فوق تصور به زبان عربی و خیل شاعران شهیر و مسلط به اوزان شعری قدیم و جدید و صاحب سبک، و نویسندگان توانا و مترجمان ماهر، همواره گشوده بود. بسیاری از این نیروها پنهان و آشکار در گسترش این جبهه می‌کوشیدند. هدفهای مورد هجوم این جبهه؛ «اعراب»، «عربیت» و «اسلام» بود. حمله به اسلام هجوآلود و طنزآمیز جلوه می‌کرد و اصولاً برجسته نبود و بیشتر شامل حال عقاید و احکام و اعمال و متوجه قبائلی بود که خود را به اسلام منسوب می‌داشتند (مشخصاً: قریش و بنی هاشم، بنی امیه، بنی عباس). ابتدا تلاش

→ ۴۴۴، ۴۴۵ جاذبه‌های جنسی برتر زنان عجمی. ذ.ک: طبرسی / مکارم الاخلاق، باب النکاح + وسائل ۱۴ / کتاب النکاح ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸. + میراث‌های شعوبیه در این زمینه تحت عناوین «لذات النساء و طبایع النساء» که در دوره صفویه احیاء شد نسخه‌های خطی آن: فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه ملی پاکستان.

۱- ذ.ک: اغانی ۸/۸۸: عَلَّانِي وَاسْقِيَانِي - مِنْ شَرَابِ إِسْفَهَانِي وَ... و...

بر این بود تا شعار «ایران منهای عرب و اسلام» مطرح شود: شعرای شعوبی قرن اول و دوم هجری چنین کوششی داشتند. آنان آشکارا به روند باستان‌گرایی دامن می‌زدند و شعار بازگشت به هویت ملی و فرهنگی ایران را در شعر خود فریاد می‌زدند و با اتصال معنوی و آحياناً خونی خود به پادشاهان اساطیری و تاریخی و باستانی ایران از جمشید تا انوشیروان و یزدگرد سوم به اعراب هشدار می‌دادند که بهتر است قبل از پشیمانی بی‌سود، «به جزیره العرب برگردند و به چرانیدن گوسفند و خوردن سوسمار پردازند».<sup>۱</sup> «پاکی و تفوق ذاتی نژاد ایرانی و بلند کردن کسری و شاپور و هرمزان و کوبیدن آنها بر سر مفاخر نژادی عرب و به رخ کشیدن نبردهای تاریخی ایران و روم و ذلت و زبونی پادشاهان ترک در برابر شاهنشاهان ایران و تاخت و تاز اسبان و رژه خیل اسپهبدان و یال و کوپال مرزبانان ساسانی که همچون شیران درنده از مرزها پاسداری می‌کردند. و اینک کشور شیران و سرزمین دلیران، جایگاه گرگان و درنده خویان است» سرودن چنین چکامه‌هایی سرشار از تفوق‌نژادی و لبریز از غرور ملی در قرن اول هجری و به روزگار امویان، برآستی شجاعانه، گستاخانه و خطرناک می‌نمود. این حماسه‌ها گاه با مرثیه‌ای بلند در رثای گذشته و حسرت بر روزگار خوش پیشین همراه بود. مرثیه‌هایی که زبانحال نسل نخست اسیران و غلام زادگان ایرانی را در خود داشت: «از مرو و بلخ و سفد و سمرقند یاد می‌کرد و از خون و پوست شریف ایرانی که اینک آلوده به نکبت عربی شده است، اشک حسرت بر آن دیوارهای آباد و سرسبز و خانه‌هایی که بوی خوشاوندی و آشنائی می‌دهند و از دور دستها یاری می‌جویند، از نسلی غریب و تنها و اسیر که در فراق خوبشان و خاستگاه خویش می‌نالد، از نژاد و نیای شریف دورگه این نسل پریشان و ذلیل که یک سرش به ساسان وصل است و دیگر سرش به خاقان و...» این مرثیه‌ها جانشوز با ادای احترام به اسلام پایان می‌یافت تا از تأثیر اجتماعی و انتشار

عمومی آن نکاهد. اما تحقیر عرب و عربیت، چاشنی اساسی ابن مرائی بود.<sup>۱</sup>

برترین فرایند جبهه ادبی نهضت شعوبیه، ایجاد کینه و نفرت شدید از اعراب بود. کینه و نفرتی که چاشنی نهضت بزرگ ضد عرب و اسلام منهای عرب گردید. به این صورت که شاعران شهیر بنام و بی نام شعوبیه با سرودن حماسه و هجا و مرثیه‌های جانسوز ملی و قومی، خاطرات تلخ گذشته نه چندان دور را به یاد نسل اول و دوم اعاجم و موالی می‌آوردند و رفتار شرم آور و مواضع ضد عجمی اعراب را خاطر نشان می‌ساختند. ترسیم هنرمندانه گذشته‌ای که اینک در مقایسه با وضع موجود، حسرت‌انگیز و با شکوه و غرور آفرین جلوه می‌کرد، تابلوها و تصاویری از روند باستان‌گرایی و دورنمایی از استقلال سیاسی و ملی و احراز هویت فرهنگی بود.<sup>۲</sup> در این فراخوان بزرگ و سراسری، اپوزیسیون نیرومند و رقیب سیاسی عرب امویان یعنی بنی‌العباس که ائتلافی از کلیه جناحهای سیاسی - مذهبی معارض اموی بود، مخاطب قرار گرفت: جبهه ادبی شعوبیه عوامل مستقیم و غیر مستقیم خود را در خدمت این اپوزیسیون قرار داد. اشرافیت ایرانی رهبری سیاسی - نظامی و مالی نهضت ضد عرب را بدست گرفت و دیری نپائید که نهضت عرب کشی در سراسر خراسان بزرگ و ایران مرکزی راه افتاد. اعراب مخالف امویان به عجمیت ظاهر و مبالغه می‌کردند! محمد بن علی عباسی (= ابراهیم امام) سردسته باند عباسیان با اعزام ابومسلم به خراسان، فرمان عرب کشی را صادر کرد. این فرمان ریشه در تنازع دیرینه قبائلی داشت و شامل اعراب مُضَر و ربیعیه از متحدان و شرکاء رژیم اموی می‌شد. اگر در این فرامین که بخشی از اسناد سری نهضت ضد اموی بشمار می‌رود، مبالغه‌های شعوبی‌گرایانه و یا پان عربیستی مظلوم نمایانه نباشد، باید گفت که همان غلظت و شدت بخشنامه‌های عمر بن خطاب و معاویه علیه

۱- ز.ک: شعر و شعراء شعوبیه.

۲- ز.ک: شعراء و شعر شعوبیه.

اعاجم و موالی، دربارهٔ اعراب تکرار شده است که: «اگر توانستی، در خراسان زبان و نژاد عرب و مستعرب را برانداز».<sup>۱</sup>

درست است که رهبری و اکثریت نیروی انسانی و علمی - فرهنگی نهضت شعبیه با ایرانیان بود، اما نبطی‌ها، ترکها، رومی‌ها، زنگیها، حبشی‌ها، صقلی‌ها، و دیگر اقوام مغلوب در این نهضت نقش داشتند. نبطی‌ها می‌کوشیدند تا با شعر و حدیث برای خود هویت ملی و فرهنگی کسب کنند. آنان با جعل احادیثی برخی از شخصیت‌های بزرگ اسلام را نبطی و یا مدافع نبطی‌ها معرفی می‌کردند.<sup>۲</sup>

ترکها که در مقابل دیگر اقوام، اکثریت را داشتند با ایرانیان به رقابت پرداختند. این رقابت وقتی حالت دشمنی گرفت که ایرانیان در تفاخر نژادی، ترکها را نیز تحقیر می‌کردند. هنگامی که ایرانیان بر دستگاه خلافت غلبه یافتند و اشرافیت ایرانی همه کارهٔ خلافت عربی شد و به گفتهٔ یکی از نویسندگان معاصر عرب حکومت ایرانی با برچسب عربی روی کار آمد<sup>۳</sup>، ترکها دوّمین نیروی برتری بودند که می‌کوشیدند تا به قدرت سیاسی دست یابند. جاحظ که در اوج نبرد پان عربیسم و پان عجمیسم می‌زیسته است و خود مدافع پان عربیسم بوده در انتقام‌جوئی از ایرانیان غالب، با ترکها ابراز همدردی کرده و رساله‌ای در مدح و منقبت ترکها نوشته است. این رساله خطاب به فتح بن خاقان یکی از فرماندهان ارشد ترک ارتش عباسیان نوشته شده و مبین اوضاع شگفت آن روزگار است. جاحظ که همیشه با حفظ خُلق و خُوی پان عربیستی خود، در مقام یک عالم متکلم و فقیه بی‌طرف! مسلمان سخن می‌گوید، به دلجوئی از اتراک پرداخته و آنان را علیه اعاجم تحریک می‌نماید. تعابیر و ترفندهای جاحظ در این رساله نشان می‌دهد که مقطع زمانی

۱- ذ.ک: طبری ۸/۴ / حوادث سالهای ۱۳۲ - ۱۲۰ هـ.

۲- ذ.ک: مسعودی / مروج ۵۲/۱، ۲۴۰، ۲۳۸، ۲۴۲، ۲۵۷، ۲۶۰، ۲۷۱، ۲۵۵، ۲۶/۲، ۲۷، ۲۶، ۹۴.

۳- ذ.ک: الهجاء ۲۱۸.

نگارش رساله مذکور در دوران اوج نبرد نژادها و فرهنگها بوده است. جاحظ که در ضمن پاچالدار خلافت عباسی نیز بوده است، احتمالاً به توصیه مقامات سیاسی عربی خلافت، سعی در تفرقه میان ایرانیان دارد و از آنجا که خراسانیان اکثریت موالی و اعاجم ایرانی را تشکیل می دادند، می کوشد تا ترکها و خراسانی ها را به یکدیگر نزدیک سازد و با جدا کردن این دو نیروی عظیم از عجمها و نزدیک ساختن آنها به اعراب بگوید که «اختلاف بین ترکها و خراسانی ها مانند اختلاف بین عربها و عجمها نیست»<sup>۱</sup>، جاحظ می کوشد تا ترکها و خراسانی را برادر خونی بخواند و با یادآوری ازدواج خسرو پرویز ساسانی با دختر خاقان ترک، این برادری را مستند سازد. آنگاه برای کاستن از تنش تند ضد ترکی، روایاتی از زبان پیامبر و اشخاص معتبر در مدح و منقبت و هیبت و صلابت و علم و حلم و هنر و تفوق اتراک ارائه می کند. او ابائی ندارد تا ریشه عربی ترکها را رو کند و سیادت و برتری نژادی ترکها بر ایرانیان را ثابت نماید. برای این کار روایاتی از زبان رواة شعوبیه در فضائل اتراک و نفی اشعار ضد ترکی شعوبیه ردیف می کند.<sup>۲</sup>

دیگر فرایند برتر جبهه ادبی شعوبیه استخدام بسیار موفق فنون و اسالیب زبان عربی در نظم و نثر بود. و به راستی که ذوق و نبوغ ایرانی و تخیل آریائی با این ابزار نیرومند و پر ظرفیت شگفتیهای بسیار آفرید. تسلط جبهه ادبی شعوبیه بر حوزه های علمی و عامیانه شعر و نقل عرب، نیروهای مؤثر این نهضت را قادر ساخت تا در ساختار الفاظ، کلمات و قواعد ادبی زبان عربی دخل و تصرفات و ابتکاراتی داشته باشند و اوزان شعری و سنن ادبی عرب را درهم ریزند و الفاظ و اصطلاحات و ضرب المثلها و متون دلخواه فارسی را قالب عربی دهند.<sup>۳</sup> و با خلق متون قدیمه ای

۱- جاحظ / رسائل (چاپ محمد هارون) رساله مناقب ترکها ۸، ۹، ۱۰.

۲- ذ. ک: جاحظ / رسائل ۱/ ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵.

۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰.

۳- ذ. ک: شعراء و شعر شعوبیه.

درباره پیشینه اعراب، آنان را به فرار از عربیت وادارند. تا آنجا که بسیاری از شعرا و ادبا و رؤسای قبائل و اشراف عرب در جستجوی پیشینه عجمی ایرانی برای خود برآمدند و با خلق افسانه‌هایی مبنی بر ملاقات نیای قبیله‌ای و قومی شان با پادشاهان ساسانی، مباهات می‌کردند.<sup>۱</sup>

عنابی (= کلثوم بن عمرو بن ایوب) شاعر شهیر عرب عصر اول عباسی، از قبیله تغلب، ایرانی زده شد. او که معنا و فصاحت و بلاغت را در آثار عجم می‌دید بسیاری از آثار باستانی ایران از جمله نامه‌های منسوب به یزدگرد سوم را بازنویسی کرد.<sup>۲</sup> برخی از قبائل به اساطیر منفی ایران نیز مباهات می‌کردند و خود را به آنها منسوب می‌ساختند.<sup>۳</sup> هشام کلبی (= هشام بن محمد، از رواة طبری در تاریخ، متوفای ۲۰۶ هـ) کتاب «أَخَذُ كَسْرِي رَهْنَ الْعَرَبِ» را نوشت. این کتاب حاوی اخبار و افسانه‌هایی مبنی بر قبول رهائن عرب از سوی انوشیروان ساسانی بود. و این بخشی از افتخارات عرب بشمار می‌رفت.<sup>۴</sup> محققان معاصر عرب، ترفندهای سیاسی شعوبیه را (مبنی بر جعل نسب نامه‌های عرب برای نفوذ و جلب اعتماد اعراب) نوعی مباهات دانسته‌اند<sup>۵</sup> و این خطای تاریخی بزرگی است چرا که ایرانیان شعوبی از آغاز تا انجام هرگز به عربیت مباهات نکرده‌اند و حتی در دوران غلبه مطلق پان عربیسم کسانی را که به رگ عربی خود مباهات می‌کردند بشدت تازیانه می‌زدند<sup>۶</sup>، جعل نسب نامه عربی برای ابومسلم و ابراهیم موصلی و اشراف ایرانی از حیل‌های سیاسی اولیه شعوبیه بود که در اوج غلبه پان عربیسم برای نفوذ در

۱- ذ.ک: شعوبیه و تاریخ.

۲- ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/۱۸۰.

۳- ذ.ک: صفحات گذشته: پان عربیسم قبائلی اموی.

۴- ذ.ک: الفهرست ۱۴۱.

۵- ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/۳۶، ۳۷.

۶- ذ.ک: شعراء شعوبیه.

دستگاه خلافت عربی و یا در اپوزیسیون عربی امویان ساخته می‌شد. این نسب‌نامه‌ها توسط جاعلان زبردست شعوبیه در جبهه ادبی و علمی با مهارت تام و تمام ساخته می‌شد و در میان اشراف عرب پخش می‌گردید و بر سر زبانها جاری می‌شد. در آن روزگار، ایرانیان شعوبی آنچنان تسلطی به زبان عربی داشتند که استاد صرف و نحو و معانی و بیان و بدیع زبان عربی و آموزگار خلیفه زادگان و اشراف زادگان عرب قرار می‌گرفتند تا آنجا که کارشناسان ادب عربی از تشخیص عجمیت شعوبیان عاجز بودند. تنها راه، نداشتن نسب نامه و اشتها عامیانه بود که می‌توانست تعیین کننده باشد. شعوبیه این راه را با هنرمندی تمام بر اعراب بست و هر کدام از رندان نفوذی شعوبی که عربی دو آتسه را شبیه بودند با در دست داشتن نسب نامه عربی تا قلب تشکیلات عربی پیش رفتند. این ترفند در تمامی ادوار نهضت مقاومت ملی ایران علیه اعراب معمول بود و حتی در دوران غلبه نیز تاکتیکی از استراتژی تخریب و انهدام بشمار می‌رفت.<sup>۱</sup> و این در حالی بود که در تنازع نژادی و تدابیر شعوبی، زمان به نفع اعاجم پیش می‌رفت: از همان آغاز و در اوج نهضت تذلیل و تحقیر اعاجم، وقتی جریر بن خطفی شاعر عرب از روی تملق، موالی را مدح گفت، صد حله دریافت کرد.<sup>۲</sup> اندکی بعد خاندان مشهور معد بن عدنان برای خود ریشه پارسی یافت و در برابر چشمان حسرت زده یمنی‌ها به ابراهیم و اسپهبد و کسری و هرمزان و قیصر و زرنشت و محمد بن ابراهیم مباحات می‌کرد. قبیله بزرگ نزار نیز چنین وضعی پیدا کرد که سواران پارسی و فرسان نزاری هر دو از یک ریشه پارسی‌اند<sup>۳</sup> یمنی‌ها دنبال دست مایه‌ای عجمی - ایرانی می‌گشتند تا مباحات کنند. آنان در میان اساطیر ایرانی، «ضحاک» را یافتند که هنوز

۱- ذ.ک: جبهه سیاسی.

۲- ذ.ک: ضحی الاسلام ۲۵/۱ - اغانی ۶۵/۷.

۳- ذ.ک: مسعودی / تنبیه ۹۴، ۹۵.

جلب توجهی نکرده، بلافاصله مفتخر شدند که ضحاک از قبیلهٔ آزد و هم ریشهٔ یمنی‌ها بوده است. نزاری‌ها می‌کوشیدند تا ضحاک را از یمنی‌ها بگیرند<sup>۱</sup> ابونواس شاعر شعوبی‌گرا، برای گرم کردن هر چه بیشتر این معرکه، قصیده‌ای بلند بالا در مدح ضحاک گفت!<sup>۲</sup>

جبههٔ ادبی نهضت شعوبیه این واقعیت را نیز ثابت کرد که قدرت زبان و قوت قلم عجم از تیزی و تندی شمشیر عرب برتر است.<sup>۳</sup>

حضور منشیان دو زبانه و گاه چند زبانه (در تکلم و کتابت) ایرانی خلفا و اشراف عرب با ادا و اطوار ایرانی و پوشیدن لباس ویژهٔ کتابت عصر ساسانی، قبل از اینکه یک پیروزی سیاسی بحساب آید، اثبات برتری فرهنگی بود. وجه سیاسی و طعنهٔ نژادی وقتی خود را نشان می‌داد که همین کاتبان با چنین هبیتی از سطوت ساسانی، پشت میز می‌نشستند و با ابهت و تبختر تمام فرمایشهای حضرات را می‌نوشتند و در موقعیت مناسب، زهر خود را می‌ریختند و اعراب را بجان هم می‌انداختند.<sup>۴</sup>

احمد امین مصری می‌گوید: «کاتبان نقش مهمی در نشر فرهنگ ایرانی داشتند، زیرا فرهنگ ایرانیان به مراتب وسیع‌تر از فرهنگ دیگر ملت‌ها بود. ایرانیان علوم لغت، ادبیات، مذهب، فلسفه، تاریخ و جغرافیا و... را می‌دانستند، زیرا در هنگام نگارش به آن نیاز داشتند، و این از لوازم و شرایط کتابت دورهٔ ساسانی بود. لذا دایرهٔ دانش کاتب وسیع‌تر از علم فقیه بود. قواعد املا و نگارش را ایرانیان تدوین کردند، مردم از کاتبان چیزها آموختند، کاتبان در میان علما طبقهٔ ممتازی بودند، ایرانیان ادب و ادبیات را از دایرهٔ تنگ و تاریک عربی که در شعر و لغت محدود می‌شد به صورت یک دانش گسترده درآوردند. کاتب باید عربی و فارسی می‌دانست.

۱- ن.ک: همان ۷۶، ۷۷.

۲- ن.ک: همان ۷۷ + افتخارات جریر: سعودی / مروج / ۱/ ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۶۵.

۳- ن.ک: ضحی الاسلام / ۱/ ۱۶۷.

۴- ن.ک: نوابغ شعوبیه.



پیدایش کتابهایی چون «البيان و التبيين» و «الكامل فى اللغة» و «عیون الاخبار» از برکت حرکت ادبی ایرانیان است، ایرانیان فرهنگ ایرانی را گسترش دادند و آداب و ادب پارسی را به آداب و ادب عرب ضمیمه کردند، فهم ادبیات همان گونه که مستلزم شناخت «اکثم بن صیفی» از ادبای جاهلیت عرب بود، مستلزم فراگیری حکمت «بوذرجمهر» (= بزرگمهر) نیز بود، اگر تاریخ عرب را باید می دانست، تاریخ ایران و اقوال نوشیروان و شاپور و پرویز و موبد موبدان را مانند اقوال خلفاء عرب اموی، عباسی و خلفاء ثلاثه می دانست، الفاظ و لغات ایرانی در فرهنگ عرب راه یافت، زیرا اعراب الفاظ و اصطلاحات مدنی نداشتند، لغت عرب از لغت پارسی بهره فراوان گرفت، الفاظ اغذیه و اشربه و موسیقی و ابزار و آلات آن همگی ایرانی بوده و هست، در واقع لفظ و معنا ایرانی بود، ایرانیان فرهنگ باستانی خود را به عربی ترجمه کردند، این فرهنگ فقط میراث سیاسی، علمی، اداری، اقتصادی، فرهنگی ساسانیان بود، جامعه عام عربی تحت تأثیر فرهنگ پارسی قرار گرفت، همه چیز و همه کس ایرانی و ایرانی زده شد، ایرانیان شراب و شاهد و شهوت مدرن و لهو و لعب پررزم و برق را به اعراب یاد دادند، اگر ایرانیان نبودند، اعراب در همان زندگی ساده و بدوی خویش باقی بودند، ایرانیان نقش بزرگی در ادب عرب داشتند، ایرانیان دارای اشعار و امثال ادبی و حکم بسیار بودند، ابن خلدون حاملان علم بلاد اسلامی را عجم ها می داند، و این بی انصافی است، او سهم عربها را ناچیز شمرده، اگر ابوحنیفه ایرانی بود، مالکی و شافعی و احمد حنبل عرب بودند.<sup>۱</sup>




---

۱- ذ.ک: احمد امین / ضحی الاسلام / ۱/ ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۰ مقایسه کنید: تاریخ الشعر العربی ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۲، ۲۲۳، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱.

## شعرا و شعر شعوبیه:

### یادآوری:

شناسائی و ارائه فهرستی جامع از شاعران و نویسندگان و مترجمان و دست اندرکاران نهضت شعوبیه و گردآوری و معرفی آثار آنان کاری است محال، چراکه آثار مشخص شعوبیه به هنگام غلبه «شریعت» بر «ملیت» (قرن هشتم به بعد) مورد قهر و خشم فقهاء و علماء مذاهب اسلامی قرار گرفت و قبل از آن نیز دستخوش حوادث گردیده بود. اما واقعیت این است که در کجای قلمرو زبان و فرهنگ عربیت و اسلامیت جای پای شعوبیه را نتوان دید؟! این نهضت شگفت و بی سابقه در تاریخ ملت‌ها، در همه جای عربیت و اسلامیت دست داشت و در جهت اهداف سیاسی و ملی خود آثاری خلق کرد که شناخت آن نیز محال است. چه بسا که شوخیهای شعوبیه در قالب حدیثی موثق و مستند یا متن کلامی متین و یا قطعه‌ای تاریخی، بخشی از عقاید مذهبی و خیلی جدی ما را ساخته و معتقدان متعبد و متعصبی را یافته است! برآستی که در بسیاری از موارد، اسلاف شعوبی ما، ما را دست انداخته‌اند و لطایف و گاه عقده‌های ملی و ضد عربی خود را در باور عقیدتی ما تزریق فرموده‌اند.<sup>۱</sup>

جبهه ادبی شعوبیه همزمان با دو جبهه سیاسی و علمی فعال بود و گستردگی بسیار داشت. در این جبهه گسترده و بی مرز شاعران و نویسندگان و مترجمان بنام و گمنام بسیاری مستقیم و غیر مستقیم فعالیت می‌کردند که رد پای آنان را به همراه نشانی از آثار و عقایدشان باید در میان آثار پان عربیسم و منابع ادبی - تاریخی عرب و اسلام جستجو کرد. فهرست ذیل نمونه‌ای از این کار است.

۱- ذ. ک: میراث شعوبیه.

۱- اسماعیل بن یسار نسائی (احتمالاً: ۱۳۲- ۴۰ هـ)

الف: زندگی؛

از زندگی شخصی و خانوادگی او اطلاعی در دست نیست. فقط می دانیم که «اسماعیل» مکتبی به «ابو فائد»، فرزند «یسار»، از اسرای «فارس»، در ولایت «بنی تیم» از «قریش» مقیم محلّه «حدیله» در شهر «مدینه» بود.<sup>۱</sup> درباره وجه تسمیه او به «نسائی» گفته شده که پدرش یسار، البسه و ظروف و فرش کرایه‌ای برای عروسیها و جشن‌ها داشته و در ضمن غذای اشرافی برای عروسیهای ثروتمندان تهیه می‌کرده و می‌فروخته است لذا به «نسائی» شهرت یافته بود.<sup>۲</sup>

اسماعیل عمری طولانی داشته و تا اواخر عهد اموی زنده بوده و شاعری خوش مشرب و شوخ و بانمک و در ضمن شجاع و گستاخ شناخته شده است.<sup>۳</sup>

اسماعیل دو برادر به نامهای محمد و ابراهیم و احتمالاً برادر سومی به نام احمد<sup>۴</sup> داشته که هر دو با هر سه شاعر و شعوبی بوده‌اند.<sup>۵</sup> محمد در حیات اسماعیل در گذشت. از زندگی محمد بن یسار هیچ‌گونه اطلاعی در دست نیست، فقط چند قطعه از اشعار غنائی و حماسه‌های شعوبی او به یادگار مانده و پیداست که او نیز مانند برادرش شاعری حماسی شعوبی و هجو سرا بوده است.<sup>۶</sup> اسماعیل فرزندی داشته به نام ابراهیم که او نیز شاعر بوده و شعوبی و سخت متعصب و ضد عرب، همو بود که زیاد اعجم را به خاطر مباحاتش به قریش جامه بر تن درید و تازیانه زد.<sup>۷</sup>

۱- ذ.ک: اغانی ۴ / ۱۱۹- ۱۲۱.

۲- ذ.ک: همان ۴ / ۱۱۹.

۳- ذ.ک: همان ۴ / ۱۱۹.

۴- ذ.ک: همان ۲۰ / ۱۴: احمد بن یسار (۹).

۵- ذ.ک: همان ۴ / ۱۲۱.

۶- ذ.ک: همان ۴ / ۱۲۷.

۷- ذ.ک: الهجاء، ۲۱۰، ۲۱۱ اغانی ۲ / ۲۹۴.

## ب: عقاید؛

از آنجا که ردپای شاعر را در منابع عربی و مستند به آثار پان عربیسم می‌یابیم، بنابراین همانطور که زندگی شاعر در پرده ابهام و سکوت قرار دارد، عقاید وی نیز در هاله‌ای از ابهام و تحریف فرو رفته است.<sup>۱</sup>

اما اشعار منسوب به او و فرازهایی از حیات سیاسی او نشان می‌دهد که وی قبل از هر چیز دیگر، یک ایرانی نژاد شدیداً ناسیونالیست و ضد عرب است.<sup>۲</sup> و اصولاً خاندان یسار با این ویژگی در تاریخ شناخته می‌شوند؛ در شرح حال یسار آمده است که در لحظات آخر زندگی به جای ترنم توحید، شعار مرگ بر آل مروان را زمزمه می‌کرد به وی گفته شد: در این دم آخر، بهتر است ذکر توحید بگوئی. و او پاسخ داد که لعن بر آل مروان به جای ذکر توحید و تقرب به خداوند، بهتر است.<sup>۳</sup> تنها قطعه حماسی مشهوری که از او بر جای مانده، مبین عقاید شاعر است: هیچ‌گونه تعهدی نسبت به عقاید و مذاهب و مسائل جامعه معاصر خود ندارد، عرب و عربیت و خلافت را به رسمیت نمی‌شناسد، تنها به ایران و مفاخر باستانی ایران و اعاده آنها می‌اندیشد، شعار بازگشت به گذشته باستانی را فریاد می‌کند، تنها شاهنشاهان و اسپهبدان ساسانی را شایسته تعظیم و تکریم و تفاخر می‌داند، و از اینکه ایران جایگاه انیران شده سخت اندوهگین است و هشدار می‌دهد که این وضع هرگز قابل تحمل نخواهد بود.<sup>۴</sup>

یک محقق معاصر عرب، اسماعیل بن یسار را شاعر شعوبی منافقی می‌داند که به هیچ دین و مذهبی اعتقاد نداشت و اعراب را از بالا تا پائین به دیده کین و نفرت می‌نگریست.<sup>۵</sup>

۱- ذ.ک: همان ۲۰۸؛ زندگی شاعر تحریف شده و نویسنده از پیش خود برای اسماعیل بیوگرافی نوشته است.

۲- ذ.ک: اغانی ۴ / ۱۲۱؛ و کان اسماعیل شعوبیا شدید التعصب للمعجم.

۳- ذ.ک: همان ۴ / ۱۲۳.

۴- ذ.ک: اغانی ۴ / ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶.

۵- ذ.ک: الهجاء ۲۰۸.

### ج: حیات سیاسی شام

اسماعیل طرفدار ربیری‌ها است چرا که زبیریان در حجاز قوی‌ترین اپوزیسیون فعال ضد اموی هستند. عبدالله بن زبیر در مکه خود مختاری داشت و اصولاً حجاز را زیر نفوذ و سلطه خود گرفته بود. این نشان می‌دهد که نسل نخست شعوبیه با ایدئولوژی افراطی ناسیونالیستی و ضد عربی به تشیع امامیه و شاخه‌های آن نزدیک نبوده است. اسماعیل در کنار عبدالله و عروه بن زبیر که علیه امویان می‌جنگیدند قرار داشت. احتمالاً دل‌بستگی عروه به اسماعیل به خاطر شوخیهای شبانه بود که سر بسر اسماعیل می‌گذاشت و شبها او را مسخره می‌کرد.<sup>۱</sup> پس از پایان کار زبیریان، اسماعیل به عبدالملک مروان نزدیک شد و این نخستین بار بود که بر آستان خلیفه‌ای عرب پا می‌نهاد؛ آن روز خلیفه و سه پسرش ولید، هشام و سلیمان نشسته بودند، اسماعیل وارد شد و اجازه خواست تا مدیحه‌ای بسراید. عبدالملک کین‌مندانه گفت: حالا! ای پسر یسار؟! تو مداح زبیری‌ها بوده‌ای، اینک با چه زبانی می‌خواهی مدیحه‌ای در مدح ما بسرائی؟! و اسماعیل پاسخ داد که: قربان! شأن بنده بزرگتر از این جرم است و تو از مجرمی بزرگتر از من گذشته‌ای، من که شاعری دل‌تک و بذله‌گو هستم. عبدالملک لبخندی زد و ولید اشاره‌ای کرد که: شعرت را بخوان! و او شروع کرد. عبدالملک و ولید و هشام را مدح گفت و سلیمان را از ردیف انداخت. سلیمان با نگاهی خشم‌آلود به شاعر فهماند که... و او بلافاصله قافیه‌ای جور کرد و سلیمان را در میان آن گذاشت. همه راضی شدند و بیش از سه هزار درهم صله‌ای مرحمت کردند.<sup>۲</sup> در خلافت هشام بن عبدالملک بود که اسماعیل راهی «رصافه» شد: هشام و غلامانش بر کنار برکه‌ای نشسته بودند، اسماعیل وقت را مناسب دید و قصیده مشهور خود را انشاد کرد: «اصلی کریم و

۱- ز.ک: اغانی ۴/ ۱۱۹، ۱۲۰.

۲- ز.ک: اغانی ۴/ ۱۲۴، ۱۲۵.

مجدی لا یقاس به \* ولی لسان کَحَد السَّیْفِ مَسْمُومٍ هِشَامٌ بِرَأَشْفَتِ كِه: ای مادر فحبه! بر من فخر می‌کنی و آباء و اجداد مجوسست را بر نژاد من برتری می‌دهی و مرا تهدید می‌کنی؟! و... دستور داد که او را در برکه اندازند و غوطه دهند. غلامان چنین کردند تا دم مرگ. هشام دستور داد او را بیرون آورند. هشام وی را به حجاز تبعید کرد. گفته می‌شود که همین حادثه قبلا در «رصافه» به هنگام ولایت عهدی ولید بن یزید، به شوخی تکرار شده بود. آن دفعه پس از خنده بسیار ولید، او را درآوردند و اسماعیل شعری در مدح ولید و هجو عبدالحمید غلام ولید که او را در برکه انداخته بود سرود. ولید خندید و خلعتی سنگین به وی داد و راضیش کرد.<sup>۲</sup>

اسماعیل به هنگام خلافت ولید، او را مدح گفت و سه هزار درهم صله گرفت. همین مبلغ را با سرودن مدیحه‌ای در مدح عمر بن یزید بن عبدالملک، دریافت کرد. اسماعیل وقتی به دربار خلافت و خلفا دسترسی نداشت به اشراف عرب وابسته به دربار روی می‌آورد. عمر بن یزید بن عبدالملک در پذیرش اسماعیل ساعتی درنگ کرد. اسماعیل گریان و نالان وارد شد و گفت: من و پدرم در طرفداری از مروانی‌ها لحظه‌ای درنگ نکرده‌ایم، و حالا تو کارت بجائی رسیده که از من روی می‌گردانی. عمر پوزش خواست، اما اسماعیل همچنان نالان بود تا صله‌ای سنگین دریافت کرده و خاموش شد. مردی عرب که شاهد ماجرا بود، خودش را به اسماعیل رساند و با شگفتی بسیار پرسید: تو و پدرت چه مروانیتی داشتید؟! و اسماعیل گفت که: دشمنی با اینها. راوی می‌گوید: زن طلاق باشم اگر دروغ بگویم که مادر اسماعیل هر روز مروان و آل او را لعن می‌کرد و پدرش یسار وقتی رو به قبله بود به وی گفته شد: بگو لا اله الا الله، گفت: لعن الله مروان، گفتند: چرا؟ گفت: این

۱- ذ.ک: همان ۴/۱۲۵.

۲- همان ۴/۱۲۱.

در تقرب به خداوند بهتر است.<sup>۱</sup> اسماعیل در رثای برادرش محمد بن یسار مرثیه‌ای جانسوز با چاشنی شعوبی، در حضور اسماعیل بن هشام والی مدینه سروده، فردی از زبیری‌ها گفت: عالی بود ولی اسراف کردی، اگر این مرثیه را در حق مردی از سادات قریش می‌گفتی بهتر بود. والی مدینه زبیری را سرزنش کرد و موجب تشکر اسماعیل گردید.<sup>۲</sup>

اسماعیل یک بار برای دریافت صله‌ای سنگین از مدینه به دمشق رفت: برای این کار، با مردی از طرفداران مروانیان به نام عبدالله بن انس رفیق شد و همراه او به شام رفت. گویا به دربار راه نیافت و بناچار اشعاری در هجو عبدالله بن انس سرود. در این اشعار هجائی، در طعنه به مروانیان که نسبت به او بی توجهی کردند آنان را به حسن و حسین بن علی علیهما السلام تشبیه می‌کند که به او بی توجهی کرده‌اند.<sup>۳</sup> این کنایه و اشاره می‌تواند مبین مواضع پیشوایان اسلام امامت در قبال شعراء شعوبیه باشد. گفته شده که اسماعیل با فرزندان جعفر بن ابی طالب روابطی داشته است. اما مسلم است که این روابط، سیاسی نبوده، بلکه غنائی بوده و اشعاری مبادله می‌کرده‌اند.<sup>۴</sup> خاندان یسار همه مغضوب و مطرود رژیم اموی بوده‌اند.<sup>۵</sup>

#### د: مکتب شعری شاعر؛ حماسه، هجو، غنا

از آنجا که اشعار اسماعیل بن یسار، نخستین فریادهای بلند و فراگیر شعوبیگری است لذا زبان حال نسلی اسیر و ذلیل و تنها و غریب می‌باشد و بیشتر حماسی و

۱- ذ.ک: همان ۴/ ۱۲۳، ۱۲۴.

۲- ذ.ک: همان ۴ / ۱۲۶.

۳- ذ.ک: اغانی ۴ / ۱۲۳: لعمرک ما الی حسن رحلنا \* ولا زرنا حسینا یا ابن انس.

۴- ذ.ک: اغانی ۴ / ۱۲۲.

۵- همان ۴ / ۱۲۵: اسماعیل کان مبتلی بالعیصیه للعجم و الفخر بهم، فکان لا یزال مضروباً محروماً مطروداً.

غرور آفرین، حسرت افزا و تحریک آمیز و بیدار کننده و مبین گذشته سیاسی ایران است. مکتب شعری اسماعیل با تقلید و ابداع همراه است؛ تقلید از اسالیب شعر جاهلی در هجو و حماسه و غنا و ابداع در اوزان و عروض شعری، بیشتر اشعار شاعر، حماسی است.<sup>۱</sup> نمونه‌های موجود نشان می‌دهد که مایه‌های شعر حماسی او در تفاخر به نژاد ایرانی و تعظیم و تکریم مفاخر باستانی و دعوت به بازگشت به هویت ملی و فرهنگی ایران خلاصه می‌شود.<sup>۲</sup>

اشعار هجائی او بخشی از مبارزه وی علیه اعراب را تشکیل می‌دهد، قصاید و مدایح او صرفاً جنبه اقتصادی دارد و وسیله‌ای برای بقاء و نفوذ است. ترانه‌های غنائی او از چاشنی هجو خالی نیست؛ او قطعه‌هایی غنائی می‌سرود و بر زبان عوام عرب می‌انداخت که پیام روشن آن فحش به اعراب و یا هجو قبیله و خاندانی مشهور از عرب بود.<sup>۳</sup> اسماعیل با استخدام الفاظ پیچیده و کهن ادب عربی در شعر غنائی خود، قطعه‌هایی می‌ساخت و به رقاصه‌ها، کنیزکان و غلامان و نوشاعران عرب می‌داد. وقتی این ترانه‌ها در محافل اعراب خوانده می‌شد، غوغائی از حشم و ناسزا برپا می‌کرد.<sup>۴</sup> قطعه‌های غنائی اسماعیل در سراسر قلمرو امویان دهان به دهان می‌گشت و به دربار خلیفه اموی ولید راه یافت. ولید برخی قطعه‌هایی غنائی اسماعیل را زمزمه می‌کرد روزی پرسید این ترانه‌ها از آن کیست؟ گفته شد از اسماعیل بن یسار در حجاز. ولید کس دنبال اسماعیل فرستاد.<sup>۵</sup> اسماعیل در محضر ولید بن یزید قطعه‌ای غنائی سرشار از شهوت انشاد کرد که خلیفه عرب را از شدت طرب از تخت به فرش افکند و آنچنان به طرب آمد که پائین تنه غلمان و جواری

۱- همان / ۴ / ۱۲۱: نه شعر کثیر بفریه بالا عاچه.

۲- ذ.ک: همان / ۴ / ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶.

۳- ذ.ک: همان / ۴ / ۱۲۲.

۴- همان / ۴ / ۱۲۲.

۵- اغانی / ۴ / ۱۲۲.



لخت و عور محفل عیش را زبان کشید و از کثرت شراب به خماری رفت و صله‌ای سنگین به اسماعیل داد و او را روانه حجاز کرد<sup>۱</sup> در همین قطعه غنائی که ولید را مست و مدهوش ساخت، چاشنی هجو نهفته بود: اسماعیل بیت پایانی ترانه را در هجو فردی به نام «ارقم» سرود که وقتی آن را شنید از شدت خشم و ننگ خود را در آب انداخت.<sup>۲</sup> اسماعیل با شرکت در محافل عیش و نوش اشراف عرب، وقتی زمینه را مناسب می‌دید قطعه‌ای جماسی - هجائی می‌سرود و به تفاخر نژادی می‌پرداخت. در یکی از همین مجالس بود که اعراب را به خاطر سنت دخترکشی جاهلیشان سرزنش کرد و فخر نمود که: «ما ایرانیان دخترانمان را می‌پروریدیم و شما عربها دخترانتان را زنده به گور می‌کردید»<sup>۳</sup> که پاسخی دردناک و غیر قابل انتظار و بسیار گویج کننده دریافت داشت.<sup>۴</sup>

۳- ابراهیم بن اسماعیل بن یسار<sup>۵</sup>، ۴- محمد بن یسار<sup>۶</sup>، ۵- احمد بن یسار<sup>۷</sup>،  
۶- ابراهیم بن یسار<sup>۸</sup>.

۱- ک: همان ۱۲۲/۴.

۲- ذ: ک: همان ۱۲۲/۴.

۳- ذ: ک: همان ۱۲۰/۴، ۱۲۱.

۴- ذ: ک: صفحات گذشته. + رد پای اسماعیل و شعرا و را ذ: ک در: اغانی ۱۱۹/۴، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲.

۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۸۷/۸، ۱۳۵/۱۳، ۱۶/۴۵ احمد بن یسار ۱۴/۲۰، محمد بن یسار

۱۲۷/۴، ابراهیم بن اسماعیل بن یسار ۱۲۷/۴. و نیز: اغانی (دارالتراث العربی، بیروت) ۴۰۸/۴ - ۴۲۹

: اسماعیل بن یسار.

۵- ذ: ک: اسماعیل بن یسار.

۶- ذ: ک: اسماعیل بن یسار.

۷- ذ: ک: اسماعیل بن یسار.

۸- ذ: ک: اسماعیل بن یسار.

## ۷- یسار

ذ.ک: اسماعیل بن یسار. یک گزارش کم رنگ از خاندان یسار (= بنو یسار) در دست است.<sup>۱</sup> در یک جلسه فخر فروشی در حسب و نسب و زن عربی، یکی از خاندان یسار(?) با یکی دیگر از ثقیف(?) تفاخر و تسائل از حسب و نسب در دوره معاویه بن ابی سفیان. آیا همین خاندان بوده است، معلوم نیست. در میان اعراب، خاندانی به همین نام وجود داشته است.

## ۸- زیاد اعجم (? احتمالاً: ۱۲۰ - ۷۰ هـ)

زیاد بن سلیمان یا زیاد بن جابر بن عمرو، در هر دو صورت در ولای قبیلۀ عبدالقیس و یکی از غلامان عامر بن حرث و سپس مالک بن عامر خارجی بوده است.

ریشه و زادگاهش اصفهان بود و بعد از استخر فارس سر در آورد و به همین خاطر «اعجم» لقب یافت.

در اواخر عمر به خراسان رفت و در آنجا بماند تا بمرد. بر زبانش بیشتر عجمیت جاری بود تا عربیت، با لکنت زبانی که داشت و عربیت را با لهجۀ اصفهانی ادا می کرد، در عین حال شاعری فصیح بود، احتمالاً از روی همان عرق شعوبیگری با الفاظ و ادبیات عرب بازی می کرد، الفاظ را از مخرج مربوطه ادا نمی فرمود و صاد را سین و ضاد را زاء و... ادا می کرد و عباراتی خنده آور تحویل می داد.<sup>۲</sup> شگفتی در این است که او را مدّاح مغیره بن مهلب برادر یزید بن مهلب استاندار اموی خراسان دانسته اند.

۱- مسعودی / مروج / ۲۵/۳.

۲- ذ.ک: اغانی ۱۴/۱۰۲.

و می دانیم که خاندان مهلب در عجم کثی و ضدیت با ایرانیان (= موالی) مخصوصا در خراسان مشهور بوده‌اند.<sup>۱</sup> وقتی در استخر فارس بود در خدمت عمر بن عبیدالله بن معمر بسر می‌برد. وقتی غزال بن محمد فقیه رسمی اموی از مصر نزد عمر بن عبیدالله آمد، ابتدا به ارشاد و هدایت زیاد پرداخت و او را نصیحت کرد و از عذاب آخرت ترساند. زیاد در هجو فقیه و عقاید و نصایح او شعری سرود و ایوان کسری و زانو زدن امپراطوران روم و ترک را در این ایوان بیاد آورد. اشعاری هم در مدح میزبان گفت. این اشعار تأمین هزینه سالیانه زندگی او را کرد. زیاد هر سال از ممدوح خود (عمر بن عبیدالله) مبالغی دریافت می‌داشت<sup>۲</sup> در شهر شاپور بر عبدالله بن جشرح وارد شد و ده هزار درهم دریافت داشت.<sup>۳</sup> وقتی داشت فتاده بن معرب از اشراف عرب را هجو می‌کرد یزید بن جنباء او را نصیحت فرمود که اینقدر اعراب را بد نگو و نوامیستان را دشنام مده، آخر تو چگونه خواهی مرد؟ زیاد بلافاصله او و عقاید و شعائرش را هجو کرد که یزید از شرم گوشه‌هایش را گرفت و فرار کرد در پایان با ادای احترام به اسلام، تیر تکفیر را دفع کرد.<sup>۴</sup> به خراسان که رفت در پوشیدن لباسهای ایرانی افراط می‌کرد تا به رخ اعراب بکشد.<sup>۵</sup> احتمالا در حجاز یا عراق وقتی هوس کرد تا به قریش مباهات کند، ابراهیم بن اسماعیل بن یسار یقه‌اش را گرفت و جامه از تنش کند و بر او تازیانه نواخت.<sup>۶</sup>

۱- ذک: عبدالله خطیب / حکومت امویان در خراسان / پیشین.

۲- ذک: اغانی ۱۴/۱۰۵، ۱۰۶.

۳- همان ۱۴/۱۰۷. اهمیت ادبی زیاد مورد توجه مفسران قرآن قرار گرفته است. ذک: الصابونی / مجموعه من التفاسیر ۳/۶۴۲-۶۴۳.

۴- ذک: اغانی ۱۴/۱۰۷.

۵- همان ۱۴/۱۰۴.

۶- الهجا ۲۱۱ ← اغانی ۲/۲۹۴ (؟). و نیز ذک: اغانی ۱۵ / ۳۹۴ - ۳۸۰.

## ۹- ابن خیاط (عهد اموی - عباسی)

یزید بن محمد یا یونس بن عبدالله بن محمد بن سالم بن یونس، ریشه ایرانی (؟)، در ولاء قریش یا هذیل، شاعر بد زبان و هجو سرای ضدّ عرب، در ستیز با امویان به زیریان پیوست و مدّاح آنان بود تا امویان را عصبانی کرده باشد.<sup>۱</sup> گفته می‌شود که هشام بن عبدالملک را هجو کرد.<sup>۲</sup> او متهم است که اشعار دیگران را می‌زدید و به نام خود جا می‌زد. مایه‌های هجو او تلخ و تند بود لذا ابوالفرج اصفهانی وی را شاعری خبیث نامیده است. جهت هجو او تحقیر و توهین به اعراب و هتک نوامیس آنان بود. یونس باندی مرکب از شاعرانی همفکر و هجوگو داشت؛ خربین کنانی، حکم بن عکرمه دوئلی و ابوالشدائد از دوستان او بودند که در هجو و هتک اعراب، حدّی نمی‌شناختند. گفته شده که پدر یونس وی را از فرزند وی عاق کرد و به همین مناسبت شعری سروده بود. یونس در جواب پدرش شعری گفت که مرا باکی از عاق نیست. روابط پدر و پسر بسیار بد بوده است. ابن خیاط کلیه مخالفان خود را هجو می‌کرد و هیچ اعتراضی را نمی‌پذیرفت ابوالفرج به پیشینه منفی و فساد اخلاقی پدر یونس اشاره می‌کند بنابراین عاق فرزند احتمالا به دلیل فشار اعراب بر پدر بوده تا از شدّت هجو فرزندش بکاهد.<sup>۳</sup> وقتی یونس در مدینه بود، والی مدینه از او خواست تا در نمازهای روزانه به جماعت شرکت کند. او و دوستانش؛ محمد بن ضحاک و جعفر بن حسین لهبی از والی تقاضا کردند که آنان را از نماز معاف دارد. والی این تقاضا را نپذیرفت.<sup>۴</sup> یونس قاضی مدینه (ابن سعید) را هجو کرد و مالک بن انس او را که شراب نوشیده بود، حدّ شرعی زد.<sup>۵</sup>

۱- آغانی ۱۸ / ۹۴، ۹۵.

۲- همان ۱۸ / ۹۵.

۳- آغانی ۱۸ / ۹۶، ۹۷، ۹۸.

۴- همان ۱۸ / ۹۸.

۵- همان ۱۸ / ۹۹.

۱۰- ابن میاده؛

بیوگرافی ندارد، وی از شاعران شعوبی است که به سیاست و خلافت چندان کاری نداشتند و فقط در هجو اعراب و مفاخر نژادی عجم شعر می‌گفتند.<sup>۱</sup>

۱۱- ابن مفرغ (یزید)؛

بیوگرافی ندارد، در ردیف ابن میاده قرار دارد.<sup>۲</sup>

۱۲- مسکین دارمی (ربیع بن عامر)؛

در ردیف شاعران بالا، منابع بیوگرافیک و نمونه‌هایی از شعر او در دست است.<sup>۳</sup>

۱۳- ابوالعطاء السندی (افح بن یسار)؛

از شعرای موالی، از غلام زادگان سند، عهد اموی - عباسی را درک کرد، مداح اموی‌ها (?) به همین دلیل منصور عباسی او را طرد کرد، احتمالاً متمایل به شعوبیه عصر عباسی (?) به همین دلیل از ارائه بیوگرافی او خود داری شد. این شعر معروف و مشهور از او است:

«فَلَيْتَ جَوْزَ بَنِي مَرْوَانَ غَادَلْنَا      وَلَيْتَ عَدَلَ بَنِي الْعَبَّاسِ فِي النَّارِ»<sup>۴</sup>

۱۴- ابراهیم بن ممشاد (= ابو اسحاق متوکلّی، قرن سوم هجری)

از مسلمان زادگان روستای جی از توابع سیحان اصفهان، ادیب و بلیغ، عامل خلیفه عباسی در اصفهان را به سختی هجو کرد و به عراق رفت و کاتب متوکل

۱- نمونه‌هایی از شعر ابن میاده در: اغانی ۲/۲۶۳ + الهجاء ۲۱۰.

۲- نمونه‌ای از شعر او: اغانی ۱۷/۵۱ + الهجاء ۲۱۰.

۳- اغانی ۱۰/۸۶، ۱۳/۱۵۳، ۱۸/۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۱۹/۲۸، ۳۲.

۴- ز.ک: اغانی ۱۶/۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶.

عباسی شد (از سال ۲۳۲ تا ۲۴۷ هـ) سپس از یاران خلوت و جلوت خلیفه گردید و به متوکلی ملقب شد. پس از متوکل، اندکی نزد اولاد او بماند و بعد رهایشان کرد. در عراق در عربیت کسی از او بلیغ تر نبود. در دوره معتمد عباسی به نهضت صفاریان سیستان پیوست و در خدمت یعقوب لیث در آمد و مورد توجه آن یل سیستان قرار گرفت. فرماندهان زابلی یعقوب بر او حسد بردند و در بدی او گفتند که: هان! هوک! چزمیگی، اوخی خلیفه در نهان مکاتبه داره. یعقوب به خشم آمد و زابلی وار او را کشت. او چکامه‌ای حماسی در نازیدن به نژاد عجم - آریائی از زبان یعقوب لیث خطاب به معتمد، خلیفه عباسی سرود که:

انا ابن الاکارم من نسل جم \* من فرزند بزرگانم، از نسل جمشیدم.

و حائز ارث ملوک العجم \* صاحب وارث پادشاهان عجم هستم....

فقل لبنی هاشم اجمعین \* به هاشمیان همگی شان بگو که:

هلموا الی الخلع قبل الندم \* قبل از پشیمانی، خودتان از قدرت دست بردارید

فعودوا الی ارضکم بالحجاز \* و به سرزمین‌تان جزیره العرب برگردید

لاکل الضباب ورعی النعم \* برای خوردن سوسمار و چراندن گوسفند<sup>۱</sup>

### ۱۵- اسحاق بن حسان بن قوهی خرمی (= ابویعقوب الخرمی، ابویعقوب الاعور)

از اسرای سفند خراسان، در ولایت خریم بن عامر مرّی یا عثمان بن خریم و خاندانش بوده، لذا ملقب به «خریمی» شده است.<sup>۲</sup> در دوران اشتهار مقیم بغداد و معاصر و مقلد «بشار بن برد» در فن تشبیه بوده است. «جاحظ» در بررسی اوزان و سبک شعر او می‌گوید که از «ایوب بن قرّیه» پیروی می‌کرده است. خرمی وقتی از بلاغت و فصاحت ادب عرب سخن می‌گوید ابن مقفّع را استاد این فن معرفی

۱- ز. ک: بیوگرافی و اشعار: یاقوت / معجم الادبا (چاپ مصر، سال؟) ۲/ ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱.

۲- جاحظ / البیان ۱/ ۱۱۵، ۱/ ۲۸۱ + خطیب / تاریخ ۹/ ۳۳۶.

می‌کند که در تفسیر بلاغت احدی چون او سخن نگفته است.<sup>۱</sup> شعر خرمی در بغداد هجو و حماسه و مدح بوده است. تصاویر جاحظ از شعر او وی را شاعری اخلاقی و مسئول نشان می‌دهد که گوشه‌گیر و سر در خلوت خویش دارد. او توصیه می‌کرد که امیران و بزرگان را نباید دشنام داد و این یکی از کلمات قصار او شده است.<sup>۲</sup> ابوالفرج اصفهانی از فضائل اخلاقی خرمی یاد می‌کند که چگونه در یک شب شعر و غنا «حماد راویه» به غلامی امرد و هم جنس باز چشم بد داشت و غلام دل داد و قول فور، خرمی بر آشفت و آن غلام را ادب کرد که تا او حضور دارد، دست از پا خطا نکند و باشد برای بعد و چنین شد.<sup>۳</sup>

خرمی در بامدادان هر روز از آن سوی دجله به این سو می‌رفت تا خود را به شمال بغداد رساند، در این طی طریق می‌کوشید تا اشعار حماسی، هجائی و مدح و ذم خود را بسراید<sup>۴</sup>، اما قریحه‌ای آنچنان سرشار چون «بشار» نداشت، گاهی در این طی طریق طولانی فقط یک لنگه بیت می‌گفت و خود به آن اعتراف داشت<sup>۵</sup> به همین دلیل در هجو فوری هبثم بن عدی از علی بن جبّله شعر هجو قرض کرد چون هر چه کوشید شعر برزانش جاری نشد<sup>۶</sup> او متواضعانه از نخستین شعری که سروده بود یاد می‌کرد که مایه و وزن و سبک نداشت<sup>۷</sup> حماسه و مدح او در خدمت اشرافیت ایرانی بود. خرمی در سیر و سیاحت روزانه بغداد نکته بین و پند آموز بود؛ در توصیف فضای معنوی کم رنگ بامداد بغداد در پی یک شب بلند از شیهای

۱- جاحظ / البیان ۱ / ۱۱۲، ۱۱۵.

۲- همان ۲ / ۷۳.

۳- ر.ک: الغانی ۵ / ۱۷۰، ۱۳ / ۸۲، ۸۳.

۴- البیان ۱ / ۲۰۹.

۵- همان ۱ / ۲۲۴.

۶- الغانی ۱۸ / ۱۰۹.

۷- البیان ۱ / ۲۲۴.

هزار و یک شب خلیفه، می گوید که: سعد بن وهب را دیدم که می رود، گفتم: کجا؟ گفت: به مجالس حدیث، شاید حدیث خوبی بشنوم. گذشتم اندکی بعد، ابن ابی شیخ را دیدم که می رفت. گفتم: کجا؟ گفت: حدیث خوبی دارم و دنبال آدم خوب می گردم که بشنود و بفهمد. گفتم: مرا حدیث کن که مستمع خوبی هستم. گفت: تو فهم خوبی داری، اما سماع بدی! این حدیث فقط به درد اسماعیل بن غزوان می خورد<sup>۱</sup> در میان این آشنایان، ابن ابی شیخ از همفکران و هم مسلکان خرمی است یعنی شعوبی است. او کاتب برامکه بود و خرمی مدّاح برامکه، او از فضلی بلیغ بغداد بود و خرمی از شعرای دقیق بغداد. اما آن یکی در شب قتل عام برامکه به فرمان هارون، به تهمت زندقه کشته شد و این یکی در رثای قربانیان، مراثی دردناکی سرود و از آن پس خلوت نشین خویش گردید تا بمرد.<sup>۲</sup>

#### حماسه مشهور شعوبیگرای خرمی:

انی امروء من سراً الصفد البنی	عرق الاعجام، جلدا طیب الخبر،
أبا الصفد بأس اذ تعیرنی جمل	سفاها و من اخلاق جارتی الجهل.
و نادیت عن مرو و بلخ فوارسا	لهم حسب فی الاکرمین حسب
فیا حسرتا! لادار قومی قریبة	فیکثر منهم ناصری و یطیب
و ان ابی ساسان کسری بن هرمرز	و خاقان لی لو تعلمین نسیب
ملکنا رقاب الناس فی الشریک کلهم	لنا تابع طوع القیاد جنیب
نسو مکمو خسفا و نقضی علیکمو	بما شاء منا مخطیء و مصیب
فلما اتی الاسلام و انشرحت له	صدور به نحو الانام تنیب
تبعنا رسول الله حتی کاتما	سماء علینا بالرجال تصوب

۱- همان ۱۶۲/۳.

۲- ردیای کلام، حماسه، هجا و مرثیه خرمی در: جاحظ/البیان ۱/ ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۱۲، ۱۳۱، ۲۰۹، ۲۲۴.

۱۶۲/۳، ۳۵۶، ۳۵۲، ۷۳/۲، ۴۰۶، ۳۸۱، ۳۲۰، ۳۲۵، ۳۵۲، ۳۵۳ + اغانی ۳/۴۷: بشار در کلام خرمی.

۱۷۰/۵، ۱۲۶/۱۰، ۸۳، ۸۲/۱۳، ۱۰۹/۱۵، ۱۰۹/۱۸.



۱۶- ابو نواس (= حسن بن هانی حکمی م ۲۰۰ یا ۱۹۹ هـ)

از خراسان، مقیم بغداد، در فهرست شعرای شعوبیه آمده است.<sup>۱</sup> بر شواهد روشنی از شعوبیگری او دست نیافتیم.<sup>۲</sup> فقط می دانیم که ابونواس در تبلیغ و تعظیم ابو عبیده معمر بن مثنی می کوشید و او را بر اصمعی شاعر پان عربیسم مقدم می داشت.<sup>۳</sup>

۱۷- موسی بن بشار (= موسی الشهبوات)،

دارای بیوگرافی مبهم و مجهول، احتمالاً از نسل اسرای آذربایجان، متولد و مقیم مدینه، گرایشهای شعوبی گزارش شده است. با بشار بن برد ارتباطی ندارد، روایات پان عربیسم او را مدّاح امویان نوشته اند.<sup>۴</sup>

۱۸- دیک الجن (= عبدالسلام بن رغبان بن عبدالسلام بن حبیب بن عبدالله بن رغبان

بن زید بن تمیم، ۲۳۵-۱۶۱ هـ)

شاعر انقلابی شیعی ضدّ عرب (!) ابوالفرج اصفهانی او را متهم به شعوبیگری کرده است در عین حال که وی را شاعری بزرگوار و شیعی امامی شوریده حال و متعهد به راه و رسم حسینی علیه السلام می داند.<sup>۵</sup> نگارنده معتقد است که ضدیت دیک الجن با خلافت عربی و باند عباسیان بوده

۱- ابن ندیم / فهرست ۲۲۸.

۲- شعر او ز. ک: مبرد / الكامل / ۳۵۱/۱، ۳۵۲، ۳۶۱، ۷۶۱، ۲/۸۶۱، ۸۶۰، ۸۶۱، ۸۶۵، ۸۶۶، ۸۶۹، ۸۷۰، ۸۷۲، ۸۷۳، ۹۵۴، ۱۲۱۵/۳.

۳- ز. ک: ضحی الاسلام ۹۲/۱، ۹۳ + تاریخ الشعر العربی ۴۱۵، ۴۱۶، ۴۱۷، ۴۱۸، ۴۵۲، ۴۵۳. مؤلف نمونه هانی از شعر شعوبیگری ابونواس را نشان می دهد.

۴- ز. ک: اغانی ۱۱۸/۳، ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۱.

۵- ز. ک: اغانی ۱۴۲/۱۲، ۱۴۳.

است. موارد فساد اخلاقی و فحشاء خانوادگی در شرح حال او و اتهام وی به شعوبیگری می‌تواند از تحریفات پان عربیسم و سنن‌بان دولتی متعصب باشد. مخصوصاً که نوع اتهامات وارده این احتمال را تقویت و تأیید می‌کند: رابطه جنسی او با یک پسر بچه ایرانی (= بکر بن دهمرد) و یا رابطه او با کنیزکی نصرانی، و یا گرایش او به لهو و لعب، از برجسته‌ترین اتهاماتی است که به او نسبت داده‌اند. تعبیر منسوب به او در ضدیت با عرب، در واقع هشدار به عرب و نقد پان عربیسم و نژاد پرستی اعراب است. تناقض آشکار در روایت شعوبیگری دیک الجن بسیار قابل توجه است: او که ریشه عربی دارد خطاب به اعراب می‌گوید: ما للعرب علینا فضل، جمعنا و ایاهم ولاده ابراهیم، واسلمنا کما اسلموا و... اگر این تعبیر را منسوب به او بدانیم می‌تواند دست کاری شده باشد. سیاق خطاب نشان می‌دهد که مخاطبان اعاجم هستند و نه اعراب بنابراین عبارت چنین بوده: ما للعرب علیکم فضل، اذ جمعنا و ایاکم ولاده ابراهیم و اسلمتم کما اسلمنا و... تا آخر، ضمائر و افعال دست‌کاری شده است.<sup>۱</sup>

افراد دیگری همین مواضع دیک الجن را داشته‌اند و در عین حال که با باندهای سیاسی عرب خلافت و اشراف عرب در ستیز دائم بودند، با شعوبیه نیز موافق نبوده‌اند: ابو عبدالله احمد بن محمد جهمی ادیب، شاعر، راوی، نسب شناس به مثالب باند عباسیان و نیاکانشان می‌پرداخت و افشاگریهای بسیار داشت، او از مواضع شیعی امامی خود، خلافت عربی را نفی و خلفاء عرب گذشته و زمان خود را نقد می‌نمود و کتابهای انساب قریش، المثالب (مثالب عمر، عثمان، عباس بن عبدالمطلب و...) را نوشت. اما با مواضع شعوبیه نیز مخالف بود و کتاب الابتصار فی الرد علی الشعوبیه را نگاشت.<sup>۲</sup>

۱- بیوگرافی و اتهامات دیک الجن: اغانی/۱۲/۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶. + ۱۴/۶۸ - ۵۱.

۲- ذ. ک: الفهرست ۱۶۲.

است. موارد فساد اخلاقی و فحشاء خانوادگی در شرح حال او و اتهام وی به شعوبیگری می‌تواند از تحریفات پان عربیسم و سننیان دولتی متعصب باشد. مخصوصاً که نوع اتهامات وارده این احتمال را تقویت و تأیید می‌کند: رابطه جنسی او با یک پسر بچه ایرانی (= بکر بن دهمرد) و یا رابطه او با کنیزکی نصرانی، و یا گرایش او به لهو و لعب، از برجسته‌ترین اتهاماتی است که به او نسبت داده‌اند. تعبیر منسوب به او در ضدیت با عرب، در واقع هشدار به عرب و نقد پان عربیسم و نژاد پرستی اعراب است. تناقض آشکار در روایت شعوبیگری دیک الجن بسیار قابل توجه است: او که ریشه عربی دارد خطاب به اعراب می‌گوید: ما للعرب علینا فضل، جمعتنا و ایاهم ولاده ابراهیم، واسلمنا کما اسلموا و... اگر این تعبیر را منسوب به او بدانیم می‌تواند دست کاری شده باشد. سیاق خطاب نشان می‌دهد که مخاطبان اعاجم هستند و نه اعراب بنابراین عبارت چنین بوده: ما للعرب علیکم فضل، اذ جمعتنا و ایاکم ولاده ابراهیم و اسلمتم کما اسلمنا و... تا آخر، ضمائر و افعال دست‌کاری شده است.<sup>۱</sup>

افراد دیگری همین مواضع دیک الجن را داشته‌اند و در عین حال که با باندهای سیاسی عرب خلافت و اشراف عرب در ستیز دائم بودند، با شعوبیه نیز موافق نبوده‌اند: ابو عبدالله احمد بن محمد جهمی ادیب، شاعر، راوی، نسب شناس به مثالب باند عباسیان و نیاکانشان می‌پرداخت و افشاگریهای بسیار داشت، او از مواضع شیعی امامی خود، خلافت عربی را نفی و خلفاء عرب گذشته و زمان خود را نقد می‌نمود و کتابهای انساب قریش، المثالب (مثالب عمر، عثمان، عباس بن عبدالمطلب و...) را نوشت. اما با مواضع شعوبیه نیز مخالف بود و کتاب الابتنار فی الرد علی الشعوبیه را نگاشت.<sup>۲</sup>

۱- بیوگرافی و اتهامات دیک الجن: اغانی/۱۲/۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶. + ۱۴/۶۸-۵۱.

۲- ذ. ک: الفهرست ۱۶۲.

### ۱۹- بشار بن بُزْد العقیلی، الْمُرْعَث، ابو معاذ، (دوره اموی، عباسی ۱۶۸-۹۵هـ)

در میان شعرای شهیر و برجسته شعوبیه، بشار بن برد مشهورترین و برجسته‌ترین است و به لحاظ حماسه و هجا و غنا و نقش رهبری ادبی، در صدر اول نوابغ جبهه ادبی نهضت شعوبیه قرار دارد، در عین حال «جاحظ» با اعتراف به این واقعیت، او را در ردیف نوابغ شعوبیه قرار نداده است. چرا که بشار با همه این شهرت و شناخت، نه «نویسنده» است و نه «مترجم» و نه «اهل قلم»، اما در شعر و مکتب و سبک، براستی نابغه و بی نظیر است.

#### الف: زندگی؛

اطلاعات ما از زندگی شخصی و خانوادگی بشار قطعه‌هایی است که بزرگان شعوبیه گفته‌اند. نسب نامه شعوبی ساخته او که ریشه در پادشاهان اساطیری ایران دارد چنین است: «بشار بن برد بن برخوج بن ازدکرد بن شروستان بن بهمن بن دارا بن فیروز بن کردیه بن ماهفیدان بن دادان بن بهمن بن ازدکر بن حسیس بن مهران بن خسروان بن اخشین بن شهرداد بن نبوذ بن ماخر شیدا انماذ بن شهریار بن بندار اسپحان بن مکرر بن ادیرس بن یستاسب».<sup>۱</sup> حمید بن سعید از رهبران جبهه سیاسی شعوبیه «بشار» را از نسل «ادیرس پسر شاه یستاسب پسر شاه یهراسب» می‌داند.<sup>۲</sup> ابو عبیده معمر بن مثنی پدر بشار را بافنده‌ای ماهر معرفی کرده که دارای کارگاه بافندگی بوده است<sup>۳</sup>، غیلان شعوبی از نوابغ جبهه، علمی - ادبی شعوبیه «برخوج» جد بشار را از اسیران تخارستان می‌داند که بدست مهلب بن ابی صفره

۱- اغانی ۱۹/۳.

۲- همان ۱۹/۳.

۳- همان ۵۳/۳.

اسیر شد.<sup>۱</sup> همین نوایغ شعوبیه با اقوالی متعارض ادامه می دهند که: برد پدر بشار به هنگام تقسیم اسیران، نصیب همسر مهلب شد و در باغ معروف او خیرفان در بصره با دیگر بردگان و اسیران مقیم گردید. همسر مهلب برای برد زنی از بنی عقیل اختیار کرد و پس از ازدواج او را آزاد نمود. این زن بشار را زائید.<sup>۲</sup> در حالی که روایات دیگر، برد را غلام ام ظباء از بنی عقیل سدوسی (= بنی سدوس) معرفی می کنند، چرا که بشار بارها ادعا کرده که در میان بنی عقیل رشد یافته است.<sup>۳</sup>

روایت دیگری مادر بشار را از قبیله ازد می داند و می افزاید که بشار زنی از بنی عقیل گرفت و بعد به این قبیله پیوست.<sup>۴</sup>

و روایت دیگری خبر می دهد که مادر بشار وی را به ام ظباء سدوسی به دو دینار فروخت. ام ظباء زن اوس بن ثعلبه از افراد قبیله بنی تیم و صاحب قصر اوس در بصره بود. اوس یکی از سواره نظامان بکر بن وائل در خراسان بوده است. اختلاف در ریشه و پیشینه بشار احتمالاً پس از شهرت او صورت گرفته چرا که شعراء پان عربیسم سعی می کردند بشار را به خاطر پیشینه و ریشه اش مورد هجو قرار دهند و بشار و هوادارانش برای فرار از هجو پان عربیسم از این شاخه به آن شاخه می پریده اند. علت دیگری می تواند در کار باشد: پس از اشتها بشار، قبائل در رقابت با یکدیگر او را از خود می دانسته اند، زیرا بشار به نفع بنی عقیل، بنی سدوس را هجو کرد و مردان قبیله ازد را با شعر هجائی خود پریشان ساخت.

جا حظ بر اساس همین روایات «بشار» مکنی به «ابو معاذ» را از غلامان بنی عقیل می داند که بنا به گفته های بنی سدوس غلام ام ظباء بوده است. جا حظ به اقوال شاعران پان عربیسم از جمله حماد عجرد و احتمالاً «اصمعی» استناد می کند که در

۱- همان ۱۹/۳.

۲- همان ۱۹/۳، ۲۰.

۳- همان ۱۹/۳، ۲۰.

۴- همان ۲۰/۳، ۲۱.

هجو بشار از همین ریشه و پیشینه استفاده کرده‌اند.<sup>۱</sup> جاحظ ریشه بشار را از خراسان می‌داند که در میان بنی عقیل روئید و رشد کرد. استناد جاحظ به مدایح بشار در مدح قهرمانان و سوارکاران خراسانی است. در این اشعار بشار خود را از خراسان معرفی می‌کند.<sup>۲</sup>

روایات شعوبی و پان عربیستی متفق‌اند که بشار نابینا بدنیا آمد، اما برای والدینش فرزندی با برکت بود، پدرش برد که آه در بساط نداشت، هنوز یک سال نگذشته بود که دویست درهم بدست آورد. بشار دو برادر به نامهای بشر و بشیر داشت که قصاب بوده‌اند. همین دو برادر تنها پیراهن بشار را به عاریت می‌گرفته‌اند و بودار ساخته و بر می‌گرداندند. این گونه روایات می‌خواهند بگویند که بشار بسیار رئوف و رحیم و مهربان بوده است.<sup>۳</sup>

بشار از کودکی شعر می‌گفت و شعرش را با هجو قبائل و اقوام و اشراف عرب آغاز کرد. وقتی سران قوم به شکایت نزد برد می‌آمدند او کودک را تنبیه می‌نمود و مادر به دفاع بر می‌خاست که: کم‌تر بزن مرد! خجالت بکش، این بچه لاغر و مردنی را اینقدر زن، رحم کن! و برد می‌نالد که: ای زن! چرا متعرض مردم می‌شود. بشار یکبار در زیر کتک به پدر گفت: من مقصر نیستم، زبان و شعر من مقصر هستند، از طرفی شعر هجاء من زندگی تو را سرشار از نعمت و پول می‌کند اگر به شکایت آمدند بگو که: قال الله تعالی: لیس علی الاعمی حَزَجٌ، برکوران حرجی نیست. بدین سان بود که برد شاکیان را متواری می‌کرد. و آنان پاسخ برد را تندتر از شعر بشار تلقی می‌کردند.<sup>۴</sup> این روایت شعوبی می‌خواهد بگوید که بشار از همان آغاز کینه

۱- جاحظ / البیان ۴۹/۱.

۲- جاحظ / همان / ۴۹/۱: من خراسان و بیثی فی الدری \* ولدی المعاة فرعی قد بسق. وائی لمن قوم خراسان دارهم \* کرام و فرعی فیهم ناصر بسق.

۳- ذ. ک: اغانی ۵۲/۳، ۵۳، ۵۴.

۴- همان ۵۳/۳، ۵۴.

اعراب را به دل داشته و ذاتا ناسیونالیست دو آتسه بوده است.

در کودکی، عشاق عرب بشار را واسطه بین خود و معشوقه شان قرار می دادند و با پول خوبی از او می خواستند تا شعر عاشقانه ای از زبان آنها بسراید.<sup>۱</sup> بشار که در جوار بنی عقیل و بنی سدوس می زیست از همان آغاز مورد تفاخر و نزاع بین دو قبیله بود، بشار به نفع بنی عقیل، سدوسی ها را هجو کرد. این روایات سعی دارند تا بشار را از بنی عقیل بدانند. وقتی بشار مردان قبیله ازد را هجو کرد، آنان اعتراض نمودند که: ای نمک نشناس! زنان ما تو را بزرگ کرده اند و حالا داری مردانشان را هجو می کنی؟!<sup>۲</sup> و این تلاش دیگری در انتساب بشار به قبیله ازد است.

روایات پان عربیسم بشار را کوری بد ترکیب و چاق و کوتوله و نفرت انگیز و عقده ای تصویر کرده اند<sup>۳</sup> در حالی که روایات شعوبیه تصویر آنچنان زشتی از او ارائه نکرده اند بلکه دلبری بوده که با زنان و دختران بسیاری رابطه داشته است. روایات شعوبیه بر هوش و نبوغ و درایت سرشار بشار تأکید فراوان دارند: مردی که نابینا بود، اما از هر بینائی بهتر می دید و بصیرتی فوق العاده داشت، تا آنجا که افراد خاطی و نادرست را بدرستی می شناخت و تهدید به هجو می نمود.<sup>۴</sup> چنین پیدا است که کوری بشار دستاویز اعراب برای هجو و تمسخر او بوده است. روایات شعوبیه سعی دارند تا بگویند که بشار این کوری را ناچیز دانسته و در پاسخ به اعراب عیب جو می گفته است که: خوشحالم که شما کثافتها را نمی بینم، اگر کور هستم، عریض و طویل دارم و این اشاره به اوزان شعری بشار است.<sup>۵</sup> روایات

۱- همان ۵۴/۳.

۲- همان ۵۴/۳.

۳- همان ۵۳، ۴۵/۳.

۴- همان ۶۱/۳، ۶۲، ۶۳.

۵- ن.ک: همان ۳۴/۳.

شعوبیه بشار را بلند قامت توصیف کرده‌اند.<sup>۱</sup> زندگی خصوصی بشار زیاد روشن نیست؛ او دارای زن و فرزندان بوده است. دارای زندگی نسبتاً اشرافی، دو خانه در بصره (؟) در یکی اهل و عیالش و در دیگری بزم و رزمش که پاتوق زنان و دختران شاعره و رقاصه و خواننده عرب بوده و مردان دیگری از دوست و دشمن را در این خانه می‌پذیرفته است. او مقیم بصره بوده و به بغداد رفت و آمد داشته است.<sup>۲</sup>

دختر بشار وقتی ظاهر می‌شود که می‌خواهد شهرت فوق العاده بشار مطرح شود: ای پدر! چگونه است که مردم تو را می‌شناسند و تو آنها را نمی‌شناسی؟! و بشار می‌گوید: آری! دخترکم؛ امیر و فرمانده نیز اینگونه است.<sup>۳</sup> و نیز از پسرش وقتی یاد می‌شود که قرار است به مرثیه بشار در مرگ پسرش استناد گردد.<sup>۴</sup> آن گونه که در اشعار هجائی «حماد عجرد» علیه بشار، دو برادر دیگری وی پیدا می‌شوند که یکی کور مادر زاد و لنگ و دیگری ناقص العضو و ناقص الخلقه دنیا می‌آید<sup>۵</sup> «اصمعی» نیز دست کمی از عجرد نداشت.<sup>۶</sup>

این روشن است که بشار دارای دوستان ویژه و همفکری بوده است که با وی جلسات محرمانه‌ای داشته‌اند، اما از محتوای این جلسات اطلاعی در دست نیست. شمار این دوستان را پنج تن گفته‌اند که همه‌شان در طول حیات بلند بشار در گذشته‌اند. مرگ این دوستان دیرینه در زندگی و روح بشار تأثیر بسیار داشته است. او دنیا را بی ارزش می‌داند و دیگر دلیلی برای زنده ماندن ندارد. مرثیه‌های جانسوز

۱- همان ۳/۴۵، ۵۳.

۲- همان ۳/۶۵.

۳- ن.ک: همان ۳/۵۵.

۴- همان ۳/۳۱، ۵۹.

۵- ن.ک: جاحظ / البیان ۱/۳۰ + الحیران ۴/۶۶، ۶/۲۲۸.

۶- اغانی ۳/۲۲.



بشار در رثای دوستانش مبین این واقعیت است.<sup>۱</sup>

بنا به روایات پان عربیسم زندگی اخلاقی بشار سراسر منفی است و این با عقاید او نیز در ارتباط است. این روایات در نکوهش اخلاقی و بی‌بند باری بشار کوشیده‌اند و از روابط ناسالم او با زنان شوهر دار یاد کرده‌اند و داستانهای شگفت و مضحکی در این زمینه پرداخته‌اند که صحت آنها قابل تردید است. از معشوقه ویژه بشار یاد می‌کنند که کنیزی سیاه پوست بود و بشار در وصف او می‌گفت: این کنیز اگر سیاه است اما همه جایش برّاق است و بوی گل و عنبر می‌دهد.<sup>۲</sup>

یکبار که زنان به خانه‌اش برای دریافت ترانه آمده بودند، دل‌باخته زنی شد و غلامش را به تعقیب زن فرستاد. سرانجام زن، بشار را پذیرفت و در حضور شوهرش او را دست انداخت و بعد دست بشار را گرفت و بر روی آلت شوهرش گذاشت که فریاد بشار در آمد و<sup>۳</sup>... و یا بار دیگر عاشق زن خواننده‌ای شد که به خانه‌اش آمده بود تا ترانه‌هایش را به بشار عرضه کند. کس دنبال زن فرستاد. و او پیام داد که: آخر من عاشق کجایت بشوم؟ دل‌باخته چشم کورت یا صورت زشت و قیافه کریه‌ات؟! و بشار در پاسخ شعری سرود که در آن به توصیف آلت جنسی و قدرت فوق‌العاده آن پرداخته بود و به زن تقدیم کرد!<sup>۴</sup>

ابوالفرج اصفهانی این گونه روایات را با ذکر اسناد معتبر و متعددی نقل می‌کند و پیداست که پان عربیسم در هجو و نکوهش بشار کوتاهی نکرده است. این روایات را اصمعی شاعر شهیر پان عربیست و دشمن سرسخت بشار نقل کرده است. جاحظ نیز روایات اصمعی را گزارش نموده است. و بر عکس، روایات شعوبیه بر اصول اخلاقی بشار تأکید دارند و در مقابله با روایات پان عربیسم، آورده‌اند که یکی

۱- ذ.ک: همان ۶۵/۳.

۲- همان ۴۶/۳.

۳- ذ.ک: همان ۱۲/۳، ۱۳، ۱۴، ۳۴، ۳۵، ۴۳، ۴۴، ۶۵، ۶۷.

۴- ذ.ک: همان ۵۰/۳، ۵۱.

از اشراف عرب (یزید بن حاتم) روزی از بشار خواست تا با وی لواط کند، بشار پذیرفت و او را هجو کرد.<sup>۱</sup>

یک نویسنده پان عربیست معاصر عرب (مصری) در انتقام جوئی از بشار کوشیده است تا ضمن ترسیم یک بیوگرافی مونتاز برای بشار، تحریفات و تبلیغات گذشته پان عربیسم و پان ایرانیسم را دوباره تحریف و تحقیر کند و بگوید که اصلاً این حرامی نه ایرانی بوده و نه عرب! نویسنده به گونه‌ای شگفت و ناشیانه بخشی از زندگی اسماعیل بن یسار را به زندگی بشار چسبانده و بالعکس! ندانستم منظور چه بوده است!<sup>۲</sup>

در اشعار هجائی پان عربیسم علیه بشار، مادر بشار به بدترین وجه سرزنش و متهم به فحشا و فساد اخلاقی شده است. اشعار هجائی حماد عجرد و اصمعی از نام‌آوران جبهه پان عربیسم، سراسر از دشنام به بشار و مادر او است.<sup>۳</sup>

اصمعی شاعر افراطی پان عربیسم بشار را چنین توصیف می‌کند: بشار مردی گردن کلفت و پت و پهن و قد بلند و چشم از حدقه در آمده بود که پلکهایش گوشت سرخ اضافی داشت، چهره‌ای زشت و نفرت انگیز داشت و مادر زاد نابینا بود، هرگاه می‌خواست شعر بگوید کف دو دستش را بهم می‌زد و سینه صاف می‌کرد و به چپ و راستش تف می‌انداخت و شروع می‌کرد.<sup>۴</sup>

ب: عقاید؛

عقاید بشار دستخوش تحریف شدید پان عربیسم گردیده و خطوط کلامی

۱- همان ۵۹/۳.

۲- ذ.ک: نجیب محمد البهیی/تاریخ الشعرالمربی ۳۳۵، ۳۳۶، ۳۳۷، ۳۳۲، ۳۳۳، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۱.

۳- ذ.ک: جاحظ /البیان ۳۰/۱ + الحیوان ۶۶/۴، ۲۲۸/۶.

۴- اغانی ۲۲/۳.

روشنی از عقاید او در دست نیست. اما تنها این بعد برجسته به درستی روشن است که بشار نماینده و سخنگوی نسل دوّم جناح افراطی ناسیونالیست نهضت شعوبیه می‌باشد. یک محقق معاصر عرب، اسماعیل بن یسار و بشار بن برد را از شعرای منافق شعوبیه می‌داند که به هیچ دین و مذهبی ایمان و اعتقاد نداشتند و اعراب را از بالا تا پائین به یک چشم نگریسته و آن بغض و کینه دیرینه شان از آنان بود.<sup>۱</sup> برخی از معاصران بشار وی را متهم به «الحاد» کرده‌اند.<sup>۲</sup> احتمالاً این اتهام در اواخر عمر بوده و آن هنگامی است که رژیم عباسی دنبال بهانه و دستاویز می‌گردد تا بشار را از میان بردارد.<sup>۳</sup>

روایات شعوبیه بشار را از اصحاب و اساتید بزرگ کلام مکتب بصره معرفی می‌کنند و او را در ردیف عمرو بن عبید و واصل بن عطا و صالح بن عبدالقدوس و عبدالکریم بن ابی العوجا و جریر بن حازم ازدی قرار داده‌اند که این شش یار کلامی در منزل آخری جمع می‌شده و مباحثات کلامی داشته‌اند. از این شش یار کلامی، عمرو و واصل به اعتزال پیوستند و عبدالکریم و صالح از کلام توبه کردند، ازدی به مکاتب فلسفی هند (مکتب سمینیه) پیوست و بشار متحیر ماند چه کند.<sup>۴</sup>

روایات پان عربیسم این ادعا را تأیید می‌کنند. این روایات بر دوستی و ارادت دیرینه بشار به واصل بن عطا اشاره دارند. از سر همین ارادت بود که بشار در مدح واصل اشعار بسیاری گفت و او را بر اقران متکلم و خطیب وی چون خالد بن صفوان و فضل بن عیسی و شیبیب بن مشبیه برتری داد. و این زمانی بود که بشار فردی متدین بود. اما وقتی از دین برگشت و مجوسی شد «جمیع امت» را تکفیر کرد

۱- الهجاء ۲۰۸.

۲- اغانی ۶۲/۳.

۳- ذ.ک: مرگ بشار.

۴- اغانی ۲۲/۱.

و ممدوحان و مرادهای خویش را شدیداً هجو کرد.<sup>۱</sup>  
اشعار موجود منسوب به بشار، رابطه وی را با کلام و باران کلامی یاد شده‌اش تأیید می‌کند. وقتی ابن ابی العوجا در کوفه بدست محمد بن سلیمان بن عبدالملک کشته شد، بشار مرثیه‌ای در رثای او سرود که:

قلت عبدالکریم یا ابن ابی العوجا      لمبت الاسلام بالکفر موقا  
لا تصلی ولا تصوم فان      صمت فبعض النهار صوما رقیقا<sup>۲</sup>

بشار در این مرثیه به عقاید کلامی رقیقش اشاره می‌کند که او نسبت به اسلام و شعائر و احکام آن اعتقادی نداشته و آنها را به بازی می‌گرفته است. روایات پان عربیسم به کوشش بشار مبنی بر تقدیس و ترجیح آتش بر خاک و توجیه عذر شیطان در مقابل فرمان خداوند مبنی بر سجود آدم، اشاره دارند. همین عقاید را عامل اختلاف و جدائی او از واصل بن عطا می‌دانند. اشعار منسوب به واصل بن عطا در سرزنش عقیدتی و پاسخ به هجو بشار، این موضوع را بیان می‌کند:

زعمت بان النار اکرم عنصرا      وفي الارض تحيا بالحجارة والزند.<sup>۳</sup>

اشعار بشار در هجو تند و تلخ واصل بن عطا، خشم شدید او را به دنبال داشت. «جاحظ» در ترسیمی از قیافه «واصل» او را زشت دهن و دراز گردن نشان می‌دهد. بشار واصل را «غزال» نامید و گردن و دهن او را نشانه رفت. اشعار هجائی بشار از بافت ادبی و لفظی بسیار پر بار و سنگینی برخوردار بود. وقتی واصل اشعار هجائی بشار را شنید آشفته شد و گفت: «امان از دست این کور ملحد دهن دریده و مگنی به ابو معاذ!» و کوشید تا اشعاری در سرزنش عقیدتی و هجو او با مایه‌های ادبی - لفظی برتری پاسخ دهد. در این اشعار، با احکام قاطع کلامی، فقهی بشار را تکفیر و

۱- ز.ک: جاحظ / البیان / ۱/ ۱۶، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹.

۲- اغانی / ۳ / ۲۴، ۲۵.

۳- جاحظ / البیان / ۱ / ۲۷، ۲۸.

او رابه قتل محکوم ساخته است.<sup>۱</sup>

بشار «حسن بصری» را نیز هجو کرد زیرا حسن وقتی از روابط بشار با زنان مطلع شد، وی را نکوهش کرد. بشار ترانه‌ای در هجو حسن بصری سرود و به دست زنان رقاصه و خواننده داد. در این ترانه غنائی شهوانی، حسن بصری را «فس» نامید.<sup>۲</sup>

اگر اشعار روشن و اصل بن عطا را مبنای عقاید کلامی بشار بدانیم، بشار دقیقاً یک ناسیونالیست افراطی شعوبی وفادار به دین باستان ایران و بدور از اسلام و مذاهب اسلامی بوده است<sup>۳</sup>، برای او تشیع و تسنن فرقی نداشت، همان گونه که خلفای ثلاثه را نقد و هجو می‌کرد، درباره امام علی نظر مثبتی نداشت.<sup>۴</sup> بشار در نقد شعراء انقلابی شیعه می‌کوشید و سی سال شعر و شاعری کمیت را به سی سال ضرط دادن تشبیه کرد.<sup>۵</sup> گفته می‌شود در محضر مهدی عباسی قطعه‌ای در برتری عباسیان بر علویان سرود و هفتاد هزار درهم صلّه گرفت.<sup>۶</sup>

شوخیهای بشار هجو برخی عقاید اسلامی رایج را در برداشت، او برخی روایات پیرامون ثواب برخی اعمال عبادی را مسخره می‌کرد.<sup>۷</sup> در عین حال بشار را در مسجد بصره دیده‌اند.<sup>۸</sup> وقتی سعد بن قعقاع نزد بشار آمد و گفت که مردم ما را به زندقه نسبت می‌دهند بیا تا با هم به مکه رویم و حج گذاریم تا این تهمت از ما برداشته شود. بشار پذیرفت و آن دو که نمی‌توانستند سیصد فرسنگ راه پیمایند در قادسیه بر سر راه حاجیان کمین کردند و خود را در کاروان آنان جازدند. این طرح از

۱- جاحظ/ همان ۱/۱۶، ۳۰.

۲- اغانی ۳/۲۵.

۳- البیان ۱/۳۰، ۳۱، ۳۲، ۶۱، ۶۲.

۴- اغانی ۳/۶۱: وما شر الثلاثة ام عمرو: بصاحبک الذی لا تصحینا.

۵- همان ۳/۶۱.

۶- ذ. ک: اسد حیدر / الامام الصادق ۱/۱۴۵. احتمالاً به نقل از: بغدادی / تاریخ ۱۳/۱۴۴.

۷- اغانی ۳/۳۰، ۳۱.

۸- همان ۳/۳۳.

سوی سعد ارائه شد و بشار نگران رسوائی آن بود. سعد او را دلداری داد که نه! بقیه اش با من. بعدها سعد این جریان را به شعر کشید.<sup>۱</sup>

روایات پان عربیسم می‌گویند که بشار نماز نمی‌خواند؛ برای اثبات این منظور، عده‌ای میهمان او شدند و یک شبانه روز او را زیر نظر داشتند، او نماز نخواند. وقتی پرسیدند چرا؟ گفت: آنکه تفاریق صلاة را قبول می‌کند، جملگی آنها را نیز خواهد پذیرفت یعنی من گذاشته‌ام که همه را یکجا بخوانم.<sup>۲</sup>

روایات پان عربیسم اظهار می‌دارند که روزی بشار در محفل اشراف و تجار محله شیعه نشین کرخ بغداد حضور داشت، کنیزکی خواننده و رقاصه، ترانه غنائی بشار را می‌خواند و می‌رقصید، بشار گفت: این ترانه از سوره حشر بهتر است.<sup>۳</sup>

یکی از دوستانش که از جشن عروسی برگشته بود، از ترانه‌های بشار در آن محفل، تعریف کرد. بشار گفت: هو والله احسن من فلج یوم القیامه.<sup>۴</sup> روایات پان عربیسم می‌گویند که بشار در زیر تازیانه‌های دردناک مرگ، نام خدا را بر زبان نیاورد و به دین اسلام نمرد.<sup>۵</sup>

نمونه‌های موجود از اشعار غنائی بشار در «الآغانی» سرشار از شهوت و سحت تحریک آمیز است. روایات پان عربیسم این ترانه‌ها را به بشار نسبت می‌دهند. شدت تحریک آنها بحدی بوده که زنان و دختران بصره و بغداد را شورانده و مردان و پدران را به شکایت نزد مهدی عباسی واداشته است تا دهان غنائی بشار را ببندند. مهدی عباسی دستور داد که بشار حق سرودن ترانه غنائی ندارد.<sup>۶</sup> گفته

---

۱- همان ۴۲/۳.

۲- همان ۴۲/۳، ۴۳.

۳- همان ۵۵/۳: هی والله احسن من سوره الحشر.

۴- همان ۵۷/۳.

۵- ذ. ک: مرگ بشار.

۶- ذ. ک: حیات سیاسی شاعر.

می‌شود از طریق همین اشعار غنائی بود که با زنان و دختران رابطه ویژه‌ای داشت. بشار در بخشی از اشعار غنائی - شهوانی خود به توصیف آلت جنسی خود می‌پردازد. او این اشعار را به میان زنان قبائل قیس و غیلان می‌فرستاد<sup>۱</sup>. این دو قبیله پس از اشغال خراسان در آن دیار جای یافته بودند و احتمالاً این اقدام چاشنی سیاسی - شعوبی داشته است.

احتمالاً «اصمعی» شاعر پان عربیسم و دشمن سرسخت بشار اشعاری به او نسبت می‌دهد که در آن تمایلات شهوانی وی نسبت به دخترش ابراز شده و از جاذبه‌های جنسی دختر یاد کرده است.<sup>۲</sup>

شوخیهای بشار بخشی از عقاید او بود: در سوگ خرش مرثیه‌ای گفت و از زبان خرش خطاب به خودش شعری سرود.<sup>۳</sup>

وقتی یکی از دوستانش از مکه بازگشته بود و برای بشار هدیه‌ای نیاورده بود، شعری در هجو محترمانه او سرود و تقدیم داشت. آن دوست از ترس، هدیه‌ای سنگین تقدیم کرد و پوزش خواست.<sup>۴</sup>

بشار کنار اشراف و افراد عرب می‌نشست و به قول خودش شرط می‌داد، نه یکی که جند تا، بعد می‌پرسیدند: این چی بود؟ می‌گفت: شنیدید یا که دیدید؟ می‌گفتند: نه شنیدیم. می‌گفت: نه جانم! شنیدن که بود مانند دیدن! و بلافاصله شعری در مدح شرط می‌سرود.<sup>۵</sup>

در برخی اشعار منسوب به بشار نوعی خوش باشی تبلیغ می‌شود. چنین نمونه‌هایی از غنا و ترانه، جهت زندگی عقیدتی - اخلاقی شاعر را نشان می‌دهد.

۱- اغانی ۵۲/۳، ۵۳، ۵۴، ۵۵.

۲- همان ۶۳/۳.

۳- همان ۶۴/۳.

۴- همان ۵۶/۳، ۵۷، نمونه‌های دیگر ۶۴، ۶۵.

۵- همان ۴۳/۳، ۴۴.

این جهت گیری اخلاقی - عقیدتی در رابطه با دوستان و همفکران کوفی اش که عقاید وی را داشته‌اند، بیشتر نمایان است.<sup>۱</sup>

بنا به روایت پان عربیسم، در آخرین روز زندگی، بشار از شدت شراب و مستی در میدان بصره نابهنگام اذان گفت. و وقتی به زیر نازیانه رفت و دردش گرفت نگفت: بسم الله یا الحمد لله، گفت: حس (واژه‌ای که عرب برای خاموش کردن حیوانات بکار می‌برد) و جان داد.<sup>۲</sup>

مبّرّد در الکامل گزارش منحصر بفردی از عقاید بشار دارد که به عقاید مجوسی او تصریح شده است.<sup>۳</sup>

#### ج: حیات سیاسی شاعر؛

بشار در تمامیت حیات خویش، از آغاز تا انجام، یک شاعر سیاسی است. شعر او در حماسه و هجا و غنا در خدمت عقاید سیاسی او است. با وجود اشتهاش شعر و شاعری وی از پگاه کودکی، از حیات سیاسی شاعر در دوره امویان گزارشی در دست نیست. اما چنین پیدا است که او در خدمت اشرافیت ایرانی بوده است و احتمالاً با خاندان برمکیان روابط ویژه‌ای داشته است. چند گزارش در دست است که حکایت از ارادت بشار به خالد بن برمک دارد. شواهد شعری موجود نشان می‌دهد که وقتی خالد در تنگنای طعنه و حمله‌های پان عربیسم قرار داشته، بشار به دادش رسیده و با سرودن مدیحه‌ای غرور آفرین به پیشینه اشرافی و اقتدار

---

۱- همان ۳/۶۴، ۶۵، ۶۶.

۲- ز. ک: مرگ بشار.

۳- ز. ک: المبرد / الکامل ۲ / ۹۲۳: قال رجل لبشار: أتاكل اللحم و هو مباین لدیانک؟ بذهب به الی اه ثوی. قال بشار: لیسوا یدرون ان هذا اللحم یدفع عنی شر هذه الظلمة... خواننده به چاشنی شعوبی این پاسخ توجیه بکند: شر هذه الظلمة! + شریف مرتضی / امالی ۱/۱ - ۹۶ - ۹۸، شریف به اشعار بشار استناد جسته است: ۴/۴۴، ۴۸، ۴۹، ۵۰-۶۱. علت استناد جنبه‌های قوی ادبی شعر بشار می‌باشد.



اجتماعی - سیاسی برمکیان اشاره کرده است. اعراب در طعنه برخالد، برمکیان را مزاربان می‌گفتند و این اشاره به پیشینه بودائی و پاسداری از معبد نوبهار بلخ داشت که سدانت و ریاست مذهبی این معبد با برمک نیای برمکیان بود و نذور و صدقات بودائیان را جمع‌آوری می‌کرد. منظور اعراب از مزاربان، گدا صفتی خاندان برمکیان بود، و بشار به کمک خالد شتافت و توانست معنا و مفهوم مزاربان را به اعراب بفهماند. در همین مورد بود که خالد برای هر لنگه بیت، هزار درهم به بشار تقدیم کرد. بشار از هر فرصتی در مدح خالد استفاده می‌کرد تا تفاخر نژادی خود را با نازیدن به خالد و پیشینه اشرافی او ابراز دارد. او در سر راه خالد قرار می‌گرفت و در برابر اعراب زبان به مدح او می‌گشود و نقداً هزاران درهم صله می‌گرفت. او در یک مورد سی هزار درهم صله دریافت داشت. خالد دستور داد تا اشعار بشار را بنویسند و تابلو کنند.<sup>۱</sup> و طعنه دیگر، عقاید برمکیان بود: اعراب در هجو خالد می‌سرودند که: «هر گاه در مجلسی سخن از شرک می‌رود، برمکیان برآشفته می‌شوند و هر گاه آیه‌ای از قرآن خوانده می‌شود، آنان سخنان مزدک را به میان می‌آورند»<sup>۲</sup>. این هجو احتمالاً از اصمعی شاعر پان عربیسم باشد. بدیهی است که آگاهی شاعر از عقاید برمکیان مبتنی بر شایعات عامیانه است زیرا برمکیان حداقل با عقاید مزدکی رابطه‌ای نداشتند، پیشینه بودائی و بعد احتمالاً زرتشتی این خاندان مشهور است.

روایات پان عربیسم و اشعار موجود منسوب به بشار نشان می‌دهد که ستیز سیاسی شاعر در دوره اموی بیشتر متوجه دسته اندرکاران اشغال ایران و مخصوصاً خراسان بوده است: هجو دردناک مسلم بن قتیبه باهلی سردار معروف اموی که در اشغال خراسان دست داشت نمونه‌ای از این ستیز روشن است. بشار در هجو او از

۱- ز.ک: اغانی ۳/۳۶، ۴۱، ۴۲، ۴۵، ۵۰.

۲- جاحظ / البیان ۳/۳۵۰.

الفاظ پیچیده و سبک هجاء جاهلی استفاده کرد تا درد و ننگ و سوز بیشتری داشته باشد. این اقدام خشم قبیله باهله و هواداران مسلم را برانگیخت<sup>۱</sup>. عربی که بشار را در حضور محمد بن سلیمان حاکم اموی سب کرده بود، بشدت مورد هجو بشار قرار گرفت. گزندگی هجو چنان شدید و کشنده بود که شنوندگان خدای را سپاس گفتند که شر این شاعر به آنان نرسیده و نرسد.<sup>۲</sup> وقتی در مسجد بصره نشسته بود، عربی از راه رسید و پرسید: این دیگر کیست؟! گفتند: شاعر است. گفت: عرب است یا عجم؟ گفتند: عجم است. گفت: عجم و شعر؟! بشار عصبانی شد، اما آرام و ساکت، اندکی بعد، مؤدبانه اجازه گرفت و چکامه‌ای در مفاخر نژادی و قدرت سرایش عجم و هجو دردناک آن عرب انشاد کرد. فرد عرب از ترس و ننگ از مسجد گریخت.<sup>۳</sup> بشار به هر جا که اراده می‌کرد باید بدون انتظار وارد می‌شد و اگر چنین نمی‌شد، قطعاً انتقام می‌گرفت و آن هجو طرف بود.<sup>۴</sup>

گفته می‌شود که عبدالملک مروان از بشار خواست تا در هجو ابن زبیر شعر بگوید.<sup>۵</sup> ولی با توجه به قرائن تاریخی، این شاعر، بشار نبوده، بلکه اسماعیل بن یسار بوده است. زیرا گزارشها مرگ بشار را در سال ۱۶۸ هجری نوشته‌اند که به هنگام مرگ هفتاد و اندی سال داشت. بنابراین نمی‌تواند در عهد ابن زبیر و عبدالملک مروان حضور داشته باشد. اما به دربار سلیمان بن هشام بن عبدالملک در حرّان راه یافت و در مدح وی شعر گفت و پنج هزار درهم صله گرفت.<sup>۶</sup> در عراق

۱- اغانی ۴۴/۳.

۲- همان ۴۴/۳، ۴۵.

۳- همان ۳۳/۳، ۳۴.

۴- همان ۳۴/۳.

۵- ذ.ک: الهجاء ۱/۱۹، ۱۸.

۶- اغانی ۵۷/۳، ۵۸.

برای خوشایند ابن هبیره به مدح قبیله قیس پرداخت.<sup>۱</sup> در همین جا بود که در پاسخ به طعنه‌های عرب بر عجم، اعراب را بخاطر عصایشان هجو کرد.<sup>۲</sup> از نقش و حضور فعال بشار در نهضت ضد عرب - اموی گزارشی در دست نیست. ولی پیداست که انجام این نهضت، در اوج جوانی و اشتها بشار بوده است. بنا به روایت پان عربیسم: وقتی خراسانی‌ها غالب شدند، مقام و موقعیت بشار بالا رفت.<sup>۳</sup> تنها یک گزارش موجود است که نقش رهبری کننده بشار را در نهضت مقاومت ملی ایران نشان می‌دهد: مردی از اشراف قبیله بنی‌زید نزد بشار آمد که: ای مرد! تو بودی که موالی ما را برما شوراندی و آنان را به بهره‌بری از ما خواندی و آنان را به بازگشت به نژاد و ریشه عجمی شان ترغیب می‌کنی که دست از ولاء ما بردارند، حال آنکه خود تو اصل و فرع پاک و اصیلی نداری. بشار گفت: به خدا سوگند! اصل من از طلا پاک‌تر و گرامی‌تر است و فرع من از عمل ابرار پاکیزه‌تر است. و اما تو! بدان که در روی زمین سگی یافت نمی‌شود که آرزو کند با توهم نسب باشد. حالا اگر می‌خواهی که جوابت را بطور شایسته‌تری بدهم، بفرما، وعده من و تو فردا در میدان بصره مرد عرب با ترس و لرز بسیار به خانه رفت و نگران فردا بود. صبح زود به میدان رفت تا سروگوشی آب دهد. شنید که فردی می‌خواند:

شهدت علی الزیدی آن نساءوه      ضیاع الی ایرالعقبلی تزفر

پرسید: این بیت را چه کسی سروده؟! گفت: بشار درباره تو سروده است. مرد عرب سرش را زیر انداخت و به خانه رفت و بیرون نیامد تا بمرد.<sup>۴</sup> وقتی از او پرسیده شد: تو بسیار هجو می‌کنی؟! گفت: هجاء درد آور است و این برای شاعر

۱- همان ۵۸/۳.

۲- همان ۲۷/۳: و قد جعل الاعداء بنقصونا \* و تطمع فینا ألسن و عیون \* الا انما لینی عصا خیرانه ☞ اذ غمزوها بالاکف تلین.

۳- همان ۵۸/۳.

۴- همان ۵۱/۳.

بہتر از مدّاحی است، زیرا مدّاحی سرانجامش فقر است ولی هجو ترس آور و پول ساز است. با هجو به هر کس حمله کنی، هر چه دارد می دهد. «اخفش» ادیب و نحوی مشهور و طرفدار پان عربیسم از ترس شعر هجائی بشار می گریست، زیرا هوس کرده بود تا بطور ناشناس، شعری در هجو وطن بشار بسراید. بشار از روی سبک شعر، شاعر را شناخت و نام اخفش را بر زبان آورد. اصحاب اخفش پا در میانی کرده و شعر منسوب به او را تکذیب کردند و از بشار خواستند تا وی را عفو کند و بشار پذیرفت. اخفش برای خوشامد بشار از اشعار او در بحثهای ادبی و آثارش شاهد می آورد.<sup>۱</sup>

گفتم که شعراء جناح پان ایرانیست شعوبیه نسبت به مسائل سیاسی - مذهبی و نهضت‌های اجتماعی زمان خود هیچ گونه تعهدی نداشتند، اما بشار در ستیز با پان عربیسم عباسی و در انتقام از منصور خلیفه عباسی به خاطر قتل ابو مسلم خراسانی و فرماندهان ایرانی نهضت ضد اموی، به قیام محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم که بطور همزمان در حجاز و عراق جریان داشت، نزدیک شد. گزارشهای موجود نشان می دهند که بشار به ابراهیم (= بن عبدالله بن حسن) نامه‌ای نوشت و در آن قصیده‌ای در مدح ابراهیم و ذم منصور، سرود و او را به قیام تحریک کرد و از وی خواست تا برای او در نهضتش جائی رزرو کند. اما هنوز نامه بشار به ابراهیم نرسیده بود که قیام سرکوب و ابراهیم کشته شد. بشار ترسید که قصیده‌اش افشا شود، لذا به تغییراتی در آن دست زد و جهت هجو را از «ابو جعفر» به «ابو مسلم» گرداند.<sup>۲</sup> یک روایت مدعی است که بشار بر ابراهیم وارد شد و چنان قصیده‌ای سرود و بعد از قتل ابراهیم تغییراتی در آن داد.<sup>۳</sup> جاحظ در صحت انتساب این قصیده به بشار

۱- همان ۵۳/۳: برخی این جریان را به «سیبویه» نسبت می دهند و اشعار هجائی بشار علیه وی را آورده اند.

۲- همان ۵۶/۳.

۳- همان ۲۸/۳.

تردید دارد و آن را به جمع‌جاع ازدی نسبت می‌دهد.<sup>۱</sup> گزارشهای دیگر حکایت از زندانی بودن بشار در عهد منصور دارد: پس از سرکوب قیام، گروهی از شاعران دستگیر شدند که بشار در میان آنها بوده است، یکی از دوستان دوران قیام بشار که وی نیز از طرفداران ابراهیم و برادرش بوده می‌گوید که پس از صدور فرمان عفو عمومی منصور راهی بغداد شدم تا امان نامه دریافت دارم، در شب شعر شاعران زندانی، بشار را دیدم در برخوردی با وی به اشعار سیاسی گذشته او اشاره کردم. او بشدت از گذشته پشیمان بود و اشعار خود را تکذیب کرد که: این حرفها را معلوم نیست کی به ما نسبت داده است!<sup>۲</sup> حیات سیاسی بشار در دوره عباسیان نیز همچنان در مدح و هجو و غنا خلاصه می‌شد؛ مدح اشراف و فرماندهان ایرانی و هجو خطباء و شعراء و رؤسا و فرماندهان و اشراف عرب.<sup>۳</sup>

پس از منصور، بشار را در دربار خلافت، نزد مهدی عباسی می‌بینیم. و این فصل پایانی زندگی بشار است. احتمالاً نخستین بار در باغ رصافه به حضور مهدی رسید و در مدح و وصف جوانی مهدی شعر گفت. مهدی او را بر حذر داشت که: از جوانی نه! دوست دارم سالمند جلوه کنم که به عقل و تدبیر نزدیک تر است. آنگاه بشار را پنج هزار درهم صله و کساء و قاطری بخشید و اجازه داد که سالانه به دربار راه یابد و صله دریافت کند.<sup>۴</sup> مهدی که خود را در چشم عوام در هاله‌ای از تقدس و تعصب

۱- جاحظ / البیان ۴/۴۹، ۵۰ + الحیوان ۳/۱۷.

۲- اغانی ۳/۳۹، ۴۰، ۴۱، ۶۱ + اشعار بشار درباره قیام ابراهیم ۳/۲۹: فصبده میمیه.

۳- ذ.ک: جاحظ / البیان ۱/۱۲۴۱، ۱۸۴/۲: هجو خطباء عرب، + ۱/۲۹۴، ۲/۳۱۴، ۳۱۵، مدح اشراف و فرماندهان ایرانی از جمله مدح هزار مرد عتکی (= عمرین حفص) که ریشه ایرانی داشت و در دوره منصور استاندار سند و سپس فرمانده لشکر عباسی در آفریقا بود و در سال ۱۵۱ در جریان سرکوب قیام قیروان کشته شد. ذ.ک: اغانی ۹/۱۸، ۱۰، ۲۰، جریان قیام قیروان: طبری ۹/۲۷۹ + ۲/۲۴۳: در هجو قبیله مضر وازد، ۳/۳۷: در طعن اعراب و ذم عصا + ۱/۵۰: شعر معروف بشار در ذم عصا و طعن عرب:

الحریلحی و العصا للعبد... + اغانی ۳/۲۷، ۲۸.

۴- اغانی ۳/۸۵.

مذهبی فرو برده بود، نتوانست واقعیت اخلاقی - عقیدتی خود را از چشم نابینای بشار پنهان دارد. و شگفت که بشار او را حتی در دل حرمسرایش به هنگام شنای کنیزکی در حوض مرمرین و چشم چرانی خلیفه دید، که خلیفه سرمست از نگاه و کنیزک از شدت شرم دست بر فرج نهاده می خندد، بشار زبان حال خلیفه را در شعری غنائی - شهوانی بیان داشت که :

فتمنیث و قلبی  
اللہوی فی زفرتین  
اُننی کنت علیہ  
ساعة او ساعتین<sup>۱</sup>

بشار وقتی همه چیز را مسخره می کرد که مهدی وی را به زهد و تقوی نصیحت می فرمود و از ترانه و غنا و غزل بر حذر می داشت.<sup>۲</sup> و او که مهدی را خوب می شناخت، به هنگام مدح وی در جهت افشای او از چاشنی غنائی - شهوانی استفاده می کرد و مهدی که شرمنده ریش علماء و چشم عوام بود فریاد می زد که: غنا نه، نه، نه.<sup>۳</sup> یک بار که مهدی را مدح گفت و صله ای دریافت نداشت به او گفته شد: چرا شعرت را پس نگرفتی؟ گفت: ما چاره ای نداریم که به زبان مدح گوئیم و نه در قلب، لذا آرزوی ما که صله باشد گاه بر آورده نمی شود.<sup>۴</sup>

وقتی بشار «روح بن حاتم» از اشراف بزرگ عرب را هجو کرد، شدت هجو او را دیوانه ساخت و سوگند یاد کرد که اگر بشار را ولو در میان دستهای خلیفه نکشم، اموالم مباح باد. بشار از ترس به مهدی عباسی، نا بهنگام پناه برد. مهدی علت را پرسید، بشار جریان را گفت. مهدی دنبال روح فرستاد. روح گفت سوگند یاد کرده ام. مهدی ترتیبی داد که سوگند روح ادا شود. آنگاه فضاة خلافت حضور یافتند

۱- همان ۶۴/۳

۲- همان ۵۹/۳

۳- همان ۶۸/۳، ۶۹

۴- همان ۵۷/۳

و از بشار تعهد گرفتند که هرگز معترض ابن حاتم نشود و چنین شد<sup>۱</sup> یک بار که در دارالخلافة بغداد، در انتظار حضور مهدی بود، برخی از عباسیان دربارهٔ آیه: «واوحی الی النحل...» از بشار پرسیدند که: نحل چیست؟ بشار گفت: همین عسل و زنبور عسل. یکی از مریدهای عباسیان گفت: خیر آقا! نحل همین بنی هاشم هستند و آنچه از شکمشان خارج می‌شود عسل است که شفای بیماران است و آن علم می‌باشد. بشار گفت: آه، بلی خداوند خوراک و شرابت را از شکم بنی هاشم قرار داده، پس بخور تا سیر شوی و شفا یابی. کار به خندهٔ حضار و مشاجره کشید. خبر به مهدی رسید. جریان را پرسید، بشار توضیح داد. مهدی بسیار خندید و به آن مرید چشم و گوش بسته متملق گفت: آری! خداوند طعام و شراب تو را از شکم بنی هاشم خارج می‌کند.<sup>۲</sup> رابطهٔ بشار و مهدی عباسی خودمانی تر شد. او جرئت آن را یافت تا در حضور مهدی عباسی دائی خلیفه را دست اندازد.<sup>۳</sup>

وقتی مهدی از او پرسید: خوب بشار بالاخره به چه نژاد و فرهنگی وابسته‌ای؟! گفت: در زبان و منش، عربی و در اصل و نژاد عجمی هستم، و بلافاصله شری در برتری نژادی خود سرود.<sup>۴</sup>

اصمعی شاعر پان عربیسم، بشار را شاعری شدیداً سیاسی و ضد عرب می‌داند و می‌افزاید که او می‌گفت: سپاس خدای را که مرا کور کرد تا اینهایی را که دشمن دارم نبینم.<sup>۵</sup>

ابوالفرج اصفهانی با استناد به اشعار و روایات، بشار را شاعری متلون اما سخت

---

۱- اغانی ۸۷/۳.

۲- همان ۳۰/۳.

۳- اغانی ۳۱/۳.

۴- همان ۲۱/۳.

۵- همان ۲۱/۳.

شعوبی و پان ایرانیست می‌داند.<sup>۱</sup>

رنگ بازی بشار مشخصه ایرانی بودن او است. ابوالفرج تلون بشار را با ذکر شواهدی از شعر او، چنین توضیح می‌دهد که: گاهی به قبیله قیس می‌نازد و زمانی از عرب بیزاری می‌جوید و گاه به بنی عقیل مفتخر است.<sup>۲</sup>

ترانه‌های غنائی - هجائی بشار، علی‌رغم شهوت سرشار، چاشنی سیاسی - شعوبی - خاص خود را داشت و بخشی از ستیز او با جامعه عربی معاصرش بود: روایات پان عربیسم بر شوریدگی زنان و دختران بصره و بغداد از شعر غنائی - شهوانی بشار و شکایت و آشفتگی شوهران و پدران آنها تأکید دارند. مهدی عباسی، بشار را از سرودن شعر غنائی و هجائی در حسب و نسب باز داشت. احتمالاً در اوج همین بحران اخلاقی بود که وی در بصره محصور شد و از آمدن به بغداد منع گردید.<sup>۳</sup> روایات پان عربیسم با شدت بسیار ترانه‌های غنائی بشار را عامل فساد و فحشاء زنان و دختران عرب قلمداد کرده‌اند و مدعی‌اند که بشار از همین راه با زنان و دختران بسیاری رابطه داشته است<sup>۴</sup> و دلیل آنان توبه نامه بشار است.<sup>۵</sup> بشار هرگونه اتهامی را از خود نفی می‌کند و می‌گوید: شوریدگی و شهوت زنان بصره و بغداد به من چه ربطی دارد<sup>۶</sup> یک روایت از پیام ویژه ترانه‌های غنائی بشار خبر می‌دهد که با وجود قیافه نفرت‌انگیز بشار، پیام غنائی - شهوانی او دلبری می‌کرد و زنان را تسلیم او می‌ساخت.<sup>۷</sup> یک محقق پان عربیسم معاصر، این روایات

---

۱- همان ۲۱/۳.

۲- همان ۲۱/۳.

۳- ذ: ک: همان ۴۰/۳، ۴۱، ۴۲.

۴- همان ۳۲/۳، ۳۳، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۳۸.

۵- همان ۴۰/۳: اتوب البک من السیئات \* و استغفرالله من فعلتی.

۶- همان ۴۱/۳.

۷- همان ۴۰/۳، ۴۱.



را ساخته شعوبیه می‌داند و معتقد است که بشار منفور تر از آن بود که به وصف در آید، بنابراین کدام زن زیبای عرب دل به او می‌بست.<sup>۱</sup>

بشار مخفیانه به بغداد آمد و بر اشراف عرب وارد شد تا نزد خلیفه از او شفاعت کنند. گفته شده که او ابتدا نزد یزید بن مزید رفت، اما یزید او را نپذیرفت. سپس نزد روح بن حاتم از اشراف ممتاز و نزدیکان و خواص ویژه خلیفه شتافت و در مدح او شعری گفت و ده هزار درهم و یک عبد و قینه و کسائی صله دریافت و از او خواست تا رابطه او و خلیفه را بهبود بخشد. روح پذیرفت و چنین شد. بشار شعری در هجو یزید بن مزید سرود.<sup>۲</sup> احتمالاً این جریان باید در اواخر عمر بشار باشد.

#### د: مکتب شعری بشار؛

شعر بشار در ابعاد حماسه و هجا و غنا با همه فصاحت و بلاغت و قباحت و فضاحتش در خدمت عقاید سیاسی - ملی او بوده است. بشار نه معلم اخلاق بود و نه زاهد و اعظ و نه مؤدب به ادب اسلام و انسان، او غلام زاده‌ای ایرانی نژاد که در هنگامه هجوم و اشغال سرزمینش، شاهد گستاخی و قساوت پان عربیسم بود، و در چنان فضائی از تحقیر و توهین و تذلیل و توحش بدوی جاهلی به نام اسلام محمد ﷺ ناظر اسارت و بیگاری ملتش بود و رشد کرد. بدون شک فریادهای حماسی - هجائی - غنائی او که لجن بر سر و روی اعراب منی‌پاشید، انعکاس عقده‌های حقارت و ذلت قومی است که از دهانه این آتشفشان پر جوش و خروش به جان و جامعه عربی سرازیر شد، بنابراین جای اعتراض و نقد ندارد، چرا که آنچه شد واکنش منطقی و طبیعی قوم مغلوب و تحقیر شده‌ای بود که مقابله به مثل کرد هر چند که در این آتش، «حقیقت» نیز سوخت و قربانی «واقعیت» تلخ گردید. آنچه

۱- ذ.ک: تاریخ الشعر العربی ۳۵۰، ۳۵۱.

۲- اغانی ۵۶/۳، ۵۷.

شد نتیجه اقدامات مهاجمانی بود که به نام «آزادی» و «عدالت» و «انسانیت» آمدند و علیه آزادی و عدالت و انسانیت ایستادند و رفتاری آنچنان داشتند که «تاریخ» در اسارت هیچ قومی به یاد ندارد. حقیقت این است که شرح رفتار اعراب مهاجم با ملل مغلوب، مقهور نجابت و شرافت و حرمت اسلام شده است و هرگز کسی بخود اجازه نداده و یا اجازه نیافته تا حساب اسلام را از اعراب جدا کند و آنچه بر این ملل رفته است، ترسیم نماید. تاریخ شهادت می دهد که اسلام در نگاه انسانی نخستین، بیش از همه، از پان عربیسم و عوارض آن، آسیب دیده و تحریف شده است.

\*

نوایغ شعوبیه و پان عربیسم بشار را در اعجاز شعری ستوده‌اند و او را شاعری نوپرداز و صاحب سبک و پیشوای شاعران عصر اول اسلامی دانسته‌اند.<sup>۱</sup> جاحظ به هنگام بررسی اوزان شعر بشار و جنبه‌های توصیفی - تشبیهی آن و کاربرد حروف و الفاظ و اقتران لفظی و حرفی و ادای مخارج حروف و ابداعات و ابتکارات او، وی را شاعری منحصر بفرد دانسته که هیچ کس را توان چنین هنری نیست.<sup>۲</sup> جاحظ، بشار را پیشوای بسیاری از شاعران ادوار بعد می داند که بی چون و چرا از وی تقلید کرده‌اند.<sup>۳</sup> روایات موجود، این ادعا را تأیید می کند:

بسیاری از شاعران حجاز و عراق نزد بشار آمده و اشعار خود را برای اصلاح و تأیید به بشار می داده‌اند؛ مروان بن ابی حفصه در بصره نزد بشار آمد و قصیده‌ای را به او عرضه داشت و نظر خواست، بشار توصیه کرد که خوب است این قصیده را در بصره بخواند تا ده هزار درهم صله بگیرد و<sup>۴</sup>.... زنان شاعره بسیاری در آخر هر هفته

۱- اغانی ۱۹/۳.

۲- ذک: جاحظ / البیان ۱/۴۹، ۵۱، ۶۸، ۲۲۵، ۲۷۶، ۲۷۷.

۳- همان ۱/۵۰، ۵۱، ۵۶/۴.

۴- اغانی ۳/۵۹، ۶۰.

به خانه بشار می آمدند و اشعار خود را بر او می خوانده اند و او نظر می داده است.<sup>۱</sup> اصمعی شاعر پان عربیست و رقیب بشار، شهرت وی را پس از قصیده ای در مدح عمر بن هبیره می داند که ده هزار درهم صله گرفت و آوازه اش در همه جا پیچید.<sup>۲</sup> روایات شعوبیه از قدرت و نبوغ شعری بشار سخن می گویند که بالبداهه در هر موضوعی شعر می گفت و از جلسه ای یاد می کنند که از بشار و اصمعی و حماد عجرد خواسته شد تا در موضوع معینی شعر بگویند. اصمعی دو هفته و عجرد یک ماه وقت خواستند، ولی بشار بالبداهه شعر سرود.<sup>۳</sup> طبع شعر بشار آنچنان سرشار بود که هرگاه الاغی عرمی کشید بشار آن را بهانه قرار می داد و در هجو عرب شعر می گفت و اوزان و الفاظی بکار می برد که اعراب پیرامون آن مدت ها به مباحثه می پرداختند.<sup>۴</sup> نمونه شرم آور و رسواگر آن را در رسائل جاحظ می توان دید.<sup>۵</sup>

روایات پان عربیسم این توان خارق العاده را نمی پذیرند و می گویند که بشار قادر به سرودن رجز نبود.<sup>۶</sup>

جاحظ در هر جا از بشار یاد می کند، بناچار او را می ستاید که: بشار بر راستی خطیب زبردستی بود و دارای شعر منثور و مزدوج و مسجع بود که در این باب رسائل معروفی از شعر انباشت او از طبع شعری شگفت برخوردار بود و اهل ابداع و ابتکار و...<sup>۷</sup> ابو عبیده از نوایغ ادبی شعوبیه، بشار را شاعرتر از مروان حمار می داند چرا که سیزده هزار بیت خوب گفته و این ویژگی را هیچ شاعری در

۱- همان ۳/۴۱.

۲- همان ۳/۶۶، ۶۷.

۳- همان ۳/۵۲.

۴- همان ۳/۳۷: نمونه شعر.

۵- جاحظ / رسائل ۲/۳۲۵: صدای الاغ و شوخی طعنه آمیز بشار در هجو زنان و مردان عرب.

۶- جاحظ / البیان ۴/۸۴.

۷- ن.ک: همان ۱/۴۹، ۵۰، ۴/۵۶ + اغانی ۳/۲۳، ۲۴، ۲۵.

جاهلیت و اسلام نداشته است.<sup>۱</sup> ابو عبیده می‌گوید که بشار قبل از ده سالگی شعر می‌گفت. اصمعی شاعر پان عربیسم، بشار را خاتمه الشعراء می‌داند و می‌گوید: به خدا سوگند! اگر زمان او را به عقب نینداخته بود، بر بسیاری از شاعران برتری می‌یافت.<sup>۲</sup> ابو عبیده بشار را شاعری توانا و نابغه در تقلید و جعل از سبک و اسالیب شعر عرب می‌داند. وی می‌گوید: بشار شعری از اعشی شاعر مشهور عرب برایم خواند، بعد گفت این شعر را خودم ساختم و در میان اشعار اعشی جاسازی کرده‌ام. او گفت که وقتی ده ساله بوده‌ام این شعر را ساختم. بشار به من گفت که دوازده هزار بیت خوب دارم. گفتم هیچ کس از شعرای بزرگ عرب چنین ادعائی نکرده است. او گفت: دوازده هزار قصیده دارم که اگر در هر یک از اینها یک بیت خوب نباشد، بر قصیده و سراینده‌اش لعنت خدا باد.<sup>۳</sup> در یک مباحثه و مبارزه شاعرانه که بین بشار و عقبه بن ربه در گرفت بشار بر سرش فریاد زد که: به خدا سوگند! من رجز سراتر از تو و پدرت و جدت هستم، و روز بعد ارجوزه‌ای تقدیم داشت که در آن تمام نبوغ خویش را به نمایش درآورده بود و در عین حال چاشنی شعوبی خود را در طعن عرب و ذم عصا همراهش کرده بود.<sup>۴</sup>

بشار می‌گوید: جریر شاعر معروف عرب را هجو کردم، از من دوری کرد و جوابم را نداد که اگر او جواب مرا می‌داد، من بزرگترین شاعر بودم.<sup>۵</sup> در محافل مدح و حضور شعرای رقیب، بشار در مدح ممدوح شعری می‌گفت که رقیبا شعرشان را پس گرفته و فرار می‌کردند! بشار در یک مورد، از این بابت پنجاه هزار درهم صله گرفت.<sup>۶</sup>

۱- اغانی ۳/ ۲۳، ۲۵.

۲- همان ۳/ ۲۳، ۲۶.

۳- همان ۳/ ۲۳، ۲۴.

۴- جاحظ / البیان ۱/ ۴۹، ۵۰.

۵- اغانی ۳/ ۲۳، ۲۴.

۶- همان ۳/ ۳۷، ۳۸، ۴۰.

بشار مدعی بود که چون در میان هشتاد شیخ از فصحاء بنی عقیل رشد یافته، کلمه‌ای از کلمات ناخوشایند عرب در شعرش جای ندارد: در میان قبیله‌ای رشد کردم که زانش از مردان آن، فصیح‌تر بودند.<sup>۱</sup> اصمعی شعر بشار را شبیه شعراعی و نابغه ذبیانی می‌دانست و معتقد بود که شعر بشار اهزل است هر چند که می‌تواند شعر جدی هم بسراید.<sup>۲</sup>

نوشاعران عرب نزد بشار می‌آمدند و از او شعر می‌گرفتند. شاعران فقیر از بشار پول می‌خواستند، و او آنان را نزد اشراف عرب می‌برد و شعری در مدح اشراف می‌گفت و صله‌اش را به آنان می‌داد.<sup>۳</sup> اشعار بشار به سرقت می‌رفت و در جانی دیگر به نام سارق پخش می‌شد.<sup>۴</sup> از بشار علت پراکنده‌گویی او را پرسیدند، گفت: هر کدام از حماسه و هجو و غنا، وجه خاص خود را دارد و بجا است. او متهم است که وقتی در قافیه‌ها به تنگ می‌آمد، به مجهولات و مبهمات و مهملات روی می‌آورد.<sup>۵</sup>



یک محقق معاصر عرب که تمایلات پان عربیستی دارد، کلیه این تعاریف را ساخته شعوبیه می‌داند که از قول بزرگان ادب عرب ساخته‌اند و در کتب افرادی چون جاحظ جاسازی کرده‌اند. او می‌گوید: برخی از این تعاریف از روی ترس از هجو بشار بوده و لذا اعتبار ندارد<sup>۶</sup> وی شعر بشار را به نقد می‌کشد که شعر نیست بلکه لهو و لعب است.

۱- همان ۲۶/۳.

۲- همان ۲۵/۳.

۳- همان ۳۹/۳.

۴- همان ۴۸/۳، ۴۹.

۵- همان ۳۱/۳، ۳۲، ۳۳.

۶- ز.ک: تاریخ الشعر العربی ۳۴۶.

او ترانه‌های غنائی بشار را تقلیدی از عمر بن ابی ربیع شاعر غنائی - شهوانی سرای عرب و سلیم شاعر پراکنده گوی عرب می‌داند و معتقد است که شعر بشار محصول عصر اموی است یعنی مخلوطی از اشعار عمر بن ابی ربیع و ولید بن یزید می‌باشد. نویسنده مایه‌های شهوانی شعر بشار را دقیقاً همان جوهره‌های شعر شهوانی عمر بن ابی ربیع یافته است و معتقد است که بشار توصیفِ هوس انگیز شراب را از شعر «ولید» قرض کرده و فنّ تشبیه را از «ذی الرّمه» یاد گرفته و استخدام الفاظ ساده و روان را در بیان عقاید سیاسی - کلامی خود، از «سید حمیری» آموخته است.<sup>۱</sup>

نویسنده مذکور مدّعی است شعوبیه در اشتها بشار و ترویج آراء شعری و اشعار او نقش بسیار فعالی داشته است و همین امر باعث شد تا مکتب بشار سرمشق دیگر شاعران پس از او شود.<sup>۲</sup>

در عین حال نویسنده به فصاحت و بلاغت بشار معتقد است و آن را از برکت قبیله بنی عقیل می‌داند. او ابو عبیده شعوبی را در بالا بردن بشار مؤثر می‌داند.<sup>۳</sup>

ابوالفرج اصفهانی مؤلف کتاب «الأغانی» که دایرة المعارف شعر عرب است ولید بن یزید را مقلّد بشار می‌داند که اشعار غنائی بشار را زمزمه می‌کرده است.<sup>۴</sup> در این اشعار غنائی، چاشنی شعوبی، قوی‌تر از اجزاء دیگر آن بوده است. در اشعار غنائی بشار که بر زبان ولید جاری بود، از شراب و شاهد و خوراک و پوشاک ایرانی با حسرت دردناکی یاد شده است و از آنجا که ولید (از طرف مادر) ریشه عجمی داشت، بشدت تحت تأثیر این ترانه‌ها قرار می‌گرفت و می‌گریست که اشک دیده‌اش در جام شرابش می‌ریخت.<sup>۵</sup>

۱- همان ۳۳۴، ۳۳۵.

۲- همان ۳۴۱.

۳- همان ۳۴۴، ۳۴۵، ۳۴۶.

۴- اغانی ۴۳/۳.

۵- همان ۴۳/۳، ۴۴.

ابراهیم موصلی موسیقی‌دان و ترانه‌سرای ایرانی دستگاه خلافت عربی، ترانه‌های بشار را نقد می‌کرد، اما قدرت تشبیه و توصیف بشار را بی‌سابقه می‌دانست.<sup>۱</sup> غوغای غناء بشار ابوالعلا معری را تحت تأثیر قرار داده است.<sup>۲</sup>



### ۵: مرگ بشار؛ ۱۶۸ هجری

چگونگی مرگ شاعر، حیات و ستیز سیاسی او را تأیید می‌کند، در این مورد حداقل نه گزارش در دست است. چنین پیدا است که ستیز سیاسی بشار در دوره مهدی عباسی به اوج خود رسیده بود. احتمالاً رژیم عباسی دنبال دستاویزی بود تا بشار را از میان بردارد. گفته می‌شود که جو تفتیش عقایدی پیرامون بشار پدید آمده بود و از عقاید او سئوالاتی می‌شد.<sup>۳</sup> احتمالاً بشار به عقاید زرتشتیگری که مظاهر ایرانی را در خود داشته تظاهر می‌کرده است. در این مورد فقط یک گزارش در «الکامل» تألیف «مبرد» وجود دارد.<sup>۴</sup> جاحظ در «البیان» به عقاید زرتشتی بشار تصریح کرده است و شواهدی شعری ارائه می‌دهد.<sup>۵</sup> از دیگر طرف؛ باند عباسیان در پی دسیسه بوده‌اند. گزارشها حکایت از اشعار تند هجائی بشار علیه باند عباسیان دارد.<sup>۶</sup> در این اشعار از جمله شخص خلیفه مهدی عباسی و وزیر او یعقوب بن داود و برادر یعقوب که استاندار بصره بود صالح بن داود، هجو شده‌اند.<sup>۷</sup> گفته شده که بشار در یک محفل ادبی (= مجلس درس یونس نحوی)

۱- همان ۳/۴۸.

۲- ن.ک: المعری / اللزومیات ۱/۳۲۴، ۴۱۷.

۳- اغانی ۳/۶۸، ۶۹، ۷۰.

۴- الکامل ۱/۹۲۲، ۹۲۳، ۹۲۴.

۵- ن.ک: صفحات گذشته: عقاید بشار.

۶- اغانی ۳/۷۰.

۷- اغانی ۳/۷۰، ۷۱.

شعری در هجو خلیفه سروده و او را متهم به زنا با محارم و فسق و فجور و لهو و لعب نموده و آرزوی مرگش را کرده است. این شعر هجائی به یعقوب بن داود رسید و او به شکایت نزد مهدی رفت و تعقیب بشار آغاز شد.<sup>۱</sup> گزارشها حاکی است که علت این درگیری با دربار عباسی و شخص خلیفه این بوده که: بشار نزد مهدی رفت و او و وزیرش را مدح گفت، اما یعقوب چیزی به بشار نداد و توجهی به او نکرد. بشار سر راه یعقوب ایستاد، یعقوب از کنار بشار گذشت و باز بی توجهی نمود. بشار او را صدا زد و بی همتی و بی توجهی او را یادآوری کرد. یعقوب گفت: هر چه می خواهی بگو. بشار عصبانی شد و او را هجو کرد. در این هجو، بشار تصریح می کند که بنی العباس در جنایت و فساد روی بنی امیه را سفید کردند.<sup>۲</sup> روایت دیگر، علت هجو را انتظار کشیدن بشار برای حضور و دیدن یعقوب، می داند، زیرا بشار عادت نداشت انتظار بکشد، لذا عصبانی شد و خلیفه و وزیرش را هجو کرد. از بغداد به بصره رفت، مهدی عباسی در بصره بود و به شعرا صله می داد اما به بشار چیزی نداد، بشار خلیفه را در مجلس درس یونس نحوی هجو کرد و خبر به یعقوب رسید. یعقوب به مهدی می گوید که بشار او را هجو کرده و می افزاید که برای قتل او دستاویز شرعی دارد، زیرا بشار زندیق است. مهدی به ابن نهیک دستور می دهد که بشار را دستگیر کند.<sup>۳</sup> روایات می گویند که بشار سعی کرد تا زودتر از یعقوب نزد مهدی رود و طلب عفو کند. یعقوب فردی را مأمور کرد تا در بین راه او را گرفته و تازیانه مرگ بزند.<sup>۴</sup> روایت دیگری خبر می دهد که بشار در حالی که تحت تعقیب بود، مست کرده بود و در میدان بصره نابهنگام اذان گفت. او را گرفتند و به بغداد

۱- همان ۶۸/۳، ۶۹.

۲- همان ۷۰/۳، ۷۱.

۳- همان ۷۱/۳.

۴- همان ۷۰/۳.



بردند. <sup>۱</sup>گفته می‌شود که در بصره یا بغداد او را در حضور مهدی عباسی تازیانه مرگ زدند: مهدی به رئیس پلیس سیاسی خود عبدالجبار دستور داد که او را هفتاد تازیانه زدند. بشار در زیر تازیانه می‌نالید و می‌گفت: جِسَّ، جِسَّ (= واژه‌ای که اعراب برای ساکت کردن حیوانات بکار می‌برند) مهدی عصبانی شد. به بشار گفتند چرا نمی‌گوئی: بسم‌الله، الحمد لله؟! گفت: مگر نعمتی نصیب من شده است؟ تازیانه‌ها بر سر و سینه و دستهای بشار نواخته شد. بشار به حالت مرگ افتاد او را در کشتی کنار دجله انداختند تا بمرد، آنگاه جسدش را در جلگه‌ای بی‌درخت افکندند. بستگان بشار او را در بصره دفن کردند. <sup>۲</sup>

روایت دیگری می‌گوید که مهدی به ابن نهیک رئیس پلیس بصره دستور می‌دهد تا بشار را دستگیر کند، بشار را بر روی بدنه کشتی در ساحل بصره دراز کشیدند و جلادها با تازیانه به جان او افتادند و آنقدر زدند تا بمرد. <sup>۳</sup>

روایات شعوبیه می‌گویند: وقتی مهدی به بصره آمد، حمدویه از مقامات امنیتی خلافت، با وی بود. بشار را تحویل او دادند، مهدی دستور داد وی را به قصد مرگ بزند. بشار را سیزده تازیانه مرگ نواخت، هر ضربه‌ای که فرو می‌آمد، بشار می‌گفت: وای بر تو! دردم گرفت ای زندیق! می‌زنی و بسم‌الله هم نمی‌گوئی؟! بشار در زیر تازیانه درگذشت. <sup>۴</sup> وقتی او را در کشتی انداختند نالید و گفت: ای کاش ابو شممق (؟) (احتمالاً یکی از دوستان شاعر بشار) مرا در این حال می‌دید و می‌گفت:

ان بشار بن برد      تیس اعمی فی سفینة. <sup>۵</sup>

روایات پان عربیسم می‌گویند: وقتی مردم بصره خبر مرگ بشار را شنیدند بسیار

۱- همان ۷۰/۳.

۲- همان ۷۰/۳.

۳- همان ۷۲، ۷۱/۳.

۴- همان ۷۳/۳.

۵- همان ۷۲/۳.

خوشحال شدند و جشن گرفتند و صدقه دادند که از شریزان بشار آسودند. اشراف بصره هدایای بسیاری برای عبدالجبار فرستادند.<sup>۱</sup> ابو هشام باهلی دشمن بشار مرثیه‌ای تحقیرآمیز و طعن‌آلود در مرگ بشار سرود و او را سرزنش کرد که: ای بدبخت! مُردی واحدی بر تو نگریست، زیرا مردم کسی را از دست نداده بودند، نه مادری داری و نه فرزندی که برایت گریه کنند، نه خواهرزاده و نه برادرزاده‌ای و نه دوست و رفیقی که دلش به درد آید و بگرید و...<sup>۲</sup>

بنا به روایت پان عربیسم در تشییع جنازه بشار هیچ کس شرکت نکرد، فقط کنیزک سیاهپوست سندی معشوقه وفادار بشار دنبال جنازه فریاد می‌کشید: واسیّده، واسیّده، واسیّده...<sup>۳</sup>

گفته شده که یونس نحوی مرگ بشار را باور نداشت و هنوز از وی می‌ترسید. وقتی قبرش را دید باور کرد. محمد بن عون بن بشیر که متهم به مذهب بشار بود می‌گوید: وقتی بشار مرد جسدش را در جلگه‌ای انداختند، آب جسد را به دجله کشاند، خانواده بشار جسد را از آب گرفته و دفن کردند. بشار خیلی وقتها به من می‌گفت که وقتی بمیرد زنی آزاده در تشییع جنازه او شرکت خواهد کرد و برگردش خواهد چرخید و بر چهره خواهد نواخت و فریاد خواهد زد: ای کشته‌ای که تو را برده‌ای کشت.<sup>۴</sup>

بشار به هنگام مرگ بیش از شصت سال داشت.<sup>۵</sup> روایات دیگر مرگ بشار را در سال ۱۶۸ هجری و سنّ او را هفتاد و اندی سال اعلام کرده‌اند.

پس از مرگ بشار، مهدی عباسی دستور داد تا خانه‌اش را به جرم زندقه تفتیش نمایند. در خانه‌اش طوماری یافتند که در آن نوشته شده بود: بسم الله الرحمن

---

۱- همان ۷۲/۳.

۲- همان ۷۲/۳.

۳- همان ۷۲/۳.

۴- همان ۷۲/۳.

۵- همان ۷۲/۳.

الرحیم: می خواستم خانواده سلیمان بن علی عباسی را بخاطر بخل شان هجو کنم، اما خویشاوندی آنان با پیامبر اسلام به یادم آمد و به پاس احترام پیامبر خودداری کردم و فقط سرودم:

دینار آل سلیمان و درهمم  
لا یبصران و لا یرجی لقاؤهما  
کالبابلین حفا با للفرایت  
کما سمعت بهاردت ماردت.

وقتی مهدی طومار را خواند گریست و پشیمان شد که چرا بشار را کشته است، و گفت: خداوند یعقوب بن داود را جزای خیر ندهد، بشار وقتی او را هجو کرد ادله‌ای آورد که بشار زندیق است لذا او را کشتم و حالا پشیمان هستم در حالی که پشیمانی سودی ندارد.<sup>۱</sup>

بدون شک این روایت به توصیه اشرافیت ایرانی وابسته به دستگاه خلافت عباسی ساخته شده تا هم بشار را مسلمان جلوه دهند و هم مهدی را تبرئه نمایند و دست خلیفه را از خون شاعر شعوبی پاک نمایند. این قبیل روایات شعوبی ساخته بخشی از تلاش اشرافیت مقتدر و سیاستمدار ایرانی دستگاه خلافت عباسی است که پس از غلبه بر خلافت سعی کردند تا پیشینه روابط را توجیه و تطهیر نمایند. سلیمان بن علی بن عبدالله بن عباس یکی از پسرهای بیست و دوگانه علی بن عبدالله است. او و برادرش صالح کنیززاده‌اند و برادر ناتنی سفاح و منصور و عموی مهدی عباسی است که در جنگ قدرت باند عباسیان مغلوبه شد. سلیمان تا اواخر دوره خلافت منصور مدعی مزاحم خلافت بوده است و فرزندان او تا اواخر عهد مأمون مزاحمت‌هایی داشته‌اند. لذا انتخاب سلیمان در روایت به لحاظ سیاسی و تاریخی بی حساب نیست، زیرا سلیمان در اوائل خلافت منصور، استاندار بصره بوده است و قطعاً با بشار روابطی داشته است.<sup>۲</sup>

۱- همان ۷۲/۳، ۷۳.

۲- ذ.ک: بیوگرافی سلیمان در: یعقوبی / تاریخ ۲/۳۲۱، ۳۲۲، پیشینه سیاسی: همان + مسعودی / مروج  
۳۰۸/۳ = جنگ قدرت در: طبری ۵/۹/۱۴۷، ۱۴۸.

### بشار شناسی: منابع اولیه؛

رد پای بشار، عقاید و اشعار او در منابع عربی و پان عربیسم: ذ.ک: دیوان بشار بن بُرْد، شرح: ابن عاشور، مصر (؟) ۱۳۶۹ ق.

۱- جاحظ / البيان والتبيين (چاپ عبدالسلام محمد هارون، مصر) ۱ / بیوگرافی، عقاید، اشعار: ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۸، ۲۹، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۰، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۵، ۵۶، ۶۸، ۱۲۴، ۱۲۵، ۲۲۵، ۲۷۶، ۲۷۷، ۲۹۴، ۱۵۵/۲، ۱۸۴، ۲۲۳، ۲۵۹، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۷/۳، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۹۷، ۲۵۲، ۴۹/۴، ۵۶، ۶۱، ۶۹، ۸۴، ۹۹، ۳۲۵، ۶۸، ۴۵، ۴۴ / عقاید و شعر: ۲ / جاحظ / الرسائل (چاپ محمد هارون) ۲ / عقاید و شعر: ۴۴، ۴۵، ۶۸، ۳۲۵.

۳- محمد بن یزید المبرد / الكامل فی اللغة (چاپ زکی مبارک. مصر) ۱ / ۲ / عقاید، اشعار: ۳۴۸، ۷۶۰، ۸۳۹، ۸۷۴، ۹۲۲، ۹۲۳: عقاید زرتشتی بشار. گزارش منحصر بفرد. + ابن الندیم / الفهرست (چاپ مصر) ۴۷۳: متهم به زندقه، ۲۲۷: بیوگرافی.

۴- مسعودی / مروج الذهب (چاپ ممتاز) ۱ / شعر ۲۶۳.

شرح حال و شعر بشار را در بیوگرافی شاعرانی چون عبده، عَجْرَد و ابو هاشم باهلی در اغانی می توان دید.

۵- ابو الفرج الاصفهانی / الاغانی (چاپ بولاق) ۳ / بیوگرافی، عقاید و اشعار ۱۶/۳، ۷۳، ۱۳۹، ۹۱/۵، ۴۴/۶، ۴۷-۵۳، ۲۱۲-۲۱۳، ۸/۱۱، ۱۳/۷۴-۷۷، ۸۵، ۱۰۱، ۱۵/۶۱، ۱۸/۱۹۲، ۲۰/۱۳۰.

۶- شریف مرتضی / الامالی (چاپ نجف ؟) ۱/۱/۱، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۴۴/۴ + ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰-۶۱.

۷- طه الحاجری / بشار بن بُرْد (مصر. دارالمعارف ۱۹۵۴ م) تمام کتاب، ۹۲ صفحه. مؤلف منابع زیر را برای شناخت بشار توصیه می کند:

- ١- ديوان بشار بن برد. ٢- المختار من شعر بشار. ٣- الاغانى. ٤- طبقات الشعراء.
  - ٥- امالى سيد مرتضى. ٦- حديث الاربعاء (طه حسين). ٧- بشار بن برد؛ تأليف عبدالقادر المازنى. ٨- مطالعات فى الكتب و الحياة؛ تأليف عباس محمود عقّاد.
  - ٩- شخصيّة بشار، تأليف نوبرى.
  - ٨- الاب شيخو / المجانى الحديثه (دارالكاثوليكيه. بيروت. ؟) ٣/٢٤-٩ :
- بشار بن برد.

## جبهه علمی - فرهنگی

### ● جهت‌گیریها :

علاوه بر اهداف و جهات جبهه ادبی، ● تحریف و تحقیر اسلام و تعظیم و تبلیغ عقاید و شعائر باستانی از زبان اسلام و قرآن و پیامبر و امامان. ● قلمرو نفوذ: فقه، کلام، عرفان، حدیث، رجال، تفسیر، تاریخ و... ● هدف: تدارک پشتوانه فلسفی - کلامی حقوقی برای اغراض کوتاه مدت و بلند مدت سیاسی و تاریخی، تأمین منافع اشرافیت ایرانی؛ جعل و وضع پشتوانه‌های حقوقی آنان، ارائه اسلامی هماهنگ با جامعه سنتی و فرهنگ باستانی ایران.

### ● ابزار :

پرورش و استخدام مستقیم و غیر مستقیم علما، فقها، محدثان، متکلمان، مفسران، مورخان، راویان و دیگر عملة خلوت و جلوت این علوم.

حقیقت تلخ این است که پان عربیسم و پان عجمیسم، هر دو و هر کدام به سهم خود، در بستر پاک انسانی اسلام محمد ﷺ آتشی افروختند که بر خاکستر آن علفهای هرز و پلیدی روئید که ریشه کن ساختن آنها کاری محال به نظر می‌رسد. نسل نخست شعوبیه در آغاز حرکت خویش به پان عربیسم هشدار داد که تصمیم دارد مقابله به مثل کند<sup>۱</sup>، و برآستی که مقابله‌ای به مثل کرد. شعوبیان در مقابله با پان عربیست‌ها از همان مواضعی آغاز کردند که آنان ملل و اقوام مغلوبه را

مورد تحقیر و توهین قرار می‌دادند، یعنی از زبان و زاویه اسلام! نهضت شعوبیه در جبهه علمی - فرهنگی از دو سو به اعراب و اسلام عربی و اسلام حقیقی حمله کرد؛ بخشی از نیروهای این جبهه عظیم و گسترده و فراگیر، نهضت ترجمه و تألیف را آغاز کردند و بخش دیگری در قلمرو علوم منسوب به اسلام پرورش یافتند و تظاهر کردند. فعالیتهای جبهه علمی - فرهنگی بر خلاف جبهه ادبی، بسیار ظریف، پیچیده، مرموز، شدیداً سری و نامرئی بود.<sup>۱</sup> این پیچیدگی و ظرافت از برکت نبوغ و استعداد و زیرکی و زرنگی قوم ایرانی و ذوق و تخیل سرشار آریائی بود، چیزی که اعراب فاقد آن بودند و لذا در این جبهه و دیگر جبهه‌ها مغلوب گردیدند.

فرآورده‌های جبهه علمی شعوبیه هم‌زمان در جوامع علمی و عامیانه اقوام مختلف قلمرو خلافت عربی پخش و شایع می‌شد. این رسالت بر عهده رواة، وعاظ، شعرا، خطبا و دیگر عمل‌خلوت و جلوت شعوبیه بود. ابن قتیبه از موضع عصیّت پان عربیستی به واقعیت جوامع عامیانه شعوبیه اشاره کرده و آنان را اراذل و اوباش هیاهوگری معرفی نموده است.<sup>۲</sup> علت چنین تعبیری از جوامع عامیانه شعوبیه در لابلائی کلام ابن قتیبه نهفته است؛ چرا که عوام به مثابه سیاهی لشکر شعوبیه کار را بر اعراب سخت می‌کردند و در بسیاری از مواقع نبرد، جلوتر از پیشتازان نهضت شعوبیه در حرکت بودند.<sup>۳</sup>

یک نویسنده معاصر عرب، رسالت جبهه علمی شعوبیه را انتقال فرهنگ و تمدن ایرانی در قالب‌های عربی می‌داند.<sup>۴</sup> اعجاز چنین هنری وقتی نمودار می‌شود

۱- ذ.ک: ابن الندیم / الفهرست ۲۶۷: ... مِنْهَا بِأَنْجِلَةَ سِرًّا، فَأَخَذُوا بِذَلِكَ فِي الْإِسْلَامِ حَوَادِثٌ مُتَكَرِّرَةٌ یعنی:

بخشی از شعوبیه با نیرنگ و به گونه‌ای پنهان، حوادث و بحرانهای ناپسندی در اسلام پدید آوردند...

۲- ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/ ۶۲- ۶۳ ← ابن قتیبه / وسائل البلاغ ۲۷۰.

۳- ذ.ک: همان.

۴- ذ.ک: الهجاء ۲۱۸.

که بدانیم پان عربیسم در اذهان عامه ملل پرده‌ای از عصمت بر تمامیت هویت عرب و عربیت کشیده بود.<sup>۱</sup>

شعوبیه در آغاز و به هنگام غلبه پان عربیسم امویان می‌کوشید تا روایات پان عربیستی را دستکاری کند و موفق هم شد، زیرا همان روایات پان عربیستی دستکاری شده اینک در متون و منابع شیعه و سنی آمده است؛ نمونه: «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَا تَسُبُّوا قُرَشِيًّا وَلَا تُبَغِّضُوا الْقَرَبَ وَلَا تَذَلُّوا الْمَوَالِي، وَلَا تَسْكُنُوا الْخُورَ وَلَا تَزَوَّجُوا إِلَيْهِمْ فَإِنَّ لَهُمْ عِزًّا يَدْعُوهُمْ إِلَى غَيْرِ الْوَفَاءِ»<sup>۲</sup> بدیهی و روشن است که در این روایت پان عربیستی، شعوبیه جمله لَا تَذَلُّوا الْمَوَالِي (= به موالی نزدیک نشوید) را تبدیل کرده به لَا تَذَلُّوا الْمَوَالِي (= موالی را خوار و ذلیل نکنید) و به همین اکتفا کرده است. هر چند که تعارض و تناقض در روایت جعلی پدید آمده، اما به دلیل قداست و حاکمیت حدیث، هیچکس بخود اجازه نداده تا لااقل خنده‌ای بر این ساختار جعل داشته باشد.<sup>۳</sup>

احتمالاً نخستین سنگر برجسته جبهه علمی شعوبیه از اواسط قرن اول هجری به بعد در کوفه، سنگر «اهل الرأی» در مقابل «اهل الحدیث» سنگری که پان عربیسم در آن پناه گرفته بود، می‌باشد. در این سنگر، رد پای یک ایرانی زاده از موالی به نام حماد بن ابی سلیمان مشخص است که ریاست و فرماندهی آن را بر عهده داشت و موالی بسیاری پیرامون او گرد آمده بودند. گفته می‌شود در مبادله آتش هجو و جدل، برتری با موالی بود که با دخالت دولت اموی به نفع اهل الحدیث، نبرد مغلوبه شد و مکتب محدثان غالب آمد.<sup>۴</sup> این نخستین صف آرائی مشخص علمی پان عربیسم و پان عجمیسم است.

۱- ذ.ک: ضحی الاسلام ۱/۳۰۰، ۳۰۳.

۲- ذ.ک: مدینه البلاغه ۱/۳۰۰ ← علل الشرایع ۲/۷۹.

۳- همین روایت در: مجلسی / بحار ۱۰۳/۳۷۲ ← علل الشرایع ۲/۷۹.

۴- ذ.ک: اسد حیدر / الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۱/۳۰۴.



این تجربه، شعوبیه را به سنگر اهل الحدیث کشاند و در راستای حدیث و روایت نوابغی پروراند که بتواند در برابر امواج نیرومند مکتب محدثان پان عربیسم مقاومت کند و حتی غالب آید و براستی چنین شد.

جعل و وضع حدیث و روایت و اخبار از زبان پیامبر اسلام و اشخاص مورد قبول عامه عرب و مسلمانان، کاری ترین ضربه و حربه‌ای بود که دو طرف به آن مسلح و مجهز شدند و در تمام عرصه‌های نبرد از مدح و ذم حیوانات و نباتات و اماکن و آداب و سنن و خوراک و پوشاک و... و... یکدیگر گرفته تا هجو و نقد فرهنگ، هویت، ملیت، شخصیت، مفاخر و مظاهر ملی و تاریخی و عقیدتی طرفین، حدیث، روایت، قطعه و قصه تاریخی علیه مواضع یکدیگر پرتاب می‌کردند. سیر سرنوشت حدیث در تاریخ اسلام این واقعیت را نشان می‌دهد.

ظرافت کار جعل و تدلیس و تزویر آنچنان بود که در آغاز متخصصان مربوطه را خلع سلاح کرد و نتیجه عینی آن سلب مطلق اعتماد از حدیث و روایت بود. پاک‌سازیه‌های اولیه احادیث توسط مشایخ و اصحاب مذاهب که هر کدام به سهم خود و بنا به درک و تشخیص و فهم‌شان صدها هزار حدیث و روایت و خبر را جعلی و بی‌اعتبار اعلام کردند، نمونه‌ای ناچیز از فرآورده‌های جبهه پان عربیسم و شعوبیه است. در صفحات گذشته به هنگام بحث از پان عربیسم و فرآورده‌های آن از صدها کتاب روائی جعلی و میلیون‌ها حدیث ساختگی بی‌اعتبار اعلام شده یاد کردیم<sup>۱</sup>، اما منصفانه باید گفت که فرآورده‌های روائی شعوبیه در زمینه جعل حدیث، خبر، روایت، قطعه و قصه تاریخی و... بمراتب بیشتر از فرآورده‌های پان عربیسم بوده است، زیرا جبهه علمی شعوبیه قوی‌تر و با نیروهای بیشتر و نیرومندتر فعال بود.

روایات و احادیث و قطعات تاریخی ساخت شعوبیه ابعاد، جهات، اهداف و

مشخصه‌های مختلفی داشت که در صافی علم الحدیث و علم الرجال نمی‌توانست گیر کند، بلکه به راحتی عبور کرده و در میان احادیث متواتره، مستفیضه، صحیحه، موثقه، معتبره، مرسله و حسی مرفوعه و... جای می‌گرفت. علت نه تنها نارسائی ذاتی متدلوزی احادیث و اخبار بود، بلکه جااعلان شعوبیه خود از متخصصان فن بودند و با توجه به قداست و حاکمیت مکتب محدثان که در تمام اعصار غلبه داشت هرگونه تصفیه‌ای محال بود، و از طرفی جرح و تعدیل متن و سند احادیث و اخبار از قرن چهارم هجری به بعد در بخشی از حوزه‌های علمی بکار آمد ولی رسمیت تام نیافت. اینها همه از عوامل و عللی است که فرآورده‌های پان عربسم و شعوبیه توانست منابع و متون منسوب به اسلام را اشغال کند و پشتوانه اصول و فروع (= کلام و فقه) گردد.

و امروز؛ مثلاً می‌توان احادیث شعوبی ساخته‌ای از این قبیل را شناخت: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: لَا تَسُبُّوا فَرِيسِيًّا، فَمَا سَبَّهُ أَحَدٌ إِلَّا أَنْتَمَ غَاجِلًا وَ آجِلًا، يَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ! إِنَّ آدَمَ إِفْتَخَرَ بِي وَ أَنَا إِفْتَخَرْتُ بِرَجُلٍ مِنْ أُمَّتِي إِسْمُهُ نُعْمَانٌ وَ كُنْيَتُهُ أَبُو حَنِيفَةَ، يَا: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ: إِنَّ سَائِرَ الْأَنْبِيَاءِ يَفْتَخِرُونَ بِي وَ أَنَا إِفْتَخَرْتُ بِأَبِي حَنِيفَةَ، مِنْ أَحِبِّهِ فَقَدْ أَحْبَبْتَنِي وَ مِنْ أَبْغَضْتَنِي فَقَدْ أَبْغَضْتَنِي... بدیهی است که این احادیث رسوا، در روزگار ساخت خود در میان عوام کارائی خاص خود را داشته است و در ادوار بعد، بستگی به شرایط و عقل و شعور و باور مخاطبان خود داشته است. اما همه احادیث و روایات جعلی پان عربیسم و شعوبیه اینگونه نیست، روایاتی پیچیده در زمینه‌ها و موضوعات ناشناخته مختلف که چه بسا امروز بخشی از عقاید ما را ساخته باشد.<sup>۱</sup> و در هر عصر و نسلی مورد استدلال و احتجاج اسلاف ما قرار گرفته باشد.

فرآورده‌های روایی - فقهی شعوبیه که بار سیاسی خاص خود را دارد و تلاشی بود در جهت احراز هویت ملی - فرهنگی و کسب استقلال سیاسی ایران،

برجسته‌ترین فرازهای جبهه علمی - فرهنگی شعوبیه را تشکیل می‌دهد: وقتی پان عربیسم می‌کوشید تا به همه چیز اصالت عربی دهد و عربیت را در لفظ و معنی «اصل» کند، نهضت تسویه با تکیه بر شعائر محوری و روح انسانی اسلام اولیه، می‌کوشید تا از این اصالت بخشیدن پان عربیستی جلوگیری کند و یا از شدت آن بکاهد. این تلاش نافرجام حداقل این قول را در فقه پدید آورد که «عصبیت قومی، نژادی، زبانی و... هر اندازه و در هر موضوع و زمینه‌ای محکوم و مردود است و شهادت فرد متعصب مطلقاً مقبول نیست».<sup>۱</sup>

و این حقیقتی بود که از روح انسانی و متعالی اسلام محمد ﷺ الهام می‌گرفت هر چند که مقهور پان عربیسم افسارگسیخته اموی - عباسی شد. تلاش دیگر نهضت تسویه در مبارزه با نژاد پرستی عدم قبول شهادت افراد هجوگو و مثالب خوان بود.<sup>۲</sup> شعوبیه در مقابله به مثل با پان عربیسم بر اصالت بخشیدن به زبان فارسی کوشید و آن را در کنار زبان عربی و در برخی موارد برتر از آن قرار داد. و این کوششی بود برای به رسمیت شناخته شدن زبان فارسی در جامعه عربی. این جدال و تنازع نژادی - زبانی، عیناً توسط فقهاء طرفین و یا متمایل و یا متأثر از طرفین در فقه انعکاس یافت و جاودانه شد.<sup>۳</sup> در حالی که موضع کلی و اصولی اسلام اولیه در اداء الفاظِ أعمالِ مذهبی و انجام هرگونه تکلیفی بر اصل «استطاعت» استوار است، پان عربیسم می‌کوشید تا با اصالت بخشیدن به زبان عربی، اداء وظایف و تکالیف مذهبی به زبان غیر عربی را باطل و مردود اعلام دارد. اما اقدامات شعوبیه سرانجام توانست اعتبار زبان فارسی را در فقه تثبیت و جواز ترجمه نماز و نکاح و... را به زبان فارسی بگیرد و در فقه ثبت کند.<sup>۴</sup>

۱- ذ.ک: موسوعة الفقه الاسلامی ۳۳۰/۱۲.

۲- ذ.ک: همان ۳۲۵/۱۲ - ۳۲۹.

۳- ذ.ک: پیشینه این جدال: همان ۳۳۶/۱۲، ۳۶۷.

۴- ذ.ک: مجلسی / بحار ۶۲، ۶۳، ۶۴: «... وَ يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَقَوْمَ بِهِ حَتَّى يَكُونَ ذَلِكَ مِنْهُ بِالنَّبِيَّةِ وَ

→ الفارسیته... پنج حکم از روایت فوق استنباط شده است: حکم سوم: دیدگاه عامه فقهاء شیعه: عدم جواز ترجمه در صورت توان بر عربیت. ابو حنیفه: جواز مطلق ترجمه حتی اگر عربی بدانند. حکم چهارم: جواز ترجمه به فارسی اگر عربی نتواند. + وسائل الشیعه ۸۰۲/۲: عجمی در حکم گنگ است لذا می‌تواند تلبیه، نکاح، طلاق، عقود و ایقاعات را به زبان غیر عرب و لو قادر بر عربیت باشد، بجای آورد + قرب الاستاد. مقابسه کنید: شهید اول: الدروس / کتاب الصلاة ۳۵ (چاپ صادقی قم): حتی اگر قادر بر عربیت باشد جایز است که دعا و اذکار غیر واجب نماز را به غیر عربی بخواند. سعد بن عبدالله القمی (از مکتب محدثان قم و ری و بغداد): حتی دعا را باید به عربی بخواند. همان ۳۵، ۳۶. شهید اول: در ترجیح قرائت نماز به زبان عجمی نظر و تأمل است: همان ۳۵، ۳۶. + شهید اول / الذکری ۱۸۷ - ۱۸۶: به اجماع امامیه قرائت نماز به غیر عربی و یا به لغات مترادف آن جایز نیست... + شیخ طوسی / الخلاف ۳۸: در هر صورت تسبیحات اربعه باید به عربی باشد و به هر لغت دیگری که بخواند نمازش باطل است... ذ. ک: همان. شهید ثانی / شرح لمعه (چاپ کلاتر) ۱۱۱/۵: کتاب النکاح: ایجاب و قبول عقد به غیر عربی در صورت توان بر عربیت، جایز نیست. قبل (۱۹). عربیت مستحب است نه واجب، زیرا زبانهای عجمی در مقابل عربی، مانند لغات مترادفی است که جانشین یکدیگر می‌شوند، چراکه مقصود رساندن معانی مطلوب است لذا به هر زبانی که ادا شود فرقی نمی‌کند. شهید ثانی این قول را رد می‌کند. قول سوم (۲): اصالت با زبان عربی است. عقد منعقد نمی‌شود مگر به زبان فصیح و بلیغ عرب، لذا اگر کسی به عربی با لحن عجمی صیغه را بخواند درست نیست. شهید ثانی می‌گوید: با توجه به اینکه زبان صاحب شریعت عربی است، بدون شک عربیت اولی است! + علامه / المستهی ۱/ ۲۷۳ + مختصر النافع ۱۴۸، ۱۴۹، + نراقی / مستند الشیعه ۲ / ۷۲ + حلبی / الکافی ۱۸۱ + علامه / التحرير ۲/ ۴ + پیشینه عربیت و تأثیر آن در فقه خوارج ذ. ک: الشفصی الرستانی / منهج الطالبین و بلاغ الراغبین (چاپ عمان ۱۹۸۱) ۳۳/۹، ۳۴.

اقدام دیگر، حل مسئله قبول شهادت موائی و اعاجم بود؛ سنت سیئه‌ای که از دوره معاویه آغاز شد. ذ. ک: بان عربیسم امویان، و در سراسر قلمرو خلافت عربی شایع و رایج بود. طرح ابن حنجال در فقه و اقوال فقهاء، مبین این واقعیت است. ذ. ک: موسوعة الفقه الاسلامی ۱۲/ ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۲۹، ۳۳۰. اقوال و آراء خوارج در این زمینه قابل ملاحظه است؛ خوارج اباضیه علی رغم ستیز با بان عربیسم اموی از جاذبه عربیت توانسته‌اند فرار کنند: ذ. ک: همان ۱۲/ ۳۳۰ + منهج الطالبین ۳۳/۹: شرایط قاضی: عالماً بلغة العرب، ص ۳۴: يستحب للقاضی ان یشاور فی امره العلماء بلسان العرب ... و لا یمکن هذا فی رجل حتی یمکن عارفاً بلسان العرب. مذهب زیدیه زبان فارسی را در «یمین» (= سوگند یادکردن) به رسمیت شناخت. ذ. ک: شرح الازهار ۵/۴ ... ان الیمین بالفارسیه تنقده... لفظ یمین در فارسی: خدای

→ بیار خدای: الله، بیار: لا فعلت کذا(؟) + ن. ک: آراء ابوحنیفه و مقایسه آن با فقه مذاهب در: اسد حیدر / الامام الصادق و المذاهب الاربعه ۳۰۸/۶، ۳۰۹: جواز قرائت نماز و اذکار و قرآن به فارسی و دیگر زبانها. غلبه زبان فارسی بر عربی در ایران قرن چهارم و ضعف زبان عربی. ن. ک: همانی / شعوبیه ۱۲۵. + همین کتاب. میراث شعوبیه.

تلاش در جهت احیاء زبان فارسی از یک سو و انتقال میراث ایرانی در فرهنگ و زبان عربی از دیگر سو، رسالتی بود که از سوی ایرانیان مسلمان عموماً و شعوبیان مسلمان و غیرمسلمان خصوصاً، اعمال می‌شد: در مقدمه تفسیر طبری (۳۵۰-۳۶۶ ه. ق) آمده است: «... و این کتاب تفسیر بزرگ است از روایت محمد بن جریر الطبری رحمته الله ترجمه کرده به زبان پارسی دری راه راست. و این کتاب را بیاروند از بغداد، چهل مصحف بوذ این کتاب نوشته به زبان تازی و باسادهای دزاز بوذ و بیاروند سوی امیر سید مظفر ابوصالح منصور بن نوح بن نصر بن احمد بن اسماعیل رحمته الله پس دشخوار آمد بروی خواندن این کتاب و عمارت کردن آن به زبان تازی و چنان خواست کی مرا این را ترجمه کند به زبان پارسی. سپس هلماء ماوراءالنهر را گرد کرد و این از ایشان فتوی کرد کی روا باشد خواندن و نبستن تفسیر قرآن به پارسی مران کسی را که او تازی نداند از قول خدای عزوجل که گفت: و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قوم... کاین زبان پارسی از قدیم باز دانستند از روزگار آدم تا روزگار اسماعیل... گرد گرداند از شهر بخارا چون قتیبه ابوبکر بن احمد بن حامد و... و از شهر بلخ ابوجعفر بن محمد بن علی و... و همه خطها بدادند بر ترجمه این کتاب کی این راه راست است...» ن. ک: نمونه سخن فارسی ۱/۶، ۷، ۸. و در مقدمه شاهنامه ابومنصوری (م ۳۵۱ ق) آمده است: «... چون شاه هندوان که کلیله و دمنه و شاناق و رام و رامین بیرون آورد و مأمون پسر هارون الرشید منش پادشاهان و همت مهتران داشت یک روز با مهتران نشسته بوذ گفت: مردم باید که تا اندرین جهان باشند و توانایی دارند بکشند تا از او یادگاری بود تا پس از مرگ او نامش زنده بود. عبدالله پسر مقفع که دبیر او بوذ گفتش که از کسری انوشیروان چیزی مانده است که از هیچ پادشاه نمانده است. مأمون گفت: چه ماند. گفت: نامه از هندوستان بیارود برزویه طبیب از هندوی به پهلوی گردانیده بود تا نام او زنده شد... مأمون آن نامه بخواست و آن نامه بدید فرمود دبیر خویش را تا از زبان پهلوی به زبان تازی گردانید...» ن. ک: همان ۹، ۱۰، ۱۱. + آذرتاش آذرنوش / راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی. (دانشگاه تهران. ۱۳۵۴ ش). + آدی شیر / الالفاظ الفارسیة المعربة (بیروت ۱۹۰۸ م) ۳، ۴: شیوههای تصرف اعراب در واژگان عجمی:

۱- حذف حروف اصلی واژه عجمی از اول یا وسط یا آخر آن مانند: مارستان = بیمارستان، شفارچ = بیشاره، نشوار = نشخوار، و... ۲- افزودن حرف یا حروفی بر اصل واژه مانند: ستو = تستوق، ترهات = راه، فندج = پنجه، پاچه. ۳- تبدیل حروف پارسی به عربی: خاء به حاء، پ به فاء یا باء، کاف به قاف، چ

مسئله دیگر تعدیل برخورد با دین مجوس و مجوسیان بود؛ پان عربیسم اموی پس از ترور عمر بن خطاب می‌کوشید تا با جعل روایات و وضع قواعدی با اسرای ایرانی برخوردی خشونت‌آمیز و خونین داشته باشد<sup>۱</sup> شعوبیه این جریان را عکس کرد و آرائی چنین آورد که: نباید از کفار عرب اسیر گرفت بلکه باید آنان را کشت در حالی که از کفار و مشرکان عجم می‌توان اسیر گرفت و آنان را نباید کشت<sup>۲</sup>. جناح ناسیونالیست شعوبیه اصرار داشت تا ازدواج با زن مجوسیه را تبلیغ کند. این اصرار می‌توانست بخشی از غرور ملی و نفوذ و حضور فرهنگ ایرانی باشد چرا که ازدواج فرد مسلمان با زن یهودیه و مسیحیه جایز بود و رایج، و این تنها زن مجوسیه بود که سرش بی‌کلاه مانده بود. در این زمینه ابتدا یکی از شعوبیان کتابی با عنوان «ثواب ازدواج با زن مجوسیه» را نوشت که تأثیر خاص خود را داشت<sup>۳</sup> اما عصبیت پان عربیستی ضد عجمی در حدیث و فقه مذاهب راه یافته بود و ازدواج با زن مجوسیه ممنوع شده بود. جناح مذهبی شعوبیه توانست تعدیلهائی در این زمینه بوجود آورد<sup>۴</sup>.

- 
- به صاد یا شین و... مانند: جریال = زریون، جردبیل = کرده‌بان، شفلقة = شبنک، قندفیل = کنده‌بیر، زاغه، زقله، برنامه = بارنامه، بیخ‌بیخ = بیخ‌بخن، البرسیاوشان = برسیاوشان، البرکار = پرگار، و...  
 ۱- ن.ک: همین کتاب. پان عربیسم جاهلی و اموی.  
 ۲- ن.ک: موسوعه الفقه الاسلامی ۳۰۴/۹، ۳۰۵. اقوال ابوحنیفه و مالک: اسرای عرب با اسلام قبول کنند و یا گردن‌زده شوند، اسرای اعاجم خواه مشرک و خواه اهل کتاب باید جزیه بدهند. ابن حزم: نه، این حرفها باطل است، مشرکین را باید کشت.  
 ۳- ن.ک: صفحات بعد، نویسندگان شعوبیه.  
 ۴- ن.ک: وسائل الشیعه ۴۳۵/۱۴: زن مجوسیه اگر پنهانی از والدین اسلام آورد ازدواج با او جایز است و اگر بعد معلوم شد که نه، اسلام نیاورده و امر بر زوج مشتبه شده طلاق او لازم و واجب نیست. + زید بن علی / مسند امام زید (چاپ الحیاء / بیروت ۱۹۶۶ م) ص ۳۱۰ باب نکاح اهل الکفر، مرد مسلمان با زن مجوسی و مشرک نمی‌تواند ازدواج کند ص ۳۷۰: مجوس از سبب خویشاوندی حق ارث دارد ولی از سبب ازدواج حق ارث ندارد، زیرا ازدواج با او در اسلام جایز نیست. و نیز ن.ک: بحث اکفاء در مقدمات نکاح: الوسائل ۴۸/۱۴، ۴۹ + سرخسی / المبسوط ۲۲/۵. اقوال مالک و ابوحنیفه.

تعظیم زرتشت و دین او از زبان پیامبر اسلام و امام علی بن ابی طالب تلاشی بود در جهت رسمیت یافتن آئین زرتشت و اعتبار بخشیدن به آن، مخصوصاً که کتاب زرتشت بگفته امامان شیعه، دوازده هزار جلد بود و افسوس که خودش را کشتند و کتابش را تحریف کردند یا سوختند.<sup>۱</sup> این بخش از روایات توسط جناح شیعی - شعوبی ایرانی ساخته شد و در منابع شیعه امامیه جای گرفت. خلق چنین روایتی دو هدف داشت: یکی به هنگام تفاخر نژادی - فرهنگی - دینی با پان عربیسم بکار می آمد و توانست بر اعتبار دین زرتشت و رسمیت آن بیفزاید و دیگری در جهت تقریب و تفاهم هر چه بیشتر با خاندان نبوت و امامت اسلام مفید بود، چرا که بعدها قرار شد دختر موهوم یزدگرد سوم ساسانی که وارث و نماینده آئین زرتشت است با امام حسین بن علی که وارث و نماینده اسلام محمد و علی است ازدواج کند و اصولاً با طرح تدارک یک اسلام ایرانی و هماهنگی با فکر و فرهنگ جامعه ایرانی - باستانی بسیار کارساز بود.<sup>۲</sup> وجود همین روایات نقش مهمی در تبریته زرتشت و آئین او از اتهام عرب ساخته بت پرستی و آتش پرستی داشته است.<sup>۳</sup> شعوبیه توانست با در دست داشتن چنین روایاتی، این اتهام را نفی کند و در سیستم حقوقی، قضائی پان عربیسم اختلال ایجاد نماید. شعوبیه توانست با ارائه روایاتی از زمان و زبان پیامبر اسلام و امام علی بن ابی طالب بگوید که مجوسیان اهل کتاب هستند و در کنار یهودیان و مسیحیان قرار دارند و فقهاء خلافت عربی را تسلیم کنند.<sup>۴</sup>

۱- ذ.ک: وسائل الشیعه ۹۶/۶، ۹۷، ۹۸- نروع کافی ۱۶۱/۱ + تهذیب ۳۸۱/۱ + ۵۲/۲ + ۵۶، ۵۷ + من لا یحضر ۱۷/۱ + مجالس ۲۰۶ + صدوق / توحید ۷ + مفید / مقننه ۴۴.

۲- ذ.ک: همین کتاب. میراث شعوبیه.

۳- ذ.ک: قاضی ابی یوسف / کتاب الخراج ۱۲۸: و جمیع اهل الشرك من المجوس و عبدة الارثان و عبدة النیران و الحجارة و... تؤخذ منهم الجزیه.

۴- ذ.ک: الخراج ۱۲۹: قال علی کَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ: و انا اعلم بهم، كانوا اهل کتاب بقرآونه و علم بدرسونه

در ذیل همین روایات مورد استناد فقه تسنن عصر اول عباسیان است که حرمت ازدواج با زنان مجوسیه و خوردن ذبائح شان برداشته شده است.<sup>۱</sup> و می دانیم این زمانی است که شعوبیه بر ارکان سیاست و اقتصاد رژیم عباسیان غلبه یافته و روزگار چرخشی دیگر بخود گرفته است.<sup>۲</sup>

هنر بسیار بزرگ سیاسی شعوبیه تطهیر و تقدیس پیشینه سیاسی - فرهنگی ایران، تعظیم و تکریم ساسانیان، احیاء و تجلیل مظاهر ملی - فرهنگی ایران، ستایش قهرمانان ایران و اسلام، توجیه اشغال و شکست و سقوط ساسانیان بود که مسئولیت این مهم را جبهه علمی - فرهنگی شعوبیه بر عهده داشت، و حدیث و تاریخ بهترین وسیله این کار خطیر و حیاتی و سرنوشت ساز بود.

شعوبیه در کار احیاء، بازسازی و تطهیر تاریخ سیاسی ایران از انوشیروان ساسانی شروع می کند. علت انتخاب این مقطع تاریخی کاملاً معلوم است چرا که تاریخ اسلام دقیقاً از همین زمان آغاز می شود؛ ولادت پیامبر اسلام همزمان با سلطنت انوشیروان بوده است. نخستین روایت شعوبی در این باب مباهات و افتخار پیامبر اسلام می باشد به اینکه در زمان پادشاهی عادل پا به عرصه جهان گذاشته است. این روایت بیشتر در منابع شیعی راه یافت.<sup>۳</sup> مقطع ساخت این روایت به احتمال قوی، اوائل قرن سوم هجری است و این زمان اوج و غلبه کامل

---

→ فنزع فی صدرهم. عن جعفر بن محمد عن ابیه قال: ذکر لعمر بن خطاب (رض) قوم یعبدون النار لیس یهودا و لا نصاری و لا اهل کتاب. فقال عمر: ما ادری ما اصنع بهؤلاء؟ فقام عبدالرحمن بن عوف (رض) فقال: اشهد علی رسول الله ﷺ انه قال: سُنُوا بِهِمْ سُنَّةَ اهل الکتاب. و نیز ص ۱۳۰، ۱۳۱ احادیثی مشابه در همین باب آورده است.

۱- ز. ک: الخراج ۱۲۹.

۲- ز. ک: موسوعة الفقه الاسلامی ۳۳۶/۱۲، ۳۳۷: تلاش و جنجال فقهاء موافق و مخالف در به رسمیت شناختن دین مجوس والحاق آن به اهل کتاب.

۳- ز. ک: مجلسی / بحار ۲۵۰/۱۵، ۲۵۴، ۲۷۹، ۲۸۰ + طبرسی / اعلام الوری ۱۲۸ + قصص الانبیاء ۲۶۱: ولدت فی زمن الملك العادل انوشیروان، ولدت فی زمن الملك العادل.



فرهنگی - سیاسی شعوبیه بر پان عربیسم می‌باشد. گرایش شیعی به این روایت از این جهت است که نواده همین پادشاه بعدها باید همسر امام حسین بن علی علیه السلام، نوه محمد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بشود. دوران کارائی این روایت از زمانی است که بین سلطنت ایرانی و جناح اکثریت شیعه امامیه ائتلاف و اتحاد برقرار شد و آن، دوران سلطنت ایرانی شیعی - شعوبی آل بویه است.

شواهد تاریخی نشان می‌دهند که جعل قداست و تطهیر ساسانیان از قرن اول هجری شروع شد. شعوبیه در آغاز با نقل افسانه‌هایی در جوامع عامیانه عرب و ایرانی که بیشتر جنبه شوخی داشت، انوشیروان را چنین ترسیم کرد که: «در دوره کسری یک روز رویدادی سخت شگفت و هولناک روی داد، لذا اعلیحضرت برفراز مناره رفت و بانگ زد: الصَّلَاةُ لْجَامِعَةَ (= آهای مردم! نماز جماعت!)». <sup>۱</sup> به هنگام تعارض و تنازع قدرت بین اشراف ایرانی دستگاه خلافت عربی - عباسی و اتراک، چاره‌ای نبود تا جناح پان عربیست و متحد ترکها علیه ایرانی‌ها، در مناقب اتراک از ازدواج کسری با خاتون دختر خاقان یاد کند و برای ترکها افتخار خلق نماید، شرافتی که به دربار خلافت عربی - اموی راه یافته بود و ولید و یزید ناقص اموی رجز می‌خواند که: نسب از چهار سو دارد این نیک پی، ز کسری و خاقان و قیصر و مروان. <sup>۲</sup> سیاست مردمی، مردم دوستی و رعیت پروری، تصویر دیگری از چهره انوشیروان بود که بخش بزرگی از منابع تاریخی عرب و عجم را اشغال کرده است و حتی در کتب لغت و ادب و شعر عرب و عجم راه یافته است. <sup>۳</sup>

۱- ذ. ک: جاحظ / البیان ۲۶/۴.

۲- ذ. ک: جاحظ / الرسائل ۸۲/۱، ۸۳: انا ابن کسری و ابی خاقان \* و قیصر جدی و جدی مروان + طبری ۴۶، ۲۲/۹.

۳- ذ. ک: راغب / محاضرات الادبا ۸۰/۱: نقل نمونه‌ای بلیغ از تدبیر شاه، ۷۶: ترسیمی شاعرانه از عظمت کسری، از زبان متنبی + ذ. ک: مسعودی / مروج ۲۹۶/۱، ۲۹۷، ۲۹۸ + التنبیه ۴۰ - ۸۱ نمونه‌هایی از قداست، علو مقام، علم و هوش و نبوغ و حکمت و... شاهان ساسانی از جمله انوشیروان ساسانی.

شعوبیه پس از گریم انوشیروان به سراغ یزدگرد سوم می‌رود و بر روی یزدگرد بیشتر کار می‌کند، زیرا قرار است او پدر شهریانو همسر امام حسین بن علی شود و قرار است تمام رجزهای تاریخی، سیاسی و افتخارات ملی و باستانی به او عطف گردد؛ تصاویر شعوبیه از یزدگرد سوم وی را حکیم هوشمند و دانشمند و موحدی در ارتباط با غیب نشان می‌دهد. تا آنجا که وقتی شهریانو دختر یزدگرد سوم و عروس امام علی بن ابی طالب از فضائل و کلمات قصار پدر تعریف می‌کند اعجاب و تحسین امام علی را برمی‌انگیزد.<sup>۱</sup>

در همین کلام قصار اعجاب‌انگیز است که شعوبیه هدف سیاسی - تبلیغاتی روانی دیگر خود را پیاده کرده است و آن توجه شکست و سقوط ساسانیان می‌باشد. شعوبیه در اینجا از تاریخ بهره می‌گیرد و با حفظ غرور ملی و حیثیت سیاسی ایران، از زبان راوی افسانه‌ای و خبرسازی مانند سیف بن عمر تمیمی می‌گوید: خداوند فرشته‌ای نزد کسری فرستاد که عصائی در دست داشت و واژگونه راه می‌رفت؟ به خوابگاه کسری که احدی را در آن راه نبود وارد شد و گفت: مسلمان خواهی شد یا تو را با این عصا بکشم. کسری فریاد زد، فرشته از کاخ خارج شد، سال بعد در همان روز و ساعت این حادثه تکرار شد. سال سوم کسری جواب درستی نداد، عصا شکسته شد.<sup>۲</sup> خواننده بداند که وجود عصا در افسانه خالی از لطف و چاشنی شعوبیگری نیست!

شعوبیه هرگز حاضر نشد شکست ساسانیان توسط اعراب را بپذیرد و به عوامل داخلی اعتراف کند. لذا جناح ناسیونالیست شعوبیه سقوط ساسانیان را خشم اهورا مزدا و یا اراده غیبی ترسیم می‌کند. و همان گونه که می‌بینیم در این ترسیم چاشنی

---

۱- ذ. ک: مفید / ارشاد ۳۰۱/۱ + و نیز برای دریافت افسانه ازدواج شهریانو و امام حسین ذ. ک: میراث شعوبیه.

۲- ذ. ک: ابن اثیر / اخبار ایران (ترجمه باستانی پاریزی) ۱۱۲، ۱۸۴، ۱۸۵.

شعوبی بروشنی پیدا است؛ اسلام عرضه می‌شود و شاه نمی‌پذیرد.

شعوبیه یزدگرد را هم وزن «محمد» پیامبر اسلام قرار می‌دهد و از زبان سیف بن عمر برای یزدگرد خواب می‌بیند که: «پیامبر اسلام و یزدگرد در محضر خداوند ایستاده‌اند و خدا هم دارد تعیین سرنوشت می‌کند». این روایت نیز توسط جناح ناسیونالیست شعوبیه ساخته شده و در آن پیش بینی شده که پایان حیات اسلام نزدیک است و سلطنت ساسانی دوباره برقرار می‌شود.<sup>۱</sup> عسکری در هویت و واقعیت خارجی سیف بن عمر تردید بسیار دارد و بر فرض وجود، او را از مبلغان زبردست مانویان می‌داند.<sup>۲</sup>

جناح شیعی شعوبیه داستان سقوط ساسانیان را بسیار دل‌انگیز و بانگاه عامیانه مذهبی، غرورآفرین ترسیم کرده است. این داستان با همان مایه‌ها از زبان شهربانو دختر موهوم یزدگرد سوم که همسر امام حسین بن علی شده، نقل گردیده است.<sup>۳</sup> شعوبیه برای تحریک هر چه بیشتر و آماده ساختن ایرانیان در نهضت ضد عرب و انتقام از اعراب، از زبان سیف نساوری از کشتار و غارت مضاعف بر واقعیت نشان داده‌اند.<sup>۴</sup>

هرمزان سردار ساسانی که در اسارت اعراب به دین و دولت باستان وفادار ماند و در ترور عمر بن خطاب نقش داشت مورد توجه شعوبیه بود. جناح ناسیونالیست شعوبیه بر پیشینه اشرافی و عظمت و قداست و ثروت افسانه‌ای هرمزان که معرف

۱- ذ. ک: مرتضی عسکری / یکصد و پنجاه صحابی ساختگی ۳۴، ۳۵، ۳۶ + طبری / تاریخ، حوادث سال ۲۲ هجری.

۲- ذ. ک: محمودرضا افنخارزاده / روش شناخت سنت و تاریخ اسلام ۷۹-۸۵؛ ارزیابی رواة تاریخ طبری؛ سیف کیست؟.

۳- ذ. ک: میراث شعوبیه.

۴- ذ. ک: عسکری / همان ۳۶، ۳۷.

آبِهت ساسانی و نمائی از اشرافیت باستانی بود تکیه داشت.<sup>۱</sup>  
و جناح شیعی شعوبیه هرمرزان را مسلمانی می‌داند که علی بن ابی طالب علیه السلام  
نسبت به او ارادت بسیار داشت!

چهره بعدی سلمان فارسی است که مورد توجه پان عربیسم نیز قرار داشت. بنا  
به روایت پان عربیسم، سلمان در ماجرای اشغال ایران، مترجم و مشاور عمر بن  
سعد وقاص و سرانجام استاندار خلیفه در مدائن است. انتخاب سلمان در ماجرای  
اشغال کوششی برای توجیه و تأیید آن بوده است.<sup>۲</sup> جناح شیعه شعوبیه کیش  
شخصیت شگفتی برای سلمان ساخته است و برخی از فرقه‌های غالی شیعه با  
مایه‌های شعوبی ناخالصی از او چهره‌ای خدائی و اهورائی ترسیم کرده‌اند. در  
مایه‌های عرفانی - صوفیانه شعوبیه، سلمان واسطه فیض و باب اعلی است و در  
روایات مذهبی شیعه سلمان برتر از آنچه بوده جلوه داده شده است. در متون  
شیعیان غالی بسیاری از عقاید و آداب و سنن باستانی ایران از زبان امامان شیعه،  
تأویل التقاطی شگفتی یافته است. در این تأویلات که در قالب روایات آمده، آراء  
سیاسی، فلسفی، عرفانی، کلامی مختلفی در هم آمیخته است. مثلاً در تأویل نفی  
آلود ازدواج عثمان بن عفان با ام‌کلثوم دختر امام علی بن ابی طالب علیه السلام: علی هابیل  
است و عثمان قابیل و ام‌کلثوم دختر واقعی و حقیقی خود عثمان و نه دختر علی،  
در باطن امر چنین بوده و در ظاهر امر چنان! در اینجا سلمان فارسی طراح و همه  
کاره این جریان است!! در این بخش از روایات بر عجمیت سلمان بسیار تأکید شده  
است و گویا همین سلمان است که عظمت و اسرار معنوی نوروز را به امامان گوشزد  
کرده و آنان در هر روز نوروز به گونه شاهان ساسانی اصحاب را به حضور

---

۱- ن. ک: جاحظ / البیان ۲/۲۶۳: داستان اشغال خانه هرمرزان که هزار درب داشت و در آن گنجهای جهان  
پنهان بود، و مسخره کردن عمر بن خطاب. مقایسه کنید: بلاذری / فتوح ۲۶۲، ۲۶۳. تصویر هرمرزان در

روایات پان عربیسم: جاحظ / البیان ۳/۲۷۹.

۲- ن. ک: پان عربیسم و داستان اشغال.

می‌پذیرفته‌اند. عظمت و اسرار این روز بر امامان روشن بوده ولی اصحاب عرب امامان چیزی نمی‌فهمیده‌اند!<sup>۱</sup>

۱- ذ.ک: الهفت الشریف، از متون سزای فرقه نصیریته، تحقیق مصطفی غالب (بیروت ۱۹۶۴ م) ۲۶، ۲۷.

۸۴ ۸۵ ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰ ۱۲۷-۱۴۰.

نوروز به عنوان مشخصه اصیل هویت ملی ایران، همواره در تاریخ، سرشت و سرنوشت شگفتی داشته است؛ در ایران باستان و عصر شاهان ماهیتی کاملاً طبقاتی و رعیت‌پرورانه داشت و پس از حضور اعراب در ایران، ابتدا از سوی پان‌عربیسیم عمری - اموی به شدت محکوم و ممنوع گردید تا آنجا که ایرانیان مسلمان و غیرمسلمان برای برگزاری آن باج و خراج و جزیه می‌دادند.

حجاج بن یوسف از ایرانیان مسلمان در نوروز باج می‌گرفت و نام آن را هدایای نوروزی می‌گذاشت. این وضع تا عصر عمر بن عبدالعزیز ادامه داشت. [ذ.ک: ابوهلال العسکری / کتاب الاوائل (دمشق ۱۹۷۵) ۳۴/۲، ۱۰۱ + عبدالله مهدی خطیب / حکومت امویان در خراسان (ترجمه محمودرضا افتخارزاده.

تهران. معارف اسلامی (۱۳۷۵)].

نوروز از پگاه حضور اعراب، از تقویم تاریخ ایران بیرون رفت تا شاید بتواند با تقویم رسمی عربی هماهنگ شود و این ممکن نبود. در دوره هشام بن عبدالملک، اشرافیت ایرانی متحد خلافت عربی به خالد بن عبدالله قسری استاندار عراق متوسل شدند تا نوروز را با تقویم ایرانی هماهنگ کند و او از هشام اجازه خواست، اما هشام اجازه نداد. این نابسامانی همچنان ادامه داشت. پس از غلبه شعوبیه و اشرافیت ایرانی بر دستگاه خلافت عربی، نوروز با همان ماهیت طبقاتی اشرافی باستانی به دربار خلافت عربی راه یافت. اشرافیت ایرانی از یحیی بن خالد برمکی خواست تا نوروز را با تقویم ایرانی هماهنگ کند. خالد پذیرفت ولی رقبای سیاسی عرب او در دستگاه خلافت عباسی او را متهم کردند که طرفدار آیین مجوس است و او ترسید و منصرف شد [ذ.ک: اوائل ۱/ ۳۹۱-۳۹۵].

نوروز همچنان با تقویم عربی جشن گرفته می‌شد تا که متوکل عباسی آمد و دستور داد که نوروز با تقویم ایرانی هماهنگ شود. گویا این توفیق مرهون تدبیر عناصر نفوذی شعوبیه بوده است، چرا که به گفته ملاذری که خود شاهد بوده، متوکل به فردی به نام ابراهیم بن عباس (؟) دستور می‌دهد تا به سراسر بلاد نامه نویسد که از این پس نوروز یک ماه به عقب برده شود تا با نوروز دوره اردشیر پاپکان هماهنگ شود. خلفای اولیه عباسی مخصوصاً مأمون در روز نوروز از اشرافیت ایرانی هدایای بسیار گران قیمتی دریافت می‌داشتند. بدین‌سان اشرافیت ایرانی نوروز سلطانی را در دستگاه خلافت عباسی و محافل اشرافیت عربی برقرار ساخت و سلام رسمی نوروز را همراه با رجزهای منظوم و منثور در ستایش خلافت و بقای عمر خلیفه عرب تبریک می‌گفت و باب مکاتبات و تبریکات را در این زمینه گشود و به رعایای ایرانی

→ آموخت که باید حتماً در مراسم عید سرسپردگی و بندگی خویش را اعلام دارند [ذ. ک: اوایل ۳۴/۲، ۱۰۱، ۱۰۲].

هرچند از آن پس نوز به تدریج در قلمرو گسترده خلافت عربی رسمیت یافت اما گاه با بغض و کینه و نفرت پان عربیسم و زمانی با مخالفت فقهاء شریعت روبرو می‌شد. چنین پیداست که در سده‌های دوم تا چهارم هجری، ایرانیان به هنگام نوز، آشکارا جشن می‌گرفته‌اند و درودها و تبریک‌های خود را به زبان عربی و فارسی، طی اعلامیه‌ها و آگهی‌های کتبی بر در و دیوار اماکن عمومی و منازل یکدیگر می‌چسبانده‌اند. «انعم بنیروزک و ابهج به، متعت الفأ مثله بعده، صد سال به این سالها، هزار سال به این سال و...» [ذ. ک: راغب / محاضرات (دارالحیاء. بیروت ۱۹۶۱) ۱/ ۴۱۰، ۴۱۱]، و در خانه‌های خویش بساط عیش و نوش و جشن و سرور و پایکوبی برقرار می‌ساختند. در چنین مواردی امور حسبه مقرر می‌داشت که از وظایف محتسب است که از چسباندن آگهی‌های شادمانی و تبریکات نوزی بر در و دیوار منازل و اماکن جلوگیری کند، چراکه این کار مکروه است. محتسب وظیفه داشت تا از هر خانه‌ای که صدای ساز و آواز به گوش رسد، بدون اجازه صاحب خانه، وارد شود و جلوی منکرات را بگیرد. فقهاء شریعت از جمله ابویوسف مقرر داشتند که در چنین مواردی کسب اجازه شرط دخول نیست. [ذ. ک: عمر بن خوص السناسی / نصاب‌الاحتساب (چاپ سربی؟) ۱۸۱].

در این تردیدی نیست که در دوره حضور، امامان تشیع علیهم‌السلام به شعائر و سنن اصیل ملی ملل مسلمان احترام می‌گذاشتند. از آنجا که نوز برجسته‌ترین شعار اصیل ملی ایرانیان مسلمانان بود و مبنایی منطقی، عقلانی، انسانی داشت، آن حضرات نوز را به رسمیت شناختند و هر چند که بر خلاف روایات شیعیان شعوبی، آن حضرات در شرایطی نبودند که دیدار عام داشته باشند و احیاناً در مراسم نوز، شیعیان ایرانی را به حضور بپذیرند، اما آداب و ادعیه و اذکاری پیرامون برگزاری نوز به پیروان خویش آموختند و بدین سان نوز را از صافی توحید گذراندند و آن را در اقیانوسی از طهارت و معنویت غوطه‌ور ساختند. پان عربیسم عباسی شایعانی ساخت تا بگوید که علویان نوز را به رسمیت نشناخته‌اند. در یک روایت پان عربیستی آمده است که: منصور عباسی نوز را برای خوشایند ایرانیان جشن گرفت و امام کاظم علیه‌السلام را دعوت کرد که در آن جشن شرکت کند، آن حضرت فرمود: در روایات نبوی گشتم و روایتی نیافتم که پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مدح نوز چیزی گفته باشد. این یک سنت مجوسی است که اسلام آن را محو کرد. [ذ. ک: بحار ۴۱۹/۸۹ + ۱۰۸/۴۸ - ۱۰۹]. در ساختگی بودن این روایت تردیدی نیست و کاملاً آشکار است که بر اساس اهداف سیاسی - تبلیغاتی پان عربیسم عباسیان ساخته شده تا بگوید که علویان به سنن اصیل ملی ایرانیان مسلمان احترام نمی‌گذارند و این تنها عباسیان می‌باشند که چنین می‌کنند و با این شایعات، توجه ایرانیان مسلمان را از علویان منحرف کند.

محصولات شعوبیه در قرون و اعصار بعد از باوری عمیق در تاریخ و حدیث برخوردار شد. جناح سنی شعوبیه بر قداست، دانش، عدالت، عظمت و حکمت پادشاهان ساسانی تکیه و تأکید بسیار داشتند. این مطهرات و مقدّسات در طول استیلای ترکان غزنوی و سلجوقی و مغولان و... به مشامشان گرفته می‌شد تا بدانند

→ صرف نظر از روایات شیعیان شعوبی که در ادبیات فرقه‌های نبطیه مخصوصاً فرقه نصیریّه و... حای دارد (ذ. ک: الهفت الشریف. پیشین)، روایات بسیاری در منابع فقه امامیه مبنی بر به رسمیت شناختن نوروز از سوی امامان و آداب و ادعیه و اذکار مربوطه وجود دارد تا آنجا که با استناد به همین روایات، فقها و مشایخ برجسته امامیه، نوروز را در کنار اعیاد اسلامی قرار داده‌اند. از همین روی، سنیان همواره شیعه امامیه را متهم کرده‌اند که «آنان عید نوروز را بس بزرگ و گرامی داشته و برای آن آداب و ادعیه و اذکار و غسل و... نوشته‌اند با توجه به اینکه عید نوروز، در اصل از اعیاد مجوس است» (ذ. ک: دهلوی / التحفة الاثنا عشریة ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۳). مقایسه کنید: خالصی / رساله فی بدعة عید النوروز و سائر الاعیاد غیر الاسلامیة (بغداد. ۱۹۵۱) نویسنده این رساله مرحوم آیه‌الله علامه خالصی از علماء روشنفکر و آگاه شیعه امامیه است اما پیداست که متأثر از روایات و هباهوی پان عربیسم تاریخی می‌باشد.

فهرست موضوعی روایات نوروز در منابع فقه امامیه چنین است:

● به رسمیت شناخته شدن نوروز از سوی امام علی علیه السلام: صدوق / فقیه ۳/۳۰۰. ● قبول هدایای نوروزی شیعه از سوی امامان: کلینی / کافی ۵/۱۴۱ + طوسی / تهذیب ۶/۳۷۸ + صدوق / فقیه ۳/۳۰۰. ● استحباب غسل نوروز با آموزشهای امام صادق علیه السلام به معلى بن خنیس: وسایل ۲/۴۲۸ + ۵/۲۸۸. ● استحباب نماز روز نوروز و غسل و روزه و پوشیدن لباس پاکیزه و استعمال عطر و... وسایل ۵/۲۸۸، ۷/۳۴۶، ۱۲/۲۱۳، ۲۱۵، + مصباح المتجهد ۵۹۱. + مبسوط ۳/۲۵۵. + سرائر ۱/۳۱۵. + الجامع للشرایع ۳۳. + قواعد ۳/۱ + دروس ۲، ۳۳۸، ۳۵۶. + البیان ۴. + الذکری ۲۳ + لمعه ۳۴ + مهذب ۱/۱۹۱. + جامع المقاصد ۱/۷۵، ۴/۲۳۰. + مسالک ۱/۱۷۱. + شرح لمعه ۱/۳۱۶. + مجمع الفایده ۲/۷۳. + جامع عباسی ۱۱، ۷۸. + جبل المتین ۸۰. + کشف اللثام ۱/۱۱. + حدائق ۴/۲۱۲، ۱۳/۳۸۰، ۲۰/۲۶. + کشف الفضا ۳۲۴. + مستند ۱/۲۰۸، ۲/۱۴۴. + جواهر ۵/۴۰، ۱۷/۱۱۳، ۲۳/۱۰۱، ۲۴/۳۱۲. + انصاری / مکاسب ۳۰۴. + انصاری / الطهارة ۳۲۸. + عروة ۱/۲۶۱، ۲/۳۴۲. + جامع المدارک ۳/۱۸۲، ۱۷/۲۹۹ و... و نیز آراء و روایات مخالف را. ذ. ک: النوروز فی مصادر الفقه و الحدیث (دارالقرآن الکریم. قم. ؟). + سید هاشم نجفی یزدی / رساله نوروزیه (بزد. چاپخانه پاینده. ۱۳۷۱ ق). مؤلف در این رساله کوشیده تا وجه شرعی نوروز را ثابت کند و به برخی مقدّسان و اهل منبر که نوروز را مکروه می‌دانند پاسخ دهد.

که بر تخت سلطنت چه کسانی نشسته‌اند.<sup>۱</sup>  
 در میان اقدامات روائی - تاریخی شعوبیه، آنچه برجسته‌تر می‌نماید و در عمق باورها جدی و جاودانه شده، افسانه ازدواج دختر موهوم یزدگرد سوم با امام حسین بن علی علیه السلام است، یعنی پیوند نژادی - خونی خاندان سلطنت ساسانی - ایرانی با خاندان نبوت اسلامی شیعی. و این اوج پیروزی و موفقیت کلامی - تاریخی، فرهنگی - سیاسی شعوبیه است. خلق افسانه‌ای آنچنان و بعد ایجاد فضا و باوری با تصوراتی این چنین، نبوغ، هوشمندی و درایت شعوبیه را می‌رساند. افسانه‌ای که اساس یک ایدئولوژی شد و ملتی بر آن زاد و زیست و می‌زید. آیا این هنر، برتر و بالاتر از یک شاهکار نیست؟!<sup>۲</sup> مذهب، ملیت ایرانی را در آغوش کشید، سلطنت ایرانی در دوباره خویش تضمین عقیدتی یافت، معنویت آریائی - ایرانی با حیاتی سبز، شکوه و جلال و لطافت تازه‌ای گرفت، و برآستی که این یک اعجاز است.



شواهد تاریخی - کلامی موجود نشان می‌دهند که جبهه علمی شعوبیه سنگرهای کلامی پیدا و پنهان داشته است. این مسلم است که نخبگان هوشمند ایرانی از بنیانگذاران مکتب کلامی معتزله در نیمه دوم قرن اول هجری بوده‌اند. در شرح حال بشار بن برد شاعر شهیر شعوبیه خواندیم که او در ردیف مشایخ بزرگ مکتب کلامی بصره بوده است. دخالت بشار در کلام فطعی است؛ درگیری او با

۱- ن. ک: راوندی / راحة الصدر و آية السرور (چاپ اقبال) ۷۲: داستانی غرورآفرین از همه مظاهر سلطنت، اشرافیت و روحانیت ایران باستان، موضوع داستان؛ دانش و تدبیر ساسانیان، زمان نقل اولیه عصر مأمون عباسی، از زبان موبد موبدان. ۷۶، ۷۷: فضائل و نبوغ انوشیروان، ۴۱۵: عقل و سروری و پادشاهی و مهتری خسرو پرویز، ۴۳۳، ۴۳۴، ۴۳۵: حکمت و دانش کی قیاده، ۸۱: برتری دولت و دین ساسانی بر اسلام خلافت و خلیفه عربی از زبان نظامی. ن. ک: خمسه نظامی (چاپ تهران ۱۳۰۱) ۶۱.  
 ۲- ن. ک: میراث شعوبیه؛ طرح اسلام ایرانی.



واصل بن عطا و مایه‌ها و کنایه‌های کلامی بشار در شعر هجائی او مبین این واقعیت است. و گفتیم که شعوبیان در سنگر اهل الرأی حضور فعال داشتند. حماد بن ابی سلیمان کوفی، ایرانی زاده‌ای بود که مناقشات تعقلی او محدثان وابسته به پان عربیسم را سخت عصبانی کرده بود. و می‌دانیم که مباحث کلامی در متن و بطن اهل رأی پدید آمد.

رسالت کلام توجیه عقایدی بود که پشتوانه روائی - تعبّدی داشت و هنگامی بکار آمد که اعتبار محتوای احادیث در بحران عقاید و هجوم آراء فلسفی، زیر سؤال رفته بود. بنابراین توجیه عقلانی عقاید برای پیروان، موافقان و مخالفان تنها راه چاره بود.

ریشه اصلی بحران در این بود که از همان آغاز، خلافت عربی و رژیم اموی مشروعیت مطلق خویش را در احادیث می‌یافتند.

احادیث در نگاه نخستین، پیامهای ایدئولوژیک نهضت انسانی اسلام بود که عقاید و خط و مشی مسلمانان را از پگاه بعثت تا لحظه رحلت پیامبر ﷺ ترسیم می‌کرد. همین اعتماد و اعتقاد باعث شد تا کودتای سقیفه و رژیم اموی مشروعیت و فلسفه سیاسی خویش را در قالب احادیثی از زبان پیامبر اسلام اعلام دارند. در دوره غلبه پان عربیسم تمام اهداف و اغراض جاهلی در قالب احادیث تحمیل می‌شد، در بحراناها و بلواهای احزاب سیاسی و فرقه‌های مذهبی صدر اسلام به بعد، دستاویز همه، روایات و احادیث از زبان پیامبر اسلام بود، هر قتل و غارت و جنایتی با احادیث توجیه می‌شد و هر سیاست و سیاهی و ستمی با ارائه احادیثی تثبیت می‌گردید. مکتب جبریّه پشتوانه فلسفی رژیم اموی، بر همین احادیث استوار بود، لذا در هنگامه نبرد بزرگ عقاید، احادیث اعتبار خود را از دست داده بود و کلام یعنی توجیه عقلی عقاید مبتنی بر احادیث، تنها راه چاره بود.

جناح ناسیونالیست شعوبیه که به عقاید باستانی وفادار بود، می‌کوشید تا عقاید

ثنوی خود را در کلام و الهیات جاسازی کند. برخی عناصر احتمالاً ماتریالیست شعوبیه در بدنه و رأس فرقه‌های منشعب شیعی نفوذ می‌کردند و عقاید و آراء خود را از زبان آنها تبلیغ می‌نمودند. در اوائل قرن دوم هجری تلاش برای ساختن یک خدای ایرانی در برابر خدای عربی که به فارسی سخن می‌گوید و در یک پیامبر عجمی حلول کرده در متون کلام فرقه‌ها به چشم می‌خورد.<sup>۱</sup> عقاید ایرانی کلام فرقه‌ها توسط پان عربیسم و نکاح با محارم بر حسب یک نواختی بود که از آغاز تا انجام بر پیشانی فرقه‌ها چسبانده می‌شد. این اتهامات بر عقاید مجوس حمل می‌شد و دقیقاً رنگ سیاسی پان عربیستی داشت.<sup>۲</sup> از این اتهامات که بگذریم، عقاید کلامی شعوبیه چاشنی خاص خود را همراه داشت: الوهیت باستانی پادشاهان در کلام اسلامی با استفاده از ایده حلول و تناسخ به این صورت مطرح می‌شد که: «خداوند در عرب و عجم حلول می‌کند، حلول خداوند در اعاجم در قالب اکاسره و ملوک است. ظاهر خداوند امامت است و باطن خدا همان که محمد و برگزیدگان او درک کرده‌اند، امام نورانی و غیر جسم است، انبیاء، امامان، اکاسره و ملوک مقام خدائی دارند، علی، محمد است و محمد خدا، فاطمه نیز محمد است و خدا، حسن و حسین مصداق «لَمْ يَلِدْ وَ لَمْ يُولَدْ» و سلمان فارسی باب محمد در میان عرب و عجم است و مردم مخلوطی از نور و ظلمت می‌باشند»<sup>۳</sup>

نهضت کلامی - تعقلی معتزله پشتوانه فلسفی قیام بزرگ ضد عرب - اموی بود: کلام معتزلی که بنیانگذاران، نوابع و جوهره‌ای ایرانی داشت در احیاء هویت ملی - فرهنگی ایرانیان و بیداری آنان بسیار مؤثر بود. چنین پیداست که این مکتب در آغاز تحت نفوذ شدید شعوبیه بوده است. تشعشات ضد عربی مشایخ اولیه این مکتب

۱- ذ.ک: اشعری / المقالات و الفرق (چاپ مشکور) ۴۶، ۴۷، ۴۸ + نوبختی / فرق الشیعه ۳۸، ۳۹.

۲- ذ.ک: اشعری / مقالات ۴۸: و قالوا علی قول المجوس فی نکاح الامهات.

۳- ذ.ک: اشعری / همان ۴۸، ۵۶، ۵۷، ۵۸. مقایسه کنید: نوبختی / فرق ۳۸، ۳۹، ۴۰ + الهفت الشریف،

گواه این واقعیت است. بشار بن بُرَد و همفکران متکلم او در مکتب معتزله بصره نمایندگان شعوبیه در این مکتب بشمار می‌روند.<sup>۱</sup> وقتی ضرار بن عمر و از بزرگان معتزله در مناقب موالی کتاب نوشت و بر برتری اعاجم بر اعراب اصرار ورزید، جاحظ به دفاع از پان عربیسم برخاست<sup>۲</sup> و بعد هنگامی که خاندانهای بنوفضال و بنونوبخت رهبری عقیدتی - سیاسی شیعیان امامیه را در عصر نخست غیبت در دست داشتند و از متکلمان بزرگ و صاحب نام و نفوذ در خلافت عربی بودند کلام معتزلی همچنان خاصیت عجمی خود را حفظ کرده بود در این بخش از تاریخ که مصادف است با نیابت حسین بن روح نوبختی، توفیعی منسوب به امام دوازهم علیه السلام شایع می‌شود که در آن به شیعیان توصیه شده بود: حتماً کتب بنوفضال را بخوانند.<sup>۳</sup> آراء و عقاید کلامی - سیاسی شلمغانی که مغایر با دیدگاههای کلامی نوبختیان و بنوفضال بود، تحمل نشد. شلمغانی در همان توفیع تکفیر و آثار او تحریم گردید. قرائن نشان می‌دهند که نوبختیان در این بایکوت‌سازی نقش فعال داشته‌اند: ابوسهل نوبختی (رقیب سیاسی حسین بن روح نوبختی در کاندیداتوری نیابت امام علیه السلام) و ابن زهرمه نوبختی (?)، شلمغانی و آراء او را ضربه فنی کردند.<sup>۴</sup>

جناح متمایل به تسنن شعوبیه در سنگر اهل رأی که رهبری آن با حماد بن ابی سلیمان ایرانی زاده مقیم کوفه بود، نوابغی در فقه و حدیث و کلام پروراند: ابوحنیفه (= نعمان بن ثابت بن زوطی بن ماه / ۱۵۰ - ۸۰ هـ) و قاضی ابو یوسف (= یعقوب بن ابراهیم انصاری کوفی) از مشاهیر این سنگرند.

در این سنگر علاوه بر حماد بن ابی سلیمان که رهبری شاخه کلام را بر عهده داشت، نوابغی در فقه حضور داشتند: عطاء بن رباح از موالی مکه، نافع مولی ابن

۱- ذ.ک: بیوگرافی بشار، عقاید.

۲- ذ.ک: جاحظ / البیان + ضحی الاسلام ۶۰/۱.

۳- ذ.ک: طوسی / الغیبة ۲۳۹.

۴- ذ.ک: طوسی / همان ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۵۱، ۲۵۲.

عمر از موالی مدینه، عاصم بن ابی النجود از موالی کوفه، عطیه عوفی از موالی کوفه، عبدالرحمن بن هرمز از موالی کوفه، زیاد بن علاقه از موالی کوفه، هشام بن عروه از موالی کوفه و ...<sup>۱</sup>

آنچه در ساختمان شخصیت، تفکر، عقاید و مشی سیاسی ابوحنیفه نقش داشت، ستم پان عربیسم بر موالی و اعاجم کوفه بود که از سوی اشراف عرب و رژیم اموی اعمال می شد. آراء ابوحنیفه در فقه و کلام ریشه در چنین تأثراتی دارد و بیشتر به نفع موالی و اعاجم است تا برخاسته از احادیث و روایات اسلامی. مواضع سیاسی او نیز متأثر از همین وضع در ستیز با پان عربیسم است: پیوستن او به قیام بزرگ ضد اموی، فتوای حمایت و تأیید و دعوت از مسلمانان در پیوستن به قیام محمد نفس زکیه و برادرش ابراهیم علیه رژیم عباسی، نمونه‌ای از مواضع سیاسی او است.<sup>۲</sup>

پس از قتل ابوحنیفه توسط منصور عباسی، پان عربیسم او را بخود نسبت داد و آراء و احادیثی منسوب به او علیه تشیع جعل نمود. جناح سنی شعوبیه مناقب و فضائل بی شماری برای ابوحنیفه در قالب احادیثی از زبان پیامبر اسلام ساخت تا با جناح شیعه شعوبیه و پان عربیسم رقابت کرده باشد.<sup>۳</sup>

\*

ریشه و پیشینه غلو در اسلام و تشیع به شعوبیه می رسد: موالی متمایل به تشیع از نخستین کسانی بودند که جریان غلو را در تشیع پدید آوردند. غلو، بیشتر یک مشخصه آریائی - ایرانی است تا عربی - اسلامی، عقاید آریائی

۱- ذ.ک: اسد حیدر / پیشین ۳۰۸/۱، ۳۱۵، ۳۱۹، ۳۲۲، ۲۸۱/۲.

۲- ذ.ک: آراء کلامی - فقهی ابوحنیفه / اسد حیدر / پیشین ۳۱۸/۱، ۳۱۹.

۳- ذ.ک: روایات مناقب ابوحنیفه: / اسد حیدر / همان ۲۸۴/۲، ۲۸۵، ۲۸۹: نمونه: عن ابی هریره لو کان العلم بالثریا لتناولته رجال من ابناء فارس.

مبین این واقعیت است. قدرت تخیل و صور خیال در این نژاد پر ملکات چند پهلو، آنچنان قوی و پرشاخ و برگ است که نژاد سام بکلی از این نعمت عاری و محروم است. اساطیر آریائی دلیل روشنی بر این واقعیت روانی و روحی است. عقاید دوران تاریخی ایران باستان از مهر پرستی تا اهورا پرستی و راز و رمزهای عمیق کلامی - عرفانی مرموز آن، الفاظ، اصطلاحات، اوراد و شرح حال فیزیکی و فلسفی قهرمانان معنوی آن، با غلوی برخاسته از قوت شگرف تخیل ایرانی توأم است. در «اوستا» فرازهایی بلند از غلو ایرانی خودنمایی می‌کند، ترسیم هویت فیزیکی و شخصیت فلسفی زرتشت در هاله‌ای از غلو غلیظی گم شده است. مثلاً وقتی می‌خواهد زرتشت را وصف کند و کیش شخصیت او را بسازد می‌گوید: بهرام اهورا آفریده به زرتشت تخمه بارور و نیروی بازوان و تندرستی و پایداری تن بخشید و آنچنان نیروی بینائی بدو داد که اسب دارا است که در شب تیره و بی ستاره و پوشیده از ابر، یک موی اسب را که بر زمین افتاده باشد تواند شناخت که از یال یا دم اسب است. ... که پاره گوشتی به بزرگی یک مشت را از دوری سه کشور تواند شناخت، اگر چه بسان درخش سوزن درخشانی بنماید، اگر چه در بزرگی بسان سرسوزنی بنماید.<sup>۱</sup> در متون، اسناد، الواح آریائی همه قهرمانان اساطیر معنوی و مذهبی، مثبت و منفی درمه‌ای غلیظ از غلو فرورفته‌اند. و این ویژگی نژاد آریائی و مشخصه ایرانی است که در نژاد سام وجود ندارد. همه این میراث‌های روحی و روانی در تشیع خود را نشان داد و آن خط و خال‌های خیال بر سیرت و صورت امامان شیعه نقش بست و آنان را از فرش به عرش رساند و بر کرسی اهورائی نشاند و بینائی شگرف زرتشیه، علم الهی نام گرفت و به امامان نسبت داده شد.

این غلو مضاعف هم صادقانه بود و هم منافقانه؛ نوع صادقانه‌اش از باور پیروانی

۱- پورداد / اوستا، گزیده جلیل دستخواه (چاپ چهارم، تهران، سرواورد ۱۳۶۲) یسناها، ۲۷۷، ۲۷۸ کرده ۱۱، ۱۲، ۱۳ و... و نیز نک: غلو ایرانیان زرتشتی در باره آتش و آتشکده‌ها: تاریخ قم ۸۸-۸۹.

برمی‌خواست که در زیر تازیانه استخفاف خلافت عربی و امواج سهمگین سب و لعن تبلیغاتی رژیم‌های اموی و عباسی، مظلومیت دردناک امامان را می‌دید و بخود حق می‌داد تا آن بزرگواران را از زمین ذلت سیاست خلافت، بلند کند و بر آسمان خیال بالا برد و بدین سان در تعظیم و تکریم‌شان بکوشد. و نوع منافقانه‌اش از سیاستی برمی‌خواست که مبتنی بر انتقام بود و می‌کوشید تا عقاید باستانی و اوستائی خویش را در قالب‌های نوینی جاسازی کند و اسلامی ایرانی با همه مشخصه‌های اساطیری تاریخی باستانی آن بسازد تا هم انتقام خود را از اسلام گرفته باشد و هم از عرب. و برآستی که موفق شد. در این میان آنچه سوخت و تحریف شد «حقیقت» بود که فدای واقعیت گردید.<sup>۱</sup>

خطوط سیاسی در روایات غلو مشخص است: روایات غلو آلودی که به اصالت عربی با ویژگی‌های ایرانی‌گرایی دارند، از ساخته‌های موالی عرب زده‌ای است که به خود باختگی دچار شدند و افراطی‌تر از اعراب بودند. این روایات بز اصالت قریش و بنی‌هاشم تکیه دارند و شاخ و برگ‌های آن ایرانی است. و روایاتی که در غلو امامان به اصالت ایرانی و نژاد آریائی از طریق ازدواج ساختگی امام حسین بن علی علیه السلام با دختر موهوم یزدگرد سوم ساسانی تکیه دارند، ساخته جناح ناسیونالیست و شیعی شعوبه است.<sup>۲</sup>

آن بخش از موالی که به رژیم اموی پیوستند، در جعل و غلو به نفع خلفاء ثلاثه و شخص معاویه و اخلاف او بسیار کوشیدند. نسل نخست این موالی حاضر به پیوستن یا همکاری با شعوبه نبوده‌اند. آنان تمام معلومات و کمالات خود را صادقانه در خدمت رژیم اموی بکار می‌گرفتند. فهرستی از این افراد برجسته در بخش‌های سیاسی، نظامی، فرهنگی رژیم اموی، در دست است که تا آخر به رژیم

۱- نوع صادقانه و منافقانه غلو را ن. ک: الهفت الشریف، / پیشین، تمام کتاب.

۲- ن. ک: میراث شعوبه.

وفادار بوده‌اند و به عربیت و امویت مباحثات می‌کرده‌اند. نمونه نخست و برجسته این افراد «صالح بن عبدالرحمن» از اسرای سجستان کاتب حجاج بن یوسف است که زبان فارسی و عربی را می‌دانست و دیوان اداری ساسانی را به عربی ترجمه کرد. او پیشنهاد صد هزار درهمی شعوبیه را مبنی بر خودداری از این کار نپذیرفت.<sup>۱</sup> موالی اموی قصه‌ها و افسانه‌های بسیاری در فضیلت و عدالت خلفاء اموی جعل کردند. آنان در معارضه با شعوبیه از زرتشتیانی یاد می‌کردند که وقتی عدالت امویان را دیده‌اند مسلمان شده‌اند.<sup>۲</sup>

جریان غلو در تشیع امامیه با دو منشاء کلامی - سیاسی و خطوط مختلف پنهان، بحرانهای عقیدتی بسیاری آفرید: در طول دوره حضور امامان، جریان غلو عموماً در میان فرقه‌های منشعب شیعه خود را نشان می‌داد، اما در داخل دایره پیروان و اصحاب امامان بطور سری و مخفی فعال بود. مواضع امامان در برابر جریان غلو بسیار روشن و صریح بود. امامان هرگونه غلو را محکوم و نفی می‌کردند و غالباً را تکفیر و لعن می‌فرمودند و می‌کوشیدند تا ساحت خویش را از یاهوهای صادقانه و منافقانه غلو پاک سازند. فرآورده‌های غلو در عصر اول غیبت که در قالب روایات و احادیث معتبری جای یافته بود، بحران ساز شد.

روایات کلامی غلو عموماً امامان را از چهار چوب انسانی خارج می‌ساخت و رنگ و بوی خدائی می‌داد و در دانش و آگاهی و طهارت امامان مبالغه‌های سرشار می‌کرد. اشکال اساسی در این بود که حقیقت و غلو در هم آمیخته بود و جداسازی و پاکسازی این دو از باور پیروان مشکل می‌نمود. هر چند که رهنمودهای امامان

۱- ن. ک: ابن ندیم / الفهرست ۳۲۸ + فهرستی از موالی برجسته در خدمت رژیم اموی: اسد حیدر / الامام

الصادق و المذاهب الاربعه ۱۲۰/۱ - ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۲.

۲- ن. ک: راوندی / راحة الصدور ۷۴، ۸۰، ۸۱.

می‌توانست معیار شناخت درست از نادرست باشد، اما ارادت پیروان و قداست و عظمت امامان در ذهنشان هرگز چنین اجازه‌ای را به آنان نمی‌داد تا در عقاید و باورهای خود تجدید نظر کنند. و از آنجا که در دوران اقلیت و محکومیت یک ایدئولوژی، تقدیس و تعظیم رهبری و رهبران یک اصل و بخشی از استراتژی تبلیغاتی مبارزه است، روایات غلو دست نخورده باقی ماند و در دوره غیبت عقاید کلامی امامیه را ساخت. آراء و اقوال مشایخ و محدثان اولیه شیعه پیرامون غلو نشان می‌دهد که جداسازی اصول اساسی اعتقادی از پندارهای برخاسته از غلو چقدر مشکل بوده است. مثلاً: اصل عصمت و دانش برتر امامان در معنای معقول کلامی آن که مبنائی قرآنی دارد و یک ضرورت اعتقادی بود، در نگاه نخستین و حتی در دوره حضور دچار بدفهمی شد. این ضرورت عقیدتی از یک سو گرفتار پندارهای غلوآمیز گردید و از دیگر سو برخی اصحاب امامان آن را جدی نگرفتند و ضرورت عقیدتی - تاریخی آن را درک نکردند. به نظر می‌رسد غلبه غلو ناخوشایند، در دیدگاه اصحاب روشنفکر امامان تأثیر داشته است.

در عصر اول غیبت و به هنگام تجدید نظر در عقاید و تعیین خطوط و اعلام مواضع جدید امامیه که نوعی پاکسازی و تعدیل رادیکالیسم دوره حضور بود، بسیاری از اسناد، اصول و متون ایدئولوژیک اسلام اولیه آگاهانه و ناآگاهانه، عمداً و سهواً محو شد و در جرح و تعدیل احادیث شیعه بسیاری از حقایق کلامی - تاریخی - سیاسی، فرهنگی، اقتصادی برجسب غلو خورد و تضعیف و حذف گردید. این اقدامات لازمه به رسمیت شناختن تشیع امامیه از سوی خلافت عباسی بود.<sup>۱</sup>

مکتب محدثان که وارث احادیث و روایات و اصول روائی دوره حضور بود، مقهور احادیث غلو گردید و از آنجا که معیار، اصالت روایات و احادیث بود، متدلوزی ابتدائی حدیث نتوانست از ورود و نفوذ روایات غلو جلوگیری کند. لذا به

۱- ذ. ک: سلیم بن قیس / تاریخ سیاسی صدر اسلام. پیشین. مقدمه مترجم.



هنگام تدوین کتب روایی، احادیث غلو که با تصورات عقیدتی محدثان و مشایخ اولیه هماهنگ بود به درون کتب مدونه راه یافت و تثبیت گردید. روایات غلو بیشتر توسط محدثان قم و ری پذیرفته شد و تعمیم یافت.<sup>۱</sup>

جناح احتمالاً ماتریالیست و متهم به مانوی - مزدکی شعوبیه در خلق، جعل و تدلیس احادیث و روایات در جهت ستیز و تخریب اسلام عربی خلافت و ادغام عقاید خود، فعال بوده است. اوج فعالیت این جناح در عصر اول عباسی گزارش شده است.<sup>۲</sup>

در این تردیدی نیست که جناح ناسیونالیست شعوبیه عقاید مزدکی - مانوی داشته و مروّج و مبلغ آن بوده‌اند. وفاداری به عقاید باستانی بخشی از استراتژی مبارزه ناسیونالیست‌های ایرانی با اعراب بود. ابراز عقاید مزدکی و مانوی از قرن اول هجری در اشکال مختلف گزارش شده است. این ندیم گزارشی از فعالیت شدید مانویان در عصر اموی دارد. بنا به این گزارش، جعد بن درهم از رؤسای مانویه بوده است که خالد بن عبدالله قسری حاکم اموی عراق در عصر خلافت عبدالملک مروان، او را در روز عید قربان به جای گوسفند، قربانی کرد.<sup>۳</sup>

عقاید ناسیونالیست‌های شعوبیه با عناوین مانیه، مرقونیه، ماهانیه، جنجیه، ریشیه، مهاجریه، کشاطیه، مغتسله، دبصانیه، شیلیه، خولانیه، خرم دینیه، مزدکیه، در منابع عربی مشخص شده است.<sup>۴</sup>

نفوذ و حضور شعوبیان در میان فرقه‌ها و احزاب سیاسی مختلف، مستلزم هماهنگی عقیدتی با آنها نبود. شرکت شعوبیان در نهضت‌های خوارج و شیعه از این جهت توجیه کننده بود که خوارج با امویان می‌جنگیدند و در ضمن عربیت را

۱- ذ.ک: وحید بهبهانی / فوائد الرجالیه ۳۸، ۳۹، ۴۰.

۲- ذ.ک: روایات زندیقان در: عسکری / پیشین ۷۲، ۷۳.

۳- ذ.ک: الفهرست ۴۷۲.

۴- ذ.ک: الفهرست ۴۷۴، ۴۷۵، ۴۸۰.

شرط خلافت نمی‌دانستند.<sup>۱</sup>

جناح ناسیونالیست شعوبیه با عقاید و کلام اسماعیلی شاخه فرمطی‌ها نزدیکی بیشتری داشت، ابعاد تأویلی و باطن‌گرایانه اسماعیلیه زمینه مناسبی برای ادغام آراء و پرورش عقاید باستانی شعوبیه بود. زیدان (= محمد بن حسین) از شیعیان شعوبی اسماعیلی، عقاید باستانی ایران را با زبان فلسفی در تأویلات کلامی اسماعیلیه گنجانید و اذهان بسیاری را متوجه خود ساخت. همو بود که قاطعانه شایع کرد: حرکت کواکب و سیارات خبر از پایان حیات سیاسی - مذهبی اسلام و بازگشت دین و دولت ایرانی (= ساسانیان) می‌دهند، و اظهار امیدواری می‌نمود که او عامل و باعث این نقل و انتقال باشد.<sup>۲</sup>

به نظر می‌رسد غلاة شعوبیه با فرمطی‌های اسماعیلیه همصدا بوده‌اند. فرمطی‌ها عموماً شعوبی ناسیونالیست بوده و خط غلو را در چهارچوب عقاید شیعی تعقیب می‌کرده‌اند.<sup>۳</sup>

شعوبیه شاخه اسماعیلیه از تشکیلات سری و سازمان یافته‌ای برخوردار بوده و کادرهائی را که به دست خلافت اسیر می‌شدند بلافاصله ترور می‌کردند تا از افشای هرگونه اطلاعاتی جلوگیری کرده باشند.<sup>۴</sup>

برخی محققان معاصر عرب، عقاید کلامی، اجتماعی، اقتصادی اسماعیلیه را متأثر از عقاید مزدک می‌دانند. این ادعا مبتنی بر گزارشهای منابع عربی قرن چهارم و پنجم هجری متمایل به پان عربیسم است<sup>۵</sup> که می‌گویند شعوبیان به کیش

---

۱- ذ.ک: نقش موالی در نهضتهای خوارج و شیعه: ولهوزن / تاریخ سیاسی اسلام، خوارج و شیعه، پیشین.

۲- ذ.ک: الفهرست ۲۶۷؛ ابن ندیم وی را شعوبی بسیار افراطی ضد اسلام معرفی کرده که از اشراف ایرانی محله کرخ بغداد و سردهسته تشکیلات عبدالله بن میمون بوده است.

۳- ذ.ک: الفهرست ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷، ۲۶۸.

۴- ذ.ک: الفهرست ۲۶۹.

۵- ذ.ک: بغدادی / الفرق ۶۲-۴۸. + شهرستانی / الملل ۱ / ۳۲-۴۷.

اسماعیلیان وارد شدند و به یاری آنها برخاستند.<sup>۱</sup> در تأثیر متقابل آراء و عقاید طرفین تردیدی نیست اما عامل تقریب و تفاهم و هم رزمی، ستیز بی‌امان اسماعیلیان با خلافت عربی و نفی عصیبت عربی بود. بهتر است این همفکری و تأثیر متقابل را فقط و یا بیشتر در جناح قرمطی‌ها بدانیم، زیرا اسناد و شواهد مؤید آن است.

نفوذ آراء و عقاید شعوبیه در مذاهب اسلامی به روزگار غلبه شریعت (قرن ششم به بعد) خشم علماء مذاهب و مورخان اسلامی را برانگیخت. در برخی منابع ایرانی نزدیک به عصر غلبه شعوبیه، از غلبه روح مجوسی بر عقاید اسلامی و عدم الفت به اسلام شکایت شده است.<sup>۲</sup>

جناح روشنفکران بزمی شعوبیه با لطایف الحیلی در محافل اخوان الصفا جا خوش کردند. پیام این محافل مرموز، معنویت ایرانی بود که جاذبه بسیار داشت و در مخاطبان نشئه مطبوعی می‌آفرید. این نهضت فلسفی عرفانی با دگماتیسم مذهبی در ستیز بود و اذهان بسیاری را از قالبهای تنگ و تاریک تعصب و تحجر دینی رهانید، به همین دلیل مخالفت شدید خلافت عربی را برانگیخت. رسالت این نهضت روشنگری، ارائه تصاویری روشن از زندگی بود که در آن دانش و بینش، هنر و موسیقی، فلسفه و عرفان و فنون مختلف بچشم می‌خورد. در این تصاویر عفونت نژادی به مشام نمی‌رسید و از عصیبت خبری نبود، روح و روان و ذوق و فرهنگ زلال ایرانی را داشت که از صافی توحید اسلامی گذشته بود و مبنای فرهنگ روشنفکری ایرانی - اسلامی گردید.<sup>۳</sup>

۱- ذ.ک: حنا الفاخوری / تاریخ فلسفه در جهان اسلامی، ترجمه آینی (تهران: پیام ۱۳۶۲) ۱/۱۶۸، ۱۶۹، ۱۷۰.

۲- ذ.ک: جوینی / تاریخ جهانگشا، بازنویس منصور ثروت (تهران - امیرکبیر ۱۳۶۲) ۳۲۲.

۳- محققان عرب این نهاد را یکی از شاخه‌های سزوی اسماعیلیه می‌دانند! ذ.ک: الفاخوری / پیشین ۱/۱۷۰.

اقدامات شعوبیه در زمینه احیا و اعتبار زبان فارسی تا آنجا نتیجه بخش بود که در قرن چهارم هجری زبان عربی در ایران اعتبار و نفوذ خود را از دست داده بود.<sup>۱</sup> گفته می‌شود منتبّی (= ابو الطیب، احمد بن حسین / ۳۵۴-۳۰۴ ه) از شعرای عرب قرن چهارم در سفری به ایران از ضعف زبان عربی اظهار تأسف کرد و مرثیه‌ای سرود.<sup>۲</sup> توفیق دیگر شعوبیه در احیاء شعائر و مفاخر ملی و اعیاد باستانی (مخصوصاً نوروز و مهرگان) بود. این توفیق در همان قرن اول هجری بدست آمد تا آنجا که اندکی بعد نوروز را در اندرون کاخ خلیفه و قصرهای اشراف عرب گرامی داشت.<sup>۳</sup>

پس از تطهیر پیشینه سیاسی باستانی ایران و قداست بخشیدن به ساسانیان، نوبت تقدیس سرزمین و مظاهر ملی بود. پان عربیسم می‌کوشید تا به مراکز عربی قلمرو خود قداست اسلامی و شرافت عربی دهد و این بخشی از تفاخر اعراب بر اعاجم بود. شعوبیه نیز دست بکار شد و برای بسیاری از ایالات و شهرهای ایران احادیثی از زبان پیامبر و امامان و اشخاص مورد قبول عامه ساخت. این اقدام نتایج ملی، سیاسی - فرهنگی و اقتصادی بسیاری داشت. این اماکن و بلاد مقدس به قداست احادیث با دفن سادات علوی در خود، قداست بیشتری یافتند. در این زمینه ایرانیان با یکدیگر به رقابت پرداختند و نوابغ هر شهری می‌کوشید تا در فضل زادگاهش احادیث و فضائلی جعل کند. بیشتر شهرهای ایران که از تاریخ مدوّنی برخوردارند و پیشینه سیاسی - فرهنگی باستانی دارند، روایاتی در فضائل خود دارند. این مناطق پایگاه فعالیت شعوبیه نیز بوده است. روایات فضائل شهرهای خراسان، طبرستان، ایران مرکزی (قزوین، قم، ری، ساوه، و...) مبین زمان ساخت و

۱- ذ.ک: صفحات گذشته: مقاومت مردم ایران + بهار / سبک شناسی ۱/ ۱۷۱ - ۱۴۲.

۲- ذ.ک: همانی / شعوبیه ۱۲۵.

۳- ذ.ک: جبهه سیاسی. و نیز: صفحات گذشته.

جناح سازنده احادیث می‌باشند. برای نمونه، روایات فضائل قم و قزوین می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. قم در ایران باستان پایگاه اشرافیت و روحانیت زرتشت بوده است.<sup>۱</sup> این شهر موقعیت مذهبی خود را در دوره اسلامی نیز حفظ کرد و پایگاه علمی مذهبی - روحانی شیعه امامیه شد. روایات فضائل قم از زبان پیامبر و امامان، این شهر را «باب الجنة»، «دارالمؤمنین»، «وادی السلام» و... معرفتی می‌کنند و اعلام می‌دارند که در آخر الزمان دارالامان است و پایگاه اصحاب امام زمان و...<sup>۲</sup> قزوین نیز پیشینه باستانی دارد که پس از اسلام پایگاه تسنن بوده است. روایات فضائل قزوین با مایه‌های شعوبی - و جهت‌گیریهای سنی‌گری ساخته شده و از امامان شیعه در قداست بخشیدن به قزوین استفاده گردیده است. در ضمن، امام علی بن موسی الرضا علیه السلام به قزوین سری زده و در یک کاروانسرا اقامت گزیده و فرزند دو ساله‌اش به نام حسین در قزوین مدفون است! و این رقابت شگفتی با شیعه و طوس می‌باشد.<sup>۳</sup> در روایات فضائل قزوین آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام و امام صادق علیه السلام و امام رضا علیه السلام قزوین را باب الجنة، یا اعلی باب الجنة، باب من ابواب الجنة، افضل من الحرمین، و... معرفتی کرده‌اند.

۱- ذ.ک: شاهنامه ۴۰۴/۵، بندهای ۲۸۶۵ - ۲۸۷۰.

۲- ذ.ک: فضائل قم در کتب روائی شیعه + تاریخ قم ۹۰-۱۰۰: روایات فضائل قم.

۳- ذ.ک: حمدالله مستوفی / تاریخ گزیده (چاپ نوانی) ۷۵۸، ۷۵۹، ۷۶۰، ۷۶۱، ۷۶۲، ۷۶۳ و....

۴- ذ.ک: همان ۷۵۸ - ۷۷۲.

### نویسندگان، مترجمان و هنرمندان شعوبیه؛ آثار:

- ۱- عبدالله بن مقفع، ر.ک: نوابغ شعوبیه. ۲- سهل بن هارون، ر.ک: نوابغ شعوبیه
- ۳- غیلان دمشقی، ر.ک: نوابغ شعوبیه. ۴- عبدالحمید کاتب، ر.ک: نوابغ شعوبیه.
- ۵- ابو عبیدالله کاتب، ر.ک: نوابغ شعوبیه. ۶- معمر بن مثنی، ر.ک: نوابغ شعوبیه

### ۷- علان بن حسن (= علان شعوبی)

ایرانی نژاد، راوی، عالم به انساب، مثالب و منافرات عرب، در خدمت اشرافیت ایرانی (برامکه) از نویسندگان و محققان بیت الحکمه عصر هارون و مأمون عباسی. آثار بسیار از جمله:

- ۱- الميدان فی المثالب العرب . ۲- الحلیه. ۳- مثالب قریش و قبائل عرب (دست اندرکار اشغال ایران و ذی نفوذ در مسائل ایران). ۴- فضائل کنانه. ۵- نسب نمر بن قاسط. ۶- نسب تغلب بن وائل. ۷- فضائل ربیعہ. ۸- کتاب المنافره<sup>۱</sup>.
- نمونه‌ای از روایات شعوبی او: کان قیس بن عاصم یسمى فی الجاهلیة الکودن! ان قیسا ارتد بعد النبی عن الاسلام و آمن بسجاج و کان مؤذنها. بنو منقرم قوم غدر، یقال لهم: الکوادن! و یلقبون ایضاً اعراف البغال و هم اسوء خلق الله جوارا و<sup>۲</sup>....

### ۸- ابو عبدالله محمّد بن عمران بن موسی بن سعید بن عبدالله مرزبانی

(۳۷۸-۳۹۷ هـ)

احتمالاً شیعه، از نسل اسرای خراسان، معاصر ابن ندیم، تألیفات بسیار از جمله:

۱- ذ.ک: ابن الندیم / الفهرست ۱۵۳، ۱۵۴.

۲- ذ.ک: اغانی ۱۲/۱۵۶، ۱۵۷.

- ۱- اخبار الشعراء (ده هزار ورق، از بشار تا ابن معتر).
- ۲- کتاب المشرف فی حکم النبی و حکم العرب و العجم (سه هزار ورق).
- ۳- کتاب الاوائل فی اخبار الفرس القدا (هزار ورق)
- ۴- کتاب اخبار ابی مسلم خراسانی (صد ورق).
- ۵- کتاب اخبار البرامکه (پانصد ورق).<sup>۱</sup>

### ۹- اسحاق بن سلمة

ایرانی نژاد، تألیفات: رساله های بسیار. کتاب مشهور او: کتاب فضل العجم علی العرب.<sup>۲</sup>

### ۱۰- ابوالقاسم عبیدالله بن احمد بن خرداذبه (= ابن خرداذبه)

زرنشتی، به توصیه برمکی ها اسلام آورد، چاپار خلیفه معتمد عباسی گردید و بعد از ندیمان ویژه او شد. تألیفات او:

- ۱- کتاب ادب السماع. ۲- کتاب جمهره انساب الفرس. ۳- کتاب البطیخ. ۴- کتاب اللهواء و الملاهی. ۵- کتاب الشراب. ۶- کتاب المسالک و الممالک. ۷- کتاب الانواء. ۸- کتاب الندماء و الجلساء.<sup>۳</sup>

### ۱۱- ابو الحسن علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف المدائنی، (۲۱۵-۱۳۵ هـ)

از غلامان معمر بن اشعث، از مریدان اسحاق بن ابراهیم موصلی، احتمالاً شیعه غالی، با گرایشهای شدید شعوبی و احتمالاً آلت دست شعوبیه، راوی،

---

۱- ذ.ک: فهرست ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲.

۲- فهرست ۱۸۵.

۳- ذ.ک: فهرست ۲۱۲، ۲۱۳.

مورخ، محدث، دارای تألیفات بسیار، فهرست تألیفات او نشان می‌دهد که نسبت به بحرانهای نژادی، قومی قرن اول هجری بی‌توجه نبوده و آثار زیادی در این زمینه دارد. بیشتر آثار او در تاریخ و سیر اشغال ایران است. برجسته‌ترین آثار شعوبی او: ۱- کتاب من تزوج مجوسیة. ۲- کتاب مفاخر العرب و العجم. ۳- کتاب مفاخره اهل البصرة و اهل الكوفة.<sup>۱</sup>

#### ۱۲- ابو عبدالرحمن الهیثم الثعلبی (= هیثم بن عدی / م ۲۰۹ هـ)

راوی، از رواة طبری در تاریخ، عالم به شعر و اخبار و مثالب و مناقب و مآثر و انساب عرب. گویا پدرش مجهول بوده و لذا مورد طعن و هجو شعرای عرب قرار گرفته است. در خدمت اشرافیت ایرانی (بنو سهل) بود. از آثار او: ۱- تاریخ العجم و بنی امیه. ۲- مثالب الصغیر. ۳- مثالب الکبیر. ۴- کتاب المثالب. ۵- مثالب ربیعہ. ۶- اخبار زیاد بن امیه. ۷- نزول العرب بخراسان و السواد. ۸- من تزوج من الموالی فی العرب. ۹- اسماء بغایا قریش فی الجاهلیة. ۱۰- فخر اهل الكوفة علی البصرة. ۱۱- تاریخ الاشراف الکبیر. ۱۲- تاریخ الاشراف الصغیر. ۱۳- اخبار الفرس.<sup>۲</sup>

#### ۱۳- محمد بن قاسم تمیمی بصری (= ابوالحسن النسابة).

عالم به انساب، معاصر ابن ندیم، از تألیفات او: ۱- الانساب و الاخبار، ۲- اخبار الفرس و انسابها. ۳- کتاب المناقرات بین القبائل و لاشراف و العشائر.<sup>۳</sup>

۱- ک: فهرست ۱۵۲- ۱۴۷.

۲- فهرست ۱۴۵، ۱۴۶.

۳- همان ۱۴۶.



مورخ، محدث، دارای تألیفات بسیار، فهرست تألیفات او نشان می‌دهد که نسبت به بحرانهای نژادی، قومی قرن اول هجری بی‌توجه نبوده و آثار زیادی در این زمینه دارد. بیشتر آثار او در تاریخ و سیر اشغال ایران است. برجسته‌ترین آثار شعوبی او:  
۱- کتاب من تزوج مجوسیه. ۲- کتاب مفاخر العرب و العجم. ۳- کتاب مفاخره اهل البصره و اهل الکوفه.<sup>۱</sup>

۱۲- ابو عبدالرحمن الهیثم الثعلبی (= هیثم بن عدی / م ۲۰۹ هـ)

راوی، از رواة طبری در تاریخ، عالم به شعر و اخبار و مثالب و مناقب و مآثر و انساب عرب. گویا پدرش مجهول بوده و لذا مورد طعن و هجو شعرای عرب قرار گرفته است. در خدمت اشرافیت ایرانی (بنو سهل) بود. از آثار او:  
۱- تاریخ العجم و بنی امیه. ۲- مثالب الصغیر. ۳- مثالب الکبیر. ۴- کتاب المثالب.  
۵- مثالب ربیعہ. ۶- اخبار زیاد بن امیه. ۷- نزول العرب بخراسان و السواد. ۸- من تزوج من الموالی فی العرب. ۹- اسماء بغایا قریش فی الجاهلیة. ۱۰- فخر اهل الکوفه علی البصره. ۱۱- تاریخ الاشراف الکبیر. ۱۲- تاریخ الاشراف الصغیر.  
۱۳- اخبار الفرس.<sup>۲</sup>

۱۳- محمد بن قاسم تمیمی بصری (= ابوالحسن النسابة).

عالم به انساب، معاصر ابن ندیم، از تألیفات او:  
۱- الانساب و الاخبار، ۲- اخبار الفرس و انسابها. ۳- کتاب المناقرات بین القبائل و الاشراف و العشائر.<sup>۳</sup>

۱- ز. ک: الفهرست ۱۵۲ - ۱۴۷.

۲- الفهرست ۱۴۵، ۱۴۶.

۳- همان ۱۶۶.

۱۴- محمد بن لیث الخطیب (= ابوالربیع)

در مورد او سه گزارش متعارض وجود دارد:

- ۱- از جناح افراطی شعوبیه، کاتب یحیی بن خالد برمکی، فقیه و متکلم، مورد توجه برامکه، متهم به زندفه،
- ۲- واعظ، از موالی بنی امیه، متمایل به عجم‌ها، مورد کینه برامکه.
- ۳- او را پسر: ادرباد بن میروز بن شاهین بن ادر هرمز بن هرمز بن سروشان بن بهمن بن افرندار معرفی می‌کند که نسبش به دارا بن دارا پادشاه می‌رسد و دارای مجموعه رسائلی است. تألیفات او گزارش اول را تأیید می‌کند و گزارش سوم که نسب او را به پادشاهان افسانه‌ای ایران می‌رساند در واقع هویت شعوبی او را نشان می‌دهد. آثار شناخته شده:

- ۱- کتاب الهلیجه فی الاعتبار. ۲- کتاب الرد علی الزنادقه. ۳- کتاب یحیی بن خالد برمکی.<sup>۱</sup>

۱۵- سهل بن محمد (= ابوحاتم سجستانی / م ۲۵۵ هـ)

از شاگردان و پیروان معمر بن مثنی و ابو زید بلخی از شعوبیان مشهور، عالم به شعر و لغت، دارای تألیفات بسیار، از جمله:

- ۱- کتاب الشوق الی الوطن. ۲- کتاب الفرق بین الآدمین و بین کل ذی روح.
- فهرست آثار او نشان می‌دهد که درباره موضوعات حساس پان عربیسم کتاب نوشته است.<sup>۲</sup>

---

۱- ذ.ک: همان ۱۷۵.

۲- ذ.ک: الفهرست ۸۶، ۸۷.

### ۱۶- ابو عثمان سعدان بن مبارک

از نسل اسرای تخارستان، از پیروان مکتب معمر بن مثنی شعوبی، از علماء کوفه، دارای تألیفات، از جمله: «کتاب النفاص» که از ابو عبیده نقل کرده است.<sup>۱</sup>

### ۱۷- ابو عبیده قاسم بن سلام (= قاسم ابن سلام بن مسکین بن زید / م ۲۲۴ هـ)

از پیروان مکتب ابو عبیده، مقیم بغداد، در جوانی باریبری می‌کرد، بعد قاضی طرطوس شد. کتابی تألیف کرد و به عبدالله بن طاهر تقدیم داشت و جایزه‌ای سنگین گرفت. از تألیفات او:

۱- کتاب الشعراء، ۲- کتاب النسب، ۳- کتاب الاحداث، ۴- کتاب الامثال.<sup>۲</sup>

### ۱۸- ابوالفضل احمد بن ابی طاهر (= ابن ابی طاهر ۲۸۰-۲۰۴ هـ)

از نسل اسرای خراسان، متولد و مقیم بغداد، احتمالاً ریشه و پیشینه اشرافی، دولتی داشته است. تألیفات بسیار، از جمله:

۱- کتاب مرتبه هرمز بن کسری انوشیروان. ۲- کتاب مقاتل الفرسان. ۳- کتاب فضل العرب علی العجم (? احتمالاً عکس آن). ۴- اختیار شعر بشار بن برد. ۵- اخبار ابن میاده. ۶- اخبار ابن هرمه.

پسرش عبیدالله نیز راه و رسم پدرش را در پیش گرفت اما ماهرتر و داناتر از پدر بود. «کتاب سکباج و فضائلها» از آثار مشهور او است.<sup>۳</sup>

---

۱- همان ۱۰۵.

۲- همان ۱۰۶.

۳- الفهرست ۲۰۹، ۲۱۰.

### ۱۹- محمد بن عبدالله بن غالب اصفهانی (= ابن باح، باح ابو عبدالله)

ملقب به باح، متمایل به جناح معتدل و معقول شعوبیه، شاعر و نویسنده‌ای فصیح، در بغداد بر بغیانی کاتب وارد شد. دارای رسائل و کتب در نثر و نظم، آثار مشهور او:

۱- التوشیح فی بعض التسویه بین الشعوبیه. ۲- کتاب الخطب و البلاغه. ۳- کتاب الفقر.<sup>۱</sup>

### ۲۰- ابان بن عبدالحمید بن لاحق بن عقیق

شاعر کثیر الشعر، مترجم زبردست کتب ایرانی به عربی:

۱- ترجمه کتاب کلیه و دمنه. (به شعر). ۲- کتاب الزهر و برداسف. (به شعر).  
۳- کتاب سندباد. (به شعر) و کتاب حلم الهند. ۴- کتاب مزدک.<sup>۲</sup> ۵- کتاب سیره اردشیر. ۶- کتاب سیره انوشروان.<sup>۳</sup> ۷- کتاب بلوهر و بردانیه و کتاب رسائل.

### ۲۱- ابراهیم موصلی

ایرانی الاصل، موسیقی‌دان، نوازنده، شاعر، خواننده، مدافع سرسخت ابو عبیده معمر بن مثنی، دشمن اصمعی شاعر پان عربیسم، به فضل بن ربیع به شعر توصیه می‌کرد که: «علم و هنر و ادب نزد ابو عبیده است او را مقدم بدار، و در عوض قرید بن قریده (= اصمعی) را طرد و نفی کن» خواننده و نوازنده ویژه هارون الرشید، دارای مؤسسه تعلیم و تربیت جواری، خرید و فروش جواری تربیت شده که سود سرشاری داشت.

۱- همان ۱۹۶.

۲- همان ۲۳۲.

۳- همان ۱۷۲.

ابراهیم به هنگامی سرمستی هارون علیه اصرعی گزارش می داد و عیوب او را باز می گفت که ناسپاس و بخیل و... است. و ابو عبیده را می ستود که سرشار از دانش و لبریز از تدبیر و ادب و فضیلت است. او سرانجام اصرعی را از اعتبار انداخت و بر زمین زد.<sup>۱</sup>

## ۲۲- قاسم بن عباد (=الصاحب)

شیعی امامی - شعوبی کم رنگ، دارای تألیفات بسیار، در فصاحت و بلاغت و شعر بی نظیر، از آثار او:

- ۱- کتاب الامامة در تفضیل امام علی و اثبات امامت آن حضرت. ۲- کتاب الزیدیه. ۳- کتاب الاعیاد و فضائل نوروز.<sup>۲</sup>

## ۲۳- ابراهیم بن اسماعیل بن داود (=ابراهیم الکاتب)

فقط می دانیم که کاتب مأمون عباسی در خراسان بوده است. جاحظ او را زرتشتی و شعوبی می داند که بر این راه و رسم زاده و زیسته است. منظور جاحظ این است که ابراهیم به جهت جاسوسی و نواختن ضربه بر پیکره خلافت به دربار مأمون راه نیافت تا مانند دیگر کاتبان عجم که کارشان نفوذ و گرفتن انتقام بود، عمل کند، بلکه او از کودکی کاتب بار آمده بود و زرتشتی زاده بود.<sup>۳</sup>

## ۲۴- ابو عثمان سعید بن حمید الکاتب

از جناح ناسیونالیست شعوبیه، کاتب، شاعر، خود را از نسل پادشاهان باستانی

---

۱- ذ.ک: اغانی ۷۳/۳، ۹/۵، + ضحی الاسلام ۹۲/۱.

۲- الفهرست ۱۹۴.

۳- ذ.ک: جاحظ / الرسائل ۲۰۴/۲.

ایرانی معرفی می‌کرد. از آثار اولیه او پیداست که از نهضت تسویه بوده است: کتاب انتصاف العجم من العرب معروف به: «کتاب التسویه».<sup>۱</sup>

### ۲۵- ابو عثمان سعید بن حمید بختگان

متکلم، ادیب، ایرانی الاصل، از جناح افراطی شعوبیه، ضد عرب، از تألیفات او:

۱- کتاب فضل العجم علی العرب و افتخارها.<sup>۲</sup>

مسعودی فهرستی از مورخان شعوبیه ارائه کرده است.<sup>۳</sup>



---

۱- ز.ک: الفهرست ۱۷۹.

۲- همان ۱۷۹.

۳- ز.ک: مسعودی / مروج الذهب ۲۱/۱.

## ● نهضت ترجمه شعوبیه؛ مترجمان مشهور و شناخته شده (از فارسی به عربی)

در آغاز باید دانست که نهضت ترجمه، پیامد دو تدبیر بود؛ نخست تدبیری که از سوی خلافت جوان عباسی برای غلبه بر عقاید و آراء کلامی - سیاسی اسلامی اندیشیده شد و دوم واکنش فرهنگی ملل مغلوب، در برابر فرهنگ غالب عربی، که می‌کوشید تا عقاید و آراء فرهنگی خودی و بیگانه را در فرهنگ و ادبیات اسلام و عرب جاسازی کند و بر آن فایق آید.

عالمان و فقیهان مذاهب رسمی خلافت عربی، همواره مأمون را متهم می‌کنند که همو بود که کتب یونانی را از قلمرو غرب و مخصوصاً از کتابخانه بزرگ قبرس به بغداد منتقل کرد و هشدار مشاوران فقیه خویش را نشنید که می‌گفتند هرگاه این علوم وارد دولت شرعیه شود آن را به فساد کشد و تباه کند.

صفدی عالم سنی سده هشتم هجری به پیشینه نهضت ترجمه و چگونگی آن توسط شعوبیه اشاره می‌کند که: نهضت ترجمه و تعریب از ابتکارات مأمون نبود، بلکه پیش از آن زمان، نهضت ترجمه و تعریب آغاز شده بود. یحیی بن خالد برمکی بسیاری از کتب ایرانی را مانند کتاب کليلة و دمنه و کتاب مجسطی از کتب یونانی را ترجمه و تعریب کرده بود...

شیوه ترجمه دو گونه بود:

۱- شیوه‌ای که یوحنا بن بطریق و ابن ناعمة حمصی و... پیش گرفته بودند، به این صورت که معانی مفردات یونانی و یا معادل آنها را در زبان عربی می‌جستند و سپس ترجمه کلمه به کلمه و لفظ به لفظ می‌کردند به گونه‌ای که معنای لفظی جمله یونانی به عربی منتقل می‌شد. و این روش نادرستی بود زیرا در واژگان تازی معانی همه واژه‌های یونانی یا معادل آنها وجود نداشت، لذا ترجمه دچار اشکال و

نارسایی و نادرستی می‌گردید، و از طرفی ساختار و ترکیب کلمات و جملات و کاربرد حقیقت و مجاز، استعاره و کنایه و دیگر صنایع لفظی زبان یونانی همواره همسان زبان عربی نبود، لذا در بسیاری موارد مجازات یونانی، حقایق زبان عربی تلقی می‌شد و بالعکس.

۲- شیوهٔ دوم، راهی بود که حنین بن اسحاق و جوهری و... می‌رفتند، به این صورت که مترجمان، مفاهیم جملات یونانی را به درستی در ذهن درک می‌کردند و سپس به عربی می‌نوشتند و این شیوهٔ درستی بود.<sup>۱</sup>

#### ● مترجمان مشهور شعوبیه:

۱- ابن مقفع. ۲- آل نوبخت. ۳- موسی بن خالد برمکی. ۴- یوسف بن خالد برمکی. ۵- علی بن زیاد تمیمی. ۶- حسن بن سهل. ۷- بلادزی؛ احمد بن یحیی. ۸- جبلة بن سالم. ۹- اسحاق بن بزید. ۱۰- محمد بن جهم برمکی. ۱۱- هشام بن القاسم. ۱۲- موسی بن عیسی کردی. ۱۳- زادویه بن شاهویه اصفهانی. ۱۴- محمد بن بهرام بن مطبار اصفهانی. ۱۵- بهرام بن مردان شاه موبد نیشابور. ۱۶- عمر بن فرخان.<sup>۲</sup>

#### انتقال موارث فکری، عقیدتی، فرهنگی، علمی ایران به زبان و فرهنگ عربی:

الف - متون عامیانه، اوهام، اساطیر، خرافات، لهو و لعب:

۱- کتاب هزارستان (افسانه) ۲- کتاب موسفاس (افسانه) ۳- کتاب جحد خسروا (افسانه) ۴- کتاب ماریبن. (افسانه) ۵- کتاب خرافه و نراهه. (افسانه) ۶- کتاب دُبّ و ثعلب. (افسانه) ۷- کتاب روز به یتیم (افسانه) ۸- کتاب مسک زنانه و شاه زنان. ۹- کتاب نمرود پادشاه بابل (افسانه) ۱۰- کتاب خلیل و دعد (افسانه) ۱۱- رستم و

۱- ذ.ک: الصفدی / الفیث المسجم / پیشین. ۷۸- ۷۹.

۲- الفهرست ۳۴۱، ۳۴۲.



اسفندیار. (افسانه) ۱۲- شہریزاد با ابرویز (افسانه) ۱۳- دارا و بت طلائی. (افسانه)  
۱۴- بہرام دخت. ۱۵- بنیان دخت. ۱۶- بنیان نفس. ۱۷- البزاة (اندام شناسی)  
۱۸- کتاب الفال. (رمالی و فال) ۱۹- ہزار افسون (افسانه).<sup>۱</sup>

ب- متون سیاسی - اداری؛ نظامی؛

۱- کتاب بہرام شوس. ترجمہ جبلہ بن سالم. ۲- الکارنامج فی سیرہ انوشروان.  
ترجمہ ابن مقفع. ۳- کتاب التاج و ماتفاءلت بہ ملوکہم. ۴- کتاب آئین نامہ. ۵- کتاب  
خدای نامہ. ترجمہ ابن مقفع. ۶- کتاب بہرام و نرسی. ۷- کتاب انوشروان. ۸- کتاب  
اثنین الرمی بہرام گور. ۹- کتاب اثنین الضرب بالصوالجہ للفرس. ۱۰- کتاب تعبئہ  
الحروب و آداب الاساورہ. ۱۱- کتاب الحیل (تألیف ہرثمی شعرانی برای مأمون در  
امور و فنون جنگ). ۱۲- کتاب آداب الحروب و فتح الحصون و المدائن و تربیص  
الکمین و توجیہ الجواسیس و الطلائع و السریا (از آثار دورہ اردشیر بابکان).<sup>۲</sup>  
۱۳- کتاب عہد کسری الی ابنہ ہرمز. ۱۴- کتاب عہد کسری. ۱۵- کتاب عہد اردشیر  
بابکان الی ابنہ شاپور. ۱۶- کتاب عہد کسری انوشروان الی ابنہ. ۱۷- کتاب ماکتب  
بہ کسری الی المرزبان و اجابته ایاہ. ۱۸- کتاب المسائل التي انفذها ملك الروم الی  
انوشروان. ۱۹- کتاب ما امر اردشیر باستخراجہ من خزائن الكتب التي وضعها  
الحکماء فی التدبیر. ۲۰- کتاب کسری الی زعماء الرعية فی الشکر. ۲۱- کتاب سیرہ  
نامہ (تألیف حراہود بن فرخزاد) ۲۲- کتاب الدیوان (دیوان اداری ساسانیان) ترجمہ  
صالح بن عبدالرحمن.<sup>۳</sup>

۱- ذ.ک: الفہرست ۴۲۴، ۴۳۶، ۴۳۸، ۴۳۹، ۴۳۹، ۴۴۲.

۲- الفہرست ۳۴۲: سیرہ الفرس المعروف باختیارنامہ.

۳- همان ۴۲۴.

۴- همان ۴۳۶، ۴۳۷.

۵- همان ۳۳۸.

ج - متون مذهبی، اخلاقی، عرفانی، فلسفی:

- ۱- کتاب زاد الفروخ فی تأدیب ولده. ۲- کتاب مهرداد و جشنس الموبدان الی بزرگمهر بن بختگان. ۳- کتاب بفروس فی الادب. ۴- کتاب بروسن فی تدبیر المنزل.
- ۵- کتاب موبدان موبد فی الحکم و الجوامع و الآداب.

د - متون علمی و فنی: (میراثهای یونانی - ایرانی)

- ۱- قاطاغور یاس (منطق). ۲- باری ازمیناس (منطق). ۳- انولوطیقا (منطق).
- ۴- ایساغوجی (منطق). ۵- زیج شاهی (هیئت). ۶<sup>۱</sup>- مختار فی الموالید (نجوم).
- ۷- کتاب صور الوجوه (نجوم). ۸- کتاب کناش (طب). ۹<sup>۲</sup>- کتاب تبادوف (طب). ۳<sup>۲</sup>.
- ۱۰- کتاب طب حیوانات اهلی ترجمه اسحاق بن علی. ۴<sup>۱۱</sup>- کتاب دامپزشکی. ۵<sup>۱۱</sup>.



---

۱- همان ۳۴۲.

۲- همان ۴۲۲.

۳- همان ۴۴۲.

۴- همان ۴۳۷.

۵- همان ۴۳۷ + مسعودی / التنبیه ۹۲ - ۹۳؛ اشرافیت ایرانی پاسدار میراثهای کهن بوده و آنها را آب و رنگ می‌داده است. مسعودی می‌گوید که در سال ۳۰۳ هجری در استخر فارس میراثهای ایران باستان را دیده است.

## نوا بڻ شعوبیة؛

### ۱- عبدالله بن مبارک المقفع (= ابو عمرو، ابو محمد، مقفع بن مبارک)

«روزبه» پسر «داذویه»، از نسل اسرای فارس، روستای حوز، در بصره متولد شد، در ولاء آل اهت، او و پدرش زرتشتی بودند و نویسنده.<sup>۱</sup> ابتدا کاتب داود بن عمر بن هبیره استاندار عراق در خلافت مروان، سپس کاتب عیسی بن علی بن عبدالله عموی سفاح و منصور و استاندار کرمان.<sup>۲</sup> پدر و پسر به عقاید باستانی خویش وفادار بودند و عقاید و آرائی نیمه علنی داشتند.<sup>۳</sup> احتمالاً به توصیه عیسی بن علی عباسی اسلام آورد<sup>۴</sup> و اسم و کنیه اسلامی گرفت. و این زمانی بود که در فصاحت و بلاغت و شعر و کتابت زبان زد بود.<sup>۵</sup> جا حظ توان شعری او را نفی می کند و می گوید: از او می پرسند: چرا شعر نمی گوئی؟ پاسخ می دهد که: آنچه می آید مرا قانع نمی کند و آنچه مرا قانع می کند نمی آید.<sup>۶</sup> جا حظ در ارزیابی علمی ابن مقفع می گوید که: او فقط ادیب بود، کتاب مزدک را معدن علمش قرارداد و رساله کلبه و دمنه را گنجینه حکمتش، و پنداشت که در سیاست و تدبیر امور فاروق اکبر است.<sup>۷</sup> ابن مقفع معلم ادبیات پسران اسماعیل بن علی عباسی بود و این زمانی بود که منصور خلیفه عباسی وی را کاتب خویش کرده بود.<sup>۸</sup> در یک اختلاس بزرگ مالی و

۱- الفهرست ۱۷۲ + ضحی الاسلام ۱/۱۹۵.

۲- الفهرست ۱۷۲.

۳- ضحی الاسلام ۱/۱۹۵.

۴- ضحی الاسلام ۱/۱۹۵.

۵- همان ۱۷۲.

۶- جا حظ / البیان ۱/۲۰۸، ۲۱۰.

۷- جا حظ / الرسائل ۲/۱۹۲.

۸- جا حظ / البیان ۱/۲۵۲.

اختلاف بین منصور و عبدالله بن علی عباسی، ابن مقفع کاتب خلیفه به هنگام نوشتن امان نامه منصور به عبدالله بن علی، از قول منصور جملاتی سفت و سخت نوشت که: «اگر خلیفه پیمان خود را بشکنند، از خلافت خلع باشد» وقتی منصور بر این جمله واقف گشت، بر ابن مقفع خشم کرد و کینه او را بدل گرفت.<sup>۱</sup>

دستاویز عباسیان در قتل مخالفان تهمت زندقه بود. ابن مقفع با این تهمت، ذبح شرعی شد. درباره عقاید کلامی او اقوال و آراء موافق و مخالف بسیاری است<sup>۲</sup> و در نقد عقاید او رساله‌ها و کتب بسیاری نوشته شده است.<sup>۳</sup>

ابن مقفع یکی از نوابغ مشهور شعوبیه است؛ شهرت او نه تنها در توانائیهای اعجاب انگیز علمی و قلمی است بلکه بنا به روایات شعوبیه و پان عربیسم در اخلاق و فضائل انسانی خصوصیات یک ایرانی اصیل را نمایندگی می‌کرده است که مثلاً: کریم و رحیم و حلیم و علیم و شفیق و رفیق بوده و در زیرکی و زرنگی در میان عرب و عجم نظیری نداشته است.<sup>۴</sup> او وفادار به اخلاق و عقاید باستانی، فردی ادیب، نویسنده، زبان شناس (پهلوی، فارسی، عربی) و مترجم برجسته‌ای است که در انتقال میراث ایران باستان به فرهنگ عربی نقش اول را دارد و در قلمرو زبان و ادبیات عربی نابغه‌ای است که پان عربیسم قدیم و جدید به آن اعتراف دارند که: «ابن مقفع از نیرومندترین شخصیت‌های علمی در ادب عربی است؛ نیرومند در خُلق و عقل و زبان و قلم و بیکران در دانش»<sup>۵</sup>.

۱- جاحظ / همان ۱۶۶/۲، ۱۶۷ + طبری ۱۸۲/۹ + یعقوبی ۱۰۴/۳.

۲- ذ.ک: ضحی الاسلام ۲۲۳/۱، ۱۵۷ + عسکری / پیشین ۱۴۸، ۱۴۹.

۳- ذ.ک: الرّد علی الزندیق اللّمین ابن المقفع علیه لعنة الله، چاپ مؤسسه کاتبانی ایتالیا، ۱۹۲۷ میلادی + نسخه‌های خطی: الرّد علی ابن المقفع تألیف قاسم بن ابراهیم از ائمه زیدیه (۷۴۹ هـ) فهرست مخطوطات مکتبه الجامع الکبیر، یمن صنعاً، ۱۶۵۸/۴.

۴- ضحی الاسلام ۱۹۷/۱.

۵- ذ.ک: جاحظ / البیان ۲۹/۳ + الزّسائل ۱۹۲/۲ + احمد امین / ضحی الاسلام ۱۹۷/۱. دیدگاههای

آثار؛ تالیفات:

- ۱- ادب الصغیر. ۲- ادب الکبیر، ۳- رساله الصحابة<sup>۱</sup> ۴- تاریخ ملوک الفرس.
- ۵- کتاب الکیکین.<sup>۲</sup>

ترجمه‌ها:

- ۱- کتاب کليلة و دمنه.<sup>۳</sup> ۲- کتاب مزدک.<sup>۴</sup> ۳- کتاب انوشروان.<sup>۵</sup> ۴- آئین نامه.<sup>۶</sup>
- ۵- کتاب التاج فی سیره انوشروان.<sup>۷</sup> ۶- قاطاغور یاس (منطق). ۷- باری ارمیناس (منطق). ۸- انولوطیقا (منطق). ۹- ایساغوجی (منطق).<sup>۸</sup> ۱۰- خدای نامه.<sup>۹</sup>
- ۱۱- تاریخ پادشاهان ایران.<sup>۱۰</sup> ۱۲- نامه تنسر.<sup>۱۱</sup>

---

→ جاحظ درباره ابن مقفع ذ.ک: البیان ۱/۱۱۵، ۱۱۷، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۵۲، ۱۶۶/۲، ۱۶۷، ۱۹۷، ۱۹۸: عقاید و علم، ۳۶۴/۲: شعر مقفع، ۲۹/۳ ابن مقفع یک ناغه است. ۱۷۴/۳: کلمات قصار ابن مقفع، ۲۶۷/۳: کلمات قصار ابن مقفع. + ابن ندیم / الفهرست ۱۷۲. قتل ابن مقفع: به فرمان منصور و نهمت زندقه: ضحی الاسلام ۱/۲۲۳.

- ۱- الفهرست ۱۷۲.
- ۲- مسعودی / مروج ۱/۱۰۹.
- ۳- الفهرست ۱۷۲.
- ۴- همان ۱۷۲.
- ۵- همان ۱۷۲.
- ۶- همان ۱۷۲ + مسعودی / مروج ۱/۱۰۹.
- ۷- همان ۱۷۲ + مسعودی / مروج ۱/۱۰۹.
- ۸- همان ۴۳۹، ۴۴۰، ۴۴۱.
- ۹- مسعودی / مروج ۱/۱۰۹.
- ۱۰- مسعودی / همان ۱/۱۰۹.

۱۱- نامه تنسر می‌تواند از ساخته‌های خود ابن مقفع باشد. این نامه هنگامی ساخته شده که شعوبه می‌کوشیده تا برای ساسانیان پیشینه معنوی و زمینه مردمی تاریخی درست کند. در این نامه، حمله تازیان به ایران در قالب حمله اسکندر ترسیم و تداعی شده است. ذ.ک: مجتبی مینوی / نامه تنسر

## ۲- سهل بن هارون بن رامنوی الدستمیسانی (= دشت میشان)

ایرانی الاصل، شعوبی مذهب، افراطی، ضد عرب، کتابدار بیت الحکمه، حکیم، شاعر فصیح، مترجم برجسته، دارای آثار بسیار، در خدمت اشرافیت ایرانی (برامکه و بنو سهل) همکاران او در نهضت ترجمه: سعید بن هارون کاتب و سلیم صاحب بیت الحکمه، بوده‌اند.<sup>۱</sup> جاحظ که معاصر سهل بن هارون است او را از نوایغ پنجگانه شعوبیه می‌داند که در خطابه و شعر و نگارش کتب و رسائل کوتاه و بلند و خلق آثار جاودان در فرهنگ و ادب عربی بی‌نظیر بوده است.<sup>۲</sup> سهل بن هارون از شعوبیان سیاستمداری بود که برای ادغام آراء و عقاید و انتقال موارث ایران باستان در فرهنگ عرب، مأمون خلیفه عباسی را بسیار می‌ستود و در وصف او قطعه‌های ادبی بلند به نظم و نثر می‌گفت. احتمالاً مأمون به حقّ سهل پی برده بود و می‌کوشید تا از روپرو شدن با او پرهیز کند. او یک بار در محفل مأمون که اشراف عرب و باند عباسیان حضور داشتند وارد شد و پس از ختم سخن مأمون،

---

→ (چاپ مجلس ۱۳۱۱ ش) + همان (تهران: خوارزمی ۱۳۵۴ ش). ابن مقفع در این نامه، نقطه‌نظرهای سیاسی شعوبیه را خطاب به خلیفه عباسی گوشزد کرده است و از زبان نسر هیربدان هیربد اردشیر پاپکان به جشنف شاه و شاهزاده پدشخوارگر (!؟) سیادت ایرانیان را باز گفته و از رفتار تازیان انتقاد کرده است. اینگونه: «... چون اسکندر از ناحیت مغرب و دیار روم خروج کرد... چون ملک ایرانشهر بگرفت جمله ابناء منوک و بقایا، عظاما و سادات و قادات و اشراف اکناف به حضرت او جمع شدند و او از شکوه و جمعیت ایشان اندیشه کرده به وزیر خویش ارسطاطالیس نامه نوشت... که اگر بزرگان فارس را زنده گذارم در غیبت من از ایشان فتنه‌ها تولد کند... رأی آن می‌بینم که جمله را هلاک کنم... ارسطاطالیس این فصل را جواب نوشت و گفت: به درستی در عالم امم به هر اقلیمی مخصوصند به فضیلتی و هنری و شرفی که اهل دیگر اقالیم از آن بی‌بهره‌اند و اهل پارس می‌زنند به نجاعت و دلیری و فرهنگ روز جنگ... اگر تو ایشان را هلاک کنی بزرگتر رکنی از ارکان فضیلت برداشته‌ای... باید که اصحاب بیوتات و ارباب درجات و امرا و کبراء ایشان را به مکانت و حمایت و وفا و عنایت خویش مستظهر گرداند و...»

۱- ز.ک: الفهرست ۱۷۴.

۲- جاحظ / البیان ۲۹/۳، ۵۲/۱.

اختیار از کف داد و خطاب به جمع حاضر با خطابتی سرشار از فصاحت و بلاغت، پیروزی سیاسی - فرهنگی شعوبیه را اعلام داشت، عباسیان را در تفکر نژادپرستی عطف به امویان و مروانیان کرد و افزود که: اما! دیر شده است، اینک عربها تان مانند عجمهاشان و عجمها تان مانند بردههاشان شده‌اند.<sup>۱</sup> تصاویر جاحظ از سهل بن هارون، او را فردی عمیق در تفکر و اندیشه و سیاست و مؤدب به ادب ایرانی نشان می‌دهد که با همه توان در پی انتقال کامل فکر و فرهنگ ایرانی به قلمرو فرهنگ عربی است.<sup>۲</sup>

#### آثار:

- ۱- دیوان الرسائل. ۲<sup>۳</sup>- کتاب ثعله و عفرا. (بر وزن کلیه و دمنه) ۳- کتاب الهدیه و المخزومی. ۴- کتاب النمر و الثعلب. ۵- کتاب الوامق و العذرا. ۶- کتاب ندود و دود و لدود. ۷- کتاب الضربین. ۸- کتاب اسباسیوس فی اتحاد الاخوان. ۹<sup>۴</sup>- کتاب الغزالین. ۱۰- کتاب ادب اسل بن اسل.<sup>۵</sup>

ابن ندیم می‌گوید که سهل بن هارون از کسانی بود که خرافات را به رشته تحریر می‌آورد و مردم مشتاق می‌خواندند.<sup>۶</sup>



---

۱- ن. ک: جاحظ / البيان / ۳۳۲/۱.

۲- ن. ک: جاحظ / همان / ۵۲/۱، ۵۸، ۷۷: کلام سهل بن هارون: عقل فرمانده روح است و دانش فرمانده عقل و بیان و زبان ترجمان دانش. ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۱۱۵، ۱۹۷: سیاست بلاغت از خود بلاغت سخت‌تر است. ۲۴۳، ۳۳۲، ۳۴۶: رابطه سهل با امین عباسی پسر هارون. ۷۴/۲، ۱۰۴، ۱۹۵، ۱۹۲، ۲۹/۳: از نوابغ شعوبیه است، ۳۵۲/۳: شعر در مدح یحیی بن خالد ۳۷۴/۳: رابطه سهل با مأمون.

۳- جاحظ / کتاب المسائل: ۵۲/۱.

۴- جاحظ / کتاب الاخوان: ۵۲/۱.

۵- ن. ک: الفهرست ۱۷۴ + جاحظ / البيان / ۵۲/۱.

۶- الفهرست ۴۲۸.

### ۳- غیلان دمشقی (= ابو مروان) القبطی الکاتب

جاحظ او را از نوابغ شعوبیه در نویسندگی و خلق آثار قدیم و جدید، می‌داند و می‌نالد که: تا زمانی که افرادی چون غیلان در میان شعوبیه وجود داشته باشند خلق آثار علمی و ادبی و انتساب آن به دوره باستان اعاجم، کار آسانی است.<sup>۱</sup> جاحظ او را از بنیانگذاران مکتب اعتزال می‌شناسد که پس از معبد جهنی در ستیز با اندیشه جبریه، سخن گفت، و خشم هشام بن عبدالملک را برانگیخت که او را دستگیر و به دروازه دمشق به دار آویختند یا به صلیب کشیدند. منابع پان عربیسم او را متهم کرده‌اند که دنباله روی حارث کذاب مدعی نبوت بود و اوزاعی به قتل او فتوی داد.<sup>۲</sup>

\*

### ۴- عبدالحمید بن ربیع الکاتب الاکبر

جاحظ او را از نوابغ شعوبیه در کتابت و خلق آثار، معرفی می‌کند<sup>۳</sup> که در زبان و قلم کسی را توان مقابله با آنان نیست<sup>۴</sup> و در ردیف فقهاء و شعرا و خطباء بزرگ قرار دارند.<sup>۵</sup> با این همه، شرح حال علمی او در دست نیست فقط گفته شده که ابتدا معلم دوره گردی بود و بعد کاتب مروان حمار آخرین خلیفه اموی شد که همراهش در بوسید مصر به سال ۱۳۲ هجری کشته شد. از مردم شام بود و در کتابت بی نظیر، در عربی، کتابت به او آغاز و به ابن عمید پایان می‌یابد.

۱- ز.ک: جاحظ / انبیا ۲۹/۳.

۲- ز.ک: جاحظ / همان ۲۵۹/۱، ۱۶۲/۲، ۲۸۱/۳ + الفهرست ۱۷۱: غیلان؛ ابو مروان. نامش؟ از رساله‌هایش دو هزار ورق شناخته شده است.

۳- البیان ۲۹/۳.

۴- همان ۲۰۸/۱.

۵- همان ۲۵۱/۱.



### هـ- ابو عبیدالله الکاتب

او نیز از نوابغ شعوبیه در کتابت و خطابت و خلق آثار، شناخته شده است.<sup>۱</sup> احتمالاً از قضاة و خطبای منحصر بفرد قلمرو عربی عراق.<sup>۲</sup> پس از مرگ منصور عباسی و ورود هیئت‌های سیاسی به بغداد و عرض تسلیت به مهدی عباسی، عبیدالله کارش تهیه متون جوابیه تقدیر و تشکر از هیئت‌ها، برای مهدی عباسی بود. گفته شده که فصاحت و بلاغت این متون آنچنان سرشار بود که اعجاب مخاطبان و شنوندگان را برمی‌انگیخت. او متهم شده که از مواعظ پدرش و رسائل غیلان دمشقی انتخاب کرده و درهم می‌آمیخته و تحویل مهدی می‌داده است. وقتی این اتهام را شنید، آن را تکذیب کرد.<sup>۳</sup>

### ع- موسی بن سنیار الاسواری

به گفته جاحظ از اعاجیب دنیا بود، در فصاحت فارسی و عربی بی‌نظیر بود. محفلی داشت که در گوشه‌ای اعراب حضور داشتند و در گوشه‌ای دیگر ایرانیان نشسته بودند و او تفسیر قرآن می‌گفت: ابتدا خطاب به اعراب آیه را به عربی فصیح تفسیر می‌کرد و بعد رو به اعاجم می‌نمود و به زبان فارسی روان و فصیح تفسیر آیه را باز می‌گفت. شاهدان در شگفتی بودند که این عرب اصیل است یا عجم اصیل و تشخیص این امر محال بود. جاحظ می‌گوید لغت فارسی و عربی وقتی بر یک زبان جاری می‌شوند، احتمال ادخال در یکدیگر بسیار است ولی بر زبان موسی بن سنیار هرگز چنین نشد.<sup>۴</sup> گفته شده که موسی بن سنیار از جناح معتزله بوده است.<sup>۵</sup>

۱- جاحظ / البیان ۲۹/۳.

۲- ز.ک: جاحظ / همان ۲۹۴/۱، ۲۹۵.

۳- ز.ک: جاحظ / همان ۲۹۵/۱.

۴- ز.ک: جاحظ / البیان ۳۶۸/۱.

۵- ز.ک: لسان المیزان ۱۳۰/۶.

## ۷- ابو عبیده مغمّر بن مثنیٰ (السحب، ۲۱۰/۱-۱۱۴ هـ)

ایرانی نژاد، یهودی زاده، پدرش از یهودیان کازرون فارس (باجرون؟). در ولاء قبیله نیم از قریش، متمایل به اندیشه خوارج شاخه صُفْرَبَه<sup>۱</sup> آن گونه که به مشایخ شیعی امامی نزدیک می شد و کسب فیض می کرد و در چند مورد از امامان شیعه روایاتی نقل می نمود.<sup>۲</sup> در روایتی منسوب به امام باقر علیه السلام زبان عربی را به اسماعیل بن ابراهیم نسبت می دهد تا اصالت عجمی آن را اثبات کرده باشد (!؟). در قرآن شناسی و اسلام شناسی ردای کعب الاحبار و تیم الداری را بر تن کرده بود. گفته شده که تاریخ را به میل خویش می نوشت و قرآن را به رأی خود تفسیر می کرد و در انتقال مواریث یهودی خود به اسلام می کوشید. شعوبی افراطی بود و از جناح ناسیونالیست های ایرانی، علان شعوبی معرف او است، او را ملقب به سحب می شناسد که از مردم فارس بود.<sup>۳</sup> در ادبیات شاگرد ابواسوار غنوی بود<sup>۴</sup> و در تاریخ و شعر و انساب و ایام عرب شاگردی ابان بن عثمان را می کرد.<sup>۵</sup> ابو عبیده در طول یک قرن عمر، شعوبیه را در جبهه علمی و ادبی نمایندگی می کرد و اصمعی نماینده تمام عیار پان عربیسم بود. این دو رقیب از آغاز تا انجام دشمن یکدیگر بودند. در اوج این نبرد طولانی، ابو عبیده در انتقال فرهنگ سیاسی - اجتماعی ایران باستان به زبان و فرهنگ عربی نقش اول را داشت و در ردیف ابن مقفع بود. گفته می شود که از دانشی فراوان و فرهنگی سرشار برخوردار بود. جاحظ که معاصر او است وی

۱- مقالات الاسلامیین ۶۲.

۲- جاحظ / البیان ۳/ ۲۹۰، ۲/ ۵۲، ۵۳.

۳- الفهرست ۷۹ + ضحی الاسلام ۱/ ۷۲.

۴- الفهرست ۶۷.

۵- طوسی / الفهرست ۱۸ + نجاشی / رجال ۱۰ + کتبی / رجال ۳۱۸، ۳۵۲، ۳۷۵، ۴۱۱ + عاملی /

وسائل الشیعه ۱۹/ ۳۱۸ + باقوت / معجم ۱/ ۱۰۸، ۱۰۹.

را از نوابع شعوبیه در فن کتابت و خلق آثار جاودانه می‌داند<sup>۱</sup> و نقش او را در انتقال میراث سیاسی ایران به اعراب چنین شرح می‌دهد که: محفل ابو عبیده همیشه آکنده از سیاست اردشیر بابکان و تدابیر انوشروان و پایداری مردم ایران در وفاداری به ساسانیان بود.<sup>۲</sup>

ابن ندیم تألیفات او را فهرست کرده و به ۱۰۶ اثر می‌رساند که در موضوعات تاریخ ادبیات، قرآن شناسی، انساب و ایام عرب خلاصه می‌شود. از آثار شعوبی او است:

- ۱- کتاب مقاتل الفرسان. ۲- کتاب مقاتل الاشراف. ۳- کتاب المثالب. ۴- کتاب بیونات العرب. ۵- کتاب لصوص العرب. ۶- کتاب فضائل الفرس. ۷- کتاب اخبار الفرس.<sup>۳</sup> ۸- کتاب خراسان. ۹- کتاب مغارات قیس و الیمن. ۱۰- کتاب الموالی. ۱۱- کتاب القبائل. ۱۲- کتاب القوس. ۱۳- کتاب المناقرات.<sup>۴</sup>



---

۱- البیان ۲۹/۳.

۲- الرسائل ۱۹۳/۲.

رد پای ابو عبیده، عقاید و شعر او در: جاحظ / البیان ۱/۳۸، ۷۱، ۱۰۸، ۱۲۱، ۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۷۲، ۱۸۸، ۲۱۴، ۲۶۳، ۳۰۸، ۳۲۱/۱، ۳۴۷، ۳۸۲، ۳۹۱، ۴۱۳/۲، ۵۲، ۵۳، ۸۱، ۸۷، ۹۰، ۱۰۶، ۱۵۹، ۲۱۴، ۳۸، ۳۵، ۳۴، ۲۴، ۲۳/۴، ۳۶۶، ۳۳۳، ۳۰۳، ۲۹۰، ۲۶۵، ۱۶۰، ۹۱، ۲۹/۳، ۲۸۴، ۲۷۹، ۲۶۸، ۲۲۲، ۶۲، ۸۳، ۸۶. + نقد آراء او: تاریخ الشعر العربی ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۳۴۸، ۳۴۹. رقبای او: الفهرست ۸۲، ۸۳: اصمعی، ۱۵۶: ابن نطاح. ۱۵۹ و ارث او.

۳- الفهرست ۸۰.

۴- الفهرست ۸۰.

## ● سرنوشت آثار و فرآورده‌های پان عربیسم و شعوبیه:

فرآورده‌های پان عربیسم و شعوبیه در زمان خود به مثابه گدازه‌های آتش‌فشانی بودند که «حقیقت» و «انسانیت» را زیر گرفتند و بر روح و روانها تأثیر عینی و فوری داشتند و تباهی عقیدتی - اخلاقی - انسانی بسیاری آفریدند. نبردی که از دهه‌های نخست قرن اول هجری آغاز شد و در قرن سوم و چهارم به نقطه اوج خود رسید و سپس تا اواخر قرن هشتم فروکش کرد. و این دوران غلبه شریعت بود که هویت فرهنگی و ملیت اقوام غالب و مغلوب شکل گرفته بود و دیگر از آن کینه و انتقام‌ها و تدابیر خبری آنچنان نبود. آتش این نهضت کارش را کرده بود و خاکستر سرد و سپاهش جای خویش را یافته بود. اما عربیت که این بار نیز در پناه شریعت جا گرفته بود بیشتر توانست مخفی شود و آثار مدون مستقل و یادگام شده پان عربیسم را حفظ کند تا پان عجمیسم که بسیاری از فرآورده‌های مستقلش محو شد.<sup>(۱)</sup> اما متون جاسازی شده و عقیده‌ساز طرفین که نسل‌هایی بر آنها زاده و زیسته و مرده‌اند، برای همیشه به قوت خویش باقی و جاودانه است. به روزگار غلبه شریعت بر ملیت و قومیت، متشرعان متعصب و متدینان متصلب که عرق عربیت شریعت همچنان در عروقشان تعصب می‌آفرید به حذف و محو آثار مدون و مستقل شعوبیه پرداختند و به خیال خود ساحت شریعت را از این آلودگی‌ها پاک ساختند. با این همه میراث روانی - فقهی شعوبیه در لابلای متون و منابع، شناخته نشد و به یادگار باقی ماند. این میراث‌ها را می‌توان در بسیاری از منابع تاریخی، روایی، کلامی و حقوقی یافت. در فصل چهارم این کتاب به بخشی از این میراث‌ها اشاره شده است. در این قهر و غلبه آنچه بیشتر مورد حمله و نابودی مطلق قرار داشت، آثار جناح ناسیونالیست و افراطی شعوبیه بود که شعار ایران منهای عرب و اسلام را می‌داد. و می‌دانیم که این جناح کارش را کرده بود و

۱- ک. ال‌دیم / الفهرست (طبع رضا تجدد طهران ۱۳۵۰ هـ شمسی)؛ ۵۹ کتاب فضایل‌الفرس، ۵۸ کتاب فضایل حراسان، ۱۶۷: کتاب‌الاعیاد و فضایل‌النیروز، ۱۲۴: کتاب‌الاعیاد والنواریز، ۱۴۳: کتاب فی‌اللغة‌الفارسیة.

۱۳۷. کتاب‌الانتصاف‌العجم من‌العرب، و ....

زهرش را در مایه های کلامی ریخته بود و به لحاظ کمیت، کمترین آثار را داشته است، و پس از تجربه نهضت بابک خرم دین و قتل عام برامکه و ذبح شرعی شعوبیان به تهمت زندقه و الحاد، استراتژی خود را تغییر داد و به جناح مذهبی شیعی شعوبیه پیوست.<sup>۱</sup> شگفت که مشرکان متصلبی چون «زمخشری» که خدا را شاکر بودند که در عروقشان خون ضد شعوبی جریان دارد، گرفتار شعوبیه و پان عربیسم شدند. زمخشری در تفسیر قرآن اسیر ترفندهای شعوبیه است و در حدیث و تاریخ گرفتار پان عربیسم و عقاید کلامی او ایدئولوژی کودتای سقیفه است.<sup>۲</sup>

نسخه های خطی موجود از آثار پان عربیسم و پان عجمیسم، حضور تاریخی آن دو را نشان می دهد که با غلبه شریعت پان عربیسم منافق حاکمیت عینی و علنی خود را حفظ کرده است و شعوبیه حالت تدافعی دارد:

۱- شرح لامیه العجم، تألیف عبداللطیف بن عبدالرحمن النزلی با ملحقات : لامیه العجم، به همراه قطعه ای از قصیده هجائیه ضد عجم. از مخطوطات جامع کبیر یمن - صنعاء، فهرست مخطوطات ۱۶۶۸/۴.

۲- کتاب العصا، تألیف اسامه بن منقذ (م ۵۸۴ هـ). فهرست مخطوطات شماره ۱۶۹۷/۴/۲۰۰۹.

۳- لامیه العجم: تألیف اسماعیل بن حسین الطفرانی. شماره ۲۲۸۵ ج ۴ / ۱۶۹۷.

۴- لامیه العرب، تألیف شنغری (?). ش ۹۹ / ۴ / ۱۶۹۸ - ۱۶۹۷.

۵- الغیث المسجّم فی شرح لامیه العجم، تألیف صلاح الدین الصفدی (م ۷۶۴ هـ) / دو جلد / شماره ۱۹۸۷، ۱۹۹۳.

---

۱- ذ. د: جبهه سیاسی.

۲- ذ. ک: زمخشری / الکشاف (چاپ مصر) / ۴ / تفسیر سوره حجرات. آیه ۱۳.

۳- این اثر و شرح آن چاپ شده است. ذ. ک: الغیث المسجّم.

۴- این کتاب چاپ شده است.

صلاح الدین الصفدی / الغیث المسجّم فی شرح لامیه العجم (دارالکتب العلمیه. بیروت. ط ۲.

- ۶- نشر العلم فی شرح لامیه العجم؛ تألیف محمد بن عمر حضرمی (م ۹۳۰ هـ)  
 ۷- اعلام الموالی بکلام ساداته الاعلام الوالی، تألیف؟ جلد ۴/۲ ۱۷۰

✱

دوران غلبه شریعت با عربزدگی توأم بود. ادبیات التقاطی فارسی قرنهای هفتم تا دهم که با مونتاژ لغات و جاسازی اصطلاحات عربی در متون فارسی همراه است مبین این واقعیت است.<sup>۱</sup> تعصب و تعلق خاطر به شریعت، بسیاری از نخبگان ایرانی را که در افتخارات ملی، مفتخر به فرآورده‌های شعوبه بودند، در نگاه به شریعت به عرب‌گرایی نژادی وا می‌داشت. آنان برای خود شجرنامه‌هایی می‌ساختند که به یکی از اصحاب پیامبر یا تابعین برسد.<sup>۲</sup> و در نگاه به گذشته حُب عربیت داشتند و ولی نعمتان شعوبی خود را سنگسار می‌کردند.<sup>۳</sup>

→ (۱۴۱۱/۱۹۹۰) در مقدمه کتاب آمده است که: لامیه العجم را اسماعیل بن الحسین بن علی العمید الطفرایی (م ۵۱۴ هـ) در سال ۵۰۵ به شعر در بغداد سروده و در آن از حال خود و روزگارش شکایت کرده است. این منظومه مورد توجه ادبا قرار گرفته و صفدی (م ۷۶۴) آن را شرح نموده است.

- ۱- نمونه‌ها: جهانگشای جوینی و... ذ.ک: سیر نثر فارسی در: بهار/ سبک‌شناسی جلد ۱ و ۲.
- ۲- ذ.ک: شجرنامه حمدالله مستوفی مورخ نامدار قرن هشتم هجری: مقدمه تاریخ گزیده و بیوگرافی او.
- ۳- ذ.ک: مستوفی / گزیده ۷۱۰، ۷۱۱. حالترین و جامعترین اثر موجود ادوار بعد که یادگار، میراث و نقطه عطف تاریخی نسبتاً جدیدی در نبردهای قومی و زبانی و نژادی بشمار می‌رود تفسیر روح‌البیان تألیف شیخ اسماعیل حقی برسوی (م ۱۱۲۷ ق) می‌باشد. اسماعیل حقی سنی شافعی صوفی ایرانی عربزده عبد صفوی عثمانی خواه، معجونی شگفت از همه فضایل، خصایل و مایه‌ها و معیارهای تاریخی، کلامی، ادبی شعوبه ایرانی سده‌های دوم تا ششم هجری است. اثر مفصل او به راستی شگفت‌انگیز، خاطره‌انگیز و بسیار نکته‌یاب است. او که در زبان؛ شعوبی التقاطی است و در کلام؛ سنی شعوبی التقاطی! و در تاریخ؛ آلت دست هر دو طرف (پان عربیسم و پان ایرانیسم)، و در امر دین و شریعت، هر چند پیرو طریقت است و عاری از تعصب لازم، سخت عربزده و عرب مزاج می‌باشد. اثر او به راستی قابل مطالعه و منبعی سرشار از اسناد و شواهد تاریخی، کلامی، ادبی، روایی، تفسیری شعوبه ایرانی و پان‌عربیسم تاریخی است. این تفسیر در واقع دایره‌المعارف کارزار بلند شعوبه و پان‌عربیسم است که در سده دوازدهم هجری تدوین شده است: اسماعیل حقی / روح البیان (داراحیاء التراث العربی. بیروت).

## جبهه سیاسی

### ● جهت‌گیریها:

- ایران منهای عرب و اسلام، استقلال سیاسی، اعاده سلطنت ساسانی
- ایران + اسلام منهای عرب، استقلال سیاسی، اعاده سلطنت ایرانی.
- ایران + اسلام (= تشیع) منهای عرب، استقلال سیاسی ایران.

### ● ابزار:

- موسیقی و فرهنگ ایرانی؛ شراب، خوراک، پوشاک، و ...
- نهضت‌های مسلحانه، نفوذ اشرافیت ایرانی، استخدام تشیع امامیه.

تا قبل از قیام بزرگ ضد اموی، فعالیت جبهه سیاسی سرّی و زیرزمینی بود.<sup>۱</sup> با پیروزی رو به افزایش در جبهه‌های ادبی و علمی، بر رونق جبهه سیاسی افزوده می‌شد. از اواسط قرن اول هجری به بعد که دو جبهه ادبی - علمی محصولات و نیروهای انسانی خود را بیرون دادند، سراسر قلمرو خلافت اموی از حجاز تا شام زیر سلطه و نفوذ آراء فقهی موالی بود: بصره در اختیار دو فقیه برجسته موالی حسن بن ابی الحسن و محمد بن سیرین قرار داشت. برکوفه حکم بن عیینه و عمار بن ابی سلیمان حکومت می‌کردند. بر مکه و مدینه و قبا به ترتیب: عطاء بن ابی رباح و مجاهد بن جبیر و سعید بن جبیر و سلیمان بن یسار و زید بن اسلم و محمد بن منکدر و نافع بن ابی نجیح و ربیعة الرأی و ابن ابی زناد حکومت داشتند. طاووس و

پسرش و همام بن منبه فقهاء صاحب نفوذ یمن بودند. در شام، مکحول، فقیه منحصر بفرد بود و در جزیره، میمون بن مهران فقاہت داشت و در خراسان، عطاء بن عبدالله خراسانی برجسته‌ترین فقیه عصر خود بود.<sup>۱</sup>

دستگاه اداری - نظامی و حتی سیاسی امویان به تدریج زیر سلطه و نفوذ مستقیم و غیرمستقیم موالی درمی‌آمد. و این وضع خشم شدید اعراب را برمی‌انگیخت. گفته شده که برخی از اعراب از شدت عصبیت به حد مرگ می‌رسیدند. این بحران روحی اعراب در شعر پان عربیسم منعکس شده است.<sup>۲</sup>

قدرت اقتصادی موالی و رقابت آنان با اعراب رو به افزایش بود؛ موالی در موارد مناسبی توان فوق‌العاده اقتصادی خود را به رخ اعراب می‌کشیدند: وقتی ام حفص زن زیبای مقاتل بن مسمع رئیس خوارج ازارقه اسیر شد اعراب او را به مزایده گذاشتند. عرب و عجم چوب قیمت زدند، اعراب به بیست هزار درهم رسیدند و موالی به نود هزار درهم رساندند<sup>۳</sup>... و این برای اعراب غیر قابل تحمل بود.

توان اقتصادی رو به رشد موالی، اشرافیت ایرانی را احیاء کرد و با اشرافیت عربی به رقابت پرداخت و بر آن غالب آمد. ابن سربج یکی از موالی ثروتمندی بود که اعراب شریف و سکه‌دار عرب را تحقیر می‌کرد.<sup>۴</sup>

نفی سیادت و سروری اعراب فراز دیگری از پیروزی سیاسی بود: وقتی ولید بن یزید خلیفه اموی از هر سو مورد حمله اپوزیسیون قرار گرفته بود، برای ترور مخالفان سیاسی خود جایزه تعیین کرد. یکی از موالی ولید، سربریده یکی از مخالفان عرب او را آورد. ولید گفت: آفرین! ولی جایزه باشد برای بعد. مولی گفت:

۱- العقد ۳/۴۱۵، ۴۱۶.

۲- العقد ۳/۴۱۷، ۴۱۸.

۳- همان ۳/۴۱۶.

۴- الهجا ۲۰۵، ۲۰۶.



خبر قربان، همین حالا، امروز دیگر آن روز نیست که موالی نسیه کار می‌کردند. (۱)  
 غنا در خدمت جبهه سیاسی بود: بسیاری از اشراف متعصب و متکبر عرب مغلوب صورت و صدا و پائین تنه موالی امرد شدند. حنین حبری از موالی امردی بود که سرهای بسیاری را به پائین تنه خویش کشید. او لباس اشراف ایرانی عهد ساسانی را می‌پوشید و می‌خواند و می‌نواخت و دل‌ربائی‌های بسیار می‌کرد. همو بود که مردم مدینه در استقبال از او، فرسنگ‌ها راه آمدند و در کنسرت او سقف خانه‌ها از کثرت ازدحام آدمیان بر سر حاضران خراب شد. (۲)

«ابن عایشه» مولای امرد دیگری بود که صدایش شور شهوت را در بلاد عرب برانگیخت و مرزهای شریعت راشکست و به کانون زندگی زاهدانه متشرعان عرب راه یافت و آنچنان از شهوت بیداد کرد که هشام بن عبدالملک را سخت نگران ابهت عربی ساخت. گویند او بسیاری از مدعیان تقوی و تقدس را پریشان ساخت و برخی را فریفت و به خود متوجه نمود. (۳)

موالی با صدا و صورت دل‌ربای خود، بسیاری را به پای خویش افکندند. ضربه‌های شهوانی غنا کمتر از لرزه‌های هجا نبود. و اینها همه، واکنش غیظ و کینه‌ای بود که موالی و اعاجم از اعراب در دل داشتند. تنها آن بخش از موالی که به اسلام و قرآن پناه بردند توانستند خشم و کینه خویش را از اعراب از دل بشویند و یا تسکین دهند. اما اکثریت موالی برای گرفتن انتقام از هرزمینه و فرصتی بهره گرفتند. شعرای موالی به استخدام قبائل معارض و رقیب درمی‌آمدند و در شعر هجائی علیه قبیله دسمن، چاشنی شعوبی خود را می‌ریختند و بر هر دو طرف می‌تاختند. (۴)

۱- زک: همان ۲۱۰

۲- زک: اعانی ۲/۲۰۸، ۳۵۵، ۳۵۰، ۳۶۰

۳- همان ۲/۲۰۸، ۳۵۵

۴- زک: الهجا ۲۰۷، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۰

رهبری موالی و اعاجم در تمام زمینه‌های نبرد، با اشرافیت ایرانی بود. نبطی‌ها دوشادوش دیگر اقوام عجم سیاهی لشکر شعوبیه بودند که در شهرها و روستاها در انتشار شعائر و شایعات شعوبیان می‌کوشیدند.<sup>۱</sup>

شرکت «موالی» در نبردهای سیاسی - نظامی نیمه اول قرن اول هجری مخصوصاً در عراق می‌تواند بخشی از ستیز سیاسی - نظامی موالی و اعاجم با اعراب تلقی شود. برجسته‌ترین فصل حضور موالی در نهضت‌های مذهبی - سیاسی - نظامی صدر اسلام، شرکت ایرانیان شیعه و سنی در «نهضت مختار» است. در این نهضت که بیش از هر موضوعی دیگر در تاریخ سیاسی اسلام مورد تحریف شدید قرار گرفته، «موالی» اکثریت را تشکیل می‌دادند و در صف اول نهضت قرار داشتند. آنان برای نخستین بار علیه ارباب عربشان قیام کردند و در عرصه نبرد با چماق‌های چوبی که در منابع عربی «کافرکوب» نامیده شده، به جان اعیان و اشراف عرب افتادند و به همین دلیل از آنان به «خشبیّه» یاد کرده‌اند. پیروزی سیاسی - نظامی نهضت مختار (۶۷ - ۶۴ هـ) و تشکیل حکومت هفت ماهه او در عراق و بخشی از شام و حجاز، مرهون فداکاری موالی بود. و عامل اساسی شکست او نیز دل سردی موالی از مختار بود، چراکه مختار پس از پیروزی به قول و قرارهایش عمل نکرد و به اشراف عرب راه داد و دچار خیانت آنان شد.

از آن پس موالی جانب احتیاط را داشتند، زیرا نتایج شکست نهضت مختار، دامن آنان را گرفت و دچار عقوبتی سخت شدند. لذا شرکت موالی در نهضت‌های سیاسی - نظامی ادوار بعد و یا حضورشان در جنگ‌های داخلی و قبایلی قلمرو خلافت عربی - اموی بسیار اندک بود. به نظر می‌رسد تجربه نهضت مختار اشراف ایرانی و موالی را از هرگونه حرکت سیاسی - نظامی بدون تشکیلات بر حذر داشت. پایان دادن به نهضت زبیریان و سرکوب شدید خوارج از سوی رژیم اموی (که تا

سال نود هجری تقریباً به کلیه نهضت‌های خوارج پایان بخشید) بر این هراس و حذر افزود.

اپوزسیون خلافت اموی جناح‌های مختلفی داشت و هر جناحی ایدئولوژی و استراتژی خاص خود را دارا بود. اصلی‌ترین و اصیل‌ترین جناح معارض خلافت غصب و رژیم اموی، تشیع امامیه بود که اسلام محمد را در تمامیت آن نمایندگی می‌کرد و در ایدئولوژی و استراتژی و فلسفه سیاسی با کلیه گروه‌ها و احزاب سیاسی - مذهبی اختلاف اساسی و زیربنائی داشت: تشیع امامیه کودتای سقیفه را که خاستگاه رژیم اموی بود به رسمیت نمی‌شناخت و بنیان آن را از دیدگاه ایدئولوژیک اسلام محمد ﷺ بطور اصولی و اساسی نفی می‌کرد و با رژیم حاصله از آن در ستیز مطلق بود. در حالی که احزاب سیاسی و فرقه‌های کلامی - مذهبی دیگر، چنین دیدگاهی نداشتند. جدال آنان با امویان بر سر قدرت و یا تقسیم آن بود. در میان جناح‌های معارض امویان، بنی‌الحسن و اندکی بعد بنی‌العباس که با تشیع امامیه هم سوئی‌ها و هم دردی‌هائی داشتند، نسبت به سایر گروه‌ها، برجستگی بیشتری داشتند. بنی‌الحسن که پس از شهادت زید بن علی به زیدیه پیوسته و داعیه رهبری داشتند، و استراتژی آنان از صراحتِ ستیز بیشتری برخوردار بود به دلیل عدم وجود یک کار سیاسی - نظامی تشکیلاتی حساب شده، به شکست رسیدند. قیام‌های شیعی با همهٔ اخلاصی که داشتند به دلیل عدم کار تشکیلاتی سازمان یافته شکست خوردند.

در این میان بنی‌العباس که در آغاز با وجود همدردی با تشیع امامیه، بی‌طرفی اختیار کرده و سپس با رژیم اموی به تفاهم رسیده و روابطی دوستانه داشتند، بر اثر یک اختلاف شخصی (یعنی برخورد تند علی بن عبدالله و ولید بن عبدالملک در شام) به ستیز با امویان برخاستند. وجود مردان لایق و سیاستمدار در میان عباسیان و استفاده از تجربیات قیام‌های شیعی، آنان را بر آن داشت تا یک کار تشکیلاتی

بسیار موفق را در ستیز و سرنگونی رژیم اموی آغاز کنند. این حرکت با شعائر شیعه امامیه آغاز شد. عباسیان از کینه و نفرت شدید ضدّ عربی - اموی توده‌ها سود بسیار بردند.

رهبران باند عباسیان به شعوبیه نزدیک شدند و به اتحاد و ائتلاف بی سابقه‌ای در تاریخ سیاسی اسلام رسیدند. تشکیلات عباسیان در عراق و خراسان بزرگ در دست شعوبیه بود. استراتژی عباسیان مبنی بر آراء و احساس عامّه بود. نفرت از امویان که با نفرت از عرب و عربیت درآمیخته بود، چاشنی انفجار توده‌ها بود. دستورالعملهای تشکیلاتی ابراهیم امام (= محمد بن علی عباسی) رهبر باند عباسیان به مرکزیت خراسان خطاب به ابومسلم خراسانی، گوئی توصیه‌های سران جناح افراطی شعوبیه بود که می‌گفت: «اگر می‌توانی اثری از عربیت در خراسان بر جای مگذار و نسل عرب را در خراسان برافکن».<sup>۱</sup> در این استراتژی بود که شعوبیان ابتکار عمل را بدست گرفتند و نهضت بزرگ ضد عرب - اموی را در سراسر قلمرو خلافت دامن زدند. نهضتی که همه جناحهای اپوزیسیون اموی را با وجود اختلاف عمیق ایدئولوژیک به وحدت استراتژیک رساند.

نخستین بار که سران شعوبیه به امامان شیعه نزدیک شدند، در همین مقطع بسیار حساس و سخت انقلابی و امیدوارکننده بود: ابو سلمه خلال رهبر تشکیلات عراق و ابومسلم خراسانی رهبر تشکیلات خراسان به پیشوای ششم اسلام املت جعفر بن محمد الصادق علیه السلام نزدیک شدند. این ارتباط ابعاد و اشکال گوناگون داشت. امام صادق که به ماهیت، اهداف و نتایج قیام آگاه بود، پیشنهاد ابو سلمه و ابومسلم خراسانی را مبنی بر قبول رهبری قیام و بدست گرفتن قدرت، به سختی رد کرد و انتساب آن نهضت بزرگ و سراسری را به تشیع امامیه تکذیب نمود و آخرین نامه‌های ابو مسلم را در حضور نماینده وی سوخت. در اجلاس حجاز اندکی قبل از

سقوط رژیم اموی، کلیه سران اپوزیسیون حضور یافتند تا ضمن تعیین رهبری و بیعت با او درباره انتقال قدرت و تشکیل حکومت و شکل آن گفتگو کنند. از امام صادق نیز دعوت شده بود تا رهبری قیام را بر عهده گیرد. آن حضرت پرده از توطئه عباسیان برداشت و ضمن افشای ماهیت قیام و اهداف سیاسی و نتایج آن به سران حاضر هشدار داد که: باند عباسیان قدرت را غصب و کلیه متحدان سیاسی خود را خواهند کشت آن حضرت مخصوصاً به عبدالله بن حسن و دو پسرش محمد نسر زکیه و ابراهیم تأکید کرد که توسط شخص منصور عباسی کشته خواهند شد. و دیدیم که چنین شد و کلیه پیش بینی های امام صادق تحقق یافت.

بنابر این در این فصل از مبارزه، تلاش اشرافیت ایرانی که رهبری شعوبیه را در دست داشت، در نزدیک شدن به شیعه امامیه، به شکست انجامید. تجدید این تلاش بعدها یک ضرورت شد.

پیروزی عباسیان در واقع پیروزی شعوبیه بود. در قهر و غضب و غلبه انقلاب ضد اموی، عقده های بسیاری گشوده شد. منابع عربی در رقم کشتار اعراب مبالغه کرده اند. گفته شده که تنها ابو مسلم خراسانی سردار ایرانی باند عباسیان ششصد هزار عرب را در خارج از عرصه های نبرد کشته است. این خبر توسط هواداران رژیم اموی گزارش شده است.<sup>۱</sup> اما در این شکی نیست که قیام ضد اموی در واقع نهضت عرب کشی بود. قرائن و شواهد موجود نشان می دهند که در خراسان بزرگ، ستیز ضد عربی بسیار گسترده ای شکل گرفته است. چنین پیداست که قبائل متحد رژیم اموی مخصوصاً قبیله اژد و مضر تحت پیگرد شدیدی بوده اند.

هر چند که در پی انتقال قدرت به عباسیان، ابوسلمه خلال نابغه ایرانی نژاد شیعی - شعوبی توسط سفاح نخستین خلیفه عباسی قربانی شد و اندکی بعد ابو مسلم خراسانی سردار فاتح ایرانی توسط منصور پاره پاره گردید و پان عربیسم

عباسی قد آراست، اما این اقدامات هرگز به معنای غلبه دوباره عربیت بر عجمیت نبود. رژیم عباسی در تمامیت خود مقهور شعوبیه گردید و در خلق و خو و راه و رسم سیاسی - نظامی، اداری خود کاملاً یک دولت ایرانی بود هر چند که پوششی عربی داشت:

سفاح با همه ریائی که داشت، در خلوت خویش اسیر فرهنگ ایرانی بود و ادای کسری را در می آورد و حاجب و دربان دربار داشت و شیدای غلامان امرد ایرانی بود که خوش می خواندند و می نواختند و لذت بخش بودند.<sup>۱</sup>

منصور، این انقلابی‌ئی که دژخیم شد، در دام اسطربلاب ایرانی افتاد و نوبخت مجوسی او را در کمند کواکب اسیر ساخت. تا آنجا که تمام آثار هیبت و نجوم ایرانی به عربی ترجمه شد و موالی را در همه جوانب نظام خویش بر اعراب مقدم داشت و سیره و سنت ایرانی گرائی را در میان خلفاء عباسی بکاشت.<sup>۲</sup>

مهدی؛ نیز در دام شعوبیان اسیر بود. جناح افراطی شعوبیه که با اسلام عربی و حقیقی نیز در ستیز فلسفی - کلامی بود و با مشخصه‌های الحاد و برچسب زندیق ظاهر می شد، دست به انتشار آثار مانی و مزدک و دیگر متون پارسی - پهلوی باستانی و موارث شعوبیه دوره اموی، زد. مهدی در این راه خون بسیار ریخت و کمر به قتلشان بست. اما با این همه اسلام خواهی، اسیر فکر و فرهنگ ایرانی بود.<sup>۳</sup> هادی در هیبت کسری نخستین خلیفه‌ای بود که به پیروی از سنت باستانی - نظامی ایران از سپاهیان به گونه ارتش ساسانی با ساز و برگ تمام، سان می دید.<sup>۴</sup>

رشید، مقهور نفوذ برامکه و شیفته و شیدای موسیقی و لهو و لعب ایرانی بود. او نخستین خلیفه‌ای بود که به گونه کسری، چوگان بازی کرد و به شکار رفت و نرد

۱- ذ.ک: همان. + مسعودی / مروج / ۲ / ۲۶۳ - ۲۶۵.

۲- ذ.ک: مروج / ۴ / ۲۲۳، ۲۲۲. + ابن اثیر / الکامل / ۵ / ۵۷۳ - ۵۷۵.

۳- ذ.ک: همان / ۴ / ۲۲۳، ۲۲۴.

۴- همان / ۴ / ۲۲۴.

باخت و به شطرنج دست بازید و در رواج آنها کوشید. لباس اشرافیت ایرانی را بر تن می‌کرد و هیبت شاهان ساسانی را بخود گرفت و یاد باریط و نیکیسیا را در شب‌های هوس‌آلود و شهوت‌انگیز بغداد گرامی داشت<sup>۱</sup> که اگر نیرنگ پان عربیسم عباسیان کارگر نمی‌افتاد و قتل عام برامکه را بدنبال نداشت، همه چیز تمام بود.<sup>۲</sup>

مأمون مقهور بنوسهل شد و عنان از کف داد. سیره و سنت شاهان ساسانی را در پیش گرفت و می‌کوشید تا اردشیر بابکان جلوه کند. برای این کار به همت سهل کلیه آثار اداری - سیاسی ساسانی را از بر کرد و در فهم متون ایرانی سعی بلیغ مبذول داشت. این دلباختگی وقتی به اوج رسید که با پوران خانم دختر رعنا ی حسن بن سهل نرد عشق باخت. در اینجا بود که برای وصال پوران، ریشش را بدست حسن بن سهل سپرد و حسن همه مجد و عظمت ایران باستان و شکوه اشرافیت ایرانی را در عروسی دخترش و خلیفه عرب ایرانی مزاج نشان داد و با گرفتن پیمان از خلیفه مبنی بر قیام و قعود به هنگام حضور پوران، ابهت عربی خلیفه را در هم شکست و افسار خلیفه را بدست دخترش داد.<sup>۳</sup> اما بخت یار نبود و پان عربیسم عباسی از فقها و متکلمان گرفته تا محدثان عرب مزاج، خلیفه خود باخته را زیر گرفتند و به قتل نوابغ خاندان سهل فتوی دادند و چنین شد.

معتصم، در ایرانی‌زدگی سر از پا نمی‌شناخت و راستی راستی در خلوت و جلوت خودگوئی بزدگرد سوم بود که جلوس می‌کرد. واثق نیز چنین بود و راه و رسم اسلاف خویش را به افراط دنبال کرد و مخالفان عرب خود را عقاب و عذاب نمود.<sup>۴</sup>

وقتی نوبت به متوکل و متقی رسید، زمانی بود که تشکیلات سیاسی عباسیان

۱- همان ۲۲۴/۴، ۲۲۵.

۲- همان ۲۲۴/۴، ۲۲۵.

۳- ذ.ک: مروج ۲۶۶/۱، ۴۴۳/۳، ۲۲۷/۴.

۴- ذ.ک: مروج ۲۲۷/۴، ۲۲۸.

دچار تنازع قدرت سه جناح عرب + ایرانی + ترک گردیده بود. ائتلاف باند عرب عباسیان با ترکها برای غلبه بر ایرانی‌ها بحران سیاسی شدیدی آفرید. هر چند که فرهنگ ایرانی بر فرهنگ عربی غالب بود، اما خلفای عباسی آلت دست این سه جناح بودند. با این همه، برتری مطلق فرهنگی، سیاسی با شعوبیه بود. چرا که در همین دوره، متوکل، عید نوروز را بر اساس تقویم ایرانی قرارداد. تصمیمی که امویان از اتخاذ آن بیمناک بودند و فردی چون یحیی بن خالد برمکی از ترس تکفیر، از انجام آن سرپیچید.<sup>۱</sup> در دوره مکتفی که اوج غلبه ترکان بر دستگاه سیاسی - نظامی عباسیان بود، شراب و خوراک و پوشاک ایرانی همچنان برترین بود.<sup>۲</sup> و ایرانیان تا آنجا آزادی عمل داشتند که راه را بر اعراب گرفته و به تحقیر و سرزنش آنان می پرداختند. این متلک گزنده ایرانی که: «آهای عربها! در جنگ وزن و قدرت شریک باید بود» هرگز ظنین تاریخی آن فروکش نخواهد کرد.<sup>۳</sup>

قتل عام برمکیان و نکبت سهلان دو ضربه بزرگ بر اشرافیت ایرانی، هیچ گونه تغییری در وضعیت تثبیت شده پدید نیاورد. شعوبیه با تجربه‌ای که از گذشته کسب کرده بود، مخصوصاً وقتی، با سرکوب نهضت مقاومت ملی بابک خرم دین روبرو شد دریافت که برای خلع سلاح ایدئولوژیک عباسیان نیازمند یک ایدئولوژی نیرومند و رقیب است. اینجا بود که جناح افراطی شعوبیه که به شعار ایران منهای اسلام و عرب می اندیشید تغییر استراتژی داد و به جناح معتدل و مذهبی شعوبیه که به شعار ایران + اسلام منهای عرب مسلح بود پیوست. در حالی که جناح عرب و ترک دستگاه خلافت عباسی به ایدئولوژی خلافت (تسنن) دل خوش می داشتند، اشرافیت ایرانی به تشیع امامیه می اندیشید. به خاطر داشته باشیم که قبلاً چنین

۱- ذ.ک: جبهه علمی. نوروز.

۲- ذ.ک: همان ۴/۲۶۴، ۲۶۵.

۳- ذ.ک: جا حظ / الرسائل ۵۵/۱.



اندیشه‌ای نبود و چنین ضرورتی احساس نمی‌شد. برمکیان و سهلیان در تعقیب و دستگیری و شهادت پیشوایان شیعه دست داشتند<sup>۱</sup> و در قلع و قمع نهضت‌های شیعی، علوی، زیدی فعال بودند. هر چند که شعوبیه بعدها با سندسازی پیشینه سیاسی و موضع ضد شیعی این دو خاندان را تطهیر و بازسازی کرد، اما حقیقت این است که گذشت سهلیان از طراحان توطئه ولایت عهدی امام رضا بودند و پس از شکست توطئه به مأمون توصیه کردند تا امام را از میان بردارد.<sup>۲</sup>

استخدام تشیع امامیه در دست اشرافیت ایرانی به مثابه اهرم فشاری بود که می‌توانست بر خلافت فشار لازم وارد کند. گرایش خاندانهای ایرانی بنوفرات، بنوفضال، و مخصوصاً بنو نوبخت به تشیع امامیه چنین هدفی را تعقیب می‌کرد. طرح ساخت یک اسلام ایرانی از همین مقطع سیاسی - تاریخی ضرورتی حیاتی یافت (اوائل قرن سوم هجری) و ساخت افسانه ازدواج دختر موهوم یزدگرد سوم ساسانی با امام حسین بن علی که بقیه کادر منصوص امامت از نسل او می‌باشند زیر بنای کلامی، تاریخی، سیاسی، خونی، نژادی چنین طرحی است.<sup>۳</sup>

جبهه متحد ترک و عرب باند عباسیان در عین حال مقهور امواج تبلیغاتی

۱- دخالت یحیی بن خالد برمکی در شهادت امام هفتم علیه السلام : ذ. ک: النوبختی / فرق الشیعه ۷۹: ... و ان یحیی بن خالد البرمکی سمّه فی رطب و عنب بعنهما الیه فقتله. + الکلبی / الکافی ۳/ ۳۱۸ ح ۱۰: امام رضا علیه السلام: أما رأیت ما صنّع اللّهُ بآل برمک و ما انتقم اللّهُ لابی الحسن علیه السلام ... + کتبی / رجال. ح ۴۷۷، ۴۸۰، ۱۱۲۳: قلت للرضا علیه السلام: ان یحیی بن خالد سمّ اباک موسی بن جعفر علیه السلام قال: نعم! سمّه فی ثلاثین رطبیه...

نوبختی: یحیی بن خالد برمکی خرما و انگوری مسموم برای حضرتش فرستاد، و آن امام را کشت. کلبی: امام رضا علیه السلام فرمود: آیا ندیدی که خداوند در انتقام خون امام هفتم با خاندان برمک چه کرد؟ کتبی: راوی گوید: به امام رضا علیه السلام گفتم: آیا یحیی بن خالد پدرتان موسی بن جعفر را مسموم کرد؟ فرمود: آری! حضرتش را با سی دانه خرما مسموم ساخت...

۲- ذ. ک: مقاتل الطالبین ۳۲۸، ۳۲۹، تلاش بنو سهل در حول و حوش توطئه ولایت عهدی.

۳- ذ. ک: میراث شعوبیه.

شعوبه بود خراسانیان که برتری سیاسی - نظامی - فرهنگی خود را حفظ کرده بودند و به دورقیب عرب و ترک خود فرصت جولان نمی دادند، با فریاد و غرور استناد و استدلال می کردند که:

این ما خراسانی ها بودیم که انقلاب کردیم، مروان حمار را ما کشتیم، نصر بن سیار را از خراسان ما فراری دادیم، رژیم اموی را سرنگون ساختیم، دولت عباسی را ما برقرار کردیم، رهبری سیاسی نظامی انقلاب از آغاز تا انجام با ما بود، رنج و شکنجه را ما دیدیم، کشته ها را ما دادیم، این ما بودیم که با شمشیرهامان بر امویان فرود آمدیم و قلبها را شفا بخشیدیم، ساختمان دولت انقلاب را ما ساختیم و خلاصه همه چیز و همه کاره ما خراسانی ها بودیم، پس شما عربها و ترکها چه می گوئید؟<sup>۱</sup>

در اینجا مسئولیت پاسخ به ایرانیان بر عهده جاحظ مدافع پان عربیسم عباسی و ترکان متحدشان است او می گوید که: آری! اینها درست، ولی چنین توفیقی از برکت عربیت است، زیرا شماها هر چه باشید رگ عربی دارید چرا که مولی هستید و به صاحبان عربتان تعلق دارید.<sup>۲</sup>

در این تنازع سیاسی، دیگر اقوام عجم (بنطی ها، نبوی ها، زنجی ها، حبشی ها، صقلی ها و...) به خراسانی ها پیوسته بودند و مباحثات می کردند.<sup>۳</sup>

درگیری پان ترکیسم و پان ایرانیسم از داخل تشکیلات سیاسی عباسیان به بیرون سرایت کرد. مثالب ترکان و هجو آنان از سوی ایرانیان بسیار دردناک می نمود. جاحظ به توصیه باند عربی خلافت، رساله ای در فضائل و مناقب ترکان نوشت<sup>۴</sup> و به عرب و عجم توصیه کرد که حرمت اتراک را بدارند. جاحظ در این رساله از

۱- ذ.ک: جاحظ / الرسائل ۱/ ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳، ۲۴.

۲- ذ.ک: همان ۲۵.

۳- همان ۲۶. + اشعری / المقالات ۹. + طبرسی / مکارم ۲۰۰.

۴- جاحظ / الرسائل ۱/ رساله فی مناقب التترک.

موضع یک عالم مسلمان بی طرف!! می‌کوشد تا با ایجاد تفاهم بین ترکها و خراسانی‌ها، علیه دیگر اعاجم جبهه‌ای واحد بگشاید. و پیداست که دقیقاً تحت تأثیر باند عرب تشکیلات عباسیان بوده است.<sup>۱</sup>

در همین مقطع است که اتراک دستگاه خلافت از ایرانیان پیروی نموده و افسانه‌ای درست بر وزن و شکل افسانه ازدواج شهریانو دختر یزدگرد ساسانی و امام حسین بن علی می‌سازند. منتهی در این داستان دختر قیصر روم با امام یازدهم حسن بن علی العسکری ازدواج می‌کند و مادر آخرین امام شیعه می‌شود. یک تدبیر سیاسی رقابت‌آمیز که اینک توسط متخصصان اسلام ایرانی پل انتقال معنویت مسیحی به معنویت اسلامی - ایرانی نامیده می‌شود.




---

۱- جاحظ / الرسائل ۸/۱، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲. ن. ک: مدح و منقبت و فضل و هنر و نبوغ و علم ترکها در جاحظ / الرسائل ۱/۴۵، ۵۷، ۵۸، ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳. + ادامه تاریخی و معاصر آن. ن. ک: قزوینی / نامه‌های قزوینی به تقی‌زاده ۲۱: ادعاهای مضحک ترکها: پیامبر اسلام و زردشت اصالت ترکی داشته‌اند! ترکها در اروپا برای ابن سینا جشن گرفته و او را ترک معرفی کرده‌اند...



# نگاهی به میراث شعوبیه

- اشاره .
- طرح اسلام ایرانی ؛
- افسانه ازدواج امام حسین علیه السلام با شهربانو  
دختر موهوم یزدگرد سوم ساسانی.
- کتاب دساتیر آسمانی.
- کتاب شارستان چهارچمن.
- کتاب دبستان مذاهب.
- برتری زبان فارسی بر زبان عربی.
- اسلام و زبان.

## ● اشاره!

بر این سرزمین کهن از آغاز تاریخش حوادث بسیاری گذشته و نهضت‌های بی‌شماری رفته، اما هیچ حادثه و نهضتی به پیچیدگی، رندی و سرنوشت‌سازی نهضت شعوبیه نبوده است. شعوبیه مظهرِ نبوغ، استعداد، هوشیاری و رندی نخبگان ایرانی است، با این همه در تاریخ تنها به صورت خاطره‌ای بیاد مانده و هرگز عظمت این نبوغ و قلمرو آن آشکار نشده است. حال آنکه شعوبیه نهضتی سرّی - علنی، فعال در سه جبهه فرهنگی، سیاسی، نظامی به بلندای یک تاریخ از پگاه اشغال تا پایان عصر استقلال و تمامیت ارضی ایران و از آن پس تا عصر حاضر حضور نام و تمام داشته و دارد و سرشت ملی و سرنوشت تاریخی ایران را رقم زده و نه تنها بر عربیت غالب آمده بلکه در عرصه‌های گوناگون آئین جدید نفوذ و حضور یافته و به استحاله آن پرداخته و به گونه دلخواه درآورده است. و از آن پس نیز پاسدار دستاوردهای تاریخی خویش بوده و هرگاه نسبت به ساختار سیاسی - فرهنگی سنتی خود، احساس خطر کند وارد عمل می‌شود و اوضاع را به وضع سابق بازمی‌گرداند.

در سرشت ملی و سرنوشت تاریخی که شعوبیه رقم زده، مشیت طبقاتی، اشرافیت خونی و نژادی، هیبت و ابهت اشرافی، استبداد ویژه ایرانی و عوام‌پروری مطلق حاکم است.<sup>۱</sup>

چراکه در تلقی تاریخی اشرافیت ایرانی که مجزّب نیز هست اگر طبقات پست و رعایای ایرانی به نام و نان و نوائی رسند، افسار پاره کنند و ناسپاسی پیشه گیرند و پای از گلیم خویش فرانهند و سر به شورش بردارند و در نتیجه گرگ خونان که اوپاش و اراذل و توده‌های بی سر و پا و بی صلاحیت و فاقد اشرافیت خونی هستند مقدرات ایران را به دست گیرند و بدین سان دوران حکمرانی اهریمن فرارسد. و این را بارها و بارها تجربه کرده‌اند بر همین اساس فرهنگ خالص ملی در ذات و بنیان تاریخی خود با توجه به روحیه آریائی ایرانی، شالوده‌ای جاهلانه و عوام‌پرورانه و درآمدی استخفاف‌گرانه دارد و توده‌های ایرانی در تمام سطوح و طبقات پیش و پس از اسلام (به استثنای ادواری که آگاهی یافته و بیدار شده‌اند) چنین تربیت شده و بازآمده‌اند، تا آنجا که این قاعده به دست آمده که ایرانی ذاتاً استبداد‌پذیر است. شاهان و حکام ایرانی و بیگانه از آغاز تا انجام بر این باور بار آمده و در راستای آن گام برداشته‌اند. این معجون در همیشه تاریخ این سرزمین، فرمولی سیاسی - مذهبی داشته و دارد.

---

۱- در اینجا به دو نوع شفاهی و کتبی عوام‌پروری و جاهل‌سازی اشاره می‌کنم: آثار سالهای اخیر آقای شجاع‌الدین شفا و سایر پاسداران خاطره کهن قوم، مظهر این عوام‌فریبی و عوام‌پروری است؛ کتاب معروف ایشان «از کلینی تا...» ابتکاری است شعوبی‌پسند و عوام‌فریب که حاری جعلیات و ساخته‌های تاریخی - کلامی شعوبیه در تحریف اسلام و تشیع می‌باشد. آقای شفا با استناد به این جعلیات ایرانی - عربی می‌خواهند بگویند: این است تمام حقیقت! بنابراین باید ره‌ایش کرد! و این همان شعار تاریخی ناموفق «ایران منهای اسلام» است! نمونه دیگر رجزهای آقای هزت‌الله همایون‌نفر از رادیو اسرائیل است که هر هفته با عنوان «راز بقا» ایران در طول تاریخ» پخش می‌شود، آقای همایون‌نفر که بیشتر به یک نقال فته‌خانه آئینه است تا یک موزخ رسمی دست‌سوم، روایات عامیانه شعوبیه را به نام تاریخ بخورد مخاطبانش می‌دهد و این عین عوام‌پروری است. شرح اقدامات فرهنگی از نوع کارهای شادروان سعیدی سیرجانی بماند که سخن در آن بسیار است.

معجونی که خون ایرانی را ساخته و خُلق و خوی او را پرداخته است. در این سرشت و سرنوشت، آنچه واجد ارزش و تقدس است، سُننِ منجمد فاقد تفکر و تذکر است که به لحاظ تاریخی و تکاملی منسوخ گردیده و دیگر کارایی انسانی - اجتماعی ندارد، و شعوبیه این مجموعه را فرهنگ ملی و ملیت ایرانی می‌داند که بنا به همان تقدیر تاریخی گریز از آن محال است.

این تقدیر نامقدّر وقتی باور و حسرت می‌شود که به عقیده و ایمان و امید و آرمان و ارزشهای واجد تفکر خیانت گردد و نفرت حاصل آید و سیه‌سیرتانی دون مایه و دیومانند، بر خاکستر ایمان و آرمان مردم، بوزینه‌وار برقصند و تمام حقایق را مجاز جلوه دهند.

خیانتی را که تازیان در پی کودتای سقیفه در حق اسلام و آرمانهای انسانی آن روا داشتند، عامل و باعث پیدایش شعوبیه گردید و اینچنین بود که شالوده شعوبیه بر قهر و غضب و کینه و انتقام نیز پی هشته شد؛ منادیان آزادی و عدالت و رفاه و راحتی و سلامتی و سعادت از آن سوی مرزها به مهاجمان اشغالگر و نژادپرستان و غارتگران خون‌آشامی تبدیل شدند و از همان آغاز، ستم سیاه سلطنت ساسانی در برابر ظلم مضاعف خلافت عربی، مظلوم و روسفید شد، سنن منسوخ و گذشته منفور به حسرت گرائید و بازگشت به سلطنت یک آرمان شد و «ملیت» در چنان بحران و فضائی پدید آمد و رشد یافت و «فرهنگ ملی» تدوین گردید.

شعوبیه در تمامیت مثبت و منفی خود نتیجه منطقی و طبیعی اشغال ایران توسط تازیان و غلبه پان‌عربیسیم افسارگسیخته بدوی - جاهلی عمّری - اموی بود. تازیان در خیانت به اسلام و تحریف آرمانهای انسانی اسلام، از هیچ کاری فروگذاری نکردند؛ بخشنامه‌های ضد ایرانی عمر بن خطاب خلیفه دوم عرب، قتل عام ایرانیان و جنایات خلفای اموی واکنش سختی به دنبال داشت و این واکنش، شعوبیه یا نهضت مقاومت ملی ایران بود.

آن گونه که گذشت شعوبیه در حرکت نخست خود به ایران منهای عرب و اسلام می‌اندیشید و برای این هدف حداقل یک قرن تمام کوشید، اما به نتیجه‌ای نرسید و از آن پس دچار انشعاب شد. شاخه‌های افراطی شعوبیه با حفظ عقاید باستانی خود در چهارچوب عقاید مزدک و یا آئین زرتشت به اعاده سلطنت ساسانی و ایران منهای عرب و اسلام می‌اندیشیدند، شاخه‌های معتدل شعوبیه با قبول اسلام به اعاده سلطنت و ایران به علاوه اسلام منهای عرب فکر می‌کردند. در حالی که رهبری شاخه‌های مسلمان شعوبیه در دست اشرافیت ایرانی بود، قیام بابک خرم‌دین آخرین تلاش بی‌فرجام شاخه‌های افراطی شعوبیه بود، این قیام که تنها قیام ملی اصیل محسوب می‌شود با همدستی اشرافیت ایرانی و خلافت عربی سرکوب گردید. از آن پس ابتکار عمل در دست شاخه‌های معتدل شعوبیه به رهبری اشرافیت ایرانی بود. شاخه‌های غیرمسلمان شعوبیه در دل فرقه‌های اسلامی (سیاسی - کلامی) جای گرفتند و به کار خود که انتقال میراث‌های کهن ایرانی و انتقام از تازیان و آئین تازی بود ادامه دادند، برخی دیگر از شاخه‌های افراطی شعوبیه بدون استتار در قالب فرقه‌ها، آشکارا به عقاید باستانی خود وفادار ماندند و به گرفتن انتقام از تازیان و آئین آنان می‌اندیشیدند. در حالی که شاخه‌های مسلمان شعوبیه می‌کوشیدند تا میراث کهن را با آئین جدید هماهنگ و در متن و حواشی آن جاسازی نمایند و منافع طبقاتی اشرافیت ایرانی را تأمین کنند، شاخه‌های غیرمسلمان شعوبیه نیز در تبرئه و تطهیر نظام سیاسی و آئین باستانی کوشیدند و به خلق آثاری در جهت بازسازی و هماوردی و برتری عقاید آراء کهن دست زدند، آثاری مانند دینکرت، زند و هومن بسین و... محصول همین شاخه‌هاست.



## طرح اسلام ایرانی

در اواخر سدهٔ دوم هجری و پایان دو قرن سکوت و آغاز عصر واکنش، آن بخش از اشرافیت ایرانی که رهبری شعوبیان مسلمان را در دست داشت و به صورت یک حزب نیرومند سیاسی درآمده بود، بر آن شد تا در برابر خلافت عباسی که مسلح به اسلام عربی برآمده از سقیفه بود، در پناه تشیع امامیه سنگر بگیرد. برای این منظور کوشید تا بر اساس جهان بینی باستانی خود که مبتنی بر اصالت خون و نژاد بود، طرح اسلام ایرانی را از طریق پیوند خونی - نژادی میان خاندان محمد پیامبر اسلام و خاندان یزدگرد سوم آخرین شاه ساسانی برقرار کند. بر این اساس بود که افسانهٔ ازدواج امام حسین بن علی علیه السلام با شهربانو دختر موهوم یزدگرد سوم را شایع کرد تا آنجا که به باور عقیدتی توده‌های شیعه تبدیل شد و از حقایق تاریخی تلقی گردید و به منابع تاریخ راه یافت و جاودانه شد.

### ● خاندان یزدگرد سوم:

فردوسی حماسه سرای بزرگ پارسی، زنده کنندهٔ اساطیر، مفاخر، فرهنگ و تاریخ ایران باستان از آغاز تا پایان عصر ساسانیان، جاودانه مردی که حماسه‌هایش ایران، تاریخ ایران و اساطیرش را جاودانه کرد، کسی که فریادهایش آرمانهای ملی و تاریخی نهضت مقاومت ملی ایران را نمایندگی می‌کند.

او که تمام حوادث مهم و برجستهٔ تاریخ ایران باستان تا عصر ساسانیان و پایان سرنوشت یزدگرد سوم را بر اساس منابع دست اولی که در اختیار داشته تعقیب می‌نماید، وقتی یزدگرد سوم به دست «ماهوی سوری» کشته می‌شود و اشراف ایرانی انجمن می‌کنند تا جانشینی برای شاه مقتول برگزینند، تصریح می‌کند که یزدگرد سوم را نه برادری و نه پسری و نه دختری بر جای مانده است:

خبر به «بیژن» رسیده که «یزدگرد» به دست «ماهوی» کشته شده، تدارک و تجهیز سپاه و تعقیب «ماهوی» و سرانجام صف آرائی:

چنه نزدیک شهر بخارا رسید،	همه دشت نخشب سپه گسترید.
بیاران چنین گفت: کاکنون شتاب	مدارید، تا او بدین روی آب
به پیکار ما پیش آرد سپاه	مگر باز خواهیم زو کین شاه
از آن پس بپرسید کز نامدار	که ماند ایچ فرزند، کاید بکار؟
جهاندار شاه را «برادر» بُدشت؟	«پسر» گر نبود، ایچ «دختر بُدشت»؟
بدو گفت «برسام»: کائی شهریار!	سرآمد بر این تخمه بر روزگار
یران شهرها تازیان راست دست	که نه شاه ماند نه یزدان پرست. <sup>۱</sup>



### ● شناسائی منابع اولیه داستان:

- ۱- محمد بن یزید المبرّد / ۲۸۵ - ۲۱۰ هـ / الكامل فی اللغة.
- + عبدالله بن مسلم بن قتیبة دینوری / ۲۶۷ - ۲۱۳ هـ / المعارف.
- ۲- سعد بن عبدالله الأشعری القمی / م ۳۰۱ هـ / المقالات و الفرق.
- + محمد بن حسن الصفار م ۲۹۰ هـ / بصائر الدرجات.
- ۳- حسن بن موسی النوبختی / م ۳۱۰ هـ / فرق الشیعة.
- ۴- محمد بن یعقوب الكلینی / م ۳۲۸ هـ / الکافی.
- ۵- محمد بن علی بن الحسین الصدوق / م ۳۸۱ هـ / عیون اخبار الرضا.
- ۶- محمد بن محمد بن النعمان المفید / م ۴۱۳ هـ / الارشاد.
- ۷- محمد بن جریر بن رستم الطبری / م ۴۳-۴۴ هـ / دلائل الامامة.

۱- ذ. ک: متن انتقادی شاهنامه فردوسی (چاپ آکادمی علوم اتحاد شوروی. مسکو ۱۹۷۱) ۹ / ۳۷۵  
بندهای ۷۹۰ - ۷۸۵. و نیز: مقایسه کنید: ۳۱۷ بندهای: ۸۰ - ۸۵.

● منبع اصلی افسانه:

محمد بن یزید بن عبدالکریم الأزدی، ملقب به «المبرد» و مکتبی به «ابوالعباس» متولد ۲۰۷ یا ۲۱۰ هجری در «بصره»، ادیب (نحوی - لغوی) شاگرد برجسته «جرمی و مازنی» در صرف و نحو، پیشوای مکتب ادبی «بصره»، رئیس حوزه ادبی «بغداد»، رقیب سرسخت «ثعلب» پیشوای مکتب ادبی کوفه و دشمن «جاحظ». وابستگی مبرد به قبیله ازد نقش مهمی در مشرب ادبی او داشت: مبرد از قبیله «ثماله» شاخه فرعی قبیله ازد و قبیله ازد شاخه اصلی و بزرگ قبیله قحطانی از اعراب یمن است. قبیله ازد نقش مهمی در حوادث سیاسی قرن اول و دوم هجری داشته، این قبیله از متحدان قبائل ربیعه، تمیم و قیس بود و سران آن در تشکیلات سیاسی امویان نقش کلیدی داشتند و اعضا و افراد این قبیله نیرومند، قوای عمده نظامی امویان در عراق و خراسان را تشکیل می دادند. «مهلّب بن ابی صفره ازدی» سردار مشهور اموی که قیام خوارج را در عراق و حجاز سرکوب کرد، از این قبیله است.<sup>۱</sup> مبرد از طریق همسرش نیز وابسته به قبائل شریف یمن بود. آثار او در ادبیات، کلام، انساب به ۴۶ کتاب می رسد. در سال ۲۸۵ هجری در بصره درگذشت و در باب الکوفه دفن شد.<sup>۲</sup>

✽

کتاب «الکامل فی اللغه» برجسته ترین اثر «مبرد» در ادبیات، مبتنی بر مایه های قوی قومی، نژادی، قبیله ای و برخاسته از پندارها، باورها، عقاید شخصی - صنفی و روح عصبیت عربی است. او برای رفع خستگی و مسرت خواننده کتابش شوخیهای جاهلی فراوان کرده است و راست و دروغ بسیاری بهم آمیخته،

۱- ذ.ک: ولهوزن/ تاریخ سیاسی صدر اسلام؛ ثبعه و خوارج (ترجمه محمودرضا افتخارزاده. معارف اسلامی. تهران. ۱۳۷۵).

۲- ذ.ک: ابن ندیم ۸۷، ۸۸، ۸۹.

مثالهای ادبی (لغوی - نحوی) او تماماً خُرافه‌ها، افسانه‌ها و ضرب‌المثل‌های جاهلی و آداب و رسوم قبیله‌ای است. او در انتقال ادبیات عامیانه نسل اول خوارج بسیار کوشیده است و همین باعث شده تا برخی وی را متمایل به خوارج بدانند و برخی دیگر علیه خوارج بشناسند.<sup>۱</sup> هر چند که او خط فکری - سیاسی مشخصی ندارد، اما تمایلات فکری مرموزی به خوارج اباضیه دارد<sup>۲</sup>، انتقال ادبیات خوارج در «الکامل» ریشه در رقابت و دشمنی با «جاحظ» نیز دارد. او در کارزار ادبی خود با «ثعلب» رئیس مکتب کوفه و «جاحظ» ادیب مستقل حوزه علمی - ادبی بغداد، به ابتکارات شگفتی دست زد: برای بخاک مالیدن پشت «ثعلب» در مکتب کوفه و حذف او از کاندیداتوری ریاست علمی حوزه بغداد، در اثبات دیدگاه ادبی (لغوی - نحوی) خود الفاظ و امثالی عجیب و غریب خلق می‌کرد و از آنجا که حافظه‌ای قوی داشت و فردی نقّال بود هرگز به اسانید توجهی نداشت. و در مبارزه با «جاحظ» که ادبیات نهضت پان عربیسم را نمایندگی می‌کرد و در نقد ادبیات نهضت ادبی شعوبیه علیه اعراب، ادبیات خوارج را می‌ستود، به نقل ساخته‌های ادبی، تاریخی شعوبیه پرداخت تا جاحظ و پیروان او را عصبانی کرده باشد. «مبّرّد» در مبحث «اضافه لفظی و معنوی و نسبت و نَسب» (در ادبیات عرب) به نقل این داستان شعوبی ساخته استناد می‌کند و شاهد مثال ادبی می‌آورد.<sup>۳</sup> مبّرّد یک نقّال است، اخبار عرب را حکایت می‌کند، از هر دری سخن می‌گوید. سند و سلسله سند ندارد. در تاریخ بسیار عامی و جاهل است<sup>۴</sup> کتاب «الکامل» نماینده و نمونه اعلای روح عصبیت عربی عصر پان عربیسم جاهلی

۱- ز. ک: دکن / الخلافة الاموية ۵۶ + احمد امین / ضحی الاسلام ۳۱۴.

۲- ز. ک: محمودرضا افتخارزاده / بررسی انتقادی نهضت‌های تاریخی شیعه: نهضت مختار، (معارف اسلامی. تهران. ۱۳۷۵).

۳- ز. ک: الکامل فی اللغة. چاپ ۱۲۸۶ ق مصر (۹) ص ۱۳۴.

۴- ز. ک: الکامل / چاپ ممتاز زکی مبارک / مقدمه محقق.

است. نگاه او به اعاجم و آداب و رسوم و امثال و الفاظ آنان، تحقیرآمیز است. وی می‌کوشد تا در این کتاب برتری نژادی عرب و قبیلهٔ ازد را بر دیگر قبائل عرب ثابت کند.<sup>۱</sup>

\*

ابن قتیبه، ابو محمد؛ عبدالله بن مسلم قُتَيْبَةُ دِيْنَوْرِي، متولد ۲۱۳ هـ بغداد<sup>۲</sup> ساکن کوفه، ادیب (نحوی - لغوی) طرفدار مکتب ادبی بصره، مرید مبرّد، اما مردی میان‌دار که در تألیف آثارش از منابع کوفی بسیار نقل می‌کرد. مورّخ، فقیه دولتی، قاضی خلافت عباسی در «دینور». وجه تسمیه «دینوری» از این بابت است. دارای آثار بسیار و بی‌شمار.<sup>۳</sup> در جوانی و به هنگام آغاز نبرد فرهنگی - قومی عرب و عجم طرفدار «اصلی تسویه» بود و لذا کتاب «التسوية بين العرب والعجم» را نوشت<sup>۴</sup> اما بعدها که قدرت قضاوت و شوکت سیاست یافت به نهضت پان عربیسم پیوست و کتابهای «الرد على الشعوبية» و «فضل العرب على العجم» را نگاشت<sup>۵</sup> و با تألیف این کتابها نشان داد که از عصبیت عربی بیشتری (نسبت به مبرّد) برخوردار است. در «المعارف» به مناسبتی به افسانه ازدواج اشاره می‌کند و پیداست که از «مبرّد» گرفته است اما حاضر نیست این افسانه را تثبیت کند لذا به هنگام نقل از واژه «قبیل»

---

۱- ذ.ک: نبرد ادبی مبرّد با اقران وی را در: ابن عقیل / شرح + ابن هشام / قطر الندی و بل الصّدی، + ابن هشام / مفتی اللیب + مبرّد / الکامل فی اللغة + جاحظ / رسائل + شرح حال عقاید وی در: ابن ندیم / الفهرست ۸۷، ۸۸، ۸۹ + احمد امین / ضحی الاسلام ۱/ ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۱۶، ۳۱۷، ۳۱۸، ۳۱۹، ۳۲۰ + مقدمه دکتر زکی مبارک بر چاپ ممتاز الکامل / مصر ۱۹۳۷. درگیری مبرّد و نعلب در شعر ابو العلاء، معری ذ.ک: اللزومیات، چاپ خانجی / مصر / ۴۰۶/۱.

۲- ابن ندیم ۱۱۵: کوفه.

۳- ابن ندیم ۱۱۵.

۴- ابن ندیم ۱۱۵، ۱۱۶.

۵- ذ.ک: الامامة و السياسة، مقدمه محقق.

استفاده می‌کند تا بی‌اعتباری و جعلی‌طلب را نشان داده باشد.<sup>۱</sup> ابن قتیبۀ تا آخر در سراب پان عربیسم غوطه‌ور است، می‌خواهد بی‌طرف باشد، ولی نمی‌تواند.<sup>۲</sup>

\*

● اشغال مدائن و سرنوشت خانواده یزدگرد سوم و خاندان سلطنتی ساسانی،  
در منابع اسلامی:

بلاذری / ۲۷۹ هـ / فتوح البلدان ۲۶۲: مدائن در آستانه اشغال، سال ۱۹ (ق)، حرکت یزدگرد با مال و منال و خزائن بسیار، همراه اساوره برجسته، زنان و کنیزان، از مدائن به سوی حُلوان. ص ۲۷۹: حرکت به سوی دیلم، همراه چهار هزار نفر خواص و خدمه، یزدگرد در اینجا خانواده و همراهانش را می‌گذارد و خود تنها حرکت می‌کند. ص ۳۱۱، ۳۱۲، ۳۱۳: مسیر حرکت از مدائن به ← حُلوان ← اصفهان ← استخر ← طبرستان ← کرمان ← سجستان ← خراسان = مرو. / مقایسه کنید: فردوسی / شاهنامه. چاپ مسکو جلد ۹/۵۵-۳۳۲ بندهای ۵۲۵-۲۵۰. در اینجا بلاذری سخن از: خواستگاری «نیزک» از دختر یزدگرد و اعتراض و پاسخ منفی یزدگرد به این تقاضای گستاخانه، دارد.

ص ۲۶۳: پس از اشغال مدائن؛ اعراب به تعدادی از کنیزان سلطنتی که از اطراف و اکناف ایران برای دربار فرستاده شده بودند، دست می‌یابند.

مقایسه کنید: فردوسی ۳۵۸/۹، ۳۵۹، ابو یوسف / خراج ۳۰ + ابن عُبری / تاریخ مختصر الدول ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵. + مسعودی / مروج ۱/۲۱۶-۲۱۵، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۴. مسکویه / ۴۲۱-۳۲۰ هـ / تجارب الامم ۱/۱۴۵: یزدگرد به هنگام قتل در مرو بیست ساله بود. ص ۲۱۸: یزدگرد خانواده و ذخائرش را جلوتر از خودش به

۱- ذ.ک: ابن قتیبۀ / المعارف ۹۴، ۹۵.

۲- ذ.ک: ابن عبدربه / العقد (چاپ محمد هارون) ۳/۴۰۸-۴۲۰.

حُلوان فرستاد... ص ۲۱۹: یزدگرد از مدائن به حُلوان رفت و مهران و... را در مدائن جای خود گذاشت. ایرانیان قبل از اشغال مدائن، زنان و کنیزان و اموال و اشیاء قیمتی خود را برداشتند و بردند. لباس و کالاهای دیگر در خزینه‌ها گذاشتند. مقایسه کنید: خراج ۳۰ + ابن اثیر / اخبار ایران ۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱ / ۳۳۴/۲ - ۳۳۵: قتیبه در سغد بر کنیزی از نسل چهارم یزدگرد دست یافت... او را نزد حجاج بن یوسف ثقفی فرستاد و حجاج وی را به ولید تقدیم کرد، یزید بن ولید از وی پدید آمد.<sup>۱</sup>

### ● منابع محققان و مستشرقان:

اشپولر: درباره خانواده یزدگرد چیزی در دست ندارم. ازدواج حسین [بن علی علیه السلام] با شاهزاده ساسانی ساختگی است. شیعه سعی کرد امامان را با آخرین سلسله شاهنشاهی ایران (= ساسانیان) متصل کند. شیعیان به این که مادر امام چهارم جهانشاه است اهمیت زیادی دادند.<sup>۲</sup>

... تولد که: یزدگرد سوم (۶۳۳-۶۵۳ یا ۶۵۲ م) به هنگام قتل در مرو ۱۹ یا ۲۰ سال داشته است.<sup>۳</sup>

گریستنن: از سرگذشت خاندان یزدگرد اطلاع اندکی داریم؛ مسعودی فرزندان او را چنین می‌شمارد: دو پسر؛ وهرام و پیروز، ۳ دختر؛ اردگ (?). شهربانو (?). مردآوند (?). بنابر روایت شیعیان که گویا قطعی نیست. شهربانو به عقد امام حسین درآمد. شیعیان به این ترتیب اولاد حسین را وارث «خورنه» یا «فره ایزدی» شاهنشاهان ایران باستان محسوب داشتند و کریم الطرفین شناختند. مسعودی

۱- مقایسه کنید: طبری ۱۲۴۶۷/۸ چاپ اروپا + مختصر الدول ۱۱۸، ۱۱۹ + مسعودی / ذ.ک. صفحات بعد /

۲- ذ.ک: به آلمانی:

Bertholdspuler: Iran in Früh-Islamischerzeit Wiesbaden. 1952. pp. 20, 178, 231.

۳- ذ.ک: مشکور / ساسانیان ۱/۱۲۸۴، ۱۲۸۷، ۱۲۴۴/۲، ۱۳۴۷.

می‌گوید که اکثر اعقاب یزدگرد در مرو ساکن شدند و بیشتر اخلاف سلاطین و اعقاب طبقات چهارگانه ایرانیان هنوز در «سواد» (عراق) منزل دارند و نسب و حسب خود را نوشته حفظ می‌کنند.<sup>۱</sup>

کورت فریشلر<sup>۲</sup> (؟): اکثر مورخان (؟) عقیده دارند که شهریانو پس از وضع حمل درگذشت. مارسلین، خاورشناس قرن بیستم به چنین افسانه‌ای معتقد بود. او نمایندهٔ امام حسین در ایران در سال ۶۰ هجری را شهریانو می‌داند. در سال ۱۹ هجری که «مدائن» سقوط کرد و خانوادهٔ سلطنتی ایران را اسیر کردند و به مدینه بردند، «علی بن ابی طالب» اعضای آن خانواده را از سایر اسیران جدا کرد و آنها را با احترام مورد پذیرائی قرار داد و در تمام مدتی که در مدینه بودند، خرج آنها را از جیب خود می‌پرداخت. در بین اسیران دو دختر جوان از دختران یزدگرد سوم به اسم «شهریانو» و «کیهان بانو» وجود داشتند، علی بن ابی طالب «شهریانو» را به پسرش «حسین» که تا آن تاریخ زن نگرفته بود داد و «کیهان بانو» را به عقد محمد بن ابی‌بکر که از ارادتمندان علی بن ابی‌طالب بود درآورد...<sup>۳</sup>

دارمستتر: دکترین شیعه اقباسی است از اعتقاد ایرانیان به فرهٔ ایزدی که با اسلام تطبیق یافته است.<sup>۴</sup>

مونتگمری وات: شیعیان نخستین بیشتر از میان اقوام عرب جنوب که سنن

۱- ذ. ک: آرتور کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان. (رشید یاسمی. چاپ اول. تهران. ۱۳۱۷) ۳۵۸، ۳۵۹، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۲. + چاپ اخیر ۵۳۱، ۵۳۲.

۲- هر چه جستجو کردم متن «فریشلر» را نیافتم و حتی اسم او را در لیست خاورشناسان ندیدم! لذا از دو حال خارج نیست یا چنین شخصی وجود دارد و مطالبی پیرامون این افسانه گفته است. و یا که مرحوم ذبیح‌الله منصوری طبق عادت معمول و دیرینهٔ خود، مطالبی را پیرامون این افسانه به کورت فریشلر (؟) نسبت داده است.

۳- ذ. ک: کورت فریشلر / امام حسین و ایران. ترجمهٔ ذبیح‌الله منصوری، ۲، ۳، ۴.

۴- ذ. ک: کرین / تاریخ فلسفهٔ اسلامی ۹۶/۱.



شاهمداری آنها با یک پادشاه نیمه خدا مخصوصاً نیرومند بود...<sup>۱</sup>  
آرنولد: علت قبول تشیع از سوی ایرانیان، ازدواج دختر یزدگرد سوم با امام حسین بود.<sup>۲</sup>

ناصر ناطق: علت پذیرش تشیع از سوی ایرانیان، صرفاً فشار وارده از سوی اعراب بر ایرانیان بود. ایرانیان برای رهایی از این اسارت، پاره‌ای از دیدگاه‌های خود را در تشیع جستجو کردند و از طرفی بخاطر کرامت زن در تشیع (فاطمه) و هماهنگی تشیع با زرتشت در عدالت و آزادی ... با این همه می‌توان گفت که شاید ایرانیان از اینکه ائمه شیعه با دودمان ساسانی پیوندهائی دارند خوشحال بودند.<sup>۳</sup>  
مشکور: یزدگرد در اواخر عمر از روی احتیاط زن و فرزند خود را به طخارستان برد و سپس به مرو برگشت.<sup>۴</sup> ظاهراً او را سه زن بوده که از آن سه، هفت پسر و پنج دختر داشته است. پسران: فیروز، خسرو، بهرام، نرسی، مهرگشسب، کامکار، مخدج (?). دختران: آذرک، شهین، مردآوند، بانویه (= بابونه)، تهمینه. برخی مورخان بانویه (= بابونه) و تهمینه را دختران فرزند هفتم یزدگرد (مخدج) می‌دانند. برخی دیگر می‌گویند که فیروز (= پیروز) پسر یزدگرد سوم دختری داشت به نام شاه آفرید که در سال ۹۳ هجری با خواهر دیگری به دست عربها اسیر شد و ایشان را به دمشق برده‌اند. ولید بن عبدالملک یکی از آن دو را به زنی گرفت و از او پسری به وجود آمد که یزید بن ولید باشد.<sup>۵</sup> بعدها از نام شاه آفرید و بانویه، شهربانویه

۱- ن.ک: همان

۲- ن.ک: ناصر ناطق / زندگی مانی و پیام او، ۱۴۰، ۱۴۱.

۳- ن.ک: همان.

۴- مقایسه کنید: مسکویه / پیشین.

۵- مقایسه کنید: مسکویه، پیشین. + ابن عبدربه / عقدالفرید ۱۹۳/۳ + ابن عبری / مختصر الدول ۱۱۸.

۱۱۹: ... و کانت أمه ام ولد، اسمها شاه فرند (فرید) ابنة فیروز بن یزدجرد بن شهریار بن کسری. و هو

القائل: انا ابن کسری و ابی مروان. و قبصر جدی و جدی خاقان و انما جعل قیصر و خاقان جدیة لان ام

(= شهربانو) را ساخته‌اند و گفته‌اند: دختر یزدگرد سوم را به اسارت به دربار خلفای عرب برده‌اند. اما شکی نیست که دختران یزدگرد سوم با اعراب زویرو نشده‌اند که کسی آنان را به اسارت به مدینه برده باشد.<sup>۱</sup> در کتب معتبره اسلامی نیز چنین مطلبی ذکر نگردیده<sup>۲</sup> است.

سعید نفیسی: اصلاً دختری به نام شهربانو از یزدگرد سوم وجود نداشته تا در مدائن اسیر شده باشد و نزد عمر برده شود و با امام حسین ازدواج کند و مادر امام سجاد باشد. از طرفی دختران یزدگرد سوم بدون شک در مدائن نبودند. از دیگر طرف در زمان عمر، یزدگرد ۱۵ سال داشته تا چه رسد به این که دختری رسیده و بالغ داشته باشد.<sup>۳</sup>

پورداد: «چنین می‌نماید آنچه درباره سه دختر یزدگرد نوشته‌اند داستانی بیش‌تر نباشد، مانند این داستان که اسکندر مقدونی را دخترزاده داریوش سوم هخامنشی پنداشته‌اند، چون ایرانیان از این دشمنان شکست خورده تخت و تاج شاهنشاهی خود را از دست داده‌اند، غرور ملی آنان را بر این داشت که با اینگونه داستانها دل خوش کنند و بگویند این بیگانگان که به ایرانیان چیره شدند با این زناشویها وارث پادشاهی ایران شدند و یا از فرّه ایزدی برخوردار بودند.»<sup>۴</sup>

→ فیروز ابنه کسری و امها ابنه قیصر و ام کسری ابنه خاقان ملک التترک. مقایسه کبید: بلادزی / فتوح

۳۱۲... و وقع فیروز ابن یزدجرد فیما یزعمون الی التترک فزوجوه و اقام عندهم.

۱- ذ. ک: مشکور / ساسانیان ۱۲۹۰/۲.

۲- مشکور ۱۲۸۸/۲، ۱۲۸۷، ۱۲۸۹.

۳- ذ. ک: مشکور ۱۲۹۰/۲ به نقل از سعید نفیسی / تاریخ اجتماعی ایران ۱/۱۳. + ابن عبری / مختصر

الدول ۱۰۱: ... فاجتمعوا علی خلع آرز میدخت بنت کسری و تملیک غلام اسمه یزدجرد...

۴- ذ. ک: پورداد / آنهایتا، یزدگرد شهریار ۳۸۷-۳۹۷. جالب است بدانیم که پورداد در آغاز جوانی و

شوربدرگی و شیفتگی مرثیه‌ای در رثای یزدگرد سوم و سرنوشت دخترانش از جمله دختر موهوم او به

نام شهربانو، سروده بود و بعدها که به تحقیق و تاریخ پیوست و مطالعه کرد به این نتیجه رسید که این

داستان دروغی بیش نیست.

احمد امین<sup>۱</sup>: شاهسفرم دختر فیروز بن یزدجرد بن شهریار بن کسری ابروین، زن ولید بن عبدالملک، یزید بن ولید ناقص و ابراهیم بن ولید مخلوع را زائید.<sup>۲</sup>

الامینی<sup>۳</sup>: مرحوم علامه امینی در نقد و پاسخ به افتراات یک نویسنده پان عربیست مصری که گفته است: «حسین با شهربانو دختر آخرین پادشاه ساسانی ازدواج کرد و وارث عظمت اهوزائی و فرّه ایزدی ساسانی گردید...» فرموده‌اند: «امام حسین، این عظمت را از جدش پیامبر بزرگ به ارث برده، هر چند که قوم فارس، بهترین قوم عجم است و... بلکه این خاندان از برکت اتصال با خاندان رسالت و نبوت کسب شرافت کرده است...».

بدیهی است که مرحوم امینی بدون توجه به اصل موضوع، در مقام پاسخ به یک تحقیر و تحریف مبتنی بر دروغ است، و اگر نه، نقادی چون او که به ساختمان تاریخ و حدیث و رجال اسلام مسلط و مشهور است، نمی‌تواند ساخت تاریخی این افسانه را باور کند.

\*

### ● منبع مورد استناد خاورشناسان:

«مروج الذهب» مسعودی منبعی است که «کریستن سن» ایران شناس دانمارکی و با استناد به او برخی دیگر از شرق شناسان و محققان داخلی در بیان سرنوشت آخرین شاه ساسانی و فرزندان او گفته‌اند که احتمالاً یکی از دختران یزدگرد سوم «شهربانو» نام داشته است. «کریستن سن» تأکید می‌کند که نام این دختر در نسخه

۱- ضحی الاسلام ۱/۱۱۱.

۲- ذ.ک: ابن عبدربه / عقد الفرید ۱۰۳/۳ برید بن الولید و امه ابنة یزدجرد بن کسری، سبها قتیبة بن مسلم بخراسان و معث بها الی الحجاج بن یوسف، فبعث بها الحجاج الی الولید بن عبدالملک فاتخاها، فولدت له برید الناقص و لم تلد غیره.

۳- الغدیر ۳/۳۱۷، ۳۱۸.

خطی مورد مراجعه او «فاسد» و لذا با احتمال و از روی افسانه شیعیان، نام این دختر را «شهربانو» نوشته است.<sup>۱</sup>

با مراجعه به نسخ مختلف، مخصوصاً آخرین نسخه چاپی خاورشناسان و محققان عرب<sup>۲</sup> که با نسخ خطی منحصر بفردی مقابله شده است، به این نتیجه رسیدم که طبق معمول و مرسوم آن ایام، سازندگان و یا ظرفداران افسانه شهربانو در نسخی از «مروج الذهب» که در دسترس شان بوده دست برده‌اند و نام قهرمان افسانه را در کنار فرزندان منسوب به یزدگرد سوم آورده‌اند. چنین پیداست که تدلیس در آن روزگاران بسیار شایع و رایج بوده و لذا مسعودی که نگران این بلیه است در پایان کتابش ضمن تصریح به انواع تدلیس و تحریف در کتب تاریخی، به جااعلان و مدلسان، شدیداً هشدار می‌دهد.<sup>۳</sup>

محققان و مصححان نسخه چاپی مذکور در پاورقی صفحه مربوطه به چنین نامی در نسخه‌های خطی موجود اشاره نکرده‌اند. مسعودی در سراسر مروج الذهب به مناسبت‌هایی از یزدگرد سوم یاد کرده است و در موضوع مورد بحث چنین می‌گوید:

«یزدجرد بن شهربار بن کسری ابرویز بن هرمز بن انوشروان بن ... و هو آخر ملوک الساسانیه، فکان ملکه الی ان قتل بمرو من بلاد خراسان عشرين سنة و ذلك لسبع سنين و نصف خلت من خلافة عثمان بن عفان (رض) و هی سنة احدى و ثلاثین من الهجرة و قبل غیر ذلك فی مقدار ملکه و خبر مقتله<sup>۴</sup> ... و قتل یزدجرد الآخر من ملوکهم علی حسب ما ذکرنا، و له خمس و ثلاثون سنه و خلف من الولد: بهرام، فیروز، و من النساء: ادرک، شاهین، مردآوند.<sup>۵</sup> و اکثر عقبه بمرو...»<sup>۶</sup>

۱- ذ.ک: ایران در زمان ساسانیان چاپ اول ۳۶۲، چاپ اخیر ۵۳۱، ۵۳۲.

۲- چاپ اسعد داغر، بیروت ۱۹۶۵.

۳- ذ.ک: مروج ۳۱۳/۴، ۳۱۴: تحریف المؤلف لمن یغیر فی کتابه ...

۴- ذ.ک: مروج ۳۱۰/۱، ۳۱۱ چاپ اسعد داغر، بیروت ۱۹۶۵.

۵- محققان در ذیل مردآوند آورده‌اند: فی بعض النسخ: ادرک، سها، مراد و زبد.

● شناسائی مادر امام سجاد حضرت علی بن الحسین علیه السلام در منابع اسلامی:

بلاذری / انساب ۱۴۶/۳: ... امه ام ولد، تسمى سلافه... بلاذری / انساب ۱۰۲/۳، ۱۰۳... و كانت ام علی بن الحسین سجستانیة تدعى سلافه... قمی / تاریخ قم ۱۹۶: شهربانویه بنت یزدجرد... ۱۹۷: ام ولد، او را سلامه خوانده‌اند. خوارزمی / مناقب ۱۴۳... امه ام ولد، امه سلافه. یافعی / مرآة الجنان ۲۱۰/۱، امه، ام ولد، از اسرای بلاد سند. مبرد / الكامل ۹۲/۲ امه فتاة. اشعری / مقالات ۷۰: ام ولد، يقال لها سلافه. یعقوبی / ۲ / ۴۶: ام ولد، از اسرای کابل. + ۲ / ۲۸۳، ۳۰۳. نوبختی / فرق ۹۴. ابن طولون / الائمة الاثنا عشر ۷۸: امه سنديه، يقال لها سلافه و يقال: غزاله. اربلی / كشف الغمه ۸۰/۲: امه: ام ولد، اسمها غزاله. + ۸۳. مجلسی / بحار ۸/۴۶: امه ام ولد، يقال لها سلامه، امه غزاله ام ولد. احمد امین / ضحی الاسلام ۱۱/۱: كان اكثر اهل المدينة يكرهون الاماء، حتى نشأ منهم علی بن الحسین و... مبرد / الكامل ۹۳/۲: سلافه. ابن قتیبه / معارف ۹۴: سلافه، غزاله. کلینی / کافی ۳۶۸/۲: امه سلامه. ابن سعد / طبقات ۱۵۶/۵: ام ولد، اسمها غزاله.

مقایسه کنید: مسعودی / مروج ۲۸۳/۲، ۷۴/۳، ۷۰، ۷۱، ۱۶۰: اصلاً اشاره‌ای به مادر و... نشده است. + ابن خلکان / وفيات ۴۰۳/۱ - الزمخشری / ربيع الابرار. ز. ک: سیر موضوع در: المبرد / الكامل فی اللغة. چاپ ممتاز، زکی مبارک؛ ۲۰۳/۱ واقعه حرّه و مسلم بن عقیبه المرئی و... مقایسه کنید: بحار ۱۵۲/۴۶. ۴۶۲/۲/۱ - ۴۶۱: بیروی عن رجل من قریش لم یسم لنا... ۴۶۲/۳/۱ - ۴۶۳: بیروی انه قبل لعلی بن الحسین انک من ابرّ الناس و لست تاکل مع امک... و كان يقال له: ابن الخیرتین... ۴۶۳/۲/۱: و كانت سلافه عمّة ام یزید الناقص او اختها. مقایسه کنید: ابن قتیبه / المعارف ۹۴، ۹۵: ان امه سنديه يقال لها سلافه و يقال غزاله.

نکته‌ای که توجه و تأمل در آن برای هر محقق در این موضوع ضروری و لازم

است، مکاتبات مشهور منصور خلیفه دّوم عبّاسی با محمّد بن عبداللّه بن حسن (= نفس زکّیه) است.

می دانیم که محمّد نفس زکّیه رهبر شیعی قیام بزرگ ضدّ اموی بود که عبّاسیان پس از سقوط رژیم اموی، قدرت را غصب کرده و سعی در نابودی سران و رهبران شیعی انقلاب داشتند. قیام نفس زکّیه و برادرش ابراهیم که از سال ۱۳۲ هجری تا سال ۱۴۶ هجری ادامه داشت و رژیم عبّاسی را در آستانه سقوط قرار داده بود، از مهم ترین نهضت های فصل نخست عصر اول خلافت عبّاسی است.

اسناد برجسته و روشن این نهضت، نامه های متقابل محمّد نفس زکّیه و منصور عبّاسی است. این مکاتبات که حاوی نکات قابل توجه و مهمی در موضوع مورد بحث است، مبتنی بر پان عربیسم عبّاسی می باشد، در این نامه ها «منصور» مفتخر است که: بنی العباس از آغاز تا انجام با اعاجم ازدواج نکرده اند و مادرانشان هرگز «امّ ولد» نبوده اند. او در طعنه بر «محمّد نفس زکّیه» به پیشینه ازدواج های بنی الحسن و بنی الحسین و آل علی بن ابی طالب اشاره می کند که چند نفری مادرشان «امّ ولد» بوده است. شگفت آنکه وی به افراد فرعی این خاندان اشاره کرده ولی اصلاً به مسئله ازدواج مورد بحث امام حسین و یا مادر امام سجّاد (= ام ولد) اشاره ای ندارد! حال آنکه اگر چنین شایعه ای در طول قرن اول و نیمه اوّل قرن دّوم در اذهان وجود می داشت منصور برای تحقیر هر چه بیشتر نفس زکّیه به آن اشاره ای می کرد. و این نشان می دهد که افسانه ازدواج از اوائل قرن سوّم به بعد ساخته شده و ابتدا در میان عوام و سپس در منابع امامیه جای یافته است.<sup>۱</sup>

✱

۱- ذ. ک: متن نامه ها: طبری ۵ / ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰، ۱۵۲، + میرد / الکامل (چاپ ممتاز زکی مبارک ۱۹۲۷ م / ۱۳۵۶ هـ / مصر - قاهره / مطبعة الخانجی) ۲ / ۳ / ۱۲۷۵، ۱۲۷۷ - ۱۲۷۸.

● مقطع زمانی - تاریخی ساخت داستان:

اوائل قرن سوم هجری به هنگام توطئه سیاسی مشترک عربی - ایرانی ولایت عهدی امام رضا علیه السلام و اوج فعالیت فرهنگی - سیاسی شعوبیه.

✱

● جغرافیای تبلیغی و انتشار داستان:

قلمرو گسترده شیعیان؛ خراسان بزرگ، طبرستان، عراق و ایران مرکزی.

✱

● طرح مقایسه‌ای داستان در منابع اولیه و ثانویه:

الف: اجزاء اصلی افسانه.

۱- اسم ایرانی دختر موهوم یزدگرد در منابع شیعی:

کلینی / کافی ۲/۳۶۹ ح ۱: جهان شاه، شهریانویه. اشعری / مقالات ۷۰: جهان شاه. نویختی / فرق ۵۳: جهان شاه. صدوق / عبون: شهریانویه، شاه زنان، جهان بانویه. ز. ک: مناقب ۳/۳۱۰، ۳۱۱. مفید / ارشاد ۱/۳۱۰: شاه زنان ۲/۱۳۷: شاه زنان ۲/۱۳۸: شاه زنان. شهریانویه، مقنعه ۷۳: شاه زنان. طبری / دلائل الامامه ۸۲: شهریانویه، شاه زنان. صفار / بصائر الدرجات: جهان شاه، شهریانویه. ز. ک: بحار ۴۶/۱۱. اربلی / كشف الغمه ۲/۸۳: يقال: شهریانویه. قبیل: شاه زنان. طبرسی / اعلام الوری ۲۵۶: شاه زنان، شهریانویه. شهید / الدروس ۱۵۳: شاه زنان. راوندی / خرائج: جهان شاه، شهریانویه. بحار ۴۶/۱۱. ابن جوزی<sup>۱</sup> / تذکرة: شاه زنان، شهریانویه. بحار ۴۶/۱۳. ابن شهر آشوب / مناقب ۳/۳۱۰، ۳۱۱: شهریانویه، شاه زنان، جهان بانویه.<sup>۲</sup>

۱- ابن جوزی از سنیان است.

۲- در روایات عامیانه شعوبیه آمده است که شهریانو دختر هرمان بوده و هرمان پسر عموی یزه‌گرد! ز

## ۲- نموده‌های شعوبی داستان:

الف: بنا به روایت صفار:

بصائر ج ۷/ باب ۱۱. بحار ۹/۴۶.

۱- دختر یزدگرد مظهر و نماینده عینی «فرّه ایزدی» و پاسدار ارزشهای شاهنشاهی و شکوه و عظمت ساسانی است: «وقتی دختر یزدگرد وارد شهر «مدینه» شد، دختران مدینه برای دیدنش از زمین تا پشت بام‌ها صف کشیدند. از درخشندگی چهره‌اش «مسجد» مدینه نورانی شد» در اینجا: نور «فرّه ایزدی» بر نور «نبوت محمدی» برتری می‌یابد!

۲- کینه و نفرت فوق العاده و تاریخی از خلیفه عرب عمر بن خطاب که فرمان اشغال ایران و سقوط ساسانیان را داد: «وقتی در «مسجد» عمر را دید، روی پوشاند و گرداند و گفت: آه! بی‌روح بادا هرمز. و عمر که فارسی پهلوی - دری نمی‌دانست، پنداشت که شاهزاده فحش می‌دهد، حمله کرد تا او را ادب کند که...»

۳- ارادت دیرینه و غیر منتظره، ارتباط بسیار دوستانه و پر از رمز و راز که ریشه در غیب دارد! رابطه امام علی بن ابی طالب و خاندان ساسانی: «امام علی جلو پرید و یقه عمر را گرفت که: مردیکه! دست نگهدار، با تو نبود، بهتر است آزادش بگذاری تا فردی از مسلمین را به شوهری اختیار کند... عمر گفت: خوب! مختاری خانم!»

۴- نماینده «خورنه» و پرتو «فره ایزدی» جُفت می‌جوید، خون پاک و شریف ساسانی که از «اهورا مزدا» سرچشمه می‌گیرد به خون «الله» در رگهای حسین می‌پیوندد، تخمه «ساسان» و یادگار سلطنت اهورائی با وارث نبوت محمدی و امامت علوی ازدواج می‌کند: «شاهزاده برخاست، آمد و آمد و آمد تا که دست بر سر «حسین بن علی» گذاشت؛ چه جالب و دل‌انگیز و غرور آفرین!



۵- در اینجا است که گفتگوئی صمیمانه و لبریز از مودت و سرشار از خویشاوندی و آشنائی دیرینه، بین امام علی و شاهزاده ساسانی درمی‌گیرد:

« نامت چیست؟

- جهان شاه.

- بلکه؛ شهربانو. و همین.

آنگاه امام «علی» نگاهی بر فرزندش «حسین» انداخته می‌گوید: «ای ابا عبدالله! حقا که از این زن صاحب فرزندی خواهی شد که بهترین مردم روی زمین باشد». و در نگاه شعوبیه این برتری، پیوند دو خون و نژاد پاک است؛ اصالت «رحم» و اصالت «صلب»، امتزاج دو نژاد اهورائی برتر، امامان دیگر از نسل «حسین» هستند. و این می‌تواند اهداف تاریخی و جاودانی «شعوبیه» را برآورده سازد: در برابر «اسلام عربی» و خلافت عربی که خلیفه، اصالت عربی - بدوی دارد، یک «اسلام ایرانی» که اصالت خونی، نژادی برتری اهورائی - الهی دارد. و البته که برتری و تفوق فرزندان ایزدی و تخمه ساسانی بر نبوت محمدی و نژاد هاشمی: روایت صفار ساخته ناسیونالیستهای افراطی شعوبیه است. زیرا در آن نور فرزندان ایزدی (نور چهره شهربانو) بر نور نبوت محمدی (روشن شدن مسجد مدینه) پیشی گرفته و نژاد ساسانی برتری یافته است. در روایات بعدی که جنبه تفضیلی - تبیینی دارد، «مسجد» برداشته شده و «مجلس» گذاشته شده است. مرحوم علامه مجلسی (ره) که اصولاً متوجه ساخت سیاسی این افسانه نشده سعی کرده تا «اشراق مسجد» را توجیه کند!!

✱

ب: بنا بر روایت «طبری» (۴۳۰ هـ) و «راوندی» (۵۷۳ هـ):

هنرمندان شعوبیه در ادامه کار و پس از جا انداختن این افسانه در حوزه‌های عامیانه و علمی شیعه امامیه (به گونه‌ای که کثرت و شهرت نقل پیدا کرد و به نواتر

لفظی و معنوی رسید تا آنجا که مشایخ اولیه امامیه (کلینی، صدوق و مفید) را فریفت و آنان صادقانه پذیرفتند و از بدیهیات شمردند و در کتب خویش آوردند، شاخ و برگهای دیگری بر این افسانه افزودند. این افزایشها بسیار حساب شده و دقیق است و برای پاسخ به سئوالات ذهنی، عینی و تاریخی شیعیان افزوده شده است:

۱- تعدیل روایت صفار (تبدیل «مسجد» به «مجلس») و تبیین ورود هر چه با شکوه‌تر شاهزاده ساسانی به مدینه و تأکید بر اکرام شاهان و بزرگان از زبان پیامبر اسلام، و نفی اسارت از شاهزاده ساسانی، و پرمایه‌تر کردن مواضع ضد ایرانی عمر بن خطاب، و تسلیم خلیفه عرب در برابر شاهزاده ساسانی، و روشن‌تر ساختن مواضع «امام علی» در دفاع از خانواده ساسانی و دل‌انگیزتر کردن و غرورآفرین‌تر کردن چگونگی انتخاب و ازدواج «شهربانو» با «امام حسین».<sup>۱</sup>

۲- حلّ تعارض شخصیتی دختر یزدگرد و دختر پیامبر اسلام.

۳- قداست بخشیدن به ساسانیان و تبیین راز و رمزهای غیبی ارتباط معنوی خاندان هاشمی با خاندان ساسانی و خواستگاری رسمی از شهربانو در عالم معنا توسط پیامبر اسلام و امام حسین در کاخ مدائن و عقد شرعی شاه زاده و پیامبر زاده و بعد، آمدن فاطمه زهرا به کاخ مدائن و عرضه اسلام به شاه‌زاده و اسلام آوردن وی، و اعلام اینکه بزودی مسلمانان بر سلطنت ساسانی غلبه می‌کنند و شاه‌زاده مسلمان عقد بسته، سالم و دست نخورده به دست امام حسین در مدینه می‌رسد:

فرازهای ۱ و ۲ در روایت «طبری»: دلائل الامامه ۸۱، ۸۲:

وقتی اسرای ایرانی وارد مدینه شدند، عمر بن خطاب خواست که زنان را بفروشد و مردان را برده اعراب سازد تا بیماران و پیران و ناتوانان عرب را به هنگام حج بر پشت خود گیرند و برگرد کعبه طواف دهند.

امام علی گفت: پیامبر اسلام فرمود: اکرام کنید بزرگوار هر قومی را. عمر گفت: بلی! شنیدم که می فرمود: هر گاه بزرگوار قومی بر شما وارد شد او را گرامی دارید، هر چند مخالف شما باشد.<sup>۱</sup> امام علی گفت: پس چرا با چنین قوم بزرگواری که با شما رفتار مسالمت آمیز داشته و به اسلام روی آوردند، اینگونه رفتار می کنی؟! قطعاً من در این اسیران سهمی دارم و خدا و شما جمع حاضر را شاهد می گیرم که سهم خود را در راه خدا آزاد کردم. بنی هاشم گفتند: ما هم سهم خود را به علی دادیم. علی گفت: خدایا شاهد باش که همه آنچه را هبه من کردند، در راه خدا آزاد کردم. مهاجران و انصار گفتند: ای برادر رسول خدا! ما هم سهم خود را به تو بخشیدیم. علی گفت: خدایا شاهد باش که آنان هم سهم خود را به من بخشیدند و من پذیرفته و همه را در راه خدا آزاد می کنم.

عمر گفت: چرا تصمیم مرا درباره اعاجم شکستی، چه چیز باعث شد که نظرم را درباره آنها عوض کنی؟! امام علی دوباره گفته رسول خدا را به یاد عمر آورد. عمر گفت: من هم سهم خود و دیگران را به تو و خداوند دادم. علی گفت: بارالها! بر آنچه گفت و اینکه من پذیرفتم و آزادشان ساختم، شاهد باش. گروهی از مردان قریش تمایل پیدا کردند که زنان را به نکاح خود درآورند.<sup>۲</sup>

امام علی گفت: نباید آنان را مجبور کنید، آزاد و مخیرشان بگذارید هر کس را اختیار کردند، آن وقت به نکاح درآورید.

گروهی از قریش به شهربانو دختر کسری اشاره کردند.<sup>۳</sup> شهربانو که در پشت پرده حجاب بود مورد خطاب یکایک جمع حاضر فرار گرفت و مخیر در انتخاب گذاشته شد.

۱- ذ.ک: ابن شهر آشوب / مناقب ۴/۴۸: و هؤلاء الأفرس حُكْمَاءُ كُرْمَاءُ...

۲- ذ.ک: همان: وَ رَغِبَ جَمَاعَةٌ مِنْ بَنَاتِ الْمُلُوكِ أَنْ يُسْتَنْكِحُوهُنَّ.

۳- ذ.ک: همان: فَأَشَارَ أِكْرَهُمْ إِلَى تَخْيِيرِ شَهْرِبَانُوِيَه بِنْتِ يَزْدَجَرْدَ، فَحَجَبَتْ وَ ابْتِ

به وی گفته شد: از این کسانی که تو را مورد خطاب قرار دادند کدامیک را برمی‌گزینی و آیا اصلاً شوهر می‌خواهی؟<sup>۱</sup>  
شهربانو ساکت شد.

امام علی گفت: آری! می‌خواهد، بگذارید برگزیند.

عمر گفت: از کجا دانستی که شوهر می‌خواهد؟

علی گفت: وقتی زنی بزرگوار از قومی بر پیامبر وارد می‌شد که ولی و سرپرستی نداشت، دستور می‌داد تا مورد خطاب قرار گیرد. به وی گفته می‌شد: آیا به شوهر راضی هستی؟ اگر حیا می‌کرد و ساکت می‌شد سکوت او نشانه رضایت وی بود و لذا پیامبر دستور به ازدواج او می‌داد. و اگر می‌گفت: نه، حضرتش او را مجبور به ازدواج نمی‌کرد.

و شهربانو وقتی خطاب را دریافت به حسین بن علی اشاره کرد. دوباره مورد خطاب قرار گرفت؛ شهربانو به زبان خودش گفت: اگر در انتخابم مخیرم، این<sup>۲</sup>  
و «علی» را ولی خود قرار داد.<sup>۳</sup>

«حذیفه» از سوی «حسین بن علی» طرف ایجاب عقد و امام «علی» از سوی شهربانو طرف قبول واقع شد. علی به شهربانو گفت: نامت چیست؟  
شهربانو گفت: شاه زنان. علی به فارسی گفت: نه، شاه زنان نیست مگر دختر محمد، و بعد به عربی ادامه داد: و او سرور زنان است و تو شهربانویه هستی.<sup>۴</sup>

۱- ز. ک: همان: فقيل لها: أيا كريمة قومها من تختارين من خطابك

۲- ز. ک: همان: فقالت: لست ممن تعدل عن النور الساطع و الشهاب اللامع الحسين ان كنت مخيرة

۳- ز. ک: همان: فقال اميرالمؤمنين: لمن تختارين ان يكون و ليك؟ فقالت: انت.

۴- شاخ و برگهای جالب در: مناقب ۴/ ۴۸ - ۴۹. همین متن را مقایسه کنید با متن مجلسی در بحار ۱۵/ ۲۶، ۱۶، اختلاف در متن و الفاظ و این نشان می‌دهد که متون مختلفی از این روایت در دست بوده است. نمونه: علی گفت: نامت چیست؟ گفت: شاه زنان دختر کسری، علی گفت: تو شهربانویه هستی و خواهرت مروارید دختر کسری. گفت: آریه. + مقایسه کنید: ابن شهر آشوب / مناقب ۴/ ۴۸، ۴۹ و

خواهرش مروارید نیز در انتخاب شوهر مخیر گذاشته شد، لذا امام حسن را به همسری برگزید. /پایان متن طبری./

\*

### ۳- فرازهای ۱، ۲، ۳، در روایت راوندی:

روایت راوندی، روایت صفار است. دخل و تصرف و ادامه هنرمندانۀ آن از کارهای بعدی شعوبیه می باشد. این روایت در نسخه چاپی موجود خرائج نیست و بناچار از بحار ۴۶/۱۰، ۱۱ نقل می شود. علت این است که این گونه روایات پس از ساخت و انتشار در میان عوام، در متون شیعی و... جاسازی می شده، لذا در برخی نسخه های خطی که احتمالاً در دسترس نبوده جا نیافته است. شعوبیه در انتشار روایات خود شرایط، حال و هوای مردم و منطقه را در نظر داشته اند.

وقتی دختر یزدگرد بن شهریار آخرین حلقه و خاتمۀ پادشاهان ایران بر عمر وارد شد و داخل مدینه گردید، دختران مدینه به تماشای او صف کشیدند، مجلس از پرتو چهره اش نورانی شد، عمر را که دید گفت: آه! بیروز باد هرمز.

عمر خشمناک شد و گفت: این کافره مرا دشنام داد و به او حمله کرد. امام علی به عمر گفت: با تو نیست، بلکه انکار چیزی است که تو نمی دانی. عمر دستور داد تا منادی ندای فروش زند.

امام علی گفت: جایز نیست فروش دختران شاهان، اگر چه کافر باشند، بگذار تا مردی از مسلمانان را برگزیند و ازدواج کند، مهریه او را از سهم شوهرش در بیت المال قرار بده.

عمر گفت: این کار را می کنم. وی را آزاد گذاشت که مردی را اختیار کند. دختر یزدگرد گردید و گردید تا که دست بر شانه حسین گذاشت. امام علی به زبان پارسی

---

→ بالاخره توجیه و تحلیل شگفت و... آن را در آخرین اثر معاصر: عبدالرزاق الموسوی المفرّم / الامام زین العابدین ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۱. که از شگفتی، سرشار است!

گفت: چه نام داری ای کنیزک؟

راوی ترجمه می‌کند به عربی یعنی: (ما اسمک یا صبیّه).

دختر یزدگرد گفت: جهان شاه.

امام علی به عربی گفت: بلکه شهربانویه.

دختر یزدگرد گفت: آن خواهرم هست.

امام علی به فارسی گفت: راست گفتی.

راوی ترجمه می‌کند یعنی: (صدق).  
 سپس امام علی رو کرد به امام حسین و فرمود: خوب نگهش دار و با وی نیکی

کن که بزودی برایت فرزندی بزاید که پس از تو بهترین مردم زمانش بر روی زمین باشد، و او مادر اوصیاء و ذریه طیبه است. او علی بن الحسین زین العابدین را زائید. روایت شده که او پس از زایمان مرد. اما اینکه چرا حسین را برگزید: زیرا او حضرت فاطمه را در خواب دید و قبل از اینکه بدست سپاه مسلمانان بیفتد بدست آن حضرت اسلام آورد.

او داستان را چنین نقل کرده است که: قبل از ورود سپاه مسلمانان به مدائن، شبی در خواب دیدم که گوئی محمد رسول خدا با حسین بن علی وارد خانه ما شدند و نشستند و مرا برای حسین خواستگاری و عقد نمود. چون صبح شد. این خواب در قلب من اثر عمیق گذاشت و تمام فکرم را بخود مشغول داشت تا که در شب بعد فاطمه دختر محمد صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم که نزد من آمد و اسلام را بر من عرضه داشت و اسلام آوردم. سپس فاطمه گفت: غلبه با مسلمانان است و تو بزودی در حالی که سالم هستی و هیچ دست نامحرمی به تو نمی‌رسد به فرزندم حسین می‌رسی. او گفت: از همان لحظه‌ای که از مدائن خارج شدم تا به مدینه رسیدم دست هیچ انسانی مرا لمس نکرد. / پایان متن راوندی /

● **ترفندها و ابتکارات شعوبیه در تثبیت افسانه:**

هنرمندان شعوبیه نشان داده‌اند که در کار خود بسیار ماهر و متخصص بوده‌اند. آنان در تثبیت این افسانه تمام جوانب را در نظر داشته‌اند تا هیچ‌گونه شک‌مبنی بر ساختگی بودن افسانه، در اذهان ایجاد نشود.

هنرمندان ماهر شعوبی با تکیه بر هدف سیاسی ساخت افسانه و ایجاد اختلاف در اسناد، متن، موضوع، زمان و مکان و دست اندرکاران افسانه، سعی کرده‌اند تا احتمال هرگونه تبانی و توطئه را از بین برده باشند.

روایت «صدوق» در «عیون» (۱۲۸/۲ + بحار ۸/۴۶، ۹، ۱۰) و روایت «مفید» در «ارشاد» (۱۳۸/۲) نمونه این ترفند است.

این دو روایت، به لحاظ سند، متن، موضوع، مکان، زمان و دست اندرکاران افسانه با یکدیگر اختلاف دارند. و باز این دو روایت در تمام ابعاد با روایت صفار کلینی، طبری، راوندی در اختلاف هستند. و این مبین نبوغ و هوشیاری شعوبیه است. ترفندی که در طول تاریخ نقل، بسیاری را فریب داده و به هنگام بررسی، افسانه را حقیقت جلوه داده است. مرحوم علامه مجلسی (اعلی الله مقامه) از جمله کسانی است که در دام این ترفند افتاده و سعی می‌کند تا تناقض زمانی مکانی دو روایت مذکور را تبیین و حل کند.<sup>۱</sup>

۱- روایت صدوق / عیون ۱۲۸/۲ + بحار ۸/۴۶، ۹:

حدثنا الحاكم ابو علي الحسين بن محمد البیهقی قال: حدثني محمد بن عيسى الصولي. قال: حدثنا عون بن محمد الكندي. قال: حدثنا سهل بن القاسم النوشجاني. قال: قال لي الرضا عليه السلام بخراسان: ان بيننا وبينكم نسا. قلت: وما هو ايها الامير؟ قال: ان عبدالله بن عامر بن كريز لما افتتح خراسان اصاب ابنتين ليزجود بن

شهریار ملک الاغاجم فبعث بهما الی عثمان بن عفان فوهب احدهما للحسن و الاخری للحسین. فماتتا عندهما نفسا وین. وکانت صاحبة الحسین نفست بعلی بن الحسین<sup>۱</sup>....

۲- روایت مفید / ارشاد ۱۳۸/۲: ... و امه شاه زنان بنت یزدجرد بن شهریار بن کسری. و یقال: اسمها کان شهریانویه، و کان امیرالمؤمنین علیه السلام ولی حریث بن جابر الحنفی جانباً من المشرق، فبعث الیه ابنتی یزدجرد بن شهریار بن کسری، فنحل ابنه الحسین شاه زنان منهما فاولدها زین العابدین، و نحل الاخری محمد بن ابی بکر فولدت له القاسم بن محمد بن ابی بکر. فهما ابنا خالة.

ملاحظه می شود که در این دو روایت بظاهر متفاوتی که هنرمندانه ساخته شده، هدف اساسی سیاسی شعوویه می درخشد: دختر یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی با امام حسین بن علی ازدواج کرده و امام سجّاد علی بن الحسین متولد شده، و این مایه و محور کلیه روایات شعوویه در منابع شیعی و سنی است. شگفتی هنر شعوویه در مونتاژ الفاظ، قطعات و کلمات تاریخی در ساخت و اسکلت داستان است. انتخاب زمان و مکان و دست اندرکاران مناسب و نمودهای برجسته برای افسانه، از ابتکارات بی سابقه جعل در تاریخ سیاسی اسلام و ایران بشمار می رود:

- ۱- انتخاب مقطع زمانی اشغال ایران در دوره عمر بن خطاب و اسارت قطعی تعدادی زن و دختر ایرانی و کنیزان اهدائی به دربار کسری در مدائن.<sup>۲</sup>
- ۲- انتخاب مقطع زمانی اشغال خراسان در دوره عثمان و امویان و اسارت تعدادی زن و دختر ایرانی و یک یا دو دختر از اعقاب خاندان ساسانی.<sup>۳</sup>

۱- اسناد روایت صدوق. ز. ک: نگاهی به اسناد افسانه.

۲- ز. ک: بلاذری / فتوح ۲۶۳، + ابو یوسف / خراج ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶.

۳- ز. ک: مسکویه / تجارب ۲/۳۳۵، ۳۳۴ + مختصر الدول ۱۱۸، ۱۱۹.



۳- استفاده از کلمات، معنا و مفهوم گفتگوهای امام علی با عمر بن خطاب در برخورد با اسرای ایرانی<sup>۱</sup> و استخدام حدیفة بن یمان عَبَسِي از اصحاب و خواص مشهور و شناخته شده امام علی در نقطه اوج داستان به هنگام عقد<sup>۲</sup> و حریت بن جابر حنفی که در دوره حکومت آن حضرت مأموریتی در ایران داشت.<sup>۳</sup>

۴- استفاده از کلمات پارسی دری ساسانی اسرای ارشد ایرانی در مدینه به هنگام برخورد با عمر بن خطاب. جمله معروف: آه! بیروز باذا هرمز.

۵- استفاده از کلمات و جملات فارسی دری ساسانی در متن مکالمه دختر موهوم یزدگرد سوم، برای طبیعی نشان دادن واقعه، چرا که دختر یزدگرد از راه رسیده و عربی نمی داند و باید به فارسی دری ساسانی صحبت کند.

۶- استفاده از دست‌اندرکاران مشهور و فعال اشغال ایران، چون عبدالله بن عامر بن کریم بن ربیع که مناطق وسیعی از خراسان بزرگ را در دوره عثمان اشغال کرد.<sup>۴</sup> خلاصه اینکه هیچ یک از قطعات اصلی و فرعی داستان در روایات اولیه شعوبیه<sup>۵</sup> که محور افسانه را می سازند، جعلی و بی سابقه در متون تاریخ عصر اول اسلام و ایران نیست. اما سازندگان روایات بعدی (مخصوصاً: روایت طبری و راوندی) که پیداست محصول قرن پنجم و ششم هجری است، ناشیگریهایی کرده‌اند:

### ● کلیشه‌های پارسی جاسازی شده در روایات افسانه:

در روایت صفار که نخستین روایت شعوبی موجود در متون شیعی است، کلیشه

۱- ن.ک: سلیم ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰.

۲- ن.ک: حدیفة بن یمان در: طوسی / رجال ۳۷ از اصحاب و خواص امام علی.

۳- ن.ک: حدیفة بن یمان در: طوسی / رجال ۳۷ از اصحاب و خواص امام علی.

۴- ن.ک: ابن سعد / طبقات ۴۴/۵، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹ + بلادزی / فتوح ۳۹۴.

۵- مشخصاً: روایت صفار.

پارسی دری ساسانی: «آه! بیروج بادا هرمز»<sup>۱</sup> تا حدودی حساب شده جاسازی شده و به لحاظ سبک و زبان‌شناسی، زیاد شک‌آفرین نیست، زیرا این کلیشه با تغییراتی از گفتگوهای اسرای ایرانی مدینه گرفته شده است.<sup>۲</sup> و اما کلیشه‌های فارسی روایات شعوبی در طبری و راوندی:

الف: روایت طبری / قرن پنجم / دلائل الامامه ۸۱، ۸۲. چاپ نجف:

امام علی به فارسی گفت: «نه، شاه زنان نیست مگر دختر محمد».<sup>۳</sup> دقت کنید که راوی به اصطلاح دقت در رعایت امانت لفظ کرده و لذا حضرت علی که عرب است «مگر» را «مکر» تلفظ می‌کند!

این جمله فارسی کوتاه، متعلق به سبک و ادبیات فارسی قرن چهارم و پنجم به بعد است.<sup>۴</sup> «مگر» حرف استثنای فارسی دری قرن چهارم و پنجم هجری و ادوار بعد است و در عهد ساسانی حرف استثناء، جُد و جذاک بوده است که هنوز در جنوب خراسان (بیرجند و حومه) حرف استثنای «جُد» رایج است. و نیز حرف نفی و نهی در فارسی ساسانی «نی و مه» بوده است، لذا حرف نفی «نه» مربوط به فارسی دری قرن چهارم و پنجم و ادوار بعد است. و حرف نفی «نی» به «فعل» در نمی‌آمده است؛ بنابراین «نیست» از نثر فارسی دری قرن چهارم و پنجم هجری می‌باشد.<sup>۵</sup>

※

ب: روایت راوندی (قرن ششم) خرائج، مندرج در بحار ۴۶/۱۰، ۱۱:

۱- در کافی: اَوْفَا! بِيْرُوْجِ بَادَا هِرْمَز. در خرائج: آه! بِيْرُوْزِ بَادَا هِرْمَزُ.

۲- ذ.ک: بهار / سبک شناسی ۲۱۱/۱.

۳- مقایسه کنید: بحار ۴۶/۱۵، ۱۶.

۴- ذ.ک: بهار / سبک شناسی ۱۱۳/۱، ۱۱۴، ۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۱۹: نثر ساسانی.

5. Mémorial jean de Menasce. Ahmad Tafazzoli; some Middle-Persian quotations in classical Arabic and persian texts. pp. 337-349. (Iran. Tehran. 1974.)

امام علی به فارسی گفت: «چه نام داری ای کنیزک» قالت: جهان شاه.

حضرت علی گفت: بل شهریانویه، قالت: تلک اختی.

حضرت به فارسی گفت: «راست گفتی».

شعوبیه روشن نساختند که چرا حضرت به فارسی حرف می‌زند و دختر موهوم یزدگرد سوم به عربی!! آیا منظور شرافت و قداست بخشیدن به زبان فارسی است؟ یا اینکه حضرت ذاتاً عجم و فارس بوده است؟!

این دو جمله فارسی دَری سره متعلق به ادبیاتِ قرون چهارم، پنجم و ششم است: ن.ک: غزالی (۵۰۵ - ۴۵۰ هـ) / کیمیای سعادت. چاپ چهارم، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۶۸ ش. جلد دوم: ص ۳۳۲: حرف استفهام (چه): چه کنی؟ ص ۳۶: چه عوض است، ص ۳۷۶: چه گرد کنیم از مال؟ ص ۳۸۶: با تو چه کرد؟ ص ۳۹۲: حرف ندای (آئی): خدای تعالی گوید: ای فریشتگان! ص ۳۳۸: راست گوئی، ص ۳۳۷: گفت: راست می‌گوئی. ص ۳۷۷: چه فایده بود؟ ص ۴۱۵: کاف تصغیر (کنیزک): کنیزکی بود عمر عبدالعزیز را... ص ۴۱۶: کنیزک فریاد می‌کرد. کنیزک بانگ می‌کرد. ۵۰۰: فعل (داری): «باک نمی‌داری، فردا طاقت رنج دوزخ و... چون داری؟» ص ۴۷۰: «آن یکی دیگر را گفت: بنویس! نام غازیان».

سبک ترکیب عربی - فارسی مکالمه: ص ۵۲۵: «... رسول ﷺ یک روز پرسید.

از جبرئیل که زوال بکردند؟ گفت: لا نَعَمْ، نه آری، گفت: این چه بود؟»

«کنیز» یک واژه پهلوی است، اما استعمال، نوع ترکیب و ساخت آن در جمله مذکور، مربوط است به فارسی دَری قرون چهارم و پنجم و ششم هجری چرا که کاف تصغیر در «کنیزک» (یعنی: دخترک) متعلق به نثر فارسی دَری قرون یاد شده می‌باشد و در زبان فارسی دوره ساسانی برای تصغیر بکار نمی‌رفته است.<sup>۱</sup>

«شهریانو» در اصل پهلوی آن «شتر پوانوک» یعنی «ملکه» و «صاحب مملکت» که

اصولاً بار سیاسی و رسمی - تشریفاتی داشته، و اسم خاص قرار نمی‌گرفته است<sup>۱</sup> ولی از آنجا که قرار بوده دختر یزدگرد دارای مقام ممتاز سیاسی نیز باشد، بکار رفته است. زبان رسمی کشور پهناور شاهنشاهی و زبان خاندان سلطنتی ساسانی زبان فارسی دَری بوده که مشتقاتِ پهلوی - اشکانی زیادی در آن راه داشته است<sup>۲</sup> لذا باید مکالمات منطبق با زبان آن دوره باشد. انتخاب نام شهربانو، جهان شاه، شاه زنان برای قهرمان افسانه مبین اهدافی است: «شهربانو» می‌رساند که قهرمان، شاهزاده (اتصال به مبداء خون و قره ایزدی بی‌واسطه) و دارای مقام و موقعیت سیاسی ممتاز بوده است. «شاه زنان» و «جهان شاه» و «جهان بانو» در فرهنگ سیاسی - سلطنتی ساسانیان بکار نمی‌رفته<sup>۳</sup> و سازندگان و واضعان نام، سعی کرده‌اند مترادف آن را که در ضمن با «سَيِّدَةُ النِّسَاءِ» و «سَيِّدَةُ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ» در فرهنگ عقیدتی اسلام برابری کند بسازند.<sup>۴</sup>

### ● بررسی روایات شعوبیه خراسان:

تاریخ نشان می‌دهد که مرکز ثقل فعالیت‌های فرهنگی - سیاسی - تبلیغاتی شعوبیه از آغاز تا انجام در خراسان بزرگ بوده است. و می‌دانیم که نهضت اسلام منهای عرب در خراسان شکل گرفت و از خراسان آغاز شد و تمام نیروی سیاسی - فرهنگی نظامی آن از خراسان به حرکت درآمد و آن قیام عمومی و فراگیر را باعث شد و به خلافت عربی امویان پایان داد، بنابراین روایات شعوبیه خراسان بسیار

۱- ز.ک: بهار ۱/۳۰۳، ۳۰۴. + مجله مهر. سال هفتم. مهرماه ۱۳۲۱-۱۳۲۲: مقاله محمدتقی بهار: ۱۸/۱، ۱۹، ۲۰: دومین ملکه یا شهربانوی ایران و بیست و ششمین شاه‌دخت ساسانی پوران، دختر پرویز بود....

۲- ز.ک: خانلری / زبان شناسی ۷۰، ۷۱.

۳- ز.ک: بهار ۱/۳۹۲، ۳۰۳، ۳۰۲، ۳۰۱.

۴- ز.ک: صفحات بعد: روایات شعوبیه خراسان. روایت صدوق.

قابل توجه است.

۱- در روایت صدوق، مندرج در: ابن شهر آشوب / مناقب ۱۷۶/۴ + بحار ۱۳/۴۶ آمده است که: «و امه شهربانویه بنت یزدجرد بن شهریار بن الکسری و یسمونها ایضاً بشاه زنان و جهان بانویه و سلافه و خوله». چنین تدبیر و ترفندی برای پایان دادن به «قیل» و «یقال» های منابع شیعیان و سنیان است: قرار دادن اسامی ایرانی دختر موهوم یزدگرد سوم قهرمان افسانه، در کنار اسامی عربی متهم به واقع و واقعیت، تلاشی است برای یکدست و یک جهت کردن روایات گوناگون که: «مادر امام سجاد شهربانو دختر یزدگرد سوم است، همو که او را شاه زنان و جهان بانو و سلامه و خوله و... نیز می گویند!» و حقا که این ترفند ظریفی است. در ادامه همین روایت شعوبیه خراسان آمده است: «و قالوا: هی شاه زنان بنت شیرویه بن کسری أبرویز» و این ترفند از همان موارد ایجاد اختلاف در موضوع، برای طبیعی نشان دادن افسانه است. و بعد آمده است که: «و یقال: هی برة بنت انوشجان» (و گفته می شود: او برة دختر نوشجان است). «نوشجان» یا «نوشنجان» از ایالات پهناور ماوراء سیحون خراسان بزرگ دوره ساسانی است که ولایت مرزی شاهنشاهی ایران با امپراطوری چین بود. در جغرافیای طبیعی - تاریخی ایران باستان از نوشنجان عُلَیا و سُفلی یاد شده است.<sup>۱</sup> خاندان نوشجانی از خاندانهای کهن و بزرگ فتودال ایرانی است که در شاهنشاهی ساسانی نقش سیاسی - نظامی مهمی داشته است. تاریخ، نشانه‌ای از پیشینه سیاسی این خاندان در ایران ساسانی بدست می دهد که به همین نام نوشجان شناخته می شود: در دوره انوشیروان ساسانی «نوشجان» حاکم ویژه شاهنشاه در یمن (تحت الحمايه ایران) بوده است. پیشینه سیاسی خاندان نوشجانی در آن مقطع از تاریخ ایران باستان از وهرز آغاز می شود: انوشیروان (وهرز) را بر «یمن» در «صنعا» گماشت. او حاکم شاه بود تا بمرد. پس از

۱- ن. ک: لُسترنج ۵۲۰، ۵۲۱: «نوشنجان علیا»، که گویا «ختن» باشد.

او پسرش نوشجان جای وی را گرفت و حاکم شاه بود تا بمرد، پس از او باذان بن ساسان به حکومت یمن گماشته شد.<sup>۱</sup>

به نظر می‌رسد وهرز فرمانده ساسانی بوده که با «سیف بن ذی یزن جمیری» بر یمن غلبه کرد و آن سرزمین را تحت الحمایه ایران قرار داد. هیبت و صلابت سیاسی خاندان نوشجان در شعر پان عربیسم اموی (شعر اصمعی) خود را نشان داده است<sup>۲</sup> و نیز رابطه ویژه این خاندان با دربار ساسانی مشهود است.<sup>۳</sup>

چنین پیدا است که این خاندان در دوره ایران پس از اسلام نیز موقعیت سیاسی - اشرافی - فتودالی خود را حفظ کرده است: گزارش ابوالفرج اصفهانی نشان می‌دهد که خاندان نوشجانی در دوره امویان و عباسیان وارث ضیاع و عقار فتودالی باستانی و مفاخر سیاسی - طبقاتی خود بوده‌اند. أخلاف این خاندان بر خرابه‌های قصور اجداد و آباء خویش اشک حسرت می‌ریخته‌اند. «محمد بن بشیر» شاعر دورگه عرب در حضور فرزندان نوشجانی در «جعفریه» حومه «بغداد» در باغ معروف نوشجانی بر خرابه قصر مشهور باستانی این خاندان مرثیه‌ای می‌سراید: ألا یا قَصْرٌ، قَصْرٌ، قَصْرَ النُّوشْجَانِ...، راوی می‌گوید: و كان ذلك القصر، من القصور الموصوفة بالحسن<sup>۴</sup>.... همین منبع حاکی است که خاندان نوشجانی در بغداد موقعیت اشرافی - طبقاتی ایرانی خود را کاملاً حفظ کرده بودند<sup>۵</sup> «احمد بن سهل نوشجانی» با «معتضد عباسی» رقابتی شگفت داشته است: «احمد بن ابی علا» شاعر شهوانی عرب متمایل به شعوبیه در محضر خلیفه از شراب ایرانی شاهانه با الفاظ نمکین پارسی یاد می‌کند:

۱- ذ.ک: مسعودی / مروج / چاپ ممتاز ۶۲/۲.

۲- ذ.ک: جاحظ / رسائل (چاپ محمد هارون) ۲۰۱/۱.

۳- ذ.ک: جاحظ / رسائل ۲۹۰/۲ + ابن هشام / سیره ۴۳/۱، ۴۴، ۴۵.

۴- ذ.ک: آغانی / ۱۳۶/۱۲.

۵- همان ۱۳۰/۳.

من شراب اصفهانی  
او شراب القیروانی  
و بشعری غنیانی<sup>۱</sup>

عَلَّانی و اسقیانی  
من شراب الشیخ کسری  
کَلَّانی توجانی

خاندان نوشجانی در بغداد، دربار و دربان داشته‌اند و با وقت قبلی اشراف عرب را به حضور می‌پذیرفته‌اند. رابطه مرموز این خاندان با شعرای شعوبیه و شعرای پان عربیسم مشهود است. به نظر می‌رسد آنان شعرای هجوسرای مخالف خود را با «موز» مسموم می‌ساخته‌اند<sup>۲</sup> خاندان نوشجانی در ردیف خاندانهای حکومتگر ایرانی دستگاه خلافت عباسی و از همدستان خاندانی ایرانی «بنوسهل» در قرن سوم هجری در تشکیلات سیاسی - نظامی هارون و مأمون عباسی بوده است. سهل بن قاسم نوشجانی کسی است که روایات شعوبیه خراسان را نقل می‌کند. جمله معترضة: يقال: هی برة بنت النوشجان ریشه در پیشینه سیاسی - تاریخی و موقعیت برجسته و ممتاز آن زمان این خاندان دارد. قرائن نشان می‌دهد که سهل بن قاسم نوشجانی در مقطع توطئه سیاسی عربی - ایرانی - ولایت عهدی امام علی بن موسی الرضا علیه السلام در خراسان فعال بوده است.<sup>۳</sup> و بعد مرحوم صدوق که تحت تاثیر روایات شعوبیه (به دلیل کثرت و شهرت نقل) است می‌فرماید: «والصّحیح هو الاول» یعنی: خیر! مادر امام سجّاد همان شهربانو دختر یزدگرد سوم است و بعد ادامه می‌دهد: و کان امیرالمؤمنین علیه السلام سَمَاها مریم، و يقال: سَمَاها فاطمة، و کانت تُدعی بسیدة النساء.<sup>۴</sup> این قطعه مبین گرایش شعوبیه افراطی خراسان به روایات اولیه ناسیونالیستهای ایرانی می‌باشد.<sup>۵</sup>

۱- ذ.ک: همان ۸۸/۸، ۱۳۰/۳.

۲- ذ.ک: همان ۱۳۰/۳.

۳- ذ.ک: بررسی اسناد افسانه.

۴- مقایسه کنید: صفحات گذشته؛ بررسی واژه شهربانو و مترادفات فارسی - عربی آن.

۵- ذ.ک: بررسی روایت صفار، صفحات گذشته.

۲- در روایت صدوق / عیون ۱۲۸/۲ + بحار ۸/۴۶، ۹ / آمده است که:  
 سهل بن قاسم نوشجانی گفت: «قَالَ لِي الرِّضَاءُ بِخِرَاسَانَ: إِنَّ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ  
 نَسَبٌ. قُلْتُ: وَ مَا هُوَ أَيُّهَا الْأَمِيرُ؟! قَالَ: إِنَّ عَبْدِ اللَّهِ بْنَ عَامِرٍ بْنِ كُرَيْزٍ لَمَّا افْتَتَحَ خِرَاسَانَ،  
 أَصَابَ ابْنَتَيْنِ لِيَزُوجَهُمَا بَنِي شَهْرِيَارِ مَلِكِ الْأَعَاجِمِ، فَبَعَثَ بِهِمَا إِلَى عُثْمَانَ بْنِ عَفَانَ،  
 فَوَهَبَ أَحَدَهُمَا لِلْحَسَنِ وَالْآخَرَى لِلْحُسَيْنِ...» این ترفند نیز برای ایجاد اختلاف در  
 زمان و مکان اسارت قهرمان افسانه و دست اندرکاران اسارت و طبیعی نشان دادن  
 آن بکار رفته است. این روایت را مقایسه کنید با روایت مفید در ارشاد ۱۳۸/۲:

۱- اختلاف در زمان: } روایت صدوق: دوره خلافت عثمان.  
 روایت مفید: دوره خلافت امام علی علیه السلام.

۲- اختلاف در مکان: } روایت صدوق: خراسان.  
 روایت مفید: شرق (?)

۳- اختلاف در دست اندرکاران اسارت: } روایت صدوق: عبدالله بن عامر  
 روایت مفید: حرث بن جابر

۴- اختلاف در ازدواج دختر دوم یزدگرد سوم: } صدوق: با امام حسن بن علی  
 مفید: با محمد بن ابی بکر.

۵- اتحاد و تکیه و تأکید بر هدف اصلی در هر دو روایت، و این دو روایت با کلیه  
 روایات شعوبه خراسان، مازنداران، عراق، ایران مرکزی، و آن:  
 ازدواج شهریانو دختر یزدگرد سوم با امام حسین بن علی که علی بن الحسین  
 نتیجه و ثمره این ازدواج است و بقیه امامان هم از همین نسل می باشند. نتیجه سیاسی  
 - تاریخی آن معلوم است.

در ادامه همین روایات آمده است: «فَمَا تَنَا عِنْدَهُمَا نَفْسَاوَيْنِ وَ كَانَتْ ضَاحِجَةً



الْحُسَيْنِ نَفْسَتْ بَعْلِي بْنِ الْحُسَيْنِ، در اینجا، شعوبیه صلاح می‌دانسته تا قهرمان افسانه را پس از حصول مطلوب بکشد تا تعقیب او در تاریخ ممکن نباشد و به اذهان آرامش بخشد.<sup>۱</sup> اما اخلاف آنان مرگ قهرمان را شرافتمندانه و یاد او را جاودانه کرده‌اند تا نه تنها یاد او برای همیشه در اعماق قلبها و ایمانها جاودانه باشد که آرامگاه او زیارتگاه مشتاقان و ارادتمندان باشد: خاورشناسان بر اساس کار همین اخلاف شعوبیه، شهربانو را در سال ۶۰ هجری در ایران می‌بینند که نماینده ویژه امام حسین در ایران است و آمده تا با کمک اشرافیت ایرانی، نیرو بسیج کند و با تعدادی، از اشراف جلسه مشورتی داشته تا پیرامون سرنوشت امام حسین که داماد ایرانیان است تصمیم بگیرند.<sup>۲</sup> مرگ قهرمان افسانه شایعه گسترده و عامی بود که در دوره آل بویه قوت و شدت گرفت و همان گونه که اساس این افسانه در حوزه‌های علمی و عامیانه تشیع امامیه تثبیت و قطعی گردید و در برخی مصادر رسمی (کلینی، صدوق، مفید) راه یافت و کلیه شعائر شیعی با عقاید و آراء شعوبی رسمیت یافت. تلاش برای ساختن سند تاریخی افسانه آغاز شد: آرامگاه شهربانو آخرین ترفندی بود که شعوبیه بکار برد: در میان عوام و خواص شیعه ایران که مرکز حماسی آن در آن دوران قم و ری و بغداد بود، شایع شد که: بی بی شهربانو پس از شهادت امام حسین علیه السلام به ایران گریخت و به ری آمد و در آنجا درگذشت و در نزدیکی آن شهر بخاک سپرده شد. بقعه حضرت بی بی شهربانو با سنگ لوحی از قرن چهارم هجری در کوهستان شرق ری معروف به کوه بی بی شهربانو پدیدار است. این بنا نمونه‌ای است از معماری عهد آل بویه و سلجوقیان، و تاریخ ساخت

۱- ذ. ک: مناقب ۱۰۹/۴: شهربانو در روز عاشورا در کنار حسین است، ولی مادر علی اکبر می‌باشد. بعد وقتی یزیدیان به حرم امام حمله می‌کنند و زنان به اسارت گرفته می‌شوند. شهربانو خودش را در فرات می‌اندازد و غرق می‌شود ص ۱۱۲.

۲- ذ. ک: فرمایشهای مرحوم ذبیح الله منصورى از زبان فردى به نام کورت فریشلر (؟) و مارسیلین در: امام حسین و ایران. چاپ ۱۳۵۷ تهران. انتشارات جاویدان.

صندوق منبت‌کاری آن، سال ۸۸۸ هجری قمری را نشان می‌دهد، درب منبت‌کاری شده آن، کار عهد صفوی است و الحاقاتی از هنر دوره قاجاریه دارد.<sup>۱</sup> نکته قابل توجه حک روایات اولیه شعوبیه (روایت صفار و طبری) مبنی بر گفتگوی امام علی و شهربانو بر در و دیوار و آثار چوبی و سنگی آرامگاه بی‌بی شهربانو است که گویا از بین رفته است.<sup>۲</sup>

### ● ماتم شهربانو

از دیرباز در ایران و مخصوصاً خراسان به هنگام ماه محرم و بخصوص روز عاشورا رایج و شایع بوده است. نگارنده که خود بارها و بارها شاهد این ماتم بوده و در آن شرکت کرده بیاد دارد که در یکی از روستاهای حومه شهرستان بیرجند در جنوب خراسان، که پیشینه تاریخی بس دور و درازی دارد، در هر روز عاشورا، ساعاتی از صبح گذشته، مردم ساده، صادق و صمیمی و معتقد آن روستا با علم‌ها (= تیره‌های چوبی بلند سه متری که بر سر آنها سمبل آهنی یا برنجی کف دست بریده‌ای از میج قرار دارد و انبوهی پارچه‌های رنگارنگ که مردم نذر کرده‌اند بر آنها آویخته و بسته‌اند) و با خلوص و اِبهت و عظمت خاصی از مسجد روستا راهی قبرستان گورها که یادگار ادوار باستانی این روستا است، می‌شوند (و معتقدند که اگر نروند فئات روستا طعمه سیل می‌شود، و این را تجربه کرده‌اند) در آنجا مدتی توقف کرده فاتحه می‌خوانند و در برگشتن از قبرستان که مصادف است با ظهر عاشورا، این نوحه شگفت و پر از رمز و راز را با آهنگی غم‌انگیز اما غرور آفرین می‌خوانند؛ نوحه شهربانو:

۱- ذ.ک: مشکور / ساسانیان، ۱۲۸۹/۲، ۱۲۹۰. به نقل از: سعید نفیسی / تاریخ اجتماعی ایران از ساسانیان تا امویان.

۲- ذ.ک: همان.

عزم میدان می‌کنم، سینه بریان می‌کنم.  
 می‌سپارم طفلگان با تو و من میروم،  
 می‌روم با چشم گریان، بدل داغ شما  
 نور چشم من کجائید؛ شاه زین العابدین،  
 چون شود بیمار، زین العابدین. فرزند من،  
 چون ببیند حال من یکبارگی نالان شود،  
 گشت گریان شاه نزد اهل بیت خویشتن،  
 در جوابش گفت مظلوم شهید کربلا  
 یک طرف داغ علی اکبر بود بر جان من  
 گریه از بَهرِ علی اصغر بود داغِ دلم  
 دیده‌ام من قاسم داماد را یاران شهید  
 دختران اهل بیت من خدا یار شما  
 اسب من غلتیده در خون خواهد آمد نزد تو  
 خیمه‌ام را سرنگون سازند این سنگین دلان،  
 ای سکینه غم مخور باشد خدا یار شما  
 خواهرم زینب چه شد تا من ببینم روی او  
 چون ببیند نعش من اندر زمین کربلا،  
 الوداع ای دوستان رفتیم از دارقنا،

الشَّهْرَبَانُو الْوَدَاعِ، الشَّهْرَبَانُو الْوَدَاعِ.  
 یا بیایم یا نیایم، الشَّهْرَبَانُو الْوَدَاعِ،  
 یک تن و تنها به میدان، الشَّهْرَبَانُو الْوَدَاعِ.  
 تاکنم او را وصیت الشَّهْرَبَانُو الْوَدَاعِ.  
 کوطیبیش این زمان، ای شهربانو الوداع.  
 مهربانی کن تو او را شهربانو الوداع  
 گفت با او چند گونئی شهربانو، الوداع.  
 کی انیس جان شیرین، شهربانو الوداع.  
 یسارگار جدّ من ای شهربانو الوداع  
 تیر بر حلقش زدند ای شهربانو الوداع  
 مادرش گریان شده ای شهربانو الوداع  
 میروم این دم به میدان شهربانو الوداع.  
 این نشان کشتتم ای شهربانو الوداع.  
 صبر کن اینها چه بینی، شهربانو الوداع  
 می‌سپارم این عزیزان، شهربانو الوداع  
 من چه سازم از غمش، ای شهربانو الوداع  
 صبر کن اینها چه بینی، شهربانو الوداع.  
 مونس جانِ شما شد شهربانو، الوداع.<sup>۱</sup>

این نوحه بسیار کهن که می‌تواند یادگار عهد آل بویه (و یا حداقل صفویه) باشد، هماهنگی زیادی با روایات شعوبیه دارد. در این نوحه، همه کاره امام حسین علیه السلام شهربانو است: وکیل و وصی و سرپرست بچه‌ها و... مبنای روایتی - تاریخی این

۱- در تابستان ۶۸ که به آن روستا رفتیم، این نوحه را از روی نسخه خطی (بیاض) دفترچه نوحه متعلق به آقای محمد محمدی مراد با رعایت امانت برگرفتم.

نوحه را در یک متن شیعی قرن پنجم و ششم هجری می توان دید: در این منبع آمده است که: شهریانو مادر علی اکبر شهید (نیز؟) بوده است، و تا آخرین لحظه در صحنه حضور دارد. پس از حمله یزیدیان به حرم امام و اسارت همه زنان، شهریانو خودش را در فرات انداخته و غرق می کند.<sup>۱</sup> مرحوم «مقرّم» از طرفداران معاصر روایات شعوبیه با تکیه بر همین روایت مورد بحث اصرار دارد که شهریانو پس از زایمان علی بن الحسین علیه السلام در گذشته است.<sup>۲</sup>



شعوبیه برای جا انداختن هر چه بیشتر این افسانه و جاودانه ساختن آن، از شعر نیز استفاده کرده است. شعرای توانای شعوبیه که بر سبک و اوزان شعری شعرای بزرگ و بنام عرب و عجم احاطه داشتند، جوهره سیاسی این افسانه را در قالب قطعه‌ای از زبان «ابوالاسود دثلی» شاعر شیعی امامی ساختند که:

۱- ذ.ک: ابن شهر آشوب / مناقب / ۲، ۱۰۹، ۱۱۲.

۲- ذ.ک: مقرّم / الامام زین العابدین، ۱۹، ۲۰. + تاریخ قم ۱۹۶.

در تعزیه‌های موجود مناطق ایران، همسر امام حسین علیه السلام رباب است. ذ.ک: مرتضی هنری / تعزیه درخوور (وزارت فرهنگ و هنر، زمستان ۱۳۵۴، تهران)، تعزیه امام حسین علیه السلام ۱۶۵-۲۳۱. بنابراین می توان گفت گویا داستان شهریانو فقط در خراسان بزرگ و ایران مرکزی جا افتاده بوده و احتمالاً طرفداران سلطنت باستانی در خراسان بزرگ متمرکز بوده‌اند. در تعزیه‌های رایج در خراسان بزرگ و ایران مرکزی می بینیم که «چون امام حسین علیه السلام شهید می شود و خاندانش به اسارت برده می شوند، برای اینکه عبدالله (؟) برادر شهریانو به خونخواهی امام حسین علیه السلام برنخیزد و آنها را تعقیب نکند، اسرا را از راهی که پر از خارهای مگیلان است و سخت بیراهه و پرت است به شام می برند...» و این تعزیه خار مگیلان است. «تعزیه عروسی شهریانو؛ در این تعزیه، عروسی امام حسین علیه السلام با شهریانو شهزاده خانم ایرانی (II) نشان داده می شود»، «تعزیه غارت خیمه گاه شهریانو یا غارت و فرار شهریانو؛ در این تعزیه، شهریانو بنا به وصیت امام حسین علیه السلام برای اینکه اسیر نشود پس از شهادت امام و حمله به خیمه‌ها فرار می کند...» ذ.ک: صادق همایونی / تعزیه در ایران (شیراز، نوید، ۱۳۶۸) تعزیه‌های شماره ۶۶، ۶۳، ۲۴.

و اِنَّ غلاما بين كسرى و هاشم  
لاكرم من نبطت عليه التمام  
وزن و قالب این شعر در اصل از آن «ابن میّاده» شاعر عربی سرای ایرانی نژاد  
شعوبی گرای افراطی دوره امویان است. «ابن میّاده» بر ریشه ایرانی خود مباحثات  
بسیار می نموده و چنین سروده است:

انا ابن ابى سلمى و جدى ظالم  
امى حصان اخلصتها الاعاجم  
أليس غلام بين كسرى و ظالم  
باكرم من نبطت عليه التمام<sup>۱</sup>

و شگفت آنکه «ابوالفرج» در چند جا از «ابوالاسود دثلی» با نام «ظالم بن عمرو  
النوشجانی» یاد کرده است.<sup>۲</sup> و این می تواند مبین دوراز باشد: ریشه ایرانی دادن به  
ابوالاسود و طبعاً گرایشهای شعوبی - شیعی او، و دیگر اینکه؛ رابطه خاندان  
نوشجانی را با شعرای شیعی می رساند. بنابراین ساخت قطعه مذکور از زبان  
ابوالاسود روشن می شود. بهر حال؛ این قطعه ساخت شعوبیه، با وجود کثرت و  
شهرت نقل، در نسخه های دیوان ابوالاسود جای نیافت! اما آن بخش از مشایخ و  
علماء امامیه که تحت تأثیر روایات شعوبیه قرار گرفته بودند، به نقل این بیت شعر  
شعوبی پرداختند و در کتب خویش ثبت کردند.<sup>۳</sup>

### ● نگاهی به اسناد داستان:

کسانی که با سرنوشت تاریخ، روایت و رجال (= راویان) در اسلام عموماً و در  
تشیع خصوصاً، آشنائی دقیقی دارند، می دانند که از همان آغاز، حوادث سیاسی در  
سرنوشت و ساخت تاریخ و مواد آن دخالت مستقیم و تعیین کننده داشت. هر چند که  
بعدها اصول و معیارهایی برای شناخت روایات درست از نادرست وضع گردید، اما

۱- ذ. ک: الدكتور م. محمد حسین / الهجا، و الهجاءون فی صدر الاسلام (مکتبه الادب، القاوه ۱۹۴۸ م)

۲- ۲۱۱/۲ + ۲۱۰ + آغانی ۲/۲۶۲، ۲۹۴، ۳۳۰، ۱۰۴/۱۴

۳- آغانی ۱۱/۷، ۴۹/۱، ۶۵، ۳۳/۲۱، ۴۳، ۱۰۵/۱۱ - ۱۲۴، ۹۷/۱۵، ۱۳۲/۱۸، ۳۳/۲۱

۳- ذ. ک: مجلسی / بحار ۴/۴۶ + ابن شهر آشوب / مناقب ۴/۱۶۷ + کلینی / کافی ۲/۳۶۹

قدرت، نبوغ و ابتکار جاعلان و پیچیدگی های جعل و اشکال گوناگون آن بمراتب ظریف تر و نامرئی تر از آن بود که در صافی علم الحدیث و علم الرجال گیر کند.<sup>۱</sup>

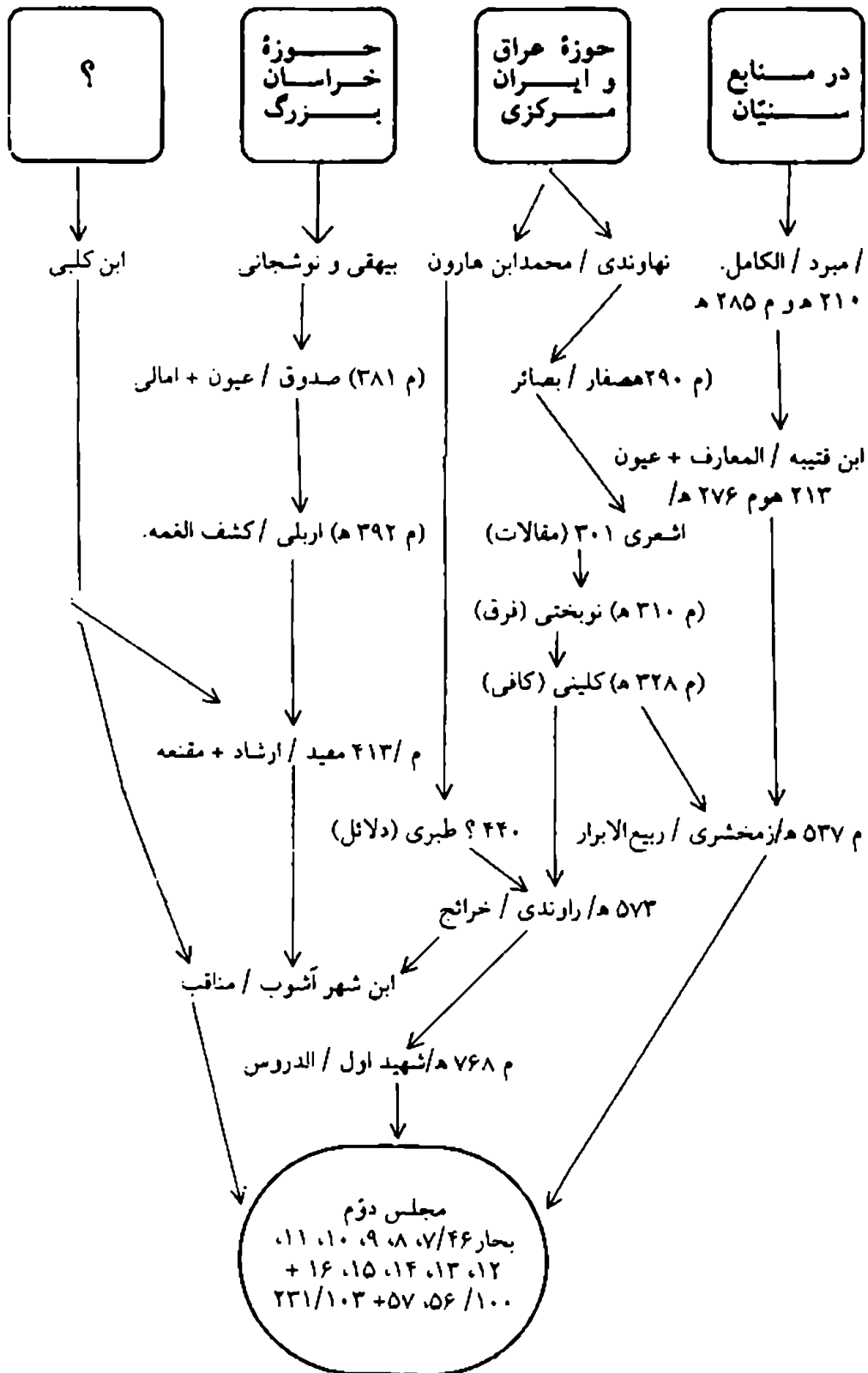
سند سازی برای اساتید فن جعل، کار بسیار ساده ای بود. قرار دادن یک یا چند راوی معتبر و معروف در سلسله سند متن مورد نظر و یا قرار دادن یک سلسله سند معتبر در آغاز متن مورد نظر و رعایت طبقات رواة برای متخصصان فن پیشرفته جعل کاری آسان بود<sup>۲</sup> در آن کارزار شگفت و بس طولانی که در یک سو جبهه عربی و طویل نهضت پان عربیسم به رهبری امویان - عباسیان صف آرائی کرده بود و در سوی دیگر: نهضت مقاومت ملی ایران شعوبیه، پان ایرانیسم به رهبری ناسیونالیستهای ایرانی، اشرافیت ایرانی و انبوهی از ادیبان و فقیهان و محدثان و متکلمان و شاعران و نویسندگان و مورخان و راویان بسیار، که هر کدام از سنگرهای تهاجمی، مواضع نژادی، قومی، زبانی، فرهنگی، تاریخی، باستانی، اساطیری، اخلاقی، ملی، و...<sup>۳</sup> یکدیگر را زیر آتش تند نقد و هجو قرار می دادند و در سنگرهای تدافعی آسمان و ریسمان بهم می یافتند تا برتری و اصالت خود را اثبات و بعد تثبیت کنند. و در این راستا؛ جعل روایت، قصه، اسطوره، شعر، قطعه های مسلم!! تاریخی، حدیث و قاعده فقهی - کلامی و... از زبان شخصیت های مورد اعتبار و اعتماد طرفین کار روزمره حداقل پانصد ساله عرب و عجم بود. بنابراین بررسی علمی اسناد داستان کار بیهوده ای خواهد بود، و بر فرض وجود سلسله اسناد معتبر و مقبولی در آغاز داستان، باز در ساختگی بودن افسانه تغییری ایجاد نمی کرد. چرا که این قضیه به اصطلاح: «سالبه به انتفاء موضوع» است.

۱- ذ.ک: محمودرضا افتخارزاده/ روش شناخت سنت و تاریخ اسلام. چاپ اول. تهران. رسا. ۱۳۶۳.

۲- ذ.ک: همان. بخش دوم. انواع حدیث، تدلیس در سند و متن.

۳- وحتى میوه ها و حیوانات!! جاحظ در «الحيوان» با زرتشت بر سر «موش» و «سنجاب» و برتری آن دو بر یکدیگر دعوا دارد. که «موش» برتر از «سنجاب» است. موش عربی و سنجاب ایرانی!! ذ.ک: الحيوان

## سیر تاریخی روایات شعوبیه در منابع شیعه امامیه



## ۱- رجالِ سند روایت صفار:

صفار = محمد بن حسن بن فروخ صفار، مؤلف کتاب بصائر الدرجات، متوفای ۲۹ هجری، از محدثان مکتب قم در مقطع پایانی دوره حضور، وابسته و یا متمایل به خط غلو، از جناح غالی در شخصیت، مقام و موقعیت و کیش شخصیت امامان، جناحی که سعی داشت تا در برابر باند خلافت غصب و طرفداران ایدئولوژی کودتای سقیفه (که در تحریف و تخریب امامان می‌کوشید)، در تعظیم امامان احادیثی شایع کند. «صفار» این روایت را از «نهاوندی» گرفته است:

نهاوندی؛ ابراهیم بن اسحاق، ابو اسحاق الاحمری النهاوندی، م ۲۶۹ هـ از شیعیان شعوبی است. وی بیشتر شعوبی و عامی است تا شیعی و عالم. در منابع رجال شیعه امامیه متهم به ضعف، غلو، تدلیس، (در متن و سند روایات) و اختلاط است. به نظر می‌رسد او عامل انتشار روایات شعوبیه در حوزه‌های علمی و عامیانه شیعه بوده است.<sup>۱</sup>

### عمرو بن شمر (شمر)؛

ابوعبدالله الجعفی، سپاهی لشکر شیعه، از جناح عامی و غالی شیعیانِ اواسط دوره حضور امامان. فردی که از قول اصحاب امامان روایت جعل می‌کرده و در روایاتشان دست می‌برده است از جمله در روایات و کتب روایی جابر بن یزید بن حارث جعفی.<sup>۲</sup> نام این فرد در سلسله سند بسیاری از روایات شیعه آمده است. جناح علمی و اصول‌گرای شیعه امامیه از همان آغاز، عمرو بن شمر را نقد و جرح ورد کرده است و جناح محدثان و بعدها اخباریان شیعه از همان آغاز به توثیق عمرو بن شمر پرداخته‌اند. به نظر می‌رسد علت انتخاب او در سلسله سند افسانه مورد

۱- ذ.ک: نجاشی / رجال ۱۴.

۲- ذ.ک: نجاشی / رجال ۲۰۴.



بحث، همین کثرت نقل و اشتها روی در حوزه‌های عامیانه شیعه امامیه باشد که اوهام و اساطیر و راست و دروغهائی را در قالب روایات می‌ساخته و بخش می‌کرده است.

صدوق که تحت تأثیر کثرت نقل و شهرت روایات شعوبیه بوده و اصولاً پیشوای مکتب محدثان است و مخالف با هر گونه جرح و تعدیل رواة احادیث، عمرو بن شمر را توثیق نموده است.<sup>۱</sup> و این نشان می‌دهد که جناح محدثان که با جرح و تعدیل رواة میانه‌ای ندارند، روایات عمرو بن شمر را درست پذیرفته‌اند. پیشینه نقد روایات و جرح عمرو بن شمر نشان می‌دهد که این نقادها و جراحها از سوی جناح اصول‌گرای شیعه که معتقد به نقد و جرح و تعدیل روایات و رواة می‌باشند، صورت گرفته است.

در دوره معاصر مرحوم حاجی نوری که تمایلات اخباریگری بسیاری دارد به توثیق شمر پرداخته است<sup>۲</sup> و آیه‌الله خوئی فقیه و رجال شناس معاصر عمرو بن شمر را مجهول الهویه و ضعیف دانسته است.<sup>۳</sup>

\*

## ۲- رجال سند روایت صدوق :

«حسین بن احمد بیهقی<sup>۴</sup> عن محمد بن عیسی<sup>۵</sup> الصولی عن عون بن محمد الکندی عن سهل بن القاسم النوشجانی» بدون شک این روایت محصول دوره نخست مسافرت کوتاه مرحوم صدوق به خراسان است (۳۵۲ هـ)، که در حوزه‌های

۱- ذ.ک: نوری / مستدرک ۵۸۰/۳ + الخوئی / معجم ۱۰۶/۱۳، ش ۸۹۲۲.

۲- ذ.ک: نوری / مستدرک ۵۸۰/۳.

۳- ذ.ک: معجم ۱۰۶/۱۳.

۴- بحار: ۸/۴۶: محمد.

۵- بحار: یحیی.

حدیث مرو و نیشابور به استماع حدیث پرداخت. پیداست که این روایت را از حسین بن احمد بیهقی (؟) از محدثان مکتب نیشابور گرفته که نام وی در آثار صدوق آمده، اما در منابع رجال شیعه از او یادی و نامی نیست. افراد دیگر سند نیز ناشناخته و گمنام‌اند. سهل بن قاسم نوشجانی نیز مجهول و بی‌نام و نشان است.<sup>۱</sup> محمد بن عیسی الصولی از جناح فاسق رژیم اموی روایت نقل می‌کند و با اشرافیت ایرانی و شعوبیه دوره عباسیان محشور است. شواهد شعری او: زن و شراب است.<sup>۲</sup>

### ۳- رجال سند روایت طبری:

«محمد بن هارون عن هارون بن موسی عن محمد بن احمد بن ... عن عبید بن کثیر... عن یحیی بن الحسن بن الفرات عن عمرو بن ابی المقدم عن سلمة بن کهیل عن مسیب بن نجبه». محمد فرزند هارون بن موسی بن احمد بن سعید تلکبری است. از متن «نجاشی» پیداست که هارون بن موسی معاصر «نجاشی» و از محدثان موثق و موجه شیعی عصر اول غیبت و دارای تألیفات و مورد توجه عامه شیعه بوده و در خانه‌اش حوزه استماع حدیث داشته است.<sup>۳</sup> و گویا طبق سیره مستمره‌الی یومنا هذا، این «محمد»، آقازاده ایشان، فضل و قضیلت‌شان همان فضل پدر بوده و بس، لذا هیچ یاد و نامی از وی در منابع رجال شیعه نیست.<sup>۴</sup> چنین پیداست که آقازاده برای کسب و جاهت، صدرنشین مجلس بوده‌اند... و احتمالاً آلت دست شعوبیه!

۱- ن.ک: صفحات گذشته.

۲- ن.ک: آغانی ۱۳۶/۳.

۳- ن.ک: نجاشی ۳۰۸.

۴- موقعیت علمی هارون بن موسی ن.ک: اردبیلی / جامع الرواة ۲/۳۰۸، ۳۰۹.

### ابوالحسین محمد بن احمد بن مخزوم المقرئ<sup>۱</sup>

قرن چهارم هجری. از روای نه چندان شناخته شده‌ای است که در سلسله سند افسانه جای یافته است. علت انتخاب او می‌تواند «مسکوت عنه» بودن او باشد.<sup>۲</sup>

### عبید بن کثیر،

خرما فروش کوفی، متوفای ۲۹۴ هجری. وی «عبید بن کثیر بن محمد» یا «عبید بن محمد بن کثیر بن عبدالواحد بن عبدالله بن شریک بن عدی، ابو سعید العامری الکلابی الوحیدی» است. «وحید» همان «عامر بن کعب بن کلاب» است. و «عبدالله بن شریک» جدّ جدّ عبید بن کثیر مکنّی به «ابوالمحجل» می‌باشد که از امام سجّاد<sup>علیه السلام</sup> و امام باقر<sup>علیه السلام</sup> روایت نقل کرده و گویا که فرد موجهی بوده است. اما خود «عبید» خرما فروش کوفی از جااعلان مشهور و شناخته شده تاریخ حدیث است که براحتی دروغ می‌گفت و روایت می‌بافت و به قول نجاشی «مزخرفات» را سرهم می‌کرد در میان صدها دروغش شاید یک راست ناقص پیدا می‌شد. او دروغها و افسانه‌هایش را بصورت مجموعه‌های روانی درآورده بود و در میان جوامع عامیانه شیعه عراق و ایران مرکزی منتشر ساخته بود.<sup>۳</sup>

به نظر می‌رسد انتخاب او در سلسله سند افسانه به دلیل وجود همان عبدالله بن شریک باشد که از امام سجّاد و امام باقر روایت نقل می‌کرده و از اعتبار بالائی برخوردار بوده است. در این میان: «محمد یا کثیر» و «عبدالواحد» چه کاره‌اند، معلوم نیست.

۱- دلائل: المفسری.

۲- ن.ک: جامع الرواة ۲/۶۳.

۳- ن.ک: نجاشی ۱۶۲-۱۶۳ + جامع الرواة ۱/۵۲۷، ۵۲۸ + حلی / خلاصه ۶۸.

### یحیی بن حسن بن الفرات.

این فرد در منابع رجال شیعه شناخته شده نیست. نگارنده معتقد است که باید وی از خاندان اشرافی - ایرانی - شیعی «بنو فرات» باشد که از اواخر قرن دوم تا اواخر قرن چهارم هجری در دستگاه خلافت عربی - عباسی نفوذ سیاسی و اعتبار اجتماعی عامیانه بسیاری داشتند.<sup>۱</sup>

### عمرو بن ابی المقدم

ایرانی الاصل، از اعقابِ اُسرایِ اولیّه ایرانی است. نام واقعی او ثابت بن هرمز عجلی (منسوب به قبیله عجل)، آهنگر و مقیم کوفه. از امام سجاد و امام باقر و امام صادق علیهم السلام روایت نقل می‌کرده، در منابع روایی فقه شیعه امامیه روایات زیادی از او نقل شده است.<sup>۲</sup> انتخاب او در سلسله سند افسانه حساب شده و دقیق بوده و آن کثرت نقل و شهرت روایی او است.

### سَلَمَةُ بن کَهِیل،

از اصحاب و خواص امام علی بن ابی طالب علیه السلام<sup>۳</sup> نام وی در فهرست اصحاب امام علی علیه السلام آمده است.<sup>۴</sup> طبعاً به زمان افسانه نزدیک و بلکه معاصر است. پس شاهد خوبی است، زیرا بیوگرافی هم ندارد. فقط مشهور و معروف است.

### مستیب بن فجیئه،

فزاری کوفی، از تابعین و اشراف شیعه کوفه. دارای بیوگرافی بلند سیاسی در

۱- ذ.ک: فزونی / التقص: فهرست اعضای برجسته خاندان ایرانی بنو فرات.

۲- ذ.ک: نجاشی ۲۰۶ + جامع الرواة ۱/۶۱۶.

۳- ذ.ک: جامع الرواة ۱/۳۷۳.

۴- ذ.ک: طوسی / رجال ۴۳.

تاریخ اسلام از آغاز تا سال ۶۴ هجری. وی به مسیب بن نجبه نیز شناخته می‌شود. علت انتخاب او در سلسله سند افسانه، نزدیکی و ارتباط بسیار طولانی او با خاندان نبوت و امامت و نقش او در سازماندهی ایرانیان شیعی کوفه در جریان نهضت توابین و نهضت مختار و اهمیت او در تاریخ سیاسی اسلام می‌باشد. مخصوصاً که احادیثی از او نقل می‌شده است.<sup>۱</sup>

✽

سازندگان افسانه نشان داده‌اند که افراد مطلعی از تاریخ، رجال و حدیث بوده‌اند. در این سند جعلی رعایت طبقات رواة را کرده‌اند. وجود دو راوی موجه و چند فرد شناخته شده دیگر در تاریخ، می‌تواند چهره جاعلان و دروغگویان که احتمالاً افسانه را در میان عوام شایع می‌کرده‌اند پوشاند و به اصطلاح جبران کند. (معیارهای اولیه محدثان).

سند «صفار» و سند «طبری» دو نمونه از هنر «شعوبیه» است که توانسته‌اند افسانه خود را مزین به چنین اسنادی نمایند. وجود افراد متهم به ضعف مطلق و کذب و جعل بسیار، چون «نهادندی» و «عمرو بن شمر» در روایت «صفار» و عبید بن کثیر در روایت «طبری»، در آن زمان به این جهت بوده که این افراد در حوزه‌های عامیانه حدیث و زرد زبان بوده‌اند و مورد قبول عوام، و از آنجا که سرچشمه‌های استماع حدیث مکتب محدثان در حوزه‌های عامیانه شیعه و... بوده و مبنای اخذ و استماع که خود متن بود و نه سند آن، نمی‌توانست مسئله‌ای ایجاد کند. معیارهای مشایخ حدیث در مکتب محدثان، فقط قوت حافظه و تشخیص کلمات بود. این معیار عامیانه بعدها در مکتب اصول‌گرایان نقاد حدیث شیعه، با شرایط خاص دیگری توأم شد تا بتواند از نفوذ احادیث ناسالم جلوگیری کند.<sup>۲</sup>

۱- ذ.ک: موقعیت روانی او در رجال شیعه: جامع الرواة ۲/۲۲۲ + کشی ۳۸۲.

۲- ذ.ک: روش شناخت سنت و تاریخ اسلام، پیشین بخش ۲: ترجمه الدرایه شهید. فصل: مشایخ حدیث.

## ● میراث شعوبیه غیر مسلمان

جناح غیرمسلمان شعوبیه در ادامهٔ خلق دینکرت، زند و هومن یسن، کارنامهٔ اردشیر پاپکان، نامهٔ تنسر و... آثار دیگری آفرید.

آخرین دستاورد این جناح در سده‌های نهم و دهم خلق کتاب «دساتیر آسمانی» و تألیف و تدوین افسانه‌ها روایات، شایعات، مناظرات و خاطرات عامیانه کهن تاریخی کلامی قرون اول تا دهم هجری که نسل به نسل حفظ شده بود، در کتابی به نام «شارستان چهارچمن» و «دبستان المذاهب» است.

کتاب دساتیر آسمانی آخرین اثر جعلی شناخته شدهٔ شعوبیه غیرمسلمان محصول قرن دهم هجری است، اثری که از پگاه جعل در ادبیات فارسی نفوذ کرد و بر فرهنگهای لغت فارسی غلبه نمود و تا اواسط عصر سلطنت پهلوی در محافل علمی و عامیانه ایران نقل مجالس و محافل بود و گروه بسیاری از وفاداران به خاطرهٔ قومی کهن و میراثهای باستان را فریفت به خیال اینکه گنجینه‌ای است سرشار از ادب و لغت پارسی کهن و میراثی است تازه یاب و یادگاری از دوران اولیه باستان و برتر و بالاتر و کهن تر از اوستا که فرامین اهورا را در خود دارد و وحی مُنزلی است بر پیامبران ایرانی.

ابن خلف تبریزی مؤلف برهان قاطع از نخستین کسانی بود که چنین پنداشت و واژگان ساختگی دساتیر را در فرهنگ خود آورد. پس از او خیل شاعران و نویسندگان و مورخان ایرانی دوران صفوی تا قاجار و پهلوی، شیفته و شیدای دساتیر بودند. شادروان ابراهیم پورداود برجسته‌ترین خاطرخواه خاطره قومی کهن و طرفدار سرسخت بازگشت به سنن و فرهنگ باستانی منسوخ، از جمله کسانی بود که به شدت فریفته دساتیر شد و سالها در شرق و غرب معرف آن بود. این تنها اشاره و ارشاد مرحوم علامه قزوینی بود که آن روان شاد را از برج و باروی خیال به زیر

آورد و به ساختگی بودن دساتیر پی برد و سپس خود جوانمردانه به افشای آن پرداخت و جعلی بودن آن را اعلام داشت.<sup>۱</sup>

دساتیر که بیش از چهارصد سال توانست حضور خود را حفظ کند و در عرصه تاریخ، ادبیات و فرهنگ ملی نفوذ نماید، نمودی برجسته از نبوغ تاریخی شعوبیه و نمونه‌ای از هزاران جعل ظریف شعوبیه در عرصه‌های گوناگون عقاید، فرهنگ و تاریخ ایران است.

شادروان پوردادود به لحاظ زبان‌شناسی و فقه اللغة ایرانی در نقد و افشای این کتاب جعلی، حق مطلب را ادا فرموده، اما به دلیل شیفتگی مفرط وی به دوران کهن و سنن منسوخ و نداشتن بینش تاریخی و عدم شناخت از تدابیر و اهداف شعوبیه از درک نکات مهمی عاجز مانده است.<sup>۲</sup> نقد آن روان‌شاد از این کتاب بیشتر از نگاه زبان‌شناسی و خیانت به زبان و ادب پارسی بوده و به لحاظ محتوی خیال فرموده که سازندگان و جاعلان می‌خواسته‌اند خاطره کهن قومی را خدشه‌دار کنند، و چنین پیداست که آن زنده‌یاد به همت والای نیاکان و اسلاف بزرگوار خویش توجه نداشته و از اهداف عالی شعوبیه بی‌خبر بوده است.

دساتیر آسمانی در اوائل سده دهم قمری تألیف شده است. شادروان پوردادود تألیف این کتاب را به «آذرکیوان» و پیروان او نسبت می‌دهد. آذرکیوان (و. ۱۰۲۷ ق) از روحانیون بزرگ زرتشتی از مردم شیراز یا حوالی آن بود که با گروهی از مریدان خود به هندوستان شتافت و مذهبی مرکب از ادیان زرتشتی، اسلام، برهمن و مسیحی پدید آورد.<sup>۳</sup> چنین اقداماتی رسالت تاریخی شعوبیه غیرمسلمان در انتقام از دین‌تازی بوده است.

این کتاب شامل شانزده نامه ساختگی است و هر نامه منسوب به یکی از

۱- ذ.ک: پوردادود / فرهنگ ۲۳-۵۰. مقایسه کنید: بهار / سبک‌شناسی ۸۰/۱، ۱۷۳ + ۲۹۱/۳.

۲- نگارنده به مناسبتی بیوگرافی تحلیلی - انتقادی شادروان ابراهیم پوردادود را نوشته است، امید که مناسبتی برای چاپ آن فراهم آید.

۳- ذ.ک: معین / فرهنگ ۱۴/۵ - ۱۵.

پیامبران ساختگی ایرانی با زبانی جعلی و براستی حیرت‌انگیز در جعل و چگونگی جعل! که جاعل هنرمند می‌خواهد بگوید این زبان، زبان ایران بسیار کهن است! و بعد ترجمه فارسی دری ساسانی آن؛ که جاعل می‌خواهد بگوید این ترجمه، ترجمه ساسان پنجم در روزگار خسرو پرویز ساسانی است! و به راستی فوق‌العاده فریبنده و شگفت‌انگیز، نمودی از نبوغ و رندی ایرانی! و مصداق عینی: هنر نزد ایرانیان است و بس!

در نامه شانزدهم که نامه شت پنجم ساسان (یعنی: نامه حضرت ساسان پنجم) نام دارد آمده است:

«دیدید بدکاری ایرانیان را که پرویز را کشتند؛ آن کس را که من برکشیدم اینها برانداختند، اینک از تازیان پاداش یابند. بردارند از سبزپوشان و سیه‌پوشان کشته خود را، چون هزار سال تازی آئین را گذرد، چنان شود آن آئین از جدائیها که اگر به آئین‌گر نمایند ندانش»

شادروان پورداد در نقد از این قطعه می‌گوید: «اینگونه پیشگوئیه‌ها از وقایعی که سالها پیش گذشته، چنگ دروغگویان را باز می‌کند»<sup>۱</sup> حال آنکه فرازهای فوق در واقع پیشگوئی نیست، شیوه سرزنش تاریخی شعوبه غیرمسلمان است مر ایرانیان مسلمان را که با تازیان همدست شده سلطنت ساسانی را برانداختند. و می‌دانیم که شعوبه هرگز حاضر نشد شکست ساسانیان از تازیان را بپذیرد و برای توجیه آن افسانه‌های اهورائی و آسمانی بسیار ساخت<sup>۲</sup>، این سرزنش نزدیکترین نگرش شعوبه به واقعیت تاریخی است در عین حال نه تازیان که ایرانیان پرویز را کشتند و سلطنت را برانداختند و چه داغ و ننگی از این بدتر و بزرگتر! و نیز تیره و تطهیر و تقدیس سلطنت متهم ساسانی است؛ این اهورا مزدا است که پرویز و اسلاف او را

۱- ز.ک: پورداد / فرهنگ ۲۷.

۲- ز.ک: همین کتاب صفحات گذشته.



بر تخت شاهی نشانده تا سلطنت ایرانی در هویت تاریخی خود، اهورائی جلوه کند و محور هویت ملی ایران باشد. فرازهای بعدی اشاره به وقایع تاریخی دیگری دارد به سیاه‌پوشان و سبزه‌پوشان اموی، عباسی، علوی به دوران تحقیر و مولی‌زدگی ایرانی و گریزی از قرون سیاه اولیه به قرون نهم و دهم، از آل بویه تا صفویه و غلبهٔ مذهب بر ملیت و محصولات صفویان، و در پایان اشاره ظریفی به استحاله و تجزیه اسلام که به چنان سرنوشتی دچار شده که اگر پیامبر اسلام برخیزد و بنگرد آن را نشناسد، انحطاطی که شعوبیه در آن نقش و دست داشته است.

دساتیر آسمانی با همهٔ خیانتی که به فرهنگ، ادب و تاریخ ایران کرده و قرن‌ها خلقی را فریفته، در عین حال سندی است از نبوغ شعوبیه و شاهدی شگفت از چگونگی جعل و حضور و نفوذ در عرصه‌های گوناگون عقاید مردم ایران.



● «شارستان چهارچمن» اثری دیگر از شعوبیه غیرمسلمان و محصول قرن یازدهم قمری است. مؤلف این اثر خود را اینگونه معرفی کرده است: بهرام بن فرهاد بن اسفندیار پارسی معروف به فرزانه بهرام<sup>۱</sup> که در حدود سال ۱۰۳۴ قمری می‌زیسته است.<sup>۲</sup> از متن کتاب نیز پیداست که مؤلف معاصر شیخ بهائی بوده و با وی دیدار و گفتگویی داشته است.<sup>۳</sup>

در دیباچه کتاب، مؤلف از شاگردان آذرکیوان معرفی شده و طبق معمول شجره‌سازی تاریخی شعوبیه «نسب بزرگوارش به حضرت و خشور ساسان پنجم می‌رسد».<sup>۴</sup> کتاب شارستان چهارچمن معجونی است عامیانه از روایات کهن شعوبیه؛ افسانه‌ها، روایات، اخبار و قطعات کلامی، تاریخی، سیاسی گذشته‌های

۱- معین / فرهنگ ۸۶۰/۵ مقایسه کنید: بهار ۲۹۱/۳.

۲- معین / فرهنگ ۸۶۰/۵ مقایسه کنید: بهار ۲۹۱/۳.

۳- شارستان ۲۲۵، ۲۴۳.

۴- شارستان. دیباچه ۷، ۸.

دور و نزدیک که به تصریح کاتبان آن شادروانان موبد بهرام و موبد خداداد تفتی مطالب چمن چهارم میراث قرون چهارم و پنجم و ششم قمری است.<sup>۱</sup> پیداست که مؤلف کتاب فردی شدیداً شعوبی افراطی اما بسیار زیرک و زرنگ و رند، وفادار به سنن منسوخ باستان و آئین کهن ایرانی که کوشیده تا میراث عامیانه شفاهی و کتبی شعوبیه را یکجا گرد آورد و تدوین نماید و خود نیز در دفاع از میراث کهن و طعنه و قدح و جرح دین تازی، بر آنها بیفزاید.

شادروان پورداود که از شناخت ماهیت مؤلف و محتوای کتاب و اهداف آن عاجز بوده در کمال درماندگی متحیرانه و صادقانه می‌گوید: سراسر کتاب با آیات قرآن و احادیث و مسائل فلسفی و تصوّف و عرفان آراسته است گویا نویسنده خواسته است میان اسلام و مزدیسنا سازشی بدهد، شاید مقصود دیگری هم داشته که من درنیافتم، روی هم رفته کتاب شگفت‌آمیزی است.<sup>۲</sup> مرحوم معین به پیروی از استاد می‌گوید: «ظاهراً نویسنده در این کتاب خواسته میان اسلام و آئین زرتشتی سازش دهد.»<sup>۳</sup>

مطالب این کتاب در چهارچمن نبویب یافته و هر باب در ذکر پادشاهی اساطیری و تاریخی از «پیشدادیان» تا «ساسانیان» گشوده شده؛ چمن اول «در تحمید ایزد تعالی و سبب تألیف کتاب است و گفتاری در آفرینش و مطالبی در بطلان طوفان نوح در تمام ارض!» آنگاه «ذکر حضرت کیومرث پیغمبر که آغاز پیشدادیان است» و ذکر «حضرت سیامک بن کیومرث» تا ذکر کبفباد بن ذاب و شروع در احوال کیانیان. چمن دوم با ذکر «کیکاوس بن فباد آغاز می‌شود و از «بعثت حضرت زرتشت و طلوع نیر آن حضرت و ارجح بودن شریعت آن سرور با فرایق دیگر» و... شرح مفصل و مطول می‌دهد و با ذکر اسکندر بن داراب به پایان می‌رسد. چمن سیم با ذکر اشکانیان آغاز و با ذکر

۱- شارستان. دیباچه ۱، ۲، ۳.

۲- پورداود / فرهنگ ۲۸.

۳- معین / فرهنگ ۵/۸۶۰.

خسرو پرویز بن هرمزد پایان می‌یابد. چمن چهارم در ذکر فلک الافلاک است و سپس دیباچه چمن چهارم که در آخر کتاب آمده و تمام کتاب مشتمل است بر ۷۹۸ صفحه که در ذوالحجه سنه ۱۳۲۸ قمری در بمبئی نوشته و به طبع رسیده است. نسخه دیگری از این کتاب که فقط سه چمن دارد در ذوالقعدة سنه ۱۲۷۰ قمری در بمبئی نوشته و به طبع رسیده است، هر دو نسخه موجود، سرشار از اغلاط املاتی و انشائی در کلمات و جملات فارسی و عربی که احتمالاً ناشی از کم‌سوادی کاتبان می‌باشد. این وضع در مورد آیات و روایات عربی به حدی است که می‌توان گفت خود مؤلف فاقد سواد لازم فارسی - عربی بوده است.

در این کتاب از دساتیر یاد شده و به اهمیت آن اشاره و توصیه می‌کند که: «و به ظاهر نامه زرتشت که محتاج تأویل است کار نکنیم، آن را تأویل کرده تطبیق به دساتیر دهیم».<sup>۱</sup> شادروان پورداد می‌گوید: «از این جمله و جمله‌های دیگرشان به ذهن می‌آید که فرزانه بهرام دستی به کار دساتیر داشته باشد».<sup>۲</sup> کتاب شارستان حاوی تمام شعارهای تاریخی شعوبیه است و آن؛ تبرئه، تطهیر، تقدیس و تعظیم مطلق پادشاهان اساطیری و تاریخی و عقاید و آراء ایران باستان و رقابت و برتری جوئی با شعائر و عقاید اسلامی است:

در حالی که پان عربیسم عمری - اموی بر اصالت و برتری نژاد و قوم عرب تأکید داشت و تازیان را قوم ویژه خداوند معرفی می‌کرد و سایر ملل را فروتر و پست و برده و غلام می‌پنداشت و اسلام و قرآن را دین و کتاب عربی می‌دانست و آفرینش را آفرینشی عربی می‌انگاشت که عربیت از آدم آغاز شده و تمام پیامبران از نژاد عرب بوده و فقط عرب انسان است<sup>۳</sup>، شعوبیه پدید آمد و دست بکار شد، گزیده‌ای

۱- شارستان ۲۲۸.

۲- پورداد / پیشین ۲۷.

۳- ن. ک: همین کتاب. صفحات گذشته.

از این تلاشها در شارستان آمده است:

«مشرعین پارس از بهدینان گفته‌اند نخست انسان کیومرث بود... آنچه نزاع عرب و عجم در سبقت آدم و کیومرث است... شائبه درین نیست که پدر عجم کیومرث است لاغیر. مضایقه عرب آنکه طوفان نوح عالم را بگرفت... و از ابنای نوح کسی نماند، جواب آنکه اهل فرس معترف نیست و دعوی کنند که طوفان در زمین فرس نبوده... و تاریخ ایشان از زمان حضرت بزرگ آباد است که از صد هزار سال بیشتر است... ابنای پارس افضل مخلوقات اند هم بوجوه عقلی و نقلی و حسی، و بواقی ناس فروتر از ایشانند... آنکه گفتند که عرب افضل است از عجم به دلیل عقلی و نقلی باطل است... من اوتی الحکمة فقد اوتی خیراً کثیراً و این دو معنی در ملوک عجم و فرزندان معظم ایشان و تابعان این طایفه بوده و حق سبحانه تعالی در قرآن مجید خصوصاً از این آیه کریمه، بزرگان پارس را خواهد، چه انتشار حکمت در ایران بل کران تا کران در جهان از هوشنگ و اولاد او است چنانکه در کتب مسطور است و بواقی به نسبت، چه در ایشان و در همگی ملوک این فرد وجود داشت مگر ضحاک و او تازی بود». و از اینجا به بعد نقل داستانهای شگفت در تحفیر عرب و خلق و خوی ذمیه آن قوم<sup>۲</sup>، و سپس نقل اقوال حکما و فلاسفه (؟) در فضیلت ایرانیان بر تازیان که: «نزد بعضی از حکما أعدل أنواع انسان، سگان اقلیم رابع باشند و ظاهر است که آنها ایرانیان هستند».<sup>۳</sup>

در طرح اسلام ایرانی<sup>۴</sup> از زمان ساخت افسانه ازدواج دختر موهوم یزدگرد سوم با امام حسین بن علی و علل سیاسی آن به طور مستند و مفصل سخن گفتم و پوشالی بودن این افسانه را روشن نمودم. در آنجا نشان دادم که شیعیان شعوبی و اشرافیت

۱- شارستان ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۳-۲۳، ۵۶-۵۷.

۲- همان ۵۷، ۵۸، ۵۹.

۳- همان ۵۹-۶۰.

۴- ن. ک: همین کتاب صفحات گذشته.

ایرانی که به شعار ایران به علاوه اسلام منهای عرب می‌اندیشیدند در رقابت و ستیز با خلافت عربی و بحران هویت ملی، این داستان را ساختند و در مجامع و محافل علمی و عامیانه شیعه امامیه جا انداختند و سپس وارد تاریخ کردند. شعوبیه از این افسانه، بهره فراوانی برد، یکی از این بهره‌ها اصالت دادن به خون شریف شاهانه ایرانی است که از طریق شهریانو در اندام امامان شیعه جاری است و با این ازدواج خون عربی مقهور خون ایرانی شده، بنابراین ادامه نسل محمد پیامبر اسلام ﷺ از زین العابدین است: «چنانکه امام زین العابدین علیه السلام را آدم آل محمد می‌گویند... و آنکه امام زین العابدین علیه السلام می‌فرماید: خیر الله من الخلق ابي ثم أمی فانا ابن الخیرین<sup>۱</sup> والدی شمس و أمی قمر<sup>۲</sup>، بدانکه اگر عرب از عجم افضل بودی امام نفرمود که من ابن الخیرین<sup>۳</sup> ام چه این قول دال است که مادر او بهتر از سایر نساء اعراب باشد و نشاید که امام زمان دروغ گوید. آن حضرت را کریم الطرفین می‌نویسند و حضرت رسالت پناه علیه السلام فرماید: إِنَّ اللَّهَ خَيْرَ صَنَفِينَ مِنَ الْعَرَبِ قَرِيشَ و من العجم پارس. نزد شما مقرر است که امامت به بنی حسن نرسید و به بنی حسین رسیده... چون اشرف طوائف بنی آدم قریش و پارس نژادند. مادر امام زین العابدین پارس نژاد است و پدرش خلاصه قریش...»<sup>۴</sup>.

ملاحظه می‌شود که قطعات ساخت شیعیان شعوبی چگونه بکار شعوبیه غیرمسلمان می‌آید!

و سپس بار دیگر فصلی در خصائل منفی عرب، و آنگاه رقابت با قرآن، زبان عربی و هموردی و برتری زبان فارسی<sup>۵</sup>: «یکی از علما به عرض رسانید که عربی

۱- کذا فی المتن.

۲- کذا فی المتن.

۳- کذا فی المتن.

۴- شارستان، ۱۳، ۵۹-۶۰.

۵- ذ.ک: صفحات بعد.

افصح است، از آنکه فرقان عربی است و عجم نه، بل در عجم صحیفه نباشد. هوش [= هوشنگ؟] فرمود که چون<sup>۱</sup> صحیفه الهی نیست؟ پس «دساتیر» و «زند» چیست، چنانکه دیگر صحایف انبیاء است و «دساتیر» و «زند» همچنان است. ... چون علما مدعی در ماندند و لاجواب گشتند گفتند: پس مصحف چرا به عربی نازل گشته؟ آنجناب فرمود که چون حق تعالی در ازل خفیه دان عالم بود که هر قوم از عجم و جز آن عادت پالینه ضد خود تواند کرد، إلا عرب که از آن عاجز است، فلهدا به عربی ارسال داشت و ترجمه آن به هر زبان نزد عرفا جایز است.<sup>۲</sup>

پان عربیسم عمری - اموی به زمان حال بسنده نکرد و در تحقیر تاریخی مردم، فرهنگ و تمدن ایران باستان کوشید؛ شاهان باستانی را در برابر حکام تازی جزیره به زانو نشانند و افسانه‌های فراوان ساخت که: ایرانیان در دانش و حکمت به علما و حکما و اطباء تازی گوش می‌سپرده‌اند.<sup>۳</sup> شعوبیه در مقام پاسخ، تنها به تکذیب و دفاع بسنده نکرد بلکه به دلیل مظلومیت ظلم گذشته، موقع را مناسب دید تا به تقدیس مطلق پادشاهان اساطیری و تاریخی ایران پردازد و در مقابل خیل پیامبران سامی پا به پای آنان از آدم تا خاتم پیغمبران آریائی بسازد و در برابر ستمی که از سوی خلافت تازی بر ایرانیان می‌رفت، تصاویری از عدالت ایده‌آل ایرانی ارائه نماید: «در اروندنامه معنی سیامک مجرد است... او پسر صلیبی کیومرث است در نهایت اجمل ناس بود... و شیث عبارت از او است... در نامه آئین دادنام و خشور دیوبند طهمورث آمده که هوشنگ... امر اول را گویند و نیز به معنی هوش و خرد و فرهنگ و ادب است آمده او پسر سیامک است و مادرشان هراتک که یکی از بنات

۱- چون: چگونه، چرا.

۲- شارستان ۵۹-۶۰، ۶۱-۶۵. ز. ک: صفحات بعد.

۳- ز. ک: احمد زکی صفوت / جمهره رسائل العرب ۵/۱ - ۲۵. مکاتبه پادشاهان عرب و عجم، نامه‌های

منذر به انوشه‌روان و...

کیومرث صلی الله علیه و آله و سلم است... و از نوامیس کبار برگزیده و نزد ایشان ادریس علیه السلام عبارت از او است و بعضی از شیعه که مشهور به اسماعیلیان اند گفته اند که خداوند تعالی یکی از ملوک، سروش نام را به رسالت فرستاده و او از جمله انبیاء و رسولان بود... اثبات نبوت عامه هوشنگ و ذکر معجزات و کرامات و کلمات او... در سلاطین یزدانی مقرر چنان بود که دادخواه در شب و روز هرگاه به بارگاه شتافتی باریافتی با آن داد دین پرستندگان را به آوردن او مأمور ساخته بود... شاپور بن شاپور از سخنان او است: فاضلترین پادشاهان از وزیر و عاقل ترین زنان از شوهر بی نیاز نباشند، بهترین اسبان از تازیانه و... فرموده های آن حضرت را عرب زینت زیان خود ساخته بتازی آن را ترجمه کرده اند چنانکه: المملکت<sup>۱</sup> بالجند و العجند بالمال و المال بالخراج و الخراج بالعمارات<sup>۲</sup> و... ثقات پارس از ائمه کشف و شهود و برهان... از صغیر و کبیر متفق الکلمه اند که زرتشت پیغمبری است از انبیاء مرسل واکمل و سید مقربان صمدیت است و مرسل بکافه ناس... و آنچه گویند که قریش گفتند اهل فرس بی کتاب اند ما ثابت کردیم که کتاب آباد و زرتشت چون کتب انبیاء دیگر است و آنچه گفتند که قریش گویند که پارسیان تناسخی اند... در فرق اسلام بدین اعتقاد بیشتر باشند از فرق دیگر،... محمود پش بساخوانی... در جواز السایرین گفته: ... دین عرب منسوخ شد، نوبت محمود عرب است: رسید نوبت زندان عاقبت محمود - گذشت آنکه عرب طعنه بر عجم می زد،<sup>۳</sup>

در این تردیدی نیست که اساطیر ایرانی از آغاز دوران تاریخی ایران در پی ظهور

۱- کذا فی المتن.

۲- کذا فی المتن.

۳- شارستان ۲۷، ۳۰، ۴۲۳، ۴۲۲، ۵۵۹، ۶۰۰، ۶۰۱، ۱۸۷-۲۲۸، ۶۲۸-۶۲۹. مقایسه کنید با میراث

پان عربیسم، اثر به یادگار مانده ای از قرن دوم هجری: عبدالملک بن قریب الاصمعی (۲۱۷-۱۲۳) /

تاریخ العرب قبل الاسلام. (مکتبة المعارف. بغداد ۱۳۷۹ ق)

و سقوط هر سلسله‌ای دستخوش تغییر شده و آخرین دگرگونی اساطیر در دوره ساسانی صورت گرفته است. این نیز بدیهی است که اسطوره ضحاک در دوره ساسانی روایات جدیدی یافت؛ از جمله داستان گاوه در اسطوره ضحاک ساخت دوره ساسانی است چرا که برای این داستان در اوستا و متون دینی باستان پیشینه و اثر و حتی یادی و نامی نمی‌توان یافت. کریستن سن ایران‌شناس دانمارکی معتقد است که این داستان در دوره ساسانی برای جا انداختن تعبیر درفش کاویانی ساخته شده، حال آنکه معنای حقیقی آن، درفش شاهی است. کاویان از کلمه اوستایی گاوی = شاه کی است و در اوستا واژه (Gousdrafsa) آمده که در تفسیر پهلوی به «گاو درفش» یعنی «رایت گاو» تعبیر شده است.<sup>۱</sup>

نگارنده بر اساس شواهد فراوان تردیدی ندارد که تمام اساطیر مخصوصاً اسطوره جمشید، ضحاک و فریدون بار دیگر توسط نخبگان و نوایغ اولیه شعوبیه به طور اساسی دستکاری شده و روایت حماسی - سیاسی منطبق با واقع یافته تا سرنوشت ایران پس از ساسانیان را شامل شود و حسرت سلطنت و خاطره کهن را در دلها و یادها برانگیزد:

«و مذهب پارسیان آن است که سیامک پسری داشت تاز نام و او پدر همه تازیان و عرب است و از آن اعراب را تازی خوانند... و پارسیان وقایع ضحاک بن مرداس تازی را که از ابنای ذکور سیامک است ساحر و جادوگر و کافر بوده مرموز گذاشته‌اند».<sup>۲</sup> روایت فردوسی از اسطوره ضحاک روایت کاملاً شعوبی است و پیداست که آن حکیم فرزانه از روایات شعوبیه متأثر بوده است. روایت شاهنامه از ضحاک نشان‌دهنده سرنوشت ایران و ایرانیان پس از هجوم اعراب می‌باشد چرا که تمام صفات منفی ضحاک، همان صفات و تصاویری است که شعوبیه از تازیان

۱- ذ.ک: معین / فرهنگ / ۱۵۴۲/۶ - ۱۵۴۳ ← کریستن سن / ساسانیان ۱۹۸ + پنا ۱/۱۴.

۲- شارستان ۷۶، ۷۷.



ترسیم کرده است: «چه در کتب پارسی بخصوصه از لفظ اژدها بعضی جا ده آک از آتش که ده عیب داشت و معنی آک عیب و آفت است و عیوب عشره این است: زشتی، کوتاهی، بیدادگری، بی شرمی، بسیار خواری، بدزبانی، دروغ‌گوئی، شتابکاری، بددلی، بی‌خردی...»<sup>۱</sup> در گزارش فردوسی اسطوره جمشید و سلطنت او حکومت ایده‌آل ایرانی و مرثیه‌ای در رشای ساسانیان است که در ضمن آن سرنوشت آن سلسله به گونه‌ای سمبلیک و حماسی ترسیم شده است؛ این تازیان هستند که فروغ سلطنت جمشید را خاموش کرده‌اند. آنگونه که هویت ضحاک در روایت شاهنامه، هویتی سامی - عربی است. در این هویت اهریمن حلول کرده و تاریکی پدید آمده و ایران زمین را فرا گرفته و مارهای دوش ضحاک سمبل غارت سیری‌ناپذیر تازیان است. ملاحظه می‌شود که اهریمن و ظلمت پدید آورنده تازیان می‌باشند و اصولاً آفرینش، آفرینشی با جهان‌بینی ایرانی است.

از آنجا که آغاز تاریخ اسلام (تولد پیامبر) با دوران سلطنت انوشه‌روان ساسانی همزمان است و از طرفی عصر سلطنت این شاه و پدرش قباد یکی از سخت‌ترین ادوار حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی مردم ایران بوده و نهضت‌های مردمی بسیاری به دنبال داشته که برجسته‌ترین آنها قیام مزدک در مرکز و قیام بلوچها در جنوب و گیلک‌ها در شمال ایران است که به قتل عام مطلق عاصیان منجر شد، شعوبیه کوشید تا با استفاده از ستم خلافت و نفرت ایرانیان از عرب و عربیت به خلق تصاویری ایده‌آل از سلطنت انوشه‌روان و تقدیس و تعظیم آن پردازد و در این زمینه بیشترین تبلیغات را داشته باشد تا آنجا که پیامبر اسلام مفتخر است از اینکه در زمان سلطنت عدالت‌گستر چنان پادشاهی عادل و حکیم متولد شده، و از همین رو آنچه را تازیان در توهین آئین اهورا و تحقیر سلطنت کسری مبنی بر فرونشستن آتش مقدس پارس و فروریختن چهارده‌کنگره از کاخ تیسفون و هراس انوشه‌روان در

۱- همان ۷۷، ۷۸. مقایسه کنید: شاهنامه / متن انتقادی. چاپ مسکو ۱۹۸۱/۱.

شب ولادت پیامبر اسلام، گفته‌اند بی‌اساس<sup>۱</sup> و اصولاً نامعقول است: «... از محاسن اخلاق او چندان به نظر رسید که در تحریر و تقریر نیاید. از اینجا قیاس توان کرد که آثار عدل و رافه او بر صحیفه اذکار باقی است و ذکر پاس و سیاست او در صدور تواریخ مبسوط پارسی و تَبِیع تازیانه<sup>۲</sup> مثبت، تا به حدی که سلاطین عالم را در نکوکاری و عدل، تشبیه به او کنند و جمعی از تَبِیع تازیانه که ملوک عجم را قدر نهند... اینقدر نفهمیده‌اند که اعزّه و أمجاد ایشان را در تشبیه به او مفاخرت است، کدام سعادت بهتر از این بزرگتر نزد ایشان که حضرت پیغمبر ﷺ از روی مباحثات بر لفظ مبارک خود راند: اِنِّی وُلِدْتُ فِی زَمَنِ الْمَلِکِ الْعَادِلِ نَوْشِیروَانَ... در تصانیف تَبِیع تازیانه مسطور است که در میلاد با اسعاد حضرت رسالت پناه از امور حادث ظاهر گشت: منها منعدم شدن دریاچه ساوه... و این فروستن دریاچه ساوه در میلاد پیغمبر عرب غیر از مسلمانان کس دیگر نمی‌گوید و در کتب پارسیان نیامده و آب این رودخانه در سلطنت فیروز جد نوشیروان هفت سال باران نباریده فرونشسته بود و گویند: در آن شب، تزلزل به ایوان نوشیروان راه یافته چهارده کنگره از شرفات آن ایوان کیوان ارتفاع بر زمین افتاده و این امثال اوضح است بر تشدد زلزله و افتادن کنگره... و این را دخلی در دین نیست. و بالجمله گویند کسری ازین خایف شده چند روزی ما فی الضمیر خویش را اعلام نکرده... ناگاه از جانب استخر خیر رسید که آتشکده پارسیان که در مدت هزار سال افسردگی در آن راه نیافته بود بمرد... بدانکه خمود نیران، بیوجهی<sup>۲</sup> معقول نبود... چه جمعی برای محافظت متعین بودند نگذاشتندی و غافل نبودندی تا او نشستی، و اگر از معجزات دانند پس

۱- شادروان پورداود به پیروی از شعوبیه وقوع حوادث را بی‌اساس می‌داند. ک: آناهیتا ۳۴۲: بخوبی

پیداست که چگونه تازیان به این سرزمین چیره شدند... پیشگونیهای باورنکردنی و...

\* در سرتاسر کتاب شارستان اصطلاح «تَبِیع تازیانه» بکار رفته و منظور مسلمانان ایرانی یا ایرانیان مسلمان می‌باشند.

۲- بدون دلیل.

بایستی بتخانه‌های هندوستان منهدم گردد و...»<sup>۱</sup>

شعوبیه در پاکسازی و بهسازی پیشینه خسرو پرویز سعی بلیغ داشت و او را نیز پادشاهی مؤید به فره ایزدی، حکیم و عادل و هوشیار و رعیت نواز معرفی کرده است: «چون جمعی از نادانان چیزی چند نسبت به او اسناد کردند فلهمذا بر آن متوجه می‌شود و در کردار او مبالغه در راستی روا می‌دارد...»<sup>۲</sup> در مورد خسرو پرویز دو مسئله اساسی وجود داشت که باید حل می‌شد؛ یکی آیات اولیه سوره روم در قرآن مبنی بر پیشگویی شکست ایرانیان از رومیان که حکایت از آشفتگی اوضاع داخلی ایران و بی‌لیاقتی پرویز داشت و دیگری مسئله نامه پیامبر اسلام به خسرو پرویز و حوادث و عوارض و عواقب آن بود که از سوی اعراب عموماً و مسلمانان ایرانی خصوصاً مورد توجه بود. اهمیت مسئله اول نه تنها برای شعوبیه اولیه که برای وفاداران خاطره قومی کهن در دوران ما نیز بسیار مهم بوده و می‌باشد تا آنجا که علامه عجیب و غریب شادروان سید حسن تقی‌زاده در تحریری «از پرویز تا چنگیز»<sup>۳</sup> به ساخته‌های شعوبیه استناد کرده و شادروان پورداود<sup>۴</sup> نیز نتیجه‌گیری شعوبیه را تکرار فرموده است. شعوبیه برای حل مسئله نخست به جعل داستانی برآمده و در ضمن آن نتیجه می‌گیرد که شکست ایرانیان از رومیان نتیجه سازش تازیان و رومیان علیه ایرانیان بوده به این صورت که میان پیامبر اسلام و قیصر روم مکاتباتی بوده و نماینده آن حضرت در بیت المقدس با قیصر روم ملاقات کرده است: «... چون جمعی از حق‌ناشناسان بر خسرو چیزی اسناد کرده‌اند متوجه

۱- شارستان ۶۰۱، ۶۰۲، ۶۰۳، ۶۱۴، ۶۱۵.

۲- همان ۶۱۹، ۶۲۰.

۳- تقی‌زاده / از پرویز تا چنگیز ۱۷۵: ... تمایل به روم از سوی مسلمانان.

۴- پورداود / آنهایتا ۳۴۲، ۳۸۰-۳۸۱: در پایان این گفتار باید گفت هراکلیوس امپراطور روم در چیره شدن عربها بیگناه نیست، او پس از شکست دادن خسرو پرویز به اندازه‌ای مغرور شده بود که همه چیز را خوار گرفت...

جواب آن می‌شود؛ نخست آنکه نیع تازه گفته‌اند که در سال هفتم از بعثت خبر به قریش رسید که لشکر فرس و روم در نواحی شام جنگ کردند، فارسیان به رومیان غالب آمدند، کفره قریش اظهار سرزنش کرده به مسرت مسلمانان گفتند: چنانکه فارسیان که بی‌نامه‌اند به رومیان که اصحاب کتابند غلبه کردند ما نیز بر شما غالب خواهیم شد... اهل اسلام از شماتت قریش اندوه‌ناک شدند، کریمه الم غلبت الروم... نازل گشت. ابوبکر آیه مذکوره در مجلس قریش خواند... قریش گفتند: گرو می‌بندیم با تو که رومیان بر پارسیان غالب شوند. ابوبکر راضی شده ابی ابن خلف با او گرو بست که اگر اهل روم بر لشکر فرس از این تاریخ تا ششماه غالب نیابند ابوبکر ده شتر به ابی بدهد اگر برعکس بود ابی ده شتر به ابوبکر... کیفیت واقعه معروض حضرت نبوی کشته آن حضرت فرموده برو ده شتر و مدت بیفزای، ابوبکر نزد ابی رفته شتر را برصد و مدت را بر نه ماه قرارداد... چون هرقل به سلطنت رسید و اعجاب با خسرو بددلی سرکرده بود و گراز نامی حاکم آن شهر بوده بنا بر شور عمل و معاضدت زاد فرخ و عظماء عجم پیغام داد که متوجه این دیار شو که ما جمله اطاعت تو خواهیم کرد، چون هرقل بدان حدود رسید و گراز خواست مطیع گردد، خسرو پرویز بعد از اطلاع، شخصی را با نامه ارسال داشت و وصیت فرمود که چنان کند که قیصر او را ببیند و پندارد که نزد گراز می‌برد... چون قیصر مطالعه این نموده با گراز پیغام درشت کرده به روم معاودت نمود، به شکرانه آنکه از آن مهلکه خلاص شده جان به سلامت برد پیاده به بیت المقدس شد، در آن حدود با رسول حضرت رسالت پناه صلوات الله علیه او را ملاقات افتاد. این است آنچه جناب حقایق مآب ذوالعلوم از پدران خود نقل می‌نمود و همه پارسیان بر آنند.<sup>۱</sup>

در ماجرای نامه پیامبر اسلام به خسرو پرویز، تنها آن بخش از داستان بر شعوبیه ناگوار است که پیامبر وقتی شنید خسرو نامه‌اش را دریده فرمود: خدای ملکش را

بدراند آنگونه که نامه‌ام را درید. شعوبیه ابتدا می‌کوشید تا دریدن نامه را تکذیب و سپس توجیه کند و نفرین رسول را نفی نماید: «مخفی نماند که این گروه آنچه روایت کنند تحقیق نکرده‌اند... نخست آنکه گفتند نامه حضرت رسالت پناهی درید، آنچه از کتب فارسیان مسطور است... خسرو بر مضمون نامه اطلاع یافته به باذان نامه نوشت که اگر آن مرد مبعوث برای من است او را ایران فرستاده متوجه ما شود به مطابق اظهار معجزات و اخبار مغبیات بدو بگرویم و إلا اگر بر کافه خلائق و ناس است مرا اعلام کنند تا به دیدن او رغبت کنیم... از حضرت رسالت پناه جواب یافتند که شما برگردید تا من فکری به صواب اندیشم... پس از چندی خیر قتل خسرو رسید در جمیع کتب پارسیان جز این نبینی و آنچه دریدن نامه گفتند در هیچ نسخه از پارسیان نیامده و از بزرگان ایشان نیز مسموع نشده، شاید راست باشد... نامه دریدن در میان مردم استمرار دارد چه قاعده آن است که مکتوب از هر که باشد بعد از مطالعه کردن پاره کنند، توجیه آن است که بنا بر قول ایشان نامه را پاره کرده باشد و إلا پارسیان انکار این کنند... شایان نباشد که پیغمبر به یک حرف از او برنجد و دعای بد در حق او کند... پس در حق پرویز چون بد توان گفت چه مادر امام زین العابدین علیه السلام بنات اوست چنانکه حضرت بدین مباحث می‌کردند... واضح است که این بر زبان مبارک آن حضرت جریان نیافته و ایشان از دوستی، چیزی چند اختراع و وضع کرده‌اند تا آن را معجزات نامند...»<sup>۱</sup>

شعوبیه در ضمن این توجیه سخن دیگری نیز دارد و آن پیامبری ساسان چهارم است که با پیامبر عربی به تحدی و نامه‌نگاری برخاسته و پیامبر اسلام اظهار عجز کرده و گفته که من برای ایرانیان مبعوث نیستم: «چون نامه رسول به ایران آمد،

---

۱- شارستان ۶۴۵-۶۳۹. مقایسه کنید: پوردارد / آناهینا ۳۴۲، ۳۴۳ + تفرزاده / از پرویز تا چنگیز ۱۷۵-۱۷۱. تمام این متن را با مقاله محققانه آقای محسن جعفری مذهب در: مجله میراث جاویدان (شماره ۷، ۱۳۷۳) مقایسه کنید.

حضرت ساسان چارمین، کتابتی نوشت تازی بدو مسایل جمیع علوم آشکارا و پوشیده که از عهده آن، جز اکمل انبیاء و اولیاء برنیابند، و در آخر نامه رقم زد که هیچ نامه به پارسی نجیب نباشد. و در آغاز کتاب مرقوم بود که: از خلیفه خدا به رئیس عرب. محمد ﷺ جواب نوشت. مردم گمان بردند که چون خود را خلیفه خدا و او را رئیس عرب نوشته بر خاطر عاطرپسند نیفتاده حضرت ذوالعلوم به تازی بر آن نامه شرح متبرک سترگ، قریب به صد خبر نوشته... که چون نامه ساسان به پیغمبر عربی رسید گفت: من به فارسی نامه ننویسم؛ ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه، بیاران خوانده فرمود: مرا به ایرانیان نفرستادند، من مبعوثم به هدایت عرب...<sup>۱</sup>



کتاب شارستان براستی مجموعه‌ای است از میراث‌های تاریخی شعوبه که حاوی برجسته‌ترین مواضع شعوبیان در قبال پان‌عربیسم تازیان می‌باشد. یکی از طعنه‌های جانسوز تازیان به ایرانیان، اتهام ازدواج با محارم است که از همان آغاز غلبه اعراب توسط مبلغان اموی در تحقیر ایرانیان و توهین آئین کهن، بر سر زبانها بود. هر چند که شعوبیه مسلمان این اتهام را تکذیب کرده و پیروان آئین کهن نیز در گذشته و حال بر تکذیب این اتهام تاریخی اصرار دارند، اما شعوبیه غیرمسلمان به توجیه و تأویل شگفت آن پرداخته<sup>۲</sup> و این توجیه با آنچه محققان داخلی و شرق‌شناسان و ایران‌شناسان غربی یافته‌اند موافق است.<sup>۳</sup>

۱- شارستان ۶۴۰-۶۴۲.

۲- همان ۲۰۵-۲۱۶.

۳- ز. ک: تقی‌زاده / مقالات ۲، ۱: مدارک تازه‌ای مربوط به زندگی زردشت. + مجله مهر سال هشتم (۱۳۳۱) ۷۳، ۱۳۷، ۳۱۳، ۴۱۲، ۴۲۲، ۴۹۱، ۷۰۶ + مجله سخن (دوره ۲۶، سال ۱۳۵۷) ص ۱۲۰۱، ۱۲۰۲، ۱۲۰۳ + سعید نفیسی / تمدن ساسانی ۳۹/۱، ۴۰ + آثار بارتلمه به آلمانی: مجله ایران‌شناسی

آنگونه که در صفحات گذشته این کتاب گفته‌ام، ازدواج با محارم بخشی از سنن شاهان و اشرافیت ایرانی بود که در جهت حفظ اصالت خون و نژاد و تاج و تخت و دارائی و اموال گاه صورت می‌گرفت و گویا در میان مردم ایران رایج نبوده است. و طعنه دیگر ریش تراشیده و سبیل هشته بود که از روزگار دیدارِ باذان با رسول دستاویز تازیان و شماتتِ ایرانیان گشته بود که «حضرت فرمود این صورته‌ها که شما دارید سزاوار حَزَقِ نارید، کی شما را فرمود که ریش تراشید و شارب بگذارید؟ جواب دادند که پروردگار ما خسرو پرویز. حضرت رسول فرمود که پروردگار من فرموده که سبیل را قطع کنم و محاسن را بگذارم... متابعان زردنشت ریش را نمی‌تراشند چه نزد ایشان این کفری است سترگ چنانکه از بهدینان هنوز توان دید و رواج ریش تراشی از شاه اسماعیل است، لیکن به حسب عقل، قبیح درین نه، و این را آن حضرت مطلقاً نفرمودی بل بسته‌اند.»<sup>۱</sup>

● کتاب «دبستانِ مذاهب» یا «دبستان المذاهب» اثر شعوبی اوائل سده یازدهم هجری است که نویسنده آن خواسته هویت عقیدتی و نام واقعی خویش را پنهان دارد.<sup>۲</sup> گفته می‌شود که وی این کتاب را برای اکبر شاه هندی تألیف کرده است(؟)<sup>۳</sup> این اثر که به دایرةالمعارف عقاید و آراء ملل و نحل مانند شرح ادیان و مذاهب گوناگون را دربر دارد و از عقاید فرقه‌هائی یاد شده که ناشناخته بوده‌اند. در شرح

---

→ ۱۹۲۵. + بارتمه / زن در حقوق ساسانی (تهران ۱۳۳۷) + ریبکا / تاریخ ادبیات ایران (عیسی شهابی. تهران ۱۳۵۴) + همین کتاب. شعوبیه.

۱- شارستان ۶۳۵.

۲- برخی او را محمد یا محسن فانی و برخی دیگر ذوالفقار علی‌الحسین متخلص به هوشیار و یا موبد شاه مهتدی معرفی کرده‌اند: الذریعه ۴۸/۸-۴۹. + اسماعیل پاشا / ذیل کشف الظنون ۱/۴۴۲ + دبستان

المذاهب / مقدمه ناشر. تهران ۱۳۶۲. + پررداود / فرهنگ ۲۷.

۳- ذیل کشف الظنون ۱/۴۴۲.

عقاید و آراء و آئین کهن ایران به کتاب دساتیر و شارستان اشاره و استناد گردیده است. تعلقی خاطر نویسنده به آئین کهن در ضمن آن در استتار و گاه ناخودآگاه نمودار است با این همه کتاب با چنان ظرافت و دقتی نوشته شده که صاحب نظران، نویسنده را شیعی مذهب و یا مسلمان بی طرف و روشن فکر قلمداد کرده اند!<sup>۱</sup> نویسنده زرنگ و رند آن در ایجاد فضای روانی برای خواننده بسیار موفق بوده مخصوصاً آنجا که سخن از عقاید پارسیان و آئین کهن ایرانی است؛ هنر وی در این است که ترسیم عقاید به گونه‌ای است تا بر دیگر عقاید و آرا برتری خود را نشان دهد و جلب توجه خواننده نماید. نویسنده در شرح عقاید و آراء ادیان و مذاهب و فرقه‌ها به منابع بسیاری دسترسی داشته است.

● پرسشی که نخست به ذهن می‌آید اینکه: چرا شعوبه در دوره صفویه دست به کار شده و این آثار که میراث سده‌های نخستین است تدوین و تألیف گردیده است؟ چرا که بر خلاف پندار محققان داخلی و ایران‌شناسان غربی، دولت صفویه دولتی ملی نبود بلکه نهضت صفویه نهضتی کاملاً مذهبی بود که در آن تشیع امامیه دستاویز قرار گرفت و سرانجام به غلبه قهرآمیز مذهب و رسمیت آن انجامید. این نهضت که در سده نهم هجری با پیشینه و خاستگاه شافعی صوفیانه آغاز شده بود به دلیل بی‌اعتباری تاریخی و ضد مردمی بودن مذاهب تسنن، به تشیع امامیه روی آورد و اصالت و اعتبار تاریخی و مردمی آن را پشتوانه خویش قرار داد و با استفاده از حسرت مذهبی - مردمی شیعه و آرمانها و آرزوهای دیرینه علماء آن وعقده‌های تاریخی شیعیان، به تحمیل زورمندانه تشیع در سراسر ایران پرداخت و از دیگر سو با توجه به پریشانی اجتماعی و تعدد و تجزیه قدرت سیاسی به تمرکز قدرت روی آورد و بدین سان برای نخستین بار پس از غلبه اعراب، وحدت مذهبی و قدرت سیاسی واحدی پدید آمد. با این همه تأکید می‌کنم که این رویداد هرگز به معنای



وحدت ملی نبود و نمی‌توانست باشد، چرا که به اعتراف تاریخ، دولت صفویه از آغاز تا انجام هرگز از حمایت ملی برخوردار نبود و در طول حیات خود با نهضت‌های اجتماعی و عصیان‌های مردمی بیشماری روبرو بوده است.

در این تردیدی نیست که از آغاز تا انجام صفویه، عنصر ایرانی در مرکزیت قدرت سیاسی - نظامی حضور نیافته و یا دوام نیاورده و هر چه بود در دست ترکان قزلباش بود. پادشاهان صفوی از اسماعیل تا حسین هیچکدام فارسی نمی‌دانستند و مترجم داشتند. عارضه مهم دیگر، عرب‌زدگی مطلق بود که خاطرات گذشته دور را تداعی می‌کرد: عرب‌زدگی مذهبی با قوت و شدت دنبال می‌شد فرهنگ و ادب فارسی را که در قالب تصوف شکل گرفته بود سرکوب، ممنوع و متواری ساخت.<sup>۱</sup> تحمیل مذهب و تظاهر به شعائر تند و تیز قالبی آن که بیشتر طعم و رنگ عربی داشت تا اسلامی و شیعی، با توجه به روح و روان پیچیده ایرانی به نفاق انجامید و ایرانیان در خفاکاری می‌کردند و در ظاهر کاری دیگر! این وضعیت در تمام طبقات و سطوح جامعه ایرانی مشهود بود. کارگزاران دولت صفوی از مظاهر این نفاق بودند؛ سفیران رژیم تا پای به فرنگ می‌نهادند خودباخته آب و رنگ آن دیار می‌شدند و تبختر مذهبی و شعائر رژیم را به سخریه می‌گرفتند.

در دوره بلند صفویه این تنها ادبیات عامیانه مذهبی بود که متورم شد و بر حجم نوشته‌های دولتی - درباری افزوده گردید. ادیان و مذاهب دیگر عموماً و آئین کهن ایرانی خصوصاً زیر فشار بودند، اجبار تغییر مذهب، سیاست عام صفویه بود، موسیقی و هنر ایرانی دستخوش اوامر و نواهی مذهب بود، در مجموع، اقدامات مذهبی صفویه به حسرت و مظلومیت سنن و فرهنگ ملی انجامید و چنین فضائی

۱- ز.ک: عالم آرای صفوی (تمام کتاب) + العلامة المجلسی / بحارالانوار ۱۰۵/۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۷، ۲۰، ۲۱ + الاردبیلی / جامع الرواة ۲ + الجاہلی / الروضة البهیة ۴. + النوری / المستدرک ۳/۳۹۹، + الجزایری / المقامات ۱۸۲-۱۸۳ + الخواتون آبادی / خزائن الجواهر حوادث سال ۱۰۹۸ و ۱۱۰۴.

برای فعالیت شعوبیه مساعد بود. بر خلاف پندار شادروان «پورداد» هیچکدام از این سه اثر یاد شده در هند خلق نشده بلکه هر سه در ایران ساخته و پرداخته گردیده و به هند برده شده است. علاوه بر متن، در دیباچه «شارستان» تصریح شده که «ملافیروز این نسخه از آن را از ایران به هند برده» است. تاکنون اقدامات شعوبیه در دوره صفویه تحقیق نشده حال آنکه در این دوره، شعوبیه فعالیت فرهنگی، سیاسی - نظامی داشته است: در جریان حمله محمود افغان به ایران، نخستین کسانی که به او پیوستند و لشکریان او را تشکیل دادند و در محاصره و اشغال اصفهان، شیراز و قزوین دست داشتند، پیروان آئین کهن یعنی زرتشتیان کرمان بودند که از سر قهر و غضب و کینه و انتقام شمشیر می زدند و در راه محمود افغان که او را منجی ایران می دانستند جان باختند:

«... محمود [افغان] به عوض لشکر تلف شده در راه از گبران آنجا که از مدتی باز شاکی از مسلمانان بودند، لشکری گرفته و می خواست به راه شیراز که پر آب و علف بود حرکت کند... چنانکه گفته شد لشکر او با همراهی گبران کرمان و حوالی آن موازی بیست و پنجهزار نفر بودند... اگر کوششی نموده و مظفر گردید تمام دولت اصفهان نصیب و از آن شما خواهد بود و به جانب صف گبران رفته، گفت: اینها دشمنان شمایند که سالهای دراز بر شما ظلم و تعدی نموده و شما را به این صورت زار انداخته اند و الحال روی کرده که انتقام خود را از ایشان بکشید و دانسته اید که اقوام مختلفه نزد مان یکسانند... نصرالله مجوسی را که از گبران کرمان بود و در خدمت او اعتباری یافته بود به سرداری و با لشکری گران به صوب فارس فرستادند... گویند این نصرالله مردی با کفایت و شجاعت و صاحب عقلی متین و رای رزین بود و نیز خلقی وسیع داشت و با هر قومی بطور خوشی بر می آمد و به همین صفات در نزد محمود ترقی کامل نموده و کمال اعتماد را به او پیدا نموده بود و او با تجمل و حشمت تمام متوجه فارس گردید... افغانه بر هلاک او تحسّر زیاد

بردند چون او را پشت و پناه تمام عساکر خود می دانستند و چون خبر فتلش به محمود رسید قرین هزار افسوس و اندوه گشته برای او فاتحه گرفته و تا مدتی در اندوه و حسرت مرگ او می بود...<sup>۱</sup>

● می دانیم که پس از غلبه صفویان و رسمیت تشیع در سراسر ایران و کمبود عالم و واعظ شیعی، و دعوت از علماء شیعه امامیه از لبنان و شامات به ایران<sup>۲</sup>، در بسیاری از مناطق، مجالس وعظ و بیان احکام شرعی به زبان عربی بود و توسط مترجمان به فارسی ترجمه می شد. به این صورت که عالم و واعظ شیعی عرب زبان به منبر می شد و وعظ می فرمود و از روی کتاب فقهی «شرایع الاسلام» مرحوم حلی احکام شرعی می گفت و مترجمی در پای منبر، گفتار او را به فارسی ترجمه می کرد و به سمع حضار می رساند. از سوی دیگر شاهان صفوی و مقامات سیاسی - نظامی قزلباش نیز زبان فارسی نمی دانستند و مترجم داشتند. در همین جا یادآوری می کنم که دیوان فارسی منسوب به شاه اسماعیل اول، جعلی و بی اساس است جعل این دیوان و انتساب آن به وی در دوره سلطنت بلند شاه طهماسب صورت گرفت تا سندی باشد از هویت ایرانی صفویان و ترکان قزلباش! آن گونه که سیادت صفویان و پیشینه تشیع آنان در همین دوره ساخته شد: به دستور شاه طهماسب، ابوالفتح حسینی کاتب دربار کتاب «صَفْوَةُ الصَّفَا» تألیف «متوکل بن بزاز» را بازنویسی و دستکاری کرد تا مذهب و طریقت شافعی شیخ صفی الدین را شیعی کند.

پیداست که حداقل در دوره نخست حکومت صفویان، به زبان و ادب پارسی توجهی نمی شد و گویا پس از زبان عربی تکیه بر زبان ترکی بوده است. فرار ادیبان و شاعران و نویسندگان ایرانی به خاک عثمانی و هند از همان آغاز اقتدار شاه

۱- محمد مهدی اصفهانی / نصف جهان فی تعریف الاصفهان (تهران: امیرکبیر. ۱۳۴۰ خورشیدی) ۱۹۳. ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۷، ۲۱۱.

۲- ذ.ک: علی بن حسین کرکی / جامع المقاصد فی شرح القواعد (مؤسسه آل البیت. قم ۱۴۰۸ ق) ۱ / مقدمه محقق: ۳۱، ۳۲.

اسماعیل شروع شد. و این درست همان مقطعی است که احساس غریزه ملی تحریک و بیدار می‌شود و ملیت ایرانی شکل می‌گیرد و به فعلیت می‌رسد. از این مقطع تاریخی رساله‌ای در دست است که در آن کوشش شده تا زبان فارسی در فصاحت و بلاغت، برابر و هم‌آورد زبان عربی معرفی شود. این رساله که محتوای آن چیزی جز میراث تاریخی شعوبیه نیست، عنوان آن با محتوای آن ناسازگار است چرا که عنوان رساله، سخن از برتری زبان فارسی بر سایر زبانها به جز زبان عربی دارد (تا بدین وسیله از حساسیت و واکنش متشرعان جلوگیری کرده باشد) و محتوای آن به برابری و هم‌آوردی زبان فارسی با زبان عربی تصریح می‌کند. چنین تدبیری در آن مقطع تاریخی حکایت از غلبه شریعت و اصالت و اعتبار عربیت دارد؛ واقعیتی که از آغاز حضور اسلام در ایران هماره پایدار بوده است. من در فصل «شعوبیه» به تلاشهای فراوان جبهه فرهنگی شعوبیان مسلمان و غیرمسلمان در برابر پان‌عریسم اموی - عباسی (که اصالت مطلق به زبان عربی می‌داد و هیچ عبادت و عملی را بدون عربیت قبول نداشت)، مبنی بر اعتبار شرعی زبان فارسی در عبادات و معاملات اشاره کردم و نشان دادم که فقهای شعوبی و یا متمایل به شعوبیه موفق شدند تا فتوای جواز قرائت نماز به زبان فارسی را صادر نمایند و در این زمینه رساله‌ها و کتابهایی نوشتند از جمله در سده سوم هجری ابو عبدالله بصری، متکلم و فقیه معروف، کتاب «جواز الصلوة بالفارسیه» را نوشت<sup>۱</sup> و می‌دانیم که در نیمه دوم سده نخست هجری مردم بخارا به فارسی نماز می‌خواندند<sup>۲</sup>، و در نیمه دوم سده دوم هجری فقهاء عراق که از موالی بودند مخصوصاً ابوحنیفه و شاگردان برجسته وی محمد حسن شیبانی و قاضی ابویوسف

۱- ذ.ک: الندیم / الفهرست (طبع رضا تجدد. طهران ۱۳۵۰ ش) ۲۶۱.

۲- ذ.ک: همین کتاب. صفحات گذشته.

به جواز قرائت نماز و قرآن به زبان فارسی فتوا داده بودند.<sup>۱</sup> از آن پس نیز در پی قهر و غلبه شریعت و عربیت و مظلومیت ملیت، این گفتگوهای فقهی مطرح می‌شده است اما در تمام حمله و دفاعها به میراث روائی فقهی سده‌های اولیه که میراث تاریخی پان‌عربیسیم و شعوبیه به شمار می‌رود استناد و ارجاع می‌شود.

در این رساله که به زبان عربی نوشته شده و نویسنده آن فردی ترک ولی دوستدار زبان فارسی قلمداد گردیده به روایات تاریخی ساخته و پرداخته شعوبیه و پان‌عربیسیم استناد شده تا آنجا که می‌توان این رساله را نوشته شعوبیه مسلمان ایرانی آن عصر دانست چرا که به لحاظ تاریخی ترکها در تعصب بر قومیت و زبان و نژاد، دست کمی از عربها و فارسها نداشته و ندارند، لذا بعید و حتی محال می‌نماید که یک نفر ترک آن هم در اوج اقتدار عثمانیان و درگیری با ایرانیان بگوید که زبان فارسی برترین زبان است هرچند که برای دوره‌ای از تاریخ، زبان فارسی در دربار عثمانی رواج داشته، اما این رواج از باب غلبه فرهنگی بوده و نه از روی علاقه به زبان فارسی. و از طرفی می‌دانیم که تعصب عربی عثمانیان تا آنجا بود که کوشیدند تا خلافت خود را ادامه خلافت عباسیان از طریق وصیت مستعصم آخرین خلیفه عباسی، معرفی کنند و از دیگر طرف تاریخ گواه است که پس از غلبه ترکها بر دستگاه خلافت عباسی در نیمه دوم سده دوم هجری در رقابت با عربها و ایرانیها، به نبرد فرهنگی - تبلیغاتی گاه خونینی پرداختند تا آنجا که جاحظ مدافع پان‌عربیسیم عباسی در جهت نزدیک کردن ترکها به عربها علیه ایرانیان، در دفاع از ترکها رساله‌ای در اصالت و فضیلت ترکها نوشت و در آن به برتری خون ترک بر فارس تأکید کرد و گفت که برخی از پیامبران سامی به زبان ترکی سخن می‌گفته‌اند و چند کتاب آسمانی به زبان ترکی نازل شده است.<sup>۲</sup> از آن پس نیز ترکها در اصالت و برتری

۱- ذ.ک: شمس‌الدین السرخسی المبسوط (دارالسعادة. القاهرة ۱۳۲۴ ق) ۱/۲۷.

۲- ذ.ک: الجاحظ / الرسائل ۱/۸۰ - ۶۰، ۸، ۹، ۱۰.

نژاد و زبان ترک تردیدی به خود راه نداده بلکه مدعی هستند که زردشت و پیامبر اسلام از نژاد ترک بوده‌اند و بسیاری از مشاهیر ایرانی از جمله ابوعلی سینا را ترک معرفی کرده و در سده گذشته به افتخار او در اروپا جشن گرفتند.<sup>۱</sup>

به گمان من چنین به نظر می‌رسد که این رساله توسط یک ایرانی رند نوشته شده و به مؤلف ترک نسبت داده شده تا با یک تیر دو هدف را نشانه رود: هم برتری زبان فارسی را بر عربی ثابت کرده باشد و هم بر ترکی، چرا که در آن مقطع تاریخی درگیری خونین نژادی، مذهبی، زبانی میان ایران و عثمانی در نقطه اوج خود بوده است. و به درستی می‌دانیم که اختلاف کهن قبایلی میان شاه اسماعیل و سلاطین عثمانی که پیشینه آن به دوران شیخ جنید و شیخ حیدر و اوزن حسن می‌رسید، و شکل مذهبی به خود گرفته بود، زندگی را بر ایرانیان و فارسی زبانان بسیار سخت گرفته و ایرانیان به جرم رافضی بودن کشته و سوخته و داغ می‌گردیدند، مخصوصاً وقتی بدانیم که مؤلف رساله، فقیه حنفی دربار عثمانی بوده است.

نویسنده رساله شمس‌الدین احمد بن سلیمان بن کمال پاشا معرف به کمال پاشا و ملقب به مفتی الثقلین، حنفی مذهب، لغوی، ادیب، فقیه، شاعر، دارای تألیفات بسیار به زبانهای عربی، ترکی و فارسی، چهره‌ای شناخته شده در منابع تاریخی موجود می‌باشد که در دوم شوال سال ۹۴۰ قمری درگذشته است.<sup>۲</sup> در میان آثار او اشاره‌ای به این رساله نشده<sup>۳</sup> و از طرفی از فردی چون او بعید یا مُحال می‌نماید که زبان عربی وی در نهایت ضعف باشد چرا که تصحیحات مصحح نشان می‌دهد که نویسنده فاقد سواد عربی لازم در حد فقاهاست بوده تا آنجا که تصحیح برخی اشتباهات حکایت از بی‌سوادی مؤلف دارد!! حال آنکه در شرح حال وی آمده

۱- ذ.ک: فزونی / نامه‌ها ۲۶۱ + مقالات ۲۱/۱.

۲- ذ.ک: طاهر کبری زاده (م ۹۶۸ ق) / النائق العمایه فی علماء الدولة العتصمیه (دارالکتاب العربی).

بیروت ۱۳۹۵ / ۱۹۷۵) ۲۲۶-۲۲۷.

۳- همان.

است که ادیب، لغوی، مدرّس زبان و ادبیات عرب، فقیه، محدّث و... بوده است.<sup>۱</sup> عنوان رساله پس از تصحیح مصحح چنین است: «مَزِيَةُ اللِّسَانِ الفَارِسِي عَلَي سَائِرِ الأَلْسِنَةِ مَا خِلا العَرَبِيَّةِ» که توسط «حسین علی محفوظ» دانشجوی عرب رشته زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه تهران تصحیح و تحقیق شده و انجمن ایرانویج آن را در سال ۱۳۳۲ خورشیدی چاپ کرده است. جالب است که سرانجام حق به حقدار رسیده و انجمن ایرانویج که کانون فرهنگی فعال شعوبیه غیرمسلمان ایرانی بوده است و پس از اقتدار پهلویان و ایجاد فضا و زمینه مساعد رونق باستانگرایی و غلبه ملیت بر شریعت و عربیت، پدید آمده میراثهای باستانی بسیاری را در زمینه زبان، فرهنگ و ادب ایران باستان از جمله همین رساله را که میراث تاریخی شعوبیه می باشد به چاپ رسانده است. شتاب باستانگرایی این کانون و شدت استحاله آن به حدی بوده که محقق آثار آن آقای محمد مقدم استاد زبان و ادبیات ایران باستان دانشگاه تهران در چند شماره بعد به م. مُقَدِّم تبدیل شده و نشریات این کانون با تاریخ زرتشتی و یزدگردی امضاء می شده است.

مؤلف رساله پس از تصحیح مصحح، در آغاز می گوید: «اما بعد! فهذه رسالة مرتبة في بيان مزية اللسان الفارسي ما خلا العربية؛ فانها ممتازة من بينها بكمال الفصاحة، مخصوصة بالوصول الى ذروة الاعجاز، و مما يشهد شهادة لامرئها على ان الفارسية تلو العربية في الفصاحة و ان لها فضيلة الامتياز من بين سائرها...»<sup>۲</sup> این رساله بسیار مختصر که به گمان من توسط فردی ایرانی و تا حدودی آشنا به زبان عربی گردآوری شده، دربردارنده برخی شعارهای تاریخی شعوبیه و پان عربیسم است که تمام اقوال، روایات و اشعار آن از کتاب «معجم البلدان» یاقوت حموی برداشته شده است. در این رساله این شعارهای تاریخی آمده است:

۱- همان.

۲- ابن کمال پاشا / مزیه اللسان الفارسی ۲۳.

۱- هم‌آوردی زبان فارسی با زبان عربی و برتری آن بر سایر زبانها، با استناد به اقوال ابوحنیفه و شاگردان وی مبنی بر جواز قرائت نماز به زبان فارسی و نقل قطعات تاریخی ساخت شعوبیه از این قبیل که: ابوسعید بردعی گفته خواندن نماز تنها به زبان فارسی جایز است زیرا این زبان بر سایر زبانها برتری دارد، چرا که در حدیث آمده: زبان بهشتیان عربی و فارسی دری است.<sup>۱</sup>

۲- یادی از رجزهای شعوبیه سده دوم هجری مبنی بر برابری و برتری کسری و قحطان و ایوان کسری و کاخ غمدان در صنعا.<sup>۲</sup>

۳- تفاخر نژادی و قومی ایرانیان بر ترکان رومی و عربان که پیامبر گفته: ایرانیان و رومیان از فرزندان اسحاق بن ابراهیم هستند، این دو قوم، فریض عجم می‌باشند، منتهی ترکان رومی (رومیان) دورترین مردم از اسلام بوده و این تنها ایرانیان (فارسها) هستند که به علم و دانش اگر در آسمانها باشد، دست می‌یابند. و اشعاری در همین زمینه از شعرای شعوبی سده دوم و سوم هجری.<sup>۳</sup> این شعارها یادآور دورانی است که اشرافیت ایرانی و ترکان رومی دستگاه خلافت عباسی در نبرد با پان‌عربیسم، چنین روایاتی می‌ساختند و اشعاری می‌سرودند.

۴- شعار عدالت شاهان اساطیری و باستانی ایران، مانند این رجز که: طهمورث پادشاه فارس که شاهی عادل و حکیم بود و اندکی پیش از طوفان نوح سلطنت می‌کرد، شهر استخر را بساخت. این نمونه از رجزها یادگار سده دوم و سوم هجری شعوبیه است در مقابله با رجزهای «أصمعی» شاعر پان‌عربیسم عباسی که برای اعراب پیشینه تاریخی و تمدن می‌ساخت و شاهان خود ساخته تازی را عادل و حکیم معرفی می‌کرد.<sup>۴</sup>

۱- همان.

۲- همان ۲۳، ۲۴.

۳- همان ۲۴، ۲۵.

۴- نک: اثر به یادگار مانده پان‌عربیسم سده سوم هجری: الاصمعی / تاریخ ملوک العرب با عنوان: تاریخ



۵- تفاخر به سرزمین، ایالات و ولایات و شهرهای ایران از جمله خراسان که: خراسان نام فرزند عالم بن سام بن نوح است و او بوده که خراسان را بی هشته و پیامبر اسلام فرموده که خداوند هرگاه بر قومی غضب کند آن قوم را به خراسان افکند. و قطعه‌ای از قطعات ساخته شده پس از سقوط امویان و اقتدار عباسیان در مدح خراسانیان که اهل دعوت و انصار دولت بودند و...

۶- تفاخر به زبانهای ایرانی؛ اشرافیت ایرانی که پاسدار فرهنگ طبقاتی باستان بود می‌کوشید تا همچنان فرهنگ طبقاتی را حفظ کند و زبانهای مردم ایران را طبقاتی معرفی نماید که: زبان پهلوی زبان شاهان است و زبان فارسی از آن موبدان و مردم فارس است، زبان ذری زبان دربار شاهان و مردم پای‌تخت ایران است و زبان خوزی زبان پستی است که پادشاهان و اشراف سر مستراح و موضع استفرغ و لخت و عور در حمام و آبریزگاه و شستشوی خانه بکار می‌برند<sup>۱</sup>!! این تقسیم‌بندی طبقاتی و تحقیرآمیز در تفاخر ایرانیان بر یکدیگر بکار می‌آمد و مثلاً خراسانیها خوزستانیها را مسخره می‌کردند که زبان ما زبان شاهان است و زبان شما زبان شاشگاه است!!

در پایان لازم است بدانیم که در همین مقطع تاریخی، از سوی متشرعان و متصلبان به زبان عربی تلاش می‌شد تا اعتبار شرعی زبان فارسی گرفته شود؛ رساله موسوم به «النفحة القدسیة فی احکام قراءۃ القرآن و کتابته بالفارسیة»<sup>۲</sup> تألیف حسن بن عمار بن علی الشرنبلایوی المصری (۱۰۶۹ - ۹۴۵ ق) فقیه حنفی مقیم قاهره، سندی است موجود از این تلاش گسترده، در این رساله آراء فقهاء موافق و مخالف اعتبار شرعی زبان فارسی گردآوری شده و اقوال مخالفان بر آراء موافقان غالب

→ العرب قبل الاسلام (مکتبة المعارف. بغداد ۱۳۷۹/۱۹۵۹ م).

۱- مزیه اللسان الفارسی ۲۶-۲۷.

۲- الشرنبلایوی / النفحة القدسیة فی احکام قراءۃ القرآن و کتابته بالفارسیة (مطبعة الکنسی. القاهرة ط ۱. ۱۳۵۵ قمری).

آمده است، مطالعه این رساله نشان می‌دهد که نیاکان شعوبی ما چه کوشش پی‌گیرانه‌ای در جهت اصالت و اعتبار زبان فارسی داشته‌اند و تا آنجا پیش رفته بودند که نه تنها خواندن نماز را به زبان فارسی جایز ساخته بودند بلکه نوشتن قرآن به زبان فارسی و حذف متن عربی آن را روا می‌دانستند و همان‌گونه که مسّ فرد جنب و نجس بر متن عربی قرآن حرام است، مسّ فرد جنب و نجس بر متن فارسی قرآن نیز حرام شده بود و در نهایت تکیه بر قرآن فارسی بود و نه قرآن عربی!

در این رساله تلاش شده تا اصالت و اعتبار شرعی تنها از آن زبان عربی باشد و با استناد به این روایت ساخته پان عربیسم اموی که پیامبر اسلام فرمود: «أَنَا عَرَبِيٌّ وَ الْقُرْآنُ عَرَبِيٌّ وَ لِسَانُ أَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَبِيٌّ»<sup>۱</sup> نتیجه گرفته شده که زبان عربی بر سایر زبانها برتری دارد.

جالب است بدانیم که روایات شعوبیه مبنی بر اینکه زبان بهشتیان فارسی است و یا زبان فارسی پس از عربی برترین و فصیح‌ترین زبان است، آنچنان در غایت صحت متن و سند و شهرت و تواتر ساخته و شایع بوده که مورد قبول متشرعان متعصب عرب که گرایشهای پان‌عربیستی نیز داشته‌اند قرار گرفته است و آنان با در نظر گرفتن کثرت و شهرت این گونه روایات و صحت سند آنها! فتوی داده‌اند که به اجماع علماء مذاهب اربعه با وجود بهشتی بودن زبان فارسی و فصاحت و برتری آن پس از زبان عربی، باز جایز نیست که به آن نماز خوانده و یا قرآن نوشته شود و حرام است: «قَدَمْنَا حِكَايَةَ الْإِجْمَاعِ عَلَى مَنَعِ كِتَابَةِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ بِالْفَارِسِيَّةِ وَإِنَّمَا نَصَّ عَلَى الْفَارِسِيَّةِ لِإِفَادَةِ الْمَنَعِ بِغَيْرِهَا بِطَرِيقِ الْأُولَى. لِأَنَّ غَيْرَهَا لَيْسَ مِثْلَهَا فِي الْفِضَاخَةِ وَلِذَا كَانَتْ فِي الْجَنَّةِ مِمَّا يَتَكَلَّمُ بِهِ كَالْعَرَبِيَّةِ كَمَا تَقَدَّمَ»<sup>۲</sup>.

همین وضعیت در مورد روایات پان‌عربیسم از سوی شعوبیه مسلمان نیز وجود

۱- همان ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵. مقایسه کنید: السرخسی / المبسوط ۱/ ۳۷-۳۸.

۲- ز. ک. النصحة القدسية / پیشین ۳۲

دارد؛ آنان نیز روایات پان‌عربیسم را که از جهت سند، معتبر و از شهرت و تواتر لفظی و معنوی برخوردارند و در کتب حدیث و صحاح ششگانه وارد شده پذیرفته‌اند و چاره‌ای نداشتند که بگویند بهشتیان به عربی و فارسی دری سخن می‌گویند و زبان فارسی پس از عربی و یا در کنار آن برترین زبان است لذا به فارسی هم می‌شود نماز خواند و قرآن نوشت و همان احکام شرعی در اینجا هم ساری و جاری است.<sup>۱</sup>

\*

## اسلام و زبان

فارغ از هیاهوی تاریخی پان‌عربیسم، پان‌ایرانیسم و پان‌ترکیسم و... و به دور از قیل و قال فقیهان و متکلمان و محدثان و مفسران وابسته به این اقوام و متأثر از فضای آلوده قومیت و نژاد و... در این حقیقت تردیدی نیست که اسلام در ذات و جوهره نخستین و اصلیش، یک عقیدت انسانی است و از هر گونه تعلق قومی و نژادی و زبانی منزّه است چرا که همه اقوام بشری مخاطب اسلام هستند.

اما در این واقعیت نیز تردیدی نیست که زبانهای سامی نسبت به زبانهای آریایی و... از بیشترین ظرفیت برخوردارند و به اعتراف زبان‌شناسان، زبان عربی کامل‌ترین زبانهاست و ظرفیت گسترده‌ای دارد.<sup>۲</sup> برای هضم این واقعیت و قبول این حقیقت باید از پوسته قومیت و عصبیت نژاد بدر آیم و نفرتهای تاریخی، زمانی قومی را کناری نهیم و قومی را که به زبان عربی سخن می‌گویند، از زبان عربی جدا کنیم تا آلودگیها و تبهکاریهای آن قوم، ساحت زبان را نیالاید و نفرت از آن قوم، به نفرت از آن زبان نینجامد. اسلام پیام خویش را در قالب این زبان به بشریت تقدیم کرد چرا که

۱- همان ۳۳، ۵۳۴ مقایسه کنید: مزیه‌النسان الفارسی ۲۵، ۲۶.

۲- ذ.ک: الدكتور عبدالزهراء النجدی / اعجاز عددی و بلاغی قرآن (ترجمه محمودرضا افتخارزاده). تهران

این زبان توانایی و گنجایش دریافت مفاهیم و معانی عمیق و سرشار وحی را داشت. ادیان آسمانی پیشین نیز ظرف پیام خویش را در میان زبانهای سامی یافته بودند. مسیحیت که زبان اصلی و اولیه خویش را از دست داد و زبان یونانی و لاتین گرفت، استحاله و خشک و بیروح شد. در اسلام زبان عربی، زبان ایدئولوژیک است و لازمه حفظ هویت ایدئولوژیک اسلام، یعنی که روح و جوهره خالص و ناب آن فقط در ظرف زبانی اولیه آن قابل فهم و لمس است.<sup>۱</sup> با این همه، اسلام هرگز بر اصالت زبان تکیه نکرده و آن بخش از رهنمودهای پیامبر و پیشوایان معصوم اسلام پیرامون فراگرفتن قرآن و آموختن عربی دقیقاً به همین معنای ایدئولوژیک است. تأکید معقول و منطقی آن بخش از فقیهان مسلمان که از بحران قومیت و بیماریهای مزمن نژاد و زبان برکنار و بدور بوده‌اند، نیز با چنین نگاهی به زبان عربی بوده است.

---

۱- ک: همین کتاب. فصل اول: جلوه‌های اسلام نخستین. فرموده پیامبر ﷺ که: عربیت قومیت نیست. زبان ناطقی است.

گزیده منابع

## گزیده منابع به ترتیب مورد استناد و ارجاع

- الفبا = کتاب الفبا (به مدیریت غلامحسین ساعدی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۲، ۱۳۵۴. شماره‌های ۱، ۳، ۴، ۵).
- ادیان = داریوش شایگان / ادیان و مکاتب فلسفی هند (تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۶).
- آسیا = داریوش شایگان / آسیا در برابر غرب (تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۶).
- بتها = داریوش شایگان / بت‌های ذهنی و خاطره‌آزلی (تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۵).
- زند = صادق هدایت / زند و هومن یسن (تهران. امیرکبیر. ۱۳۴۲).
- بندهشن = بندهشن هندی (ترجمه رقیه بهزادی. تهران. ۱۳۶۸).
- مقالات = سید حسن نقی‌زاده / مقالات (تهران. ۱۳۵۴).
- صفا = ذبیح‌الله صفا / تاریخ ادبیات ایران (تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۵).
- جوگ = جوگ باسشت هندی (تصحیح جلالی نایینی. اقبال. تهران. ۱۳۶۰).
- تصوف = عبدالرحمن بدوی / تاریخ تصوف اسلامی (ترجمه محمودرضا افتخارزاده. معارف اسلامی. تهران ۱۳۷۵).
- غزالی = ابو حامد غزالی / کیمیای سعادت (تصحیح احمد آرام. تهران. گنجینه. ۱۳۷۰ ش).
- سراج = ابرنصر السراج / اللمع (چاپ نیکلسون. لندن. ۱۹۱۶ + دارالکتب الحدیثه. القاهره. ۱۳۸۰/۱۹۶۰).

- هجويرى = على بن عثمان هجويرى / كشف المحجوب (جانب نيكلسون. لندن. ١٩١٤). +  
(چاپ پاکستان. لاهور. نسخہ سال ١٩٦٤ ق.)
- قشيرى = كريم بن هوازن قشيرى / الرسالة القشيرية (تأليفه ١٣١٨ ق.) ، مكتبة الصبيح  
القاهرة ١٩٦٦/١٣٨٦ ق.)
- فردوسى = ابوالقاسم فردوسى / ناهنامه (چاپ مسكو ١٩١١ م.)
- نهج = نهج البلاغه (تحقيق صبحى الصبح. بيروت ١٣١٧ ق / ١٩٦٧).
- الحياة = محمدرضا الحكيمى / الحياة (جامعة مدرسيه. قم. ١٤٠٥ ق.)
- طبرسى = فضل بن الحسن الطبرسى / مجمع البيان فى تفسير القرآن (دارالمعرفة. بيروت. سنة؟)
- حميدالله = پرفسور حميدالله / قانون اساسى مدينه (ترجمه سيد علامرضا سعيدى. تهران؟)
- ابويوسف = قاضى ابويوسف / كتاب الخراج (دارالمعرفة. بيروت. ١٩٧٩).
- موسوعه = موسوعه الفقه الاسلامى (القاهرة. ١٣٩٤ ق.)
- ابن كثير = ابن كثير الشامى / البداية والنهاية (القاهرة. ١٩٣٢ م.)
- بخارى = محمد بن اسماعيل بخارى / الصحيح (المطبعة الكبرى. بولاق مصر. ١٣١٢ ق)
- احتجاج = حمد بن على نظيرى / الاحتجاج (مطبعة العمان. النجف. ١٣٨٦ ق.)
- بن الحديد = ابن ابى الحديد المعزى / شرح نهج البلاغه (دارالهدى الوطنيه. بيروت.  
١٣٨٤ ق)
- كلينى = محمد بن يعقوب كلينى / الكافى (مكتبة الاسلاميه. طهران. سنة؟)
- مدينة البلاغه = سخنان، خطبهها و نامه هاى پيامبر ﷺ با عنوان: مدينة البلاغه. زنجانى.  
انتشارات كعبه. قم. ١٤٠٥ ق.)
- امينى = عبدالحسين الامينى / الغدير فى الكتاب و السنة و الادب (دارالكتاب العربى.  
بيروت. ١٣٩٧ ق.)
- سليم = سليم بن قيس / تاريخ سياسى صدر اسلام (ترجمه محمودرضا افتخارزاده  
معارف اسلامى. تهران. ١٣٨٥ خورشيدى).
- سليم = سليم بن قيس / كتاب سليم بن قيس (دارالفنون. بيروت. ١٤٠٠ ق)
- ابن هشام = عبدالمك بن هشام / السيرة النبوية (مكتبة الكليات. القاهرة. ١٣٩١ ق /  
١٩٧١). + (دارالفكر. بيروت. ١٩١١/١٣٩١).

- شهابی = محمود الشهابی / الشيعة الامامية (دانشگاه تهران. ۱۳۵۲ ش).
- طبری = محمد بن جریر الطبری / تاریخ الامم والملوک (دارالمعرفة. بیروت. ۱۳۹۹ ق) +  
(مکتبه التجاریه. القاهره. ۱۳۵۷ ق / ۱۹۳۹).
- خالد = خالد محمد خالد / الرجال حول الرسول ﷺ (دارالکتب العربی. بیروت. ۱۹۷۳).
- ابن قتیبه = عبداللہ بن مسلم / کتاب المعارف (القاهره. ۱۹۳۴ م) = غریب الحدیث. بغداد.  
۱۹۷۷. + الشعر والشعرا دارالمعارف. القاهره ۱۹۶۶.
- احمد حنبل = احمد بن محمد / الرد علی الجهمیہ والزنادقة (القاهره ۱۹۵۶ م) + العلل و معرفة  
الرجال (آنکارا ۱۹۶۳ م).
- الهجا = م - محمد حسین / الهجاء والهجاءون فی صدر الاسلام (مکتبه الادب. القاهره.  
۱۹۴۷ م).
- احمد امین = احمد امین / ضحی الاسلام (بیروت. ۱۹۶۳ م).
- ابن عبدربه = محمد بن عبدربه الاندلسی / العقد الفرید (المحققون. لجنة الترجمة والنشر.  
القاهره. ۱۳۷۲ ق / ۱۹۵۲ م).
- بلاذری = احمد بن یحیی البلاذری / فتوح البلدان (دارالکتب العلمیه. بیروت. ۱۹۷۸).
- مسعودی = علی بن الحسین المسعودی / مروج الذهب و معادن الجواهر (دارالمعرفة.  
بیروت. ۱۳۸۷ ق).
- التنبیه = علی بن الحسین المسعودی / التنبیه والاشراف (دارصاوی. القاهره. سنه ؟).
- راغب = راغب الاصفهانی / محاضرات الادبا (مصر. سنه ؟).
- ابن عبری = ابن عبری / تاریخ مختصر الدول (بیروت. سنه ؟).
- شمایل = ابن کثیر الشامی / شمایل الرسول (دارالمعرفة. بیروت).
- زوزنی = الزوزنی / شرح معلقات السبع (القاهره. خانجی. ؟).
- مجلسی = محمدباقر المجلسی / بحار الانوار (دارالتراث العربی. بیروت. ۱۳۹۷ ق).
- البيان = ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ / البيان والتبيين (تحقیق محمد هارون. مکتبه  
الخانجی. القاهره. ۱۹۶۰/۱۳۸۰ ق).
- اغانی = ابو الفرج الاصفهانی / الاغانی (طبع بولاق. مصر. ۱۹۷۰) + (داراحیاء التراث  
العربی. بیروت. ؟).



- نديم = ابن النديم / الفهرست (طبع رضا تجدد. طهران. ۱۳۵۰ ش + طبع بيروت. دارالمعرفه. سنه ؟).
- ميرد = محمد بن يزيد المبرد / الكامل في اللغة والادب والنحو والصرف (مصر. ۱۳۸۶ ق + تحقيق زكي مبارك. مصر. القاهرة. ۱۹۳۷ م / ۱۳۵۶ ق).
- ابن شُبّه = عمر بن شُبّه / تاريخ المدينة (بيروت. ۱۹۸۵ م).
- سيوطي = الاتقان في علوم القرآن (ترجمة محمود رضا افتخارزاده. تهران معارف اسلامي ۱۳۷۳).
- مطهري = مرتضى مطهري / كتاب سوزي در ايران و مصر (تهران. ۱۳۵۰).
- الشعر = نجيب محمد البهي / تاريخ الشعر العربي (مكتبة الخانجي. القاهرة ۱۳۸۷ ق / ۱۹۶۷).
- طلقح = خيرالله طلفاح / الشعوبيه عدوة العرب الاول (بغداد. مكتبة المعارف. ۱۹۷۲ م).
- حسن ابراهيم = حسن ابراهيم حسن / تاريخ سياسي اسلام (ابو القاسم پاينده. تهران. اميركبير. ۱۳۵۷).
- الرسائل = عمرو بن بحر الجاحظ / رسائل الجاحظ (تحقيق محمد هارون مكتبة الخانجي. القاهرة. ۱۳۸۴/۱۹۶۴).
- ابن كلبى = هشام بن كلبى / الاصنام (كمال پاشا. القاهرة ۱۹۲۷).
- اسد حيدر = اسد حيدر / الامام الصادق عليه السلام و المذاهب الاربعه (دارالكتاب العربي. بيروت. ۱۳۹۲/۱۹۷۱).
- الحيوان = عمرو بن بحر الجاحظ / الحيوان (تحقيق محمد هارون. دارالكتاب العربي. بيروت. ۱۳۸۸/۱۹۶۹).
- خطيب = عبدالله مهدي الخطيب / حكومت امويان در خراسان (ترجمة محمود رضا افتخارزاده. معارف اسلامي. تهران. ۱۳۷۵).
- الموظاء = مالك بن انس / موظاء الامام مالك (القاهرة ۱۳۸۷/۱۹۶۷).
- عسكري = مرتضى عسكري / يكصد و پنجاه صحابي ساختگی (تهران. ۱۳۶۶) + نقش انمه در احياء دين (تهران. ؟) + سيف بن عمر (تهران. ۱۳۵۲ ش) . عبدالله بن سبا (تهران ۱۳۵۲ ش).
- ابن عقيل = محمد بن عقيل / العتب الجميل (دارالزهراء. بيروت. ۱۳۹۱ هـ)

- الغارات = ابراهیم الثقفی / الغارات (چاپ محدث ارموی. تهران. ۱۳۵۳).
- آذری = احمد آذری قمی / پاسخ به مشکلاتی در زمینه مسائل اقتصادی اسلام (درا لعلم. قم. ۱۳۶۰ خورشیدی)
- پیرنیا = حسن پیرنیا / ایران باستان (چاپ مجلس. تهران. ۱۳۱۲ ش)
- پورداد = ابراهیم پورداد / اناهیتا (تهران. ۱۳۴۱ خورشیدی).
- تقی‌زاده = سید حسن تقی‌زاده / از پرویز تا چنگیز (فروغی. تهران. ۱۳۴۹ خورشیدی)
- یعقوبی = احمد بن ابی یعقوب / تاریخ یعقوبی (دار صادر. بیروت. ۱۳۷۹ ق)
- مشکور = محمد جواد مشکور / ایران در عهد باستان (تهران. ۱۳۶۷).
- اقبال = عباس اقبال / تاریخ مفصل ایران (تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۶).
- مسکویه = ابوعلی مسکویه الرازی / تجارب الامم (سروش. تهران. ۱۳۶۲).
- النقض = عبدالجلیل قزوینی رازی / النقض (چاپ محدث ارموی. ۱۳۵۵). + (۱۳۷۱ ق / ۱۳۳۱ ش).
- الهفت = مفضل بن عمر جمعی / الهفت الشریف (تحقیق مصطفی غالب. بیروت. ۱۹۶۳).
- سامی = علی سامی / نقش ایران در فرهنگ اسلامی (ناشر؟ ۱۳۵۷ ش)
- بهار = محمد تقی بهار / سبک‌شناسی (کتابهای پرستو. تهران. ۱۳۵۶).
- مانی = ناصح ناطق / مانی و پیام او (امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۷).
- مختار = محمود رضا افتخارزاده / نهضت مختار ثقفی (معارف اسلامی. تهران. ۱۳۵۷).
- ابن سعد = محمد بن سعد / الطبقات الکبری (دار صادر. بیروت. ۱۹۶۳).
- زرین‌کوب = عبدالحسین زرین‌کوب / دو قرن سکوت (امیرکبیر. تهران. ۱۳۵۵).
- خراج = یحیی بن آدم / کتاب الخراج (القاهره. ۱۳۹۳ ق). + (موسوعة الخراج. دارالمعرفة. بیروت؟)
- مشکوة = مشکوة کرمانی / تشیع در ایران (ناشر؟ ۱۳۵۹ ش)
- ابن منظور = ابن منظور / لسان العرب (دار صادر. بیروت.؟)
- وسایل = حر عاملی / وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشریعة (است بیروت ۱۳۵۹ ق).
- طریحی = فخرالدین الطریحی / مجمع البحرین (مکتبه المصطفوی. طهران ۱۳۷۹ ق).
- تاورنیه = ژان باتیست تاورنیه / سفرنامه (ترجمه ابوتراب نوری. کتابفروشی تایید. اصفهان. ۱۳۳۶).

- المعزی = ابرو العلامعری / اللزومیات (مکتبه الخانجی . القاہرہ . ۱۹۲۴).
- طبری = احسان طبری / بوخی بررسیها درباره جهان بینیها (حزب توده . تهران . ۱۳۵۸)
- استخری = ابراهیم بن محمد الاصطخری / مسالک الممالک (دخویه . لیدن . ۱۹۲۶)
- گیرشمن = گیرشمن . ر . / ایران باستان (ترجمه محمد معین . نشر کتاب . تهران . ۱۳۳۶ ش).
- دیاکوف = دیاکوف / تاریخ ماد (ترجمه کریم کشاورز . تهران . پیام . ۱۳۵۷)
- اوستا = پورداود / اوستا (گزیده جلیل دوستخواه . تهران . مروارید . ۱۳۶۲).
- هدایت = صادق هدایت / نوشته های پراکنده (تهران . امیرکبیر . ۱۳۴۴)
- نفسی = سعید نفیسی / تمدن ساسانی (تهران . ۱۳۳۱ خورشیدی).
- شارستان = فرزانه بهرام / شارستان چهارچمن (هند . بمبای . ۱۳۲۸ ق).
- طبرسی = احمد بن علی الطبرسی / مکارم الاخلاق (الاعلمی . بیروت . ۱۳۹۲).
- بغدادی = خطیب بغدادی / تاریخ بغداد (دارالکتب العلمیه . بیروت . ؟)
- دروس = محمد بن مکی (شهید اول) / الدروس الشرعیة فی الفقه الامامیه (صادقی . قم . ؟)
- ذکری = محمد بن مکی / الذکری (مکتبه الداوری . قم . ؟).
- خلاف = محمد بن الحسن الطوسی / کتاب الخلاف (دارالمعارف الاسلامیه . قم . ؟)
- شقصی = الشقصی الرستانی / منهج الطالبین و بلاغ الراغبین (چاپ عمان . ۱۹۸۱ . فقه خوارج).
- ادی شیر = ادی شیر / الالفاظ الفارسیة المعربة (بیروت . ۱۹۰۸).
- آذرنوش = آذرتاش آذرنوش / راههای نفوذ فارسی در فرهنگ و زبان تازی . (دانشگاه تهران . ۱۳۵۴).
- المسند = زید بن علی رضی الله عنه / مسند امام زید (دارالحیاء . بیروت . ۱۹۶۳)
- طوسی = محمد بن الحسن الطوسی / تهذیب الاحکام (دارالکتب الاسلامیه . طهران . ۱۳۹۰ ق).
- صدوق = ابو جعفر الصدوق / من لایحضره الفقیه (دارالکتب الاسلامیه . ۱۳۹۰ ق).
- مقنعه = محمد بن نعمان المفید / المقنعه (مکتبه الداوری . قم . ؟)
- مفید = محمد بن نعمان المفید / الارشاد (مکتبه الاسلامیه . طهران . ۱۳۴۸ ش).
- شناخت = محمودرضا افتخارزاده / روش شناخت سنت و تاریخ اسلام . (رضا تهران . ۱۳۶۳)

- اوایل = ابو هلال العسكري / كتاب الاوائل (دمشق. ۱۹۷۵).
- نوروز = النوروز في مصادر الفقه والحديث (دارالقرآن الكريم. قم. ۹).
- سنامی = عمر بن خوص السنامي / نصاب الاحتساب (چاپ سربى؟)
- دهلوی = عبدالعزيز دهنوي / التحفة الاثنا عشرية (ترجمة عربی) تركيه. (استانبول. ۱۹۷۶/۱۳۹۶).
- راوندى = محمد بن على الراوندى / راحة الصدور و آية السرور (چاپ محمد اقبال. ۱۹۴۵).
- نجفی = سيد هاشم نجفی / رسالة نوروزيه (يزد. ۱۳۷۱ ق).
- اشعری = سعد بن عبدالله اشعري / المقالات والفرق (چاپ مشكور. تهران. ۱۳۶۰).
- نوبختی = حسن بن موسى النوبختي / فرق الشيعة (مكتبة الحيدرية. النجف ۱۳۵۵ ق / ۱۹۳۶).
- الغيبه = محمد بن الحسن الطوسي / كتاب الغيبة (مكتبة النينوى. طهران. ۱۳۹۳)
- بحرالعلوم = سيد مهدي بحرالعلوم / الفوائد الرجاليه (مطبعة الاداب. النجف. ۱۳۸۵ ق)
- ولهوزن = يوليوس ولهوزن / تاريخ سياسى صدر اسلام؛ شيعه و خوارج. (ترجمه محمودرضا افتخارزاده. معارف اسلامى. تهران ۱۳۷۵).
- الفاخورى = الفاخوري / تاريخ فلسفه اسلامى (ترجمه آيتى. پیام. تهران ۱۳۶۲).
- بغدادى = عبدالقاهر البغدادى / الفرق بين الفرق (دارالمعرفه. بيروت. ؟)
- شهرستانی = محمد بن عبدالكريم الشهرستاني / الملل و النحل (دارالمعرفه. بيروت. ۱۳۹۵ ق).
- جوينى = عطاء الملك جويني / جهانگشاي جويني (بازنويس منصور ثروت. اميركبير تهران. ۱۳۶۲).
- همايى = جلال الدين همايى / شعوبيه (اصفهان. ۱۳۶۶ ش).
- تاريخ قم = حسن بن محمد قمي / تاريخ قم (چاپ محدث ارموى. تهران. ۱۳۴۵).
- مستوفى = حمدالله مستوفى / تاريخ گزیده (چاپ نوايى. تهران. اميركبير. ۱۳۶۲).
- صفدى = صلاح الدين الصفدي / الفيت المسجّم (دارالكتب العلميه. بيروت. ۱۴۱۱/۱۹۹۰ ق).
- العواصم = فاضى ابوبكر بن العريى / العواصم من القواصم (مكتبة العلميه بيروت. ۱۹۸۶/۱۴۰۶).

- مینوی = ابن مقفع / نامه تنسور (چاپ مجتبی مینوی. تهران. مجلس ۱۳۱۱ ش + خوارزمی. تهران. ۱۳۵۴).
- صفار = محمد بن الحسن الصفار / بصائر الدرجات (مکتبه آیه الله نجفی. قم. ۱۴۰۴ ق.).
- مقالات = ابوالحسن اشعری / مقالات الاسلامیین (ترجمه محسن مؤیدی. تهران. امیرکبیر. ۱۳۶۲).
- طوسی = محمد بن الحسن الطوسی / الفهرست (مطبعة الحیدریه. النجف. ۱۳۹۵ ق.) + رجال الطوسی (مکتبه الحیدریه. النجف. ۱۳۸۰ ق.).
- کشی = ابو عمرو کشی / رجال الکشی = اختیار معرفة الرجال (دانشگاه مشهد. ۱۳۴۸ ش).
- زمخشری = جارالله الزمخشری / الکشاف (چاپ مصر. ۱۳۷۸ ق.).
- مقاتل = ابوالفرج الاصفهانی / مقاتل الطالبیین (مکتبه الحیدریه. النجف. ۱۳۵۵ ق./۱۹۳۶).
- قزوینی = علامه محمد قزوینی / نامه های قزوینی به تقی زاده (چاپ ایرج افشار. جاویدان. تهران. ۱۳۵۶).
- دکسن = عبدالحسین دکسن / الخلافة الامویه (دارالنهضة العربیه. بیروت. ۱۹۷۳).
- کریستن سن = کریستن سن / ایران در زمان ساسانیان (ترجمه رشید یاسمی. تهران. ۱۳۱۷ ش).
- فریشلر = ذبیح الله منصورى / امام حسین و ایران (جاویدان. تهران. ۱۳۵۷).
- کربن = هانری کربن / تاریخ فلسفه اسلامی (ترجمه اسدالله مبشری. تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۴).
- مناقب = ابن شهر آشوب / مناقب آل ابی طالب (مکتبه المصطفوی. قم. ۱۳۸۴ ق.).
- مقرم = عبدالرزاق المقرم / الامام زین العابدین (مکتبه البصیرتی. قم. ؟).
- عیون = ابو جعفر الصدوق / عیون اخبار الرضا (مکتبه الاسلامیه. تهران. ۱۳۹۵ ق.).
- طبری = محمد بن جریر الطبری / دلائل الامامه (النجف. ؟).
- خانلری = پرویز خانلری / زبان شناسی (تهران. ۱۳۴۸ ش).
- لسترنج = لسترنج / سرزمینهای خلافت شرقی (ترجمه محمود عرفان. تهران. ۱۳۶۴).
- هنری = مرتضی هنری / تعزیه در خور (وزارت فرهنگ. تهران. ۱۳۵۴).
- همایونی = صادق همایونی / تعزیه در ایران (شیراز. نوید. ۱۳۶۸).
- نوری = حاجی نوری / مستدرک الوسائل (مکتبه اسماعیلیان. قم. ۱۳۹۵ ق.).

- خویی = ابوالقاسم الخویی / معجم رجال الحديث (دارالزهراء، بیروت. ۱۴۰۳ ق/ ۱۹۸۳).
- اردبیلی = محمد بن علی الاردبیلی / جامع الرواة (مکتبه آیه الله النجفی. قم. ۱۴۰۳ ق).
- حلی = علامه الحلی / خلاصة الرجال (النجف. ۱۳۸۵ ق).
- فرهنگ = ابراهیم پورداود / فرهنگ ایران باستان (تهران. ۱۳۴۱ ش).
- معین = محمد معین / فرهنگ فارسی (تهران. امیرکبیر. ۱۳۵۸).
- صفوت = احمد زکی صفوت / جمهوره رسائل العرب (القاهره. ۱۹۶۱).
- اصمعی = عبدالملک بن قریب الاصمعی / تاریخ العرب قبل الاسلام (مکتبه المعارف. بغداد. ۱۳۷۹ ق).
- بارتلمه = بارتلمه / زن در حقوق ساسانی (تهران. ۱۳۳۷ ش).
- ریپکا = ریپکا / تاریخ ادبیات ایران (عیسی شهابی. تهران. ۱۳۵۴).
- الذریعه = آقابزرگ تهرانی / الذریعه (تهران. چاپ مجلس. ۱۳۲۷ ش).
- دبستان = دبستان المذاهب (یا: دبستان مذاهب) ناشر؟ تهران ۱۳۶۱ + (چاپ سنگی. بمبئی ۱۲۹۲ ق و ۱۲۶۲ ق).
- پاشا = اسماعیل پاشا / ذیل کشف الظنون (مکتبه الاسلامیه. طهران. ۱۳۱۸/۱۹۶۱).
- صفوی = عالم آرای صفوی (یدالله شکری. تهران. اطلاعات. ۱۳۵۴).
- اصفهانى = محمدمهدی اصفهانی / نصف جهان فی تعریف الاصفهان. (امیرکبیر. تهران. ۱۳۴۰ ش).
- کرکی = علی بن الحسین الکرکی / جامع المقاصد (مؤسسه آل البيت. قم. ۱۴۰۸ ق).
- السرخسی = شمس الدین السرخسی / المبسوط (دارالسعاده. القاهره. ۱۳۲۴ ق).
- قزوینی = محمد قزوینی / مقالات (دنیای کتاب. تهران. ۱۳۶۳).
- طاش = طاش کبری زاده / الشانق النعمانیه (دارالکتاب العربی. بیروت. ۱۳۹۵/۱۹۷۵).
- کمال = ابن کمان پاشا / مزیه اللسان الفارسی (تحقیق حسین علی محفوظ. تهران. انجمن ایرانویج. ۱۳۳۲ خورشیدی).
- شرنبلای = الشرنبلای / النفحة القدسیة فی احکام قراءة القرآن. (مطبعة الکتبی. القاهره. ۱۳۵۵ ق).
- النجدی = عبدالزهراء النجدي / اعجاز عددی و بلاغی قرآن. (ترجمة محمودرضا افتخارزاده. معارف اسلامی. تهران. ۱۳۷۵).

- جواد علی = جواد علی / تاریخ العرب قبل الاسلام (دارالمعرفة. بیروت ؟).
- الصابونی = الصابونی / مجموعة من التفاسیر (داراحیاء التراث العربی. بیروت. ؟)
- افضل = غلامحسین افضل الملك / افضل التواریخ (نشر تاریخ ایران. تهران. ۱۳۶۱).
- نجاشی = احمدابن علی النجاشی / کتاب الرجال (مکتبه الداوری. قم. ۱۳۹۷ ق).
- مباهله = ماسینیون / مباهله در مدینه (ترجمه محمودرضا افتخارزاده. معارف اسلامی تهران. ۱۳۷۵).



- مهر = مجله مهر. سال هفتم. ۱۳۲۱ - ۱۳۲۲ خورشیدی. + سال هشتم. ۱۳۳۱ خورشیدی.
- سخن = مجله سخن. شماره ۷۵۵/۸/۶ + دوره ۲۶. سال ۱۳۵۷ خورشیدی.
- ادبیات = مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران ۷۷/۱/۳ ش.
- میراث = مجله میراث جاویدان. شماره (۷) ۱۳۷۳ خورشیدی.
- کیان = مجله کیان. خرداد ۱۳۷۳ خورشیدی.
- پاکستان = فهرست نسخه های خطی کتابخانه ملی پاکستان. لاهور ۱۹۸۹ م.
- یمن = فهرست نسخه های خطی کتابخانه مسجد جامع کبیر. صنعاء. یمن. ۱۹۸۵ م.

# فهرست اعلام\*

- اشخاص
- قبایل، اقوام، مذاهب و ادیان
- اماکن
- اصطلاحات، تعابیر و شعائر
- کتب

\* این فهرست فقط شامل مقدمه و متن کتاب می‌شود و علامت بر روی

زادروز نمی‌گیرد.





## فهرست اشخاص

ابراهيم بن اسماعيل بن يسار، ۱۷۳، ۱۷۵	آتوسا، ۱۵۱، ۱۵۲
ابراهيم بن ممشاد، ۱۷۷	آدم، ۱۳، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۷، ۱۲۸، ۱۳۷
ابراهيم بن يسار، ۱۷۳	آذرك، ۳۰۱
ابراهيم بن اسماعيل بن داود، ۲۵۵	آذركيوان، ۳۴۱
ابراهيم بن اسحاق، ابو اسحاق الاحمري	آرنولد، ۳۰۱
النهاوندي، ۳۳۲	آستياك، ۱۵۲
ابراهيم بن وليد، ۳۰۳	آمستريدا، ۱۵۲
ابراهيم پورداود، ۳۰، ۳۳۸	آمي تيدا، ۱۵۲
ابراهيم موصلی، ۱۶۲، ۲۱۰، ۲۵۴	آية الله خونی، ۳۳۳
ابن ابی معيط، ۷۲	ابان بن عبدالحميد بن لاحق بن عُفیر، ۲۵۴
ابن ابی شيخ، ۱۱۰	ابان بن عثمان، ۲۶۸
ابن ابی زناد، ۲۱۳	ابراهيم، ۱۹، ۶۱، ۷۹، ۱۶۳، ۱۹۹، ۲۳۹
ابن اثیر، ۲۹۹	۲۱۹
ابن جوزی، ۳۰۷	ابراهيم امام، ۲۷۱
ابن خلدون، ۱۶۵	ابراهيم بن هشام، ۸۵

ابو اسوار غنوي، ۲۶۸	ابن خلف، ۳۳۸
ابو العتاهيه، ۱۵۵	ابن خلکان، ۳۰۵
ابو زيد بلخي، ۲۵۲	ابن خياط، ۱۷۶
ابو سلمه خلأل، ۲۷۸	ابن زبير، ۱۹۷
ابو عبدالله احمد بن محمد جهمي، ۱۸۲	ابن زهرمة نوبختي، ۲۳۸
ابو عبيدالله كاتب، ۲۴۹، ۲۶۷	ابن سريج، ۲۷۴
ابو عبيده مغمّر بن مشني، ۱۴۰	ابن سعد، ۳۰۵
ابو عبيده معمر بن مشني، ۱۸۱، ۲۶۸	ابن شهر آشوب، ۳۰۷، ۳۲۱
ابو عبيده قاسم بن سلام، ۲۵۳	ابن طولون، ۳۰۵
ابو عثمان سعدان بن مبارک، ۲۵۳	ابن عايشه، ۲۷۵
ابو عثمان سعيد بن حميد الکاتب، ۲۵۵	ابن عباس، ۶۴
ابو عثمان سعيد بن حميد بختگان، ۲۵۶	ابن عبدربه اندلسي، ۱۳۳
ابو معمود انصاري، ۶۷	ابن عُبَري، ۲۹۸
ابو موسى، ۷۳	ابن غرسيه، ۱۴۱
ابو موسى اشعري، ۶۶، ۷۲	ابن قتيبه، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۲۱۸، ۲۹۷، ۳۰۵
ابو نواس، ۱۸۱	ابن كثير شامي، ۶۰
ابو هشام باهلي، ۲۱۳	ابن مفرغ، ۱۷۷
ابو يوسف، ۲۳۸، ۲۹۸	ابن مقفع، ۵۹، ۱۴۷، ۱۷۸، ۱۴۷، ۲۵۸
ابوالاسود دثلي، ۳۲۸	۲۶۸، ۲۶۲، ۲۵۹
ابوالشدايد، ۱۷۶	ابن ميادة، ۱۷۷، ۳۲۹
ابوالعطاء السّندي، ۱۷۷	ابن ناعمة حمصي، ۲۵۷
ابوالعلا معزي، ۱۵۰، ۲۱۰	ابن نديم، ۲۴۴، ۲۴۹، ۲۶۵، ۲۶۹
ابوالفتح حسيني، ۳۵۹	ابن نهيك، ۲۱۱، ۲۱۲
ابوالفرج اصفهاني، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۸	ابن عبدربه اندلسي، ۱۲۶
۲۰۲، ۲۰۹، ۳۲۲	ابن هبيرة، ۱۹۸
ابوالفضل احمد بن ابی طاهر، ۲۵۳	

- ابوبکر، ۵۰، ۵۷، ۷۲، ۸۹، ۱۳۹، ۴۵۲  
 ابوبکر بن ابی قحافه، ۶۴، ۹۱، ۱۰۵  
 ابوحنیفه، ۱۶۵، ۲۳۸، ۲۳۹، ۳۶۰  
 ابوذر، ۵۰  
 ابوذر غفاری، ۲۴  
 ابوسعید بردعی، ۳۶۴  
 ابوسلمه خلّال، ۲۷۹  
 ابوسهل نوبختی، ۲۳۸  
 ابو عبدالله الجعفی، ۳۳۲  
 ابو عبدالله بصری، ۳۶۰  
 ابو عبیده، ۱۴۷  
 ابو عبیده معمر بن مثنی، ۱۸۳  
 ابوعلی سینا، ۳۶۲  
 ابومسلم، ۱۴۴، ۱۵۹، ۱۶۲، ۱۹۹، ۲۷۸، ۲۷۹  
 ابوموسی اشعری، ۱۰۸  
 ابونواس، ۱۶۴  
 ابو یوسف، ۳۶۰  
 اُبی ابن خلف، ۳۵۲  
 اثیر، ۱۰۹  
 احمد امین، ۷۱، ۷۴، ۱۳۵، ۱۴۴، ۱۶۴  
 ۳۰۵، ۳۰۳  
 احمد امین مصری، ۶۶  
 احمد بن یسار، ۱۷۳  
 احمد بن ابی علا، ۳۲۲  
 احمد بن سهل نوشجانی، ۳۲۲  
 احمد حنبل، ۱۶۵  
 اخطل، ۸۳  
 اخفش، ۱۹۹  
 اذ بن طانجه، ۸۰  
 ادریس، ۷۷، ۳۴۷  
 اربلی، ۳۰۵، ۳۰۷  
 اردشیر بابکان، ۲۵۹، ۲۶۹، ۲۸۱  
 اردشیر دوم، ۱۵۲  
 اردگ، ۲۹۹  
 ارقم، ۱۷۳  
 اسامة بن منقذ، ۲۷۱  
 اسپهبد، ۱۶۳  
 اسحاق بن ابراهیم، ۱۲۸  
 اسحاق بن ابراهیم موصلی، ۲۵۰  
 اسحاق بن سلمه، ۲۵۰  
 اسحاق بن علی، ۲۶۰  
 اسحاق بن یزید، ۲۵۸  
 اسحاق بن حسان، ۱۷۸  
 اسکندر مقدونی، ۱۳۸، ۳۰۲  
 اسماعیل، ۶۱، ۷۹، ۱۲۸، ۱۶۹، ۱۷۰  
 ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۷۳  
 اسماعیل بن ابراهیم، ۱۲۸، ۲۶۸  
 اسماعیل بن غزوان، ۱۸۰  
 اسماعیل بن هشام، ۱۷۱  
 اسماعیل بن یسار، ۱۴۱، ۱۶۸، ۱۷۱، ۱۷۲  
 ۱۷۴، ۱۹۰، ۱۹۷

۳۸۶ □ شعوبه ۱ ناسیونالیسم ایرانی

انوشروان، ۶۲، ۶۳، ۲۶۹	اسماعیل بن یسار نسائی، ۱۴۹، ۱۶۷
انوشه‌روان، ۳۴۹	اسماعیل بن حسین، ۲۷۱
انوشیروان، ۱۵۸، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۲۹، ۳۲۱	اسماعیل بن علی عباسی، ۲۶۱
انوتیروان ساسانی، ۱۶۲	اسپولر، ۲۹۹
اوزاعی، ۲۶۶	اشعری، ۳۰۷
اوزن حسن، ۳۶۲	اصمعی، ۱۴۰، ۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۷، ۱۸۸
اوس بن حجر، ۷۸	۱۸۹، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۵۴
اوس بن ثعلبه، ۱۸۴	۲۵۵، ۲۶۸، ۳۶۴
اهریمن، ۳۴۹	اعشی، ۶۳، ۲۰۷، ۲۰۸
ایاد، ۶۳، ۷۶	افشین، ۱۴۸
ایاد بن نزار، ۷۶	اکبر شاه هندی، ۳۵۵
ایاس بن مُغایوه، ۸۰	اکثم بن صیفی، ۱۶۵
ایوب بن قریبه، ۱۷۸	الامینی، ۳۰۳
باب، ۱۶	الزمنخسری، ۳۰۵
بابک، ۴۳	ام حفص، ۲۷۴
بابک خرم دین، ۲۷۱، ۲۸۲، ۱۴۳، ۲۹۲	امّ ظباء، ۱۸۴
باذان بن ساسان، ۳۲۲	ام کلثوم، ۲۳۱
باریط، ۲۸۱	امام باقر، ۲۶۸، ۳۳۵، ۳۳۶
بانویه، ۳۰۱	امام حسن، ۸۹، ۳۱۳
برمک، ۱۹۶	امام رضا، ۲۴۸، ۲۸۳، ۳۰۷
بشار بن بُزْد، ۱۴۷، ۱۷۸، ۱۹۰، ۱۸۱، ۱۸۳	امام سجاد، ۳۰۲، ۳۱۶، ۳۲۱، ۳۳۵، ۳۳۶
۲۳۵، ۲۳۸	۳۰۶، ۳۳۵
بکر بن دهمرد، ۱۸۲	امام صادق، ۲۴۸، ۲۷۸، ۲۷۹، ۳۳۶
بکر بن وائل، ۱۸۴	امّ ظباء، ۱۸۴
بلادزی؛ احمد بن یحیی، ۲۵۸	ام کلثوم، ۲۳۱
بلادزی، ۲۹۸، ۳۰۵	انماد، ۷۶

جریر، ۲۰۷	بلال، ۱۳۹، ۸۱
جریر بن حازم، ۱۹۰	بلال حبشی، ۲۴
جریر بن خطفی، ۱۶۳	بوذرجمهر، ۱۶۵
جمعاع ازدی، ۲۰۰	بهرام بن مردان شاه موید نیشابور، ۲۵۸
جمد بن درهم، ۲۴۴	بهرام بن فرهاد، ۳۴۱
جعفر بن ابی طالب، ۱۷۱	بیژن، ۲۹۴
جعفر بن حسین لهبی، ۱۷۶	پاریسا تیدا، ۱۵۲
جلیبب محدث، ۸۲	پرویز، ۱۶۵
جمشید، ۱۵۸، ۳۴۸، ۳۴۹	پوران، ۲۸۱
جوهری، ۲۵۸	پورداد، ۳۰۲، ۳۳۹، ۳۴۰، ۳۴۲، ۳۴۳
جوئیر، ۴۸، ۴۹	۳۵۸، ۳۵۱
جهان بانو، ۳۲۱	پیروز، ۲۹۹
جهان بانویه، ۳۰۷	پیروز ساسانی، ۱۲۰
جهان شاه، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۲۰	تهمینه، ۳۰۱
حاجی نوری، ۳۳۳	تیم الداری، ۲۶۸
حارث کذاب، ۲۶۶	ثابت بن هرمز، ۳۳۶
حافظ، ۱۶، ۲۳	ثعلب، ۷۶، ۲۹۵، ۲۹۶
حجاج، ۸۶، ۱۴۲	جابر بن یزید، ۳۳۲
حجاج بن یوسف، ۶۵، ۲۴۲، ۲۹۹	جاحظ، ۷۵، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۸، ۹۲
حجاج بن یوسف ثقفی، ۸۶، ۱۴۲	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۴، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸
حذیفه، ۳۱۲	۱۵۰، ۱۶۰، ۱۶۱، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۴، ۱۸۵
حذیفه بن یمان، ۳۱۷	۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰
حرث بن کلدۀ، ۶۲	۲۳۸، ۲۵۵، ۲۶۱، ۲۶۴، ۲۶۵، ۲۶۶، ۲۶۷
حریث بن جابر حنفی، ۳۱۷	۲۶۸، ۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۶۱
حسن، ۸۹، ۱۷۱، ۲۳۷	جبله بن سالم، ۲۵۸، ۲۵۹
حسن بصری، ۸۷، ۱۹۲	جُزخ جُزذاق، ۹۲

حُنینِ حبری، ۲۷۵	حسر بن سهل، ۲۵۸، ۲۸۱
حوّا، ۱۳۷	حسن بن ابی الحسن، ۲۷۳
حیقطانِ شاعر، ۸۲	حسن بن علی المسکری، ۲۸۵
خاقان ترک، ۱۶۱	حسن بن موسی النوبختی، ۲۹۴
خالد بن الولید، ۶۰، ۱۰۶	حسن بن عمار، ۳۶۵
خالد بن عبدالله قسری، ۸۶	حسین، ۱۹، ۸۹، ۲۳۷
خالد بن برمک، ۱۹۵	حسین بن علی، ۲۶، ۱۷۱، ۲۲۶، ۲۲۸
خالد بن سلمه مخزومی، ۱۴۰	۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۵، ۲۴۱، ۲۴۳، ۲۸۵، ۲۹۳
خالد بن صفوان، ۱۹۰	۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۴، ۳۱۶، ۳۲۴، ۳۴۴
خالد بن عبدالله قسری، ۲۴۴	حسین بن روح نوبختی، ۲۳۸
خدیجه، ۷۸	حسین بن احمد بیهقی، ۳۳۳، ۳۳۴
خریم بن عامر مزنی، ۱۷۸	حسین علی محفوظ، ۳۶۳
خرین کنانی، ۱۷۶	حکم بن ایوب، ۶۵
خسرو بن یزدگرد، ۱۲۰	حکم بن عکرمه، ۱۷۶
خسرو پرویز ساسانی، ۱۶۱	حکم بن عمر غفاری، ۱۲۰
خسرو پرویز، ۳۵۱، ۳۴۰	حکم بن عُیینه، ۲۷۳
خشایارشا، ۱۵۲	حلاج، ۲۳
خطاب، ۵۷	حماد بن ابی سلیمان، ۲۱۹، ۲۳۶، ۲۳۸
خوارزمی، ۳۰۵	حماد راویه، ۱۷۹
خوله، ۳۲۱	حماد عجرد، ۱۸۴، ۱۸۷
خیّام، ۱۵	حماد عجرد، ۱۸۹
دارمستر، ۳۰۰	حمداله مستوفی، ۲۲
داریوش، ۱۵۲	حمدویه، ۲۱۲
داریوش دوم، ۱۵۲	حمید بن سعید، ۱۸۳
داریوش سوم، ۳۰۲	حنظله بن ربیع، ۷۸
داریوش اول، ۱۵۲	حُنین بن اسحاق، ۲۵۸

زیدان، ۲۴۵	داود بن عمر بن هبیره، ۲۶۱
ساره، ۱۲۸	دساتیر، ۳۳۹
ساسان پنجم، ۳۴۰	دعم، ۷۶
سعد بن قعقاع، ۱۹۲	دیک الجن، ۱۸۱، ۱۸۲
سعد بن وهب، ۱۸۰	ذی الزمه، ۲۰۹
سعد بن عبدالله الاشعری القمی، ۲۹۴	راوندی، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۸
سعد وقاص، ۱۰۹	ربیع بن زیاد، ۱۱۰
سعدی، ۱۶	ربیع، ۷۶، ۱۵۹
سعید بن جبیر، ۸۱	ربیعة الرؤی، ۲۷۳
سعید بن جبیر، ۲۷۳	رشید، ۲۸۰
سعید بن هارون، ۲۶۴	رشیدالدین فضل الله، ۲۲، ۲۳
سعید نفیسی، ۳۰۲	روح بن حاتم، ۲۰۱
سفاح، ۲۱۴، ۲۶۱، ۲۷۹، ۲۸۰	زادویه بن شاهویه اصفهانی، ۲۵۸
سلافة، ۳۰۵	زرتشت، ۱۶، ۷۷، ۸۷، ۸۸، ۱۴۵، ۱۴۸
سلامه، ۳۰۵، ۳۲۱	۱۵۰، ۱۵۶، ۱۶۳، ۲۲۶، ۲۴۰
سلمان، ۵۰، ۶۱، ۱۰۹	زردشت، ۳۶۲
سلمان فارسی، ۲۴، ۲۳۱، ۲۳۷	زکی مبارک، ۳۰۵
سَلْمَة بن کهیل، ۳۳۶	زمخشری، ۲۷۱
سلیم، ۲۰۹	زُهر، ۷۶
سلیمان، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۶۹	زُهَیْر بن ابی سَلْمی، ۸۰
سلیمان بن علی، ۲۱۴	زیاد اعجم، ۱۵۴، ۱۶۷، ۱۷۴
سلیمان بن علی عباسی، ۲۱۴	زیاد بن ابیه، ۷۴، ۱۴۰
سلیمان بن هشام بن عبدالملک، ۱۹۷	زیاد بن سمیه، ۷۱
سلیمان بن یسار، ۲۷۳	زیاد بن علاق، ۲۳۹
سهروردی، ۲۳	زید بن اسلم، ۲۷۳
سهل بن هارون، ۱۴۷	زید بن علی، ۲۷۷

سهل بن محمد، ۲۵۲	شيخ حيدر، ۳۶۲
سهل بن هارون، ۲۴۹، ۲۶۴، ۲۶۵	شيخ صفى الدين، ۳۵۹
سهل بن القاسم النوشجاني، ۳۳۳	صادق هدايت، ۳۰
سهل بن قاسم نوشجاني، ۳۲۳، ۳۳۴	صالح، ۱۲۸
سيد حسن تقى زاده، ۳۵۱	صالح بن داود، ۲۱۰
سيد حميرى، ۲۰۹	صالح بن عبدالرحمن، ۱۴۳، ۲۴۲، ۲۵۹
سيف بن عمر، ۲۲۹، ۲۳۰	صالح بن عبدالقدوس، ۱۹۰
سيوطى، ۶۷	صدوق، ۶۲، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۱، ۳۲۳
شاپور، ۱۵۸، ۱۶۵	۳۲۳، ۳۲۵
شافعى، ۱۶۵	صفار، ۳۰۷، ۳۱۳، ۳۱۵، ۳۲۲، ۳۳۲، ۳۳۷
شاه آفريد، ۳۰۱	صفدى، ۲۵۷
شاه بهرام، ۱۱۲	صلاح الدين الصفدى، ۲۷۱
شاه زنان، ۳۰۷، ۳۱۲، ۳۲۰، ۳۲۱	صهيب، ۱۳۹
شبيب بن مشيه، ۱۹۰	صهيب رومى، ۲۴
شتر پوانوك، ۳۱۹	ضحاک، ۲۱، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۶۴، ۳۴۸
شلمفاني، ۲۳۸	۳۴۸، ۳۴۹
شهربانو، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۸۵، ۲۹۳، ۲۹۹	ضرار بن عمر، ۲۳۸
۳۰۰، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴، ۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۲	طاووس، ۲۷۳
۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۴، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۱	طاهر بن حسين، ۱۴۱
۳۴۵، ۳۲۸	طبرسى، ۳۰۷
شهربانويه، ۳۰۱، ۳۰۷، ۳۱۴	طبرى، ۱۰۹، ۱۱۱، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۸، ۳۳۷
شهيد، ۳۰۷	طهماسب، ۳۵۹
شهين، ۳۰۱	طهمورث، ۳۴۶
شيث، ۷۷، ۳۴۶	عاصم بن ابى النجود، ۲۳۹
شيخ بهائى، ۳۴۱	عامر بن كعب بن كلاب، ۳۳۵
شيخ جنيد، ۳۶۲	عايشه، ۵۷



- عباسی، ۲۰۰  
 عبدالجبار، ۲۱۲، ۲۱۳  
 عبدالحمید، ۱۷۰  
 عبدالحمید بن ربیع، ۲۶۶  
 عبدالحمید کاتب، ۱۴۷، ۲۴۹  
 عبدالرحمن بن عوف، ۵۷  
 عبدالرحمن بن هرمز، ۲۳۹  
 عبدالرحیم دیاف، ۱۵۴  
 عبدالکریم بن ابی الموجا، ۱۹۰  
 عبداللطیف بن عبدالرحمن، ۲۷۱  
 عبدالله بن زبیر، ۸۱، ۱۶۹  
 عبدالله بن انس، ۱۷۱  
 عبدالله بن جشرح، ۱۷۵  
 عبدالله بن طاهر، ۲۵۳  
 عبدالله بن مقفع، ۲۴۹  
 عبدالله بن عامر، ۳۱۷  
 عبدالله بن مبارک المقفع، ۲۶۱  
 عبدالله بن مسلم بن قتیبة دینوری، ۲۹۴  
 عبدالمطلب بن هاشم، ۷۵  
 عبدالملک، ۱۶۹  
 عبدالملک بن مروان، ۸۰  
 عبدالملک مروان، ۸۱، ۱۶۹، ۱۹۷، ۲۴۴  
 عبید بن کثیر، ۳۳۵  
 عبیدالله بن احمد بن خرداذبه، ۲۵۰  
 عبیدالله کاتب، ۱۴۷  
 عثمان، ۵۷، ۷۳، ۸۹، ۱۲۰، ۱۳۴، ۲۳۱
- ۳۱۷  
 عثمان بن عفان، ۸۰، ۱۱۰، ۲۳۱  
 عثمان بن خریم، ۱۷۸  
 عروة بن زبیر، ۱۶۹  
 عطاء بن رباح، ۲۳۸  
 عطاء بن ابی رباح، ۲۷۳  
 عطاء بن عبدالله، ۲۷۴  
 عطیه عوفی، ۲۳۹  
 عقبه بن رؤبة، ۲۰۷  
 عقیل ابن علقمه، ۶۵  
 علامه مجلسی، ۳۰۹، ۳۱۵  
 علامه قزوینی، ۳۳۸  
 علان بن حسن، ۲۴۹  
 علان شعوبی، ۱۴۰، ۲۶۸  
 علی، ۲۳، ۲۹، ۴۸، ۵۰، ۸۹، ۹۱، ۹۲، ۹۳،  
 ۵۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۹، ۱۹۲، ۲۲۶، ۲۳۱،  
 ۲۳۷، ۲۴۸، ۲۵۵  
 علی بن ابی طالب، ۷۳، ۷۷، ۱۰۸، ۱۰۹،  
 ۹۱، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۱،  
 ۳۰۰، ۳۰۸، ۳۳۶  
 علی بن جبلة، ۱۷۹  
 علی بن زیاد تمیمی، ۲۵۸  
 علی بن محمد بن عبدالله بن ابی سیف  
 المدائنی، ۲۵۰  
 علی بن موسی الرضا، ۲۴۸  
 علی بن الحسین، ۳۱۴، ۳۲۴، ۳۲۸

عين القضاة، ۲۳	علي بن عبدالله، ۲۷۷
غزال بن محمد، ۱۷۵	عمار بن ابي سليمان، ۲۷۳
غزاله، ۳۰۵	عمر، ۵۰، ۵۷، ۷۲، ۷۳، ۸۹، ۱۳۴، ۳۰۲
غزالي، ۲۲، ۳۱۹	عمر بن خطاب، ۵۰، ۵۸، ۶۰، ۶۴، ۶۵، ۶۶
غيلان دمشقي، ۱۴۷، ۲۴۹، ۲۶۶، ۲۶۷	۶۷، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۱۰۶، ۷۳، ۱۰۷، ۱۱۴
غيلان شموبي، ۱۸۳	۱۲۳، ۱۳۳، ۱۵۹، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۹۱، ۳۰۸
فارسي، ۱۰۹	۳۱۰، ۳۱۶، ۳۱۷
فاطمه، ۲۳۷، ۳۱۴	عمر بن سعد وقاص، ۶۸
فاطمه زهرا، ۳۱۰	عمر بن عبدالعزيز، ۸۶، ۸۸
فتح بن خاقان، ۱۶۰	عمر بن ابي ربيعه، ۲۰۹
فَرَجِ حَجَّام، ۸۲	عمر بن عبدالعزيز، ۱۳۸
فردوسي، ۲۳، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۷، ۱۰۸	عمر بن عبيدالله، ۱۷۵
۱۴۴، ۲۹۳، ۳۴۹	عمر بن هبيرة، ۲۰۶
فردوسي طوسي، ۹۵	عمر بن يزيد بن عبدالملك، ۱۷۰
فريدون، ۳۴۸	عمر بن سعد وقاص، ۶۸، ۲۳۱
فضل بن شاذان نيشابوري، ۲۴	عمر بن فرخان، ۲۵۸
فضل بن عيسي، ۱۹۰	عمرو بن عاص، ۹۱
فضل بن ربيع، ۲۵۴	عمرو بن عبید، ۱۹۰
فهر بن مالک، ۷۵	عمرو بن ابي المقدام، ۳۳۶
قابيل، ۱۹، ۲۳۱	عمرو بن شمر، ۳۳۲
قاسم بن عباد، ۲۵۵	عمرو بن شمر، ۳۳۲، ۳۳۳
قباد، ۹۷	عبید بن کثیر، ۳۳۴
قتيبة بن مسلم، ۱۱۱	عون بن محمد، ۳۳۳
قحطان بن عامر، ۷۷	عيسي، ۱۹، ۱۴۶
قيصر، ۷۲، ۱۶۳	عيسي بن علي بن عبدالله، ۲۶۱
كاوه، ۳۴۸	عيسي بن علي عباسي، ۲۶۱

۳۲۳، ۲۸۳، ۲۸۱	کریستن سن، ۳۰۳، ۲۹۹، ۳۴۸
مأمون عباسی، ۱۵۷	کسری، ۶۲، ۷۷، ۸۸، ۱۵۸، ۱۶۳، ۲۲۸
میزد، ۱۹۵، ۲۱۰، ۳۰۵	۲۸۰، ۲۸۰، ۲۲۹
متقی، ۲۸۱	کعب الاحبار، ۲۶۸
متنبی، ۲۴۷	کلثوم بن عمرو بن ایوب، ۱۶۲
متوکل، ۱۷۷، ۲۸۱	کلینی، ۳۰۵، ۳۰۷، ۳۱۰، ۳۱۵، ۳۲۵
متوکل بن بزاز، ۳۵۹	کمبوجیه، ۱۵۲
مثنی بن حارثه، ۶۰	کورت فریشر، ۳۰۰
مجاهد بن جبر، ۲۷۳	کورش، ۱۵۱
مجلسی، ۶۲، ۳۰۵	کورش دوم، ۱۵۲
محمد، ۱۳، ۱۹، ۲۳، ۴۲، ۶۶، ۷۷، ۹۱	کیومرث، ۳۴۴، ۳۴۶
۱۲۲، ۱۶۳، ۱۲۲، ۱۲۸، ۱۲۳، ۲۲۲، ۲۲۶	کیهان بانو، ۳۰۰
۲۲۸، ۲۳۷، ۲۳۷، ۲۹۳، ۳۱۴	گنوماتا، ۱۵۲
محمد بن ابی بکر، ۹۱، ۹۲، ۳۰۰	گشتاسب، ۱۵۲
محمد بن بشیر، ۸۵، ۳۲۲	گلدزیهر، ۱۳۶
محمد بن عبدالله بن حسن، ۸۲	گیرشمن، ۱۵۱
محمد بن سلیمان، ۱۹۱	لقمان حکیم، ۸۱
محمد بن ضحاک، ۱۷۶	م. مُغَدَم، ۳۶۳
محمد بن علی عباسی، ۱۵۹	مارسلین، ۳۰۰
محمد بن عون، ۲۱۳	ماسینیون، ۱۰۹
محمد بن یسار، ۱۷۱، ۱۷۳	مالک اشتر، ۹۱
محمد بن بهرام بن مطیار اصفهانی، ۲۵۸	مالک بن انس، ۱۷۶
محمد بن جهن برمکی، ۲۵۸	مالکی، ۱۶۵
محمد بن عبدالله بن غالب اصفهانی، ۲۵۴	مانی، ۱۶، ۲۸۰
محمد بن عمران، ۲۴۹	ماهوی سوری، ۲۹۳
محمد بن قاسم تیمی بصری، ۲۵۱	مأمون، ۲۴۹، ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹، ۲۶۴

مروان بن ابی حفصه، ۲۰۵	محمد بن لیث الخطیب، ۲۵۲
مروان حمار، ۲۰۶، ۲۶۶، ۲۱۴	محمد بن احمد، ۳۳۴
مزدک، ۱۶، ۴۳، ۹۱، ۱۹۶، ۲۱۰، ۲۹۲	محمد بن احمد بن مخزوم المقری، ۳۳۵
۳۴۹	محمد بن حسن الصفار، ۲۹۴
مزینة بن عمرو، ۱۹	محمد بن سیرین، ۲۷۳
مستعصم، ۳۶۱	محمد بن عبدالله بن حسن، ۳۰۶
مسعودی، ۱۱۳، ۲۵۶، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۳	محمد بن علی بن الحسین الصدوق، ۲۹۴
۳۰۴، ۳۰۵	محمد بن عمر حضرمی، ۲۱۲
مکویه، ۱۰۹، ۲۹۱	محمد بن عیسی، ۳۳۳، ۳۳۴
مسکین دارمی، ۱۱۳، ۱۱۱	محمد بن محمد بن النعمان المفید، ۲۹۴
مسلم بن قتیبه باهلی، ۱۹۶	محمد بن منکدر، ۲۷۳
مسیب بن نجیة، ۳۳۶	محمد بن هارون، ۳۳۴
مشکور، ۱۰۹، ۳۰۱	محمد بن یزید، ۲۹۵
مضر، ۷۶، ۱۵۹	محمد بن یزید المبرّد، ۲۹۴
معاویه، ۵۱، ۷۵، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۳	محمد بن یعقوب الكلینی، ۲۹۴
۸۹، ۹۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۴۲، ۱۵۰، ۱۵۹	محمد حسن شیبانی، ۳۶۰
۲۴۱	محمد حسین المصری، ۷۱
معاویه بن ابی سفیان، ۷۴، ۷۵، ۹۲، ۱۵۰	محمد مقدّم، ۳۶۳
۱۷۲، ۷۱، ۷۵، ۹۱، ۱۴۰	محمد نفس زکیه، ۱۹۹، ۲۳۹، ۲۷۹، ۳۰۶
معبد جهنی، ۲۶۶	محمود افغان، ۳۵۸
معتصم، ۲۸۱	مختار، ۱۳۴
معتضد عباسی، ۳۲۲	مدائنی، ۱۵۶
معتدل، ۱۷۸	مدرکه، ۷۹
معتدل عباسی، ۱۷۸، ۲۵۰	مردآوند، ۲۹۹، ۳۰۱
معد بن عدنان، ۱۶۳	مروارید، ۳۱۳
مفقل بن سنان، ۱۰	مروان، ۲۶۱

مهدی، ۱۹، ۲۳، ۲۸۰	معمر بن اشعث، ۲۵۰
مهدی عباسی، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۲	معمر بن مثنی، ۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۴
۲۱۱، ۲۱۴، ۲۱۰، ۲۶۷	مُغن بن أوس، ۸۰
مهلب بن ابی صفره، ۱۸۳	معین، ۳۴۲
مُهَلَّب بن ابی صفره ازدی، ۲۹۵	مغیره بن مهلب، ۱۷۴
میمون بن مهران، ۲۷۴	مفید، ۳۰۷، ۳۱۵، ۳۱۰، ۳۲۵
نابغه ذبیانی، ۲۰۸	مقاتل بن مسمع، ۲۷۴
ناصر ناطق، ۳۰۱	مقداد، ۸۱
نافع بن جبیر، ۶۵	مقرم، ۳۲۸
نافع بن ابی نجیح، ۲۷۳	مکتفی، ۲۸۲
نجاشی، ۳۳۴	مکحول، ۲۷۴
نزار بن معدن عدنان، ۷۶	مکحول فقیه، ۸۱
نصر بن سیار، ۲۸۴	ملا فیروز، ۳۵۸
نصرالله مجوسی، ۳۵۸	منصور، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۱۴، ۲۶۱، ۲۶۷
نضر بن کنانه، ۶۱	۲۷۹، ۲۸۰، ۳۰۶
نضر بن شمیل حمیری، ۱۴۰	منصور عباسی، ۸۲، ۱۴۴، ۱۷۷، ۲۳۹
نظام الملک، ۲۲، ۲۳	۲۷۹
نعمان بن مقرن، ۶۳، ۸۰	موید بهرام، ۳۴۲
نماره، ۷۶	موید خداداد تفتی، ۳۴۲
نوبخت مجوسی، ۲۸۰	موسی، ۱۹، ۷۶، ۱۴۶
نوبختی، ۳۰۵، ۳۰۷	موسی بن بشار، ۱۸۱
نوح، ۱۹، ۷۷، ۱۲۱، ۳۴۴	موسی بن خالد برمکی، ۲۵۸
نوئیروان، ۱۶۵	موسی بن عیسی کردی، ۲۵۸
نولدکه، ۲۹۹	موسی بن سیار، ۲۶۷، ۲۶۷
نهاوندی، ۳۳۲، ۳۳۱	مولوی، ۲۳
نیکسیا، ۲۸۱	موتگومری وات، ۳۰۰
واصل بن عطا، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۲، ۳۳۶	مهجع، ۸۱

یافعی، ۳۰۵	وحشی، ۸۱
یاقوت حموی، ۳۶۳	ولید، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۰۹، ۲۲۸
یحیی بن الحسن، ۳۳۴	ولید بن عقبه بن ابی معیط، ۹۱
یحیی بن خالد برمکی، ۲۵۷، ۲۵۲	ولید بن یزید، ۱۷۰، ۱۷۲، ۲۰۹، ۲۷۴
یحیی بن حسن بن الفرات، ۳۳۶	ولید بن عبدالملک، ۲۷۷، ۳۰۱، ۳۰۳
یزدگرد، ۱۰۷	وهرام، ۲۹۹
یزدگرد بن شهریار، ۳۱۳	وهرز، ۳۲۱
یزدگرد سوم، ۲۶، ۹۶، ۹۸، ۱۰۶، ۱۴۲	هابیل، ۱۹، ۲۳۱
۱۵۸، ۱۶۲، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۴۱، ۲۲۹، ۲۳۰	هاجر، ۶۱
۲۳۵، ۲۸۳، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۳، ۳۰۴	هادی، ۲۸۰
۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۴، ۲۹۳، ۳۴۴	هارون، ۵۰، ۱۵۴، ۱۸۰، ۲۴۹، ۲۵۴، ۲۵۵
یزید، ۸۳	۳۲۳
یزید بن معاویه، ۸۱	هارون بن موسی، ۳۳۴
یزید بن جناب، ۱۷۵	هرثمی شعرانی، ۲۵۹
یزید بن محمد، ۱۷۶	هرقل، ۳۵۲
یزید بن مزید، ۲۰۴	هرمزان، ۷۷، ۱۵۸، ۱۶۳، ۲۳۰، ۲۳۱
یزید بن مهلب، ۱۷۴	هشام، ۱۶۹، ۱۷۰
یزید بن ولید، ۲۹۹، ۳۰۱، ۳۰۳	هشام بن عبدالملک، ۱۴۰، ۱۶۹، ۱۷۶
یزید ناقص اموی، ۲۲۸	۲۷۵، ۲۶۶
یزید بن مزید، ۲۰۴	هشام بن محمد، ۱۶۲
یعقوب بن داود، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴	هشام بن القاسم، ۲۵۸
یعقوب لیث، ۱۷۸	هشام بن عروه، ۲۳۹
یعقوبی، ۳۰۵	همام بن منبه، ۲۷۴
یوحنا بن بطریق، ۲۵۷	همدان بن مالک بن زید بن اؤیل، ۷۸
یوسف بن خالد برمکی، ۲۵۸	هود، ۷۷، ۱۲۸
یونس نحوی، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۳	هوشنگ، ۳۴۴
	هیثم بن عدی، ۱۴۰، ۱۷۹



## فهرست قبایل، اقوام، مذاهب و ادیان

اسماعیلیه، ۱۶، ۲۴۵	آئین زرتشت، ۲۲۶، ۲۹۲
اکاسره، ۱۳۸	آل ابراهیم، ۱۲۸
اموی، ۷۸	آل اهتم، ۲۶۱
امویان، ۷۱، ۷۵، ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۸۱، ۸۱، ۸۱	آل بویه، ۲۶، ۴۴، ۱۴۲، ۲۲۸، ۳۲۵، ۳۲۷
۱۳۴، ۱۳۵، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۱	آل عمران، ۱۲۸
۱۷۶، ۱۹۵، ۲۴۲، ۲۴۴، ۲۶۵، ۲۷۴، ۲۷۷	آل محمد، ۱۴
۲۷۸، ۲۸۴، ۳۲۲، ۳۲۹	آل نوبخت، ۲۵۸
اوس، ۶۴، ۸۰	اتراک، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۲۸، ۲۸۴، ۲۸۵
أهل الحدیث، ۲۱۹	اخوان الصفا، ۲۴۶
اهل الحدیث، ۲۱۹، ۲۲۰	ازد، ۶۱، ۶۲، ۷۸، ۱۶۴، ۱۸۴، ۱۸۶، ۲۷۹
اهل الرأی، ۲۱۹، ۲۳۶	۲۹۵
اهل تسویه، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۳۷	اسد، ۷۹
ایاد، ۶۱، ۷۷، ۸۱	اسلام، ۲۰، ۳۳۹
ایرانیان، ۱۵۱	اسماعیلیان، ۲۴۶، ۳۴۷

بنو نمیر، ۸۰	باهله، ۱۹۷
بنی امیه، ۶۲، ۷۲، ۱۵۷، ۲۱۱، ۲۵۲	بحران، ۸۱
بنی تیم، ۱۶۷، ۱۸۴	بیرامکه، ۱۸۰، ۲۵۲، ۲۶۴، ۲۷۱، ۲۸۰
بنی عقیل، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۸۶، ۲۰۳، ۲۰۸	۲۸۱
۲۰۹	برمکیان، ۱۹۶، ۲۸۲، ۲۸۳
بنی هاشم، ۶۲، ۷۲، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۵۷	برهمن، ۳۳۹
۱۲۷، ۲۰۲، ۲۴۱، ۳۱۱	بکر، ۸۰
بنی الحسن، ۲۷۷، ۳۰۶	بلوچها، ۳۴۹
بنی الحسین، ۳۰۶	بنو اسد، ۶۴
بنی العباس، ۱۵۹، ۲۱۱، ۲۷۷، ۳۰۶	بنو حارث، ۶۴
بنی زید، ۱۹۸	بنو ربیعہ، ۶۴
بنی سدوس، ۱۸۴، ۱۸۶	بنو سهل، ۲۵۱، ۲۶۴، ۲۸۱، ۳۲۳
بنی سلیم، ۸۵	بنو عثمان، ۸۰
بنی عباس، ۱۵۷	بنو فرات، ۲۸۳، ۳۳۶
بنی مدرکه، ۷۹	بنو کاتر، ۶۴
بودائیان، ۱۹۶	بنو کنانه، ۶۴
بویه، ۳۴۱	بنو نویخت، ۲۸۳
بَهْدَلَة، ۶۴	بنو ثعلب، ۸۰
پارس، ۱۵۲	بنو جعدہ، ۸۰
پهلوی، ۳۳۸	بنو ضرار، ۸۰
پهلویان، ۳۶۳	بنو عجلان، ۸۰
ترکان، ۲۸۲	بنو فضال، ۲۳۸
ترکها، ۱۶۰، ۱۶۱، ۲۸۲	بنو قیس، ۸۰



خانندان نوشجانی، ۳۲۱، ۳۲۲، ۳۲۳	تسن، ۱۹۲
خانندان هاشمی، ۳۱۰	تشیع، ۲۰، ۲۶، ۳۱، ۳۵، ۴۲، ۴۳
خانندان یسار، ۱۶۸، ۱۷۴	۱۱۳، ۱۲۲، ۱۹۲، ۲۳۹، ۳۰۱، ۳۵۹
خراسانی‌ها، ۱۶۱، ۲۸۴	تشیع امامیه، ۲۳، ۲۴، ۱۶۹، ۲۴۲، ۲۴۳
خرم دینیّه، ۲۴۴	۲۷۷، ۲۸۳، ۲۹۳، ۳۲۵، ۳۷۷، ۲۸۲، ۲۸۳
خزاعه، ۷۸، ۷۹	۲۷۸، ۳۵۶
خزرج، ۶۴، ۷۹	تصوّف، ۳۵۷
خزیمه، ۷۹	تغلب، ۸۰، ۸۱، ۸۳، ۱۶۲
خشیته، ۲۷۶	تمیم، ۶۴، ۷۸، ۸۰، ۲۹۵
خوارج، ۱۳۴، ۲۴۴، ۲۶۸، ۲۷۶، ۲۹۵	تنوخ، ۸۱
۲۹۶	تیم، ۲۶۸
خوارج اباضیه، ۲۹۶	ثقیف، ۷۳، ۸۰، ۱۷۴
خوارج ازرقه، ۲۷۴	ثماله، ۲۹۵
خولان، ۷۸	جبریّه، ۲۳۶، ۲۶۶
خولانیّه، ۲۴۴	جذام، ۷۸، ۸۱
دیسانیه، ۲۴۴	جُزْمَم، ۶۱، ۷۹، ۷۹
دین زرتشت، ۲۲۶	جنجیه، ۲۴۴
دین مجوس، ۲۲۵	حبشی‌ها، ۱۶۰، ۲۸۴
ربیعہ، ۷۵، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۲۹۵، ۷۶	حوران، ۸۱
ربیعہ بن نزار، ۷۴	خانندان ساسانی، ۳۱۰
رومیان، ۳۵۲	خانندان سهل، ۲۸۱
رومی‌ها، ۱۶۰	خانندان کسری، ۸۸
ریشیه، ۲۴۴	خانندان مهلب، ۱۷۵

صقاریان، ۱۴۲، ۱۷۸	زبیریان، ۱۶۹، ۱۷۶، ۲۷۶
صُفریه، ۲۶۸	زبیری‌ها، ۱۷۱
صفوی، ۳۲۶، ۳۳۸	زنجی‌ها، ۲۸۴
صفویان، ۳۴۱، ۳۵۹	زتگیها، ۱۶۰
صفویه، ۴۴، ۱۴۹، ۱۵۳، ۳۲۷، ۳۴۱، ۳۵۶	زیدیه، ۲۷۷
۳۵۸، ۳۵۷	ساسانیان، ۹۶، ۱۴۲، ۱۵۱، ۱۵۶، ۲۲۷
صقلی‌ها، ۱۶۰، ۲۸۴	۲۲۸، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۴۷، ۲۶۹، ۱۴۲
طاهریان، ۱۴۲	سعد، ۶۴
طی، ۷۸	سلجوقیان، ۳۲۵
عامل، ۸۱	سلیم، ۸۱
عامله، ۷۸، ۸۱	سهلیان، ۲۸۲، ۲۸۳
عباسیان، ۸۰، ۸۲، ۱۴۸، ۱۶۰، ۱۸۱، ۱۸۲	شعویان، ۲۱۷، ۲۴۴، ۲۵۲، ۲۷۱، ۲۷۶
۱۹۲، ۲۰۰، ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۲۷، ۲۶۲، ۲۶۴	۲۸۰
۲۶۵، ۲۷۷، ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۵	شعوبیه، ۲۴، ۲۵، ۲۷، ۳۱، ۶۳، ۷۷، ۸۶
۳۰۶، ۳۲۲	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
عبدالقیس، ۶۲، ۱۷۴	۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۸، ۱۴۹
عجل، ۶۳	۱۳۵، ۱۵۰، ۱۵۹، ۱۶۰، ۲۱۷، ۲۲۸، ۲۵۰
عک، ۸۱	۲۷۸، ۳۳۷، ۳۴۰، ۳۶۰
علویان، ۱۹۲	شیبان، ۶۳
عمالقه، ۱۳۸	شیعه امامیه، ۲۴۸، ۲۷۸، ۲۲۶، ۲۷۹
غیلان، ۱۹۴	شیعیان امامیه، ۲۳۸
فارسیان، ۳۵۲	شیعیان غالی، ۲۳۱
فراعنه، ۱۳۸	شلیه، ۲۴۴

مانیه، ۲۴۴	قاجار، ۳۳۸
ماهانیه، ۲۴۴	قاجاریه، ۳۲۶
مجبرزه، ۱۳۴	قبیله ازد، ۲۹۷
مجوس، ۸۸	قحطان، ۶۱
مجوسیان، ۲۲۵، ۲۲۶	قرمطی‌ها، ۲۴۵، ۲۴۶
مذحج، ۷۸، ۸۱	قریش!، ۴۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۴، ۷۵، ۷۶
مرقونیه، ۲۴۴	۸۸، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۷۱
مروانیان، ۸۳، ۱۷۱	۱۷۵، ۱۷۶، ۲۴۱، ۲۶۸، ۳۱۱، ۳۵۲
مروانیان، ۲۶۵	قُضاعه، ۸۱
مزدکیه، ۲۴۴	قیاصره، ۱۳۸
مُزَیْنَةُ، ۷۹	قیس، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۳، ۲۹۵
مسیحیان، ۲۲۶	کشاطیه، ۲۴۴
مشبهه، ۱۳۴	کعب، ۶۴
مضر، ۶۱، ۶۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۸۰، ۶۴	کلب، ۸۱
۷۶، ۲۷۹	کِنْدَه، ۷۸
معتزله، ۲۳۵، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۶۷	کَهْلان، ۷۸
مفتسله، ۲۴۴	کیانیان، ۱۵۱
مکتب اعتزال، ۲۶۶	گیلک‌ها، ۳۴۹
مکتب سمنیه، ۱۹۰	لحم، ۷۸
مکتب محدثان، ۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۴۳	لَنخِم، ۸۱
موت، ۷۹	ماد، ۱۵۲
مهاجریه، ۲۴۴	مانویان، ۲۳۰، ۲۴۴
نبطیان، ۱۵۱	مانویه، ۲۴۴

۱۴۰۲] شعریه : تاسیونالیسم ایرانی

نہضت مختار، ۲۷۶، ۳۳۷	نبطی‌ها، ۸۶، ۱۶۰، ۲۷۶، ۲۸۴
ہذیل، ۱۷۶	نبوی‌ها، ۲۸۴
ہمدان، ۷۸، ۸۱	نزار، ۶۱، ۶۴
ہوازن، ۷۹	نصاری، ۱۲۲
یزیدیان، ۳۲۸	نمارده، ۱۳۸
یشکر، ۶۳	نمر بن قاسط، ۸۱
یمن، ۶۴، ۷۴	نوبختیان، ۲۳۸
یہود، ۱۲۲	نہضت تسویہ، ۲۲۲
یہودیان، ۲۲۶	نہضت توابین، ۳۳۷
	نہضت صفویہ، ۳۵۶



## فهرست اماکن

ایران، ۶۳، ۶۹، ۸۳، ۸۷، ۱۱۰، ۳۵۸	آذربایجان، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۸۶
ایران مرکزی، ۴۳، ۱۰۸، ۱۵۹، ۲۴۷، ۳۰۷	آمریکا، ۲۶
ایوان کسری، ۱۷۵	ابهر، ۱۰۸
بابل، ۱۰۷	اردن، ۸۱
بخارا، ۱۱۰، ۱۱۱	اروپا، ۲۶
بصره، ۶۵، ۶۶، ۷۲، ۸۰، ۸۶، ۱۸۴، ۱۸۷	استخر، ۲۹۸
۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷، ۱۹۸، ۲۰۳	استخر فارس، ۱۱۰، ۱۷۴، ۱۷۵
۲۰۵، ۲۱۱، ۲۱۲، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۶۱، ۲۷۳	اسکندریه، ۶۸
۲۹۵	اصفهان، ۱۰۷، ۱۷۴، ۱۷۷، ۲۹۸، ۳۵۸
بغداد، ۴۳، ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۷	التمر، ۱۰۶
۱۹۳، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۱، ۲۱۲	انببار، ۱۰۶
۲۵۳، ۲۵۷، ۲۸۱، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۲۲، ۳۲۵	اهواز، ۱۴۵

حمیر، ۷۷	بقعه حضرت بی بی شهربانو، ۳۲۵
حوز، ۲۶۱	بلخ، ۱۵۸، ۱۹۶
حیره، ۱۰۶	بندجین، ۱۰۷
خراسان، ۴۳، ۷۳، ۸۰، ۸۱، ۸۸، ۱۰۸	بهرسیر، ۱۰۷
۱۱۰، ۱۲۰، ۱۴۲، ۱۵۹، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۸	بیت الحکمه، ۲۴۹، ۲۶۴
۱۸۱، ۱۸۴، ۱۸۵، ۱۹۶، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۵۳	بیرجند، ۳۲۶
۲۵۵، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۷، ۳۱۶	تخارستان، ۱۲۰، ۱۸۳، ۲۵۳
۳۱۷، ۳۲۰، ۳۲۶، ۳۳۳	تیسفون، ۱۰۶، ۱۰۸
خطرنيه، ۱۰۷	تیسفون، ۳۴۹
خیرفان، ۱۸۴	جبال، ۸۸
دانشگاه تهران، ۳۶۳	جزیره، ۲۷۴
ذُجَله، ۶۹، ۱۷۹	جزیره العرب، ۸۱، ۱۰۵، ۱۵۸، ۷۷، ۸۰
دمشق، ۱۷۱، ۲۶۶، ۳۰۱	۸۱
دیلیم، ۷۹، ۲۹۸	جعفرآباد، ۱۰۷
دینور، ۱۰۷، ۲۹۷	جعفریه، ۳۲۲
ذی قار، ۶۳	جی، ۱۰۷
رصافه، ۱۶۹، ۱۷۰	چین، ۱۲۰، ۳۲۱
روم شرقی، ۸۱	حجاز، ۱۲۳، ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۵
ری، ۱۰۸، ۲۴۴، ۲۴۷، ۳۲۵	۱۹۹، ۲۰۵، ۲۷۳، ۲۷۶، ۲۹۵
زنجان، ۱۰۸	جرا، ۳۴
ساوه، ۲۴۷	حزان، ۱۹۷
سجستان، ۲۴۲، ۲۹۸	خُلوان، ۲۹۸، ۲۹۹
سغد، ۱۵۸، ۱۷۸، ۲۹۹	حمص، ۸۱

فهرست اماکن ۴۰۵

فلسطین، ۸۱	سقیفه بنی ساعده، ۵۷
قادسیه، ۷۷، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۲، ۱۹۲	سمرقند، ۱۱۰، ۱۵۸
قبرس، ۲۵۷	سواد، ۳۰۰
قزوین، ۱۰۸، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۵۸	سیروان، ۱۰۷
قصر اوس، ۱۸۴	سیستان، ۱۱۰، ۱۷۸
قم، ۱۰۷، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۴۸، ۳۲۵	شام، ۷۷، ۸۰، ۸۱، ۱۷۱، ۲۶۶، ۲۷۳، ۲۷۴
قنسرین، ۸۱	۲۷۶، ۲۷۷
کازرون، ۲۶۸	شوش، ۱۰۸
کاشان، ۱۰۷	شوشتر، ۱۰۸
کرمان، ۱۰۷، ۲۶۱، ۲۹۸، ۳۵۸	شیراز، ۳۳۹، ۳۵۸
گمَزَجَه، ۱۲۰	صنعا، ۲۷۱، ۳۲۱
کوئی، ۱۰۷	طبرستان، ۱۱۱، ۲۴۷، ۲۹۸، ۳۰۷
کوفه، ۶۷، ۸۶، ۲۱۹، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۵۳	طخارستان، ۳۰۱
۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۷، ۳۳۶	طرطوس، ۲۵۳
کوه بی بی شهربانو، ۳۲۵	طوس، ۲۴۸
کوه طور، ۷۶	عال، ۱۰۷
گرگان، ۱۱۰	عراق، ۸۱، ۸۳، ۸۶، ۱۲۳، ۱۴۲، ۱۷۵
گسکر، ۱۰۶	۱۷۷، ۱۷۸، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۵، ۲۶۱، ۲۶۷
گیلان، ۱۰۸	۳۷۸، ۲۹۵، ۳۰۷
لبنان، ۳۵۹	فارس، ۸۸، ۲۶۱
مازندران، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۱	قُرات، ۶۹
ماسبدان، ۱۰۷	فلالیج، ۱۰۷
مدائن، ۶۰، ۶۷، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۲، ۲۹۸	فلاورجان، ۱۰۷

۴۰۶ □ شعریه ؛ ناسیونالیسم ایرانی

نزار، ۱۶۳	۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۴، ۳۱۶
نمارق، ۱۰۶	مدینه، ۶۱، ۶۶، ۶۷، ۸۱، ۸۵، ۱۱۰، ۱۷۱
نوشنجان عُلّیا، ۳۲۱	۱۷۶، ۱۸۱، ۲۳۹، ۲۷۳، ۳۰۲، ۳۱۰، ۳۱۳
نھاوند، ۱۰۷	۳۱۴، ۳۱۷
نهرملک، ۱۰۷	مذار، ۱۰۶
نهرین، ۱۰۷	مرو، ۱۴۵، ۱۵۸، ۲۹۸، ۳۳۴
نیشابور، ۳۳۴	شارف، ۶۲
وادی القری، ۸۶	مصر، ۶۹، ۹۱، ۱۷۵، ۲۶۶
همدان، ۱۰۷	معبد نوبهار، ۱۹۶
هند، ۶۹، ۳۵۸	مگه، ۳۴، ۳۷، ۷۸، ۷۹، ۴۹، ۱۶۹، ۱۹۲
هندوستان، ۱۱۲، ۳۳۹	۱۹۴، ۲۳۸، ۲۷۳
یمن، ۷۷، ۲۷۱، ۲۷۴، ۳۲۱	مهرجان، ۱۰۷
یونان، ۶۹	مهرود، ۱۰۷





## فهرست اصطلاحات، تعابیر و شعائر

اساطیر آریائی، ۲۴۰	آفتاب حقیقت، ۱۶
اساطیر ایرانی، ۲۱	آه! بیروز باد هرمز، ۳۱۳
استبداد تاریخی ایرانی، ۲۳	آه! بیروز باذا هرمز، ۳۱۷
استبداد ویژه ایرانی، ۲۹۰	ادبیات خوارج، ۲۹۶
استراتژی مبارزه ناسیونالیست‌های ایرانی، ۲۴۴	ادبیات سیاسی ایران، ۳۷
اسطوره، ۱۰	ادبیات عامیانه، ۲۹۶
اسلام امامت، ۴۴	ادبیات عامیانه مذهبی، ۳۵۷
اسلام ایرانی، ۴۴، ۲۲۶، ۲۸۳، ۲۸۵	ادبیات نهضت ادبی شعوبیه، ۲۹۶
اسلام شیعه، ۲۵	ادبیات نهضت پان عربیسم، ۲۹۶
اسلام منهای عرب، ۴۲، ۴۳	ادیان توحیدی-تنامی، ۱۸
اشراف ایرانی، ۲۷۵	ارتداد کلامی، ۲۹
	ازدواج با محارم، ۱۵۱، ۱۵۳

انسان کامل، ۱۶، ۳۲	اشرافیت ایرانی، ۲۰، ۲۳، ۲۵، ۴۳، ۴۴
انقلاب، ۱۰، ۳۶، ۳۷	۹۷، ۱۰۶، ۱۰۶، ۲۱، ۴۳، ۱۱۰، ۱۵۵، ۱۵۹
انقلاب دنیوی، ۱۶	۱۶۰، ۱۷۹، ۲۱۴، ۱۵۷، ۲۴۹، ۲۵۱
انقلاب زمینی، ۱۶	۲۶۴، ۲۷۴، ۲۷۶، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳
انوار نبوت، ۱۴	۲۹۰، ۲۹۲، ۳۲۵، ۳۶۴
اهریمن، ۱۱	اشرافیت باستانی، ۲۳۱
اهورا پرستی، ۲۴۰	اشرافیت خونی، ۲۹۰
ایدئولوژی، ۷، ۸، ۱۰، ۳۶، ۳۷، ۲۳۵، ۲۴۳	اشرافیت خونی و نژادی، ۲۹۰
ایدئولوژی آلمانی، ۸	اشرافیت طبقاتی، ۹۸
ایدئولوژی کودتای سقیفه، ۳۳۲	اشرافیت عربی، ۲۷۴
ایدئولوژیک شدن سنت، ۹	اشرافیت مقتدر ایرانی، ۲۶
ایدئولوژیهای حرامی و شیطانی، ۳۶	اصحاب روشنفکر امامان، ۲۴۳
ایران اسلامی، ۳۶	اصل تعارف، ۴۶
ایران منهای عرب و اسلام، ۱۵۸، ۲۸۲	اصل علیّت، ۱۱
۲۷۰، ۲۹۲	اصول و متون ایدئولوژیک اسلام اولیه، ۲۴۳
این نیز بگذرد، ۱۵، ۱۶	اعتزال سیاسی، ۲۹
بازگشت دین و دولت ایرانی، ۲۴۵	امانت اسلام، ۱۰، ۱۳
بحران هویت، ۱۰، ۳۰، ۳۰	امر به معروف و نهی از منکر، ۳۴
بحران هویت ملی، ۲۶، ۳۰، ۳۴۵	انتقال ادبیات خوارج، ۲۹۶
بیروج بادا هرمز، ۳۰۸	اندیشه ایرانی منهای اسلام، ۱۷
بیماری بحران هویت، ۳۱	انسان ایرانی، ۲۹
بینش اساطیری، ۱۰، ۱۲، ۱۷	انسان رند، ۱۵
بینش اسطوره‌ای، ۳۲، ۳۳، ۳۵، ۳۷	

۱۲۴	بینش شبه اشراقی، ۱۷
پان عربیسم امویان، ۲۱۹	بینش عارفانه، ۱۶
پان عربیسم عباسی، ۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴	پادشاهان اساطیری ایران، ۱۸۳
۳۰۶	پاسداران خاطره کهن قومی و شعوبیان
پان عربیسم عباسیان، ۲۸۱	نوین، ۲۶
پان عربیسم مدرن معاصر، ۶۹	پان ایرانیسم، ۱۰۶، ۱۱۳، ۱۴۴، ۱۸۹
پیامهای ایدئولوژیک نهضت انسانی اسلام،	۲۸۴، ۳۳۰
۲۳۶	پان ایرانیسم افراطی، ۱۳۶
ثوری قدرت، ۳۴	پان ایرانیسم شعوبی، ۱۲۴
تبع تازیه، ۳۵۰	پان ترکیسم، ۲۸۴
تذکر، ۱۹	پان عجمیسم، ۱۳۵، ۱۵۰، ۱۶۰، ۲۱۷
تشکیلات سیاسی امویان، ۲۹۵	۲۱۹
تشکیلات سیاسی عباسیان، ۲۸۱، ۲۸۴	پان عربیسم، ۴۲، ۴۴، ۵۶، ۵۷، ۵۸، ۶۰
تشیع امامیه، ۲۰	۶۳، ۹۲، ۱۰۶، ۱۲۲، ۱۴۰، ۱۴۴، ۱۵۰
تصوف اسلامی، ۲۹	۱۶۰، ۱۶۸، ۱۸۹، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۸
تفکر، ۱۹	۲۳۱، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۷، ۲۷۴، ۳۶۴
تقدیر تاریخی نهضت‌های اسلامی، ۳۵	پان عربیسم اموی، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۲۲۵
تنازع بقاء، ۵۴	پان عربیسم اموی - عباسی، ۸۷، ۹۵، ۳۶۰
تنش احراز هویت، ۲۱	پان عربیسم جاهلی، ۲۴، ۲۹۶
جعل ملیت، ۴۶	پان عربیسم جاهلی و اموی، ۶۳
جمال حق، ۱۰، ۱۵	پان عربیسم قبائلی، ۶۴
جناح افراطی شعوبیه، ۲۵۶، ۲۸۰، ۲۸۲	پان عربیسم قبائلی امویان، ۸۱
جناح روشنفکران بزمی شعوبیه، ۲۴۶	پان عربیسم افسارگسیخته اموی - عباسی،

خاطره قومی، ۱۰، ۱۲، ۱۳، ۲۰، ۲۳	جناح سنی شعوبیه، ۲۳۴، ۲۳۹
خاطره قومی نوین، ۲۱، ۲۵	جناح شیعه شعوبیه، ۲۳۹
خاطره ازللی، ۱۸	جناح علمی و اصول‌گرای شیعه امامیه،
خاطره قومی کهن، ۲۰، ۲۲، ۳۰	۳۳۲
خلافت عربی، ۲۶	جناح معتدل و مذهبی شعوبیه، ۲۸۲
خلقی جنسیت، ۴۶	جناح ناسیونالیست شعوبیه، ۲۲۵، ۲۲۹
خلود، ۱۸	۲۳۰، ۲۴۵، ۲۳۰، ۲۳۶، ۲۴۴، ۲۵۵
خورنه، ۳۰۸	جناح ناسیونالیست و شیعی شعوبیه، ۲۴۱
خیال مطلق، ۱۱	جناح ناسیونالیست و افراطی شعوبیه، ۲۷۰
داستان آفرینش، ۳۴	جنگ زرگری، ۷
درخت انجیر هندی، ۲۸	جهان باقی، ۳۴
درسهای تاریخ، ۴۲	جهان فانی، ۳۴
درفش کاویانی، ۳۴۸	جهان بینی، ۱۳
دگماتیسم مذهبی، ۲۴۶	جهان بینی اساطیری، ۳۳
دین فربه‌تر از ایدئولوژی، ۹	جهان بینی اسلام ایرانی، ۱۰
ذخائر فکر ایرانی، ۲۷	جهان بینی اسلامی، ۲۳
رادیکالیزم دوره حضور، ۲۴۳	جهان بینی ایرانی، ۱۰، ۱۷، ۲۳، ۳۴۹
رستاخیز اخروی، ۱۶	جهان بینی دینی ایران باستان، ۲۸، ۲۹
رسوایی، ۱۶	چشمه فیض اهورائی، ۱۴
رعایای ایرانی، ۲۰، ۲۱	چه نام داری ای کنیزک، ۳۱۹
رند، ۱۷	حریم و حیا، ۱۰، ۱۵
روح ایرانی، ۲۳	حقیقت ازللی، ۱۷
روح ایرانی و خاطره قومی، ۲۶	حقیقت محمدی، ۱۴، ۱۶

- روح سامی، ۲۸  
 روحانیتِ زرتشت، ۹۷  
 روشنفکران مذهبی، ۹۲  
 روشنفکران ناسیونالیست ایرانی، ۴۲  
 روشنفکری، ۱۰  
 روند باستان‌گرایی شعوبیه، ۹۵  
 سازش، ۱۶  
 سازمان اطلاعاتی - امنیتی «العین»، ۱۴۲  
 سخت‌افزارهای شریعت، ۱۸  
 سرمایه‌داری و امپریالیسم اقتصادی، ۹۲  
 سلطنت ایرانی، ۲۶  
 سنن تاریخی منسوخ، ۳۶  
 سنن منسوخ، ۳۶  
 سنن واجد تفکر، ۲۵  
 شریعت رسمی اسلام، ۳۱  
 شعوبیه غیرمسلمان، ۳۳۸  
 شهادت، ۱۶  
 صور خیال ایرانی، ۲۷  
 ضد دنیوی، ۱۰  
 طبقاتی، ۲۰  
 طریقت ایرانی، ۳۲  
 عارف، ۱۷  
 عربزدگی، ۱۱۳، ۸۲
- عربزدگی ایرانیان، ۱۱۳  
 عرفان ایرانی، ۳۲  
 عقاید باستانی شعوبیه، ۲۴۵  
 علم الحدیث، ۲۲۱  
 علم الرجال، ۲۲۱  
 غریزه ملی، ۳۰  
 غریزه نابالغ ملیت، ۲۴  
 غلاة شعوبیه، ۲۴۵  
 غلبه ملیت، ۳۰  
 غلبه مذهب، ۳۰  
 غلو، ۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۱، ۲۴۲  
 غلو ایرانی، ۲۴۰  
 فاجعه کربلا، ۱۳  
 فراتاریخی، ۱۰، ۳۲  
 فرادنیوی، ۳۲  
 فزه ایزدی، ۳۰۸، ۳۰۹، ۳۰۸  
 فرهنگ ایرانی، ۲۱، ۱۶۴  
 فرهنگ کهن ایرانی، ۲۱  
 فرهنگ ملی، ۲۶  
 فرهنگ و تمدن شرق و کانونهای معنوی  
 آن، ۹  
 فضای سیاسی - سلطنتی خاطره قومی  
 نوین، ۳۵

مظلومیت مذهب، ۳۰	قائم به قیامت، ۱۶
معالم الطریق، ۳۴	قانون بقاء اصلح، ۵۴
معنویت ایرانی، ۲۴۶	قانون علیّت، ۱۱
ملیت ایرانی، ۲۱، ۳۰	قرمطی‌های اسماعیلیه، ۲۴۵
مواریث شعوبیه دوره اموی، ۲۸۰	قومیت عربی، ۴۹
موتاسیون، ۹	قوه متخیله، ۱۱
مهدی موعود، ۱۳، ۱۵	کافر کوب، ۲۷۶
مهر پرستی، ۲۴۰	کتمان، ۱۶
مهرگان، ۱۲۱	کودتا، ۳۷
میراث ایران باستان، ۲۶۲	کودتای سقیفه، ۲۰، ۲۹، ۵۰، ۶۰، ۶۱، ۶۴
میراث‌های عرفانی هند، ۲۸	۶۶، ۱۰۵، ۱۰۹، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۳۳، ۲۳۶
ناسیونالیست‌های افراطی شعوبیه، ۳۰۹	۲۹۱، ۲۷۷
ناسیونالیست‌های ایرانی، ۳۰، ۳۲۳، ۳۳۰	گرگ‌خونان، ۲۹۰
ناسیونالیست‌های شعوبیه، ۲۴۴	لمپنیسم ایرانی، ۳۱
ناسیونالیسم، ۱۳، ۲۴	مبنای طریقت ایرانی اسلام، ۳۱
ناسیونالیسم ایرانی، ۲۵، ۱۳۶	محدثان مکتب قم، ۳۳۲
ناسیونالیسم معاصر عرب، ۲۴	مدافع پان عربیسم اموی و عباسی، ۸۳
نبوت محمدی، ۳۰۸، ۳۰۹	مردرندی ایرانی، ۲۴
نرم‌افزارهای طریقت، ۱۸	مسئولیت، ۱۷، ۱۹
نرمش، ۱۶	مساوات حقیقی و حقوقی انسان، ۴۶
ننگ، ۱۶	مشروطیت، ۳۷
نوروز، ۲۵، ۱۲۱	مشیت طبقاتی، ۲۱
نوروز انسانی، ۲۵	مظلومیتِ ظلم گذشته، ۳۰، ۳۴۶

هیوط، ۱۸، ۱۹، ۲۹	نوروز سلطانی، ۲۵
هیوط آفرینی، ۱۸	نومن، ۱۱
همّتِ غول‌آسای نیاکان ما، ۲۴	نہضت اسلام منہای عرب، ۳۲۰
هوش ایرانی، ۱۶	نہضت پان عربیسم، ۲۹۷
ہویت، ۲۱، ۲۶	نہضت ترجمہ، ۶۹
ہویت ساسی، ۲۲	نہضتِ تسویہ، ۱۳۷، ۱۳۸، ۲۵۶
ہویت عربی - اسلامی، ۲۲	نہضت مساوات گرایان، ۱۲۵، ۱۲۶
ہویت ملی، ۳۰	نہضت مقاومت ملی ایران، ۳۱، ۴۴، ۴۲
ہویت ملی ایران، ۲۱	۱۹۸، ۱۶۳، ۹۵
	نیستی آفریننده، ۱۱



## فهرست کتب

- |                                    |                             |
|------------------------------------|-----------------------------|
| ادب الكبير، ٢٤٣                    | آئين نامه، ٢٥٩، ٢٤٣         |
| اديان و مكتبهاى فلسفى هند، ٩       | آسيا در برابر غرب، ٩        |
| ارشاد، ٣٠٧، ٣١٥                    | اخبار ابن ميادة، ٢٥٣        |
| از پرويز تا چنگيز، ٣٥١             | اخبار ابن هرمه، ٢٥٣         |
| اسماء بغايا قريش فى الجاهلية، ٢٥١  | اخبار الشعراء، ٢٥٠          |
| اعلام الموالى، ٢٧٢                 | اخبار الفرس، ٢٥١            |
| اعلام الورى، ٣٠٧                   | اخبار ايران، ٢٩٩            |
| الائمة الاثنا عشر، ٣٠٥             | اخبار زياد بن اميه، ٢٥١     |
| الانساب و الاخبار، ٢٥١             | اخبار الفرس و انسابها، ٢٥١  |
| الابتصار فى الرد على الشعبويه، ١٨٢ | اختيار شعر بشار بن برد، ٢٥٣ |
| الاجانى، ١٩٣، ٢٠٩                  | أخذ كسرى زهن القرب، ١٤٢     |
| الجزاة، ٢٥٩                        | ادب الصغير، ٢٤٣             |



اليان، ٢١٠	باري ارميناس، ٢٦٠، ٢٦٣
البيان و التبيين، ١٦٥	بحار، ٣٠٥
التسوية بين العرب و العجم، ٢٩٧	برهان قاطع، ٣٣٨
التوشيح في بعض التسويه بين الشعوبيه،	بصائر الدرجات، ٣٠٧، ٣٣٢
٢٥٤	بنيان دخت، ٢٥٩
الحليه، ٢٤٩	بنيان نفس، ٢٥٩
الحيوان، ١٤٨	بوستاس، ٦٩
الدروس، ٣٠٧	بهرام دخت، ٢٥٩
الرد على الشعوبيه، ٢٩٧	تاريخ الاشراف الصغير، ٢٥١
الغيث المسجّم في شرح لامية العجم، ٢٧١	تاريخ الاشراف الكبير، ٢٥١
الكارنامج في سيرة انوشروان، ٢٥٩	تاريخ العجم و بنى اميه، ٢٥١
الكامل، ١٩٥، ٢١٠، ٣٠٥	تاريخ پادشاهان ايران، ٢٦٣
الكامل في اللغة، ١٦٥، ٢٩٥، ٣٠٥	تاريخ مختصر الدول، ٢٩٨
المثالب، ١٨٢	تاريخ ملوك الفرس، ٢٦٣
المعارف، ٢٩٧، ٣٠٥	تاريخ يعقوبى، ٦٢
الميدان في المثالب العرب، ٢٤٩	تجارب الامم، ٢٩٨
النفحة القدسيّة، ٣٦٥	تذكرة، ٣٠٧
انساب، ٣٠٥	ترجمة كتاب كليه و دمنه، ٢٥٤
انساب قريش، ١٨٢	تفضيل العرب، ١٢٦
انقلاب دينى چه ست، ٩	تمدن فاؤستى و ملحد غرب، ٩
انولوطيقا، ٢٦٠، ٢٦٣	ثواب ازدواج با زن مجوسيه، ٢٢٥
اومتا، ١٥١، ١٥٦، ٢٤٠، ٣٣٨، ٣٤٨	خدای نامه، ٢٦٣
ايساغوجى، ٢٦٠، ٢٦٣	خرائج، ٣٠٧، ٣١٣، ٣١٨

صَفْوَةُ الصَّفَا، ۳۵۹	خراج، ۲۹۸، ۲۹۹
ضحی الاسلام، ۳۰۵	خُرَافَة و نِزَاهَة، ۶۹
عیون، ۳۰۷، ۳۱۵	«خلیل» و «دعد»، ۶۹
عیون الاخبار، ۱۶۵	دارا و بت طلائی، ۲۵۹
فتوح البلدان، ۲۹۸	دُبّ وَ ثَقَلَب، ۶۹
فخر اهل الکوفه علی البصره، ۲۵۱	دبستان المذاهب، ۳۳۸، ۳۵۵، ۳۵۵
فضائل ربیع، ۲۴۹	دساتیر، ۳۴۶
فضائل کنانه، ۲۴۹	دساتیر آسمانی، ۳۳۸، ۳۳۹، ۳۴۱
فضل المعجم علی العرب، ۱۴۱	دلایل الامامه، ۳۰۷، ۳۱۸
فضل العرب علی المعجم، ۲۹۷	دینکرت، ۲۹۲، ۳۳۸
فینلوس، ۶۹	دیوان الرسائل، ۲۶۵
قاطاغور یاس، ۲۶۰، ۲۶۳	ربیع الابرار، ۳۰۵
کارنامه اردشیر پاپکان، ۳۳۸	رساله الصّحابه، ۲۶۳
کافی، ۳۰۵	رستم و اسفندیار، ۲۵۹
کتاب آداب الحروب، ۲۵۹	روزبه یتیم، ۶۹
کتاب اثنین الرمی بهرام گور، ۲۵۹	زند، ۳۴۶
کتاب اثنین الضرب بالصوالجه للفرس، ۲۵۹	زند و هومن یسین، ۲۹۲، ۳۳۸
کتاب اخبار ابی مسلم خراسانی، ۲۵۰	زیج شاهی، ۲۶۰
کتاب اخبار البرامکه، ۲۵۰	سندباد حکیم، ۶۹
کتاب اخبار الفرس، ۲۶۹	شارستان چهارچمن، ۳۳۸، ۳۴۱
کتاب ادب السماع، ۲۵۰	شاهنامه، ۹۵، ۹۶، ۱۰۸، ۱۵۱
کتاب ادب اسل بن اسل، ۲۶۵	شرح لامیه المعجم، ۲۷۱
	شهریزاد با ابرویز، ۲۵۹

- |  |  |
|--|--|
| كتاب اسباسيوس، ٢٦٥                       | كتاب العصا، ٢٧١                                      |
| كتاب الاحداث، ٢٥٣                        | كتاب الغزالين، ٢٦٥                                   |
| كتاب الاعياد و فضائل نوروز، ٢٥٥          | كتاب الغال، ٢٥٩                                      |
| كتاب الامامة، ٢٥٥                        | كتاب الفرق بين الآدمين و بين كل ذي روح، ٢٥٢          |
| كتاب الامثال، ٢٥٣                        | كتاب الفقر، ٢٥٤                                      |
| كتاب الانواء، ٢٥٠                        | كتاب القبائل، ٢٦٩                                    |
| كتاب الاوائل في اخبار الفرس القدماء، ٢٥٠ | كتاب القوس، ٢٦٩                                      |
| كتاب البطيخ، ٢٥٠                         | كتاب الكيكيين، ٢٦٣                                   |
| كتاب التاج و ماتفاعلت به ملوكهم، ٢٥٩     | كتاب اللهواء و الملاهى، ٢٥٠                          |
| كتاب التاج فى سيرة انوشروان، ٢٦٣         | كتاب المثالب، ٢٥١، ٢٦٩                               |
| كتاب التسويه، ٢٥٦                        | كتاب المسائل التى انفذها ملك الروم الى انوشروان، ٢٥٩ |
| كتاب الحيل، ٢٥٩                          | كتاب المسالك و الممالك، ٢٥٠                          |
| كتاب الحيوان، ٨٧                         | كتاب المناقرات بين القبائل و الاشراف و العشائر، ٢٥١  |
| كتاب الخطب و البلاغة، ٢٥٤                | كتاب المناقرات، ٢٦٩                                  |
| كتاب الديوان، ٢٥٩                        | كتاب المناقره، ٢٤٩                                   |
| كتاب الرد على الزنادقه، ٢٥٢              | كتاب الموالى، ٢٦٩                                    |
| كتاب الزهر و برداسف، ٢٥٤                 | كتاب الندماء و الجلساء، ٢٥٠                          |
| كتاب الزيديه، ٢٥٥                        | كتاب النسب، ٢٥٣                                      |
| كتاب الشراب، ٢٥٠                         | كتاب النقائص، ٢٥٣                                    |
| كتاب الشعراء، ٢٥٣                        | كتاب النمر و العثلب، ٢٦٥                             |
| كتاب الشوق الى الوطن، ٢٥٢                |  |
| كتاب الضربين، ٢٦٥                        |  |
| كتاب العصا، ١٤٤                          |  |

- كتاب الواثق و العذراء، ٢٦٥  
 كتاب الهذليه، ٢٦٥  
 كتاب الهليلجه فى الاعتبار، ٢٥٢  
 كتاب اتصاف العجم من العرب، ٢٥٦  
 كتاب انوشروان، ٢٥٩، ٢٦٣  
 كتاب بروسن فى تدبير المنزل، ٢٦٠  
 كتاب بفروس فى الادب، ٢٦٠  
 كتاب بلوهر و بردانيه و كتاب رسائل، ٢٥٤  
 كتاب بهرام شوس، ٢٥٩  
 كتاب بهرام و نرسى، ٢٥٩  
 كتاب بيوتات العرب، ٢٦٩  
 كتاب تعبئة الحروب و آداب الاساوره، ٢٥٩  
 كتاب تبادون، ٢٦٠  
 كتاب ثعله و عفرا، ٢٦٥  
 كتاب جحد خسروا، ٢٥٨  
 كتاب جمهوره انساب الفرس، ٢٥٠  
 كتاب حلم الهند، ٢٥٤  
 كتاب خداى نامه، ٢٥٩  
 كتاب خراسان، ٢٦٩  
 كتاب خرافه و نزااه، ٢٥٨  
 كتاب خليل و دعد، ٢٥٨  
 كتاب دامپزشكى، ٢٦٠  
 كتاب دُب و ثعلب، ٢٥٨  
 كتاب روز به يتيم، ٢٥٨  
 كتاب زاد الفروخ فى تأديب ولده، ٢٦٠  
 كتاب سكباج و فضائلها، ٢٥٣  
 كتاب سندباد، ٢٥٤  
 كتاب سير الملوك، ١٤٦  
 كتاب سيره نامه، ٢٥٩  
 كتاب سيرة اردشير، ٢٥٤  
 كتاب سيرة انوشروان، ٢٥٤  
 كتاب صور الوجوه، ٢٦٠  
 كتاب طب حيوانات اهلى، ٢٦٠  
 كتاب عهد اردشير، ٢٥٩  
 كتاب عهد كسرى، ٢٥٩  
 كتاب عهد كسرى انوشروان، ٢٥٩  
 كتاب فضائل الفرس، ٢٦٩  
 كتاب فضل العجم على العرب، ٢٥٠  
 كتاب فضل العجم على العرب و افتخارها، ٢٥٦  
 كتاب فضل العرب على العجم، ٢٥٣  
 كتاب كليله و دمنه، ٢٦٣  
 كتاب كاروند، ١٤٥  
 كتاب كسرى الى زعماء الرعية فى الشكر، ٢٥٩  
 كتاب كناش، ٢٦٠

كشف الغممة، ٣٠٥، ٣٠٧	كتاب لصوص العرب، ٢٦٩
كليله و دمنه، ٦٩	كتاب ما امر اردشير، ٢٥٩
كليله و دمنه، ٢٥٧، ٢٦١	كتاب ما كتب به كسرى الى المرزيان، ٢٥٩
كمال الدين، ٦٢	كتاب مارين، ٢٥٨
كيمياى سعادت، ٣١٩	كتاب مثالب، ١٤٠
لامية المعجم، ٢٧١	كتاب مرتبة هرمز بن كسرى انوشروان،
لامية العرب، ٢٧١	٢٥٣
مازين، ٦٩	كتاب مزدك، ٢٥٤، ٢٦١، ٢٦٣
مثالب الصغير، ٢٥١	كتاب مسك زنانه و شاه زنان، ٢٥٨
مثالب العرب، ١٤٠، ١٤١	كتاب مغارات قيس و اليمن، ٢٦٩
مثالب الكبير، ٢٥١	كتاب مفاخر العرب و المعجم، ٢٥١
مثالب ربيعه، ٢٥١	كتاب مفاخره اهل البصرة و اهل الكوفه،
مثالب عمر، ١٨٢	٢٥١
مثالب قريش، ٢٤٩	كتاب مقاتل الفرسان، ٢٥٣، ٢٦٩
مجد خسرو، ٦٩	كتاب مقاتل الاشراف، ٢٦٩
مجسطى، ٢٥٧	كتاب من تزوج مجوسية، ٢٥١
مختار فى المواليد، ٢٦٠	كتاب مويدان مويد فى الحكم، ٢٦٠
مرآة الجنان، ٣٠٥	كتاب موسفاس، ٢٥٨
مروج، ٢٩٨	كتاب مهرداد، ٢٦٠
مروج الذهب، ٣٠٣، ٣٠٤	كتاب ندود و دود و لدود، ٢٦٥
مَزِيَّةُ اللِّسَانِ الفَارِسِيِّ عَلَى سَائِرِ الأَلْسِنَةِ،	كتاب نمرود پادشاه بابل، ٢٥٨
٣٦٣	كتاب هزار داستان، ٢٥٨
مسك زنانه و شاه زنان، ٦٩	كتاب يحيى بن خالد برمكى، ٢٥٢

فهرست كتب .. ٤٢١

- معجم البلدان، ٣٦٣  
مقالات، ٣٠٧  
مقنعه، ٣٠٧  
مَنْ تَزَوَّجَ مَجُوبِيَّةً، ١٥٦  
من تزوج من الموالي في العرب، ٢٥١  
مناقب، ٣٠٥، ٣٠٧، ٣٢١  
نامه تنسر، ٢٦٣، ٣٣٨  
نزول العرب بخراسان و السواد، ٢٥١  
نسب تغلب بن وائل، ٢٤٩  
نسب نمر بن قاسط، ٢٤٩  
نشر العلم في شرح لامية المعجم، ٢٧٢  
نمرود، ٦٩  
هزار افسون، ٢٥٩  
هزار داستان، ٦٩

## فهرست کتاب

### ۱

#### بحران هویت (۷ - ۳۷)

۷-۱۰	..... اشاره
۱۰-۱۷	..... جهان بینی ایرانی
۱۷-۳۰	..... هویت و ملیت ایرانی
۳۰-۳۳	..... فرهنگ ایرانی
۳۳-۳۷	..... اسلام و ایران

### ۲

#### اعراب در ایران (۴۱ - ۹۲)

۴۱-۴۵	..... یادآوری
۴۶-۵۰	..... جلوه‌های اسلام نخستین
۵۰-۵۴	..... کودتای سقیفه
۵۴-۵۶	..... ارزش‌های اخلاقی عرب جاهلی
۵۶-۵۷	..... اهداف پان عربیسم
۵۷-۶۰	..... تکوین اندیشه سیاسی پان عربیسم
۶۰-۶۴	..... پان عربیسم قبایلی
۶۵-۷۰	..... پان عربیسم و تحقیر ملت‌ها
۷۱-۸۸	..... پان عربیسم اموی
۸۹-۹۲	..... سرنوشت اسلام

۳

شعوبیه

(۲۸۵ - ۹۵)

۹۵-۹۸	یادآوری
۹۸-۱۱۱	داستان اشغال به روایت فردوسی
۱۱۲-۱۱۳	فلج اندیشه
۱۱۴-۱۲۴	حدیث مقاومت
۱۲۵-۱۳۱	مساوات طلبان
۱۳۲-۱۳۶	شعوبیان
	نهضت شعوبیه:
۱۳۷-۲۱۶	۱- جبهه ادبی
۲۱۷-۲۷۲	۲- جبهه علمی
۲۷۳-۲۸۵	۳- جبهه سیاسی

۴

میراث شعوبیه

(۳۶۸ - ۲۸۹)

۲۸۹-۲۹۲	اشاره
۲۹۳-۳۳۷	طرح اسلام ایرانی؛ افسانه ازدواج امام حسین (ع) با شهربانو
۳۳۸-۳۴۰	کتاب دساتیر آسمانی
۳۴۱-۳۵۵	کتاب شارستان چهارچمن
۳۵۵-۳۵۹	کتاب دبستان مذاهب
۳۵۹-۳۶۷	برتری زبان فارسی بر زبان عربی
۳۶۷-۳۶۸	اسلام و زبان
	❖
۳۷۱-۳۸۰	منابع کتاب
۳۸۳-۴۲۱	فهرست اعلام
۴۲۲-۴۲۳	فهرست موضوعات



*Critical study of Iranian national historical Movements*

(1)



# **Shoubiyyah**

**Iranian Nationalism**

\*

by

*M. R. Eftekharzadah*

Office For Diffusion  
of  
Islamic Culture

\*

**Tehran – Iran**

**1375 – 1996**